

جمال حضور

در آئینہ غنیمت

(شرح و تفسیر دعای ندبہ)

حجة الاسلام و المسلمین
سید حسین خادمیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جمال حضور در آینه غیبت

شرح و تفسیر دعای ندبه

تألیف

حجت الاسلام و المسلمین
سید حسین خادمیان

دفتر اول

خادمیان، سید حسین، ۱۳۵۲-

جمال حضور در آینه غیبت / شرح دعای ندبه / سید حسین خادمیان؛ ویرایش و تنظیم مجتبی ضیا سعیدی.

(قم) مؤسسه فرهنگی انتشاراتی مشهور، ۱۳۷۹ - ج ۱.

شابک (ج ۱) ۹-۱۵-۶۸۶۲-۶۶۴

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه: به صورت زیر نویس.

۱. دعای ندبه - نقد و تفسیر.

۲. م ح م د بن حسن، امام دوازدهم (عج)، ۲۵۵ ق. - غیبت.

الف. خادمیان، سید حسین، ۱۳۵۴ - شارح.

ب. ضیاء سعیدی، مجتبی، ویراستار.

ج. عنوان.

د. عنوان: شرح دعای ندبه.

۲ خ BP/۲۶۹/۷۰۴۲۲

کتابخانه ملی ایران ۱۳۷۹

۲۹۷/۷۷۴

۲۶۲۶۲ - ۷۸ م



مؤسسه فرهنگی انتشاراتی مشهور

قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، پلاک ۱۸۴، تلفن: ۷۳۷۴۶۱

شناسنامه کتاب

- کتاب: جمال حضور در آینه غیبت
- مؤلف: سید حسین خادمیان
- ویرایش و تنظیم: مجتبی ضیاء سعیدی
- ناشر: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی مشهور
- نوبت چاپ: اول / ۷۹
- چاپ: قلم
- شمارگان: ۳۰۰۰
- قیمت: ۱۶۰۰ تومان

«حق چاپ برای مولف محفوظ است»

پیشگفتار

همه چیز در عالم دارای هدف است و هدف از خلقت جن و انس ره یافتن آنها به کمال مطلق و کمال مطلق همان معرفت و عبادت حضرت حق ﷻ تا رسیدن به منزل حق الیقین است.

رسیدن به این هدف والا، راهی جز گردگیری فاهمه و گریز از کریوهای واهمه، ابتهغا و اعتصام به ذروه اعلائی اقرار و اعتراف، فنا و اندکاک در وحدانیت ذات حق ﷻ ندارد. دعا که همان خواندن تنها قدرت عالم است بهترین راه برای گرفتن صبغه عبودیت و پوشیدن لباس مسکنت است. پس اگر کسی داعی شد یقیناً به مقصد اقصی و هدف اسنای خلقت ره می یابد.

ندبه که حماسه‌ای همراه اشک و غریوی همراه آه است دعائی است که داعی آن به امید اغتراف از بحرِ ولا، به خواندن حق ﷻ، تمرین صبر و ساختن نفس می‌پردازد. از آنجا که عبارات رشیق و نورانی دعای ندبه مسبوق به فهم و اندیشه و حب و انگیزه است این دعا نه تنها ترانه مستانه نبوده بلکه زمزمه دوستانه‌ای است که داعی آن از مقام نادى به قرب ناجی ره یافته است.

بنابراین دعای ندبه خواندن رب ﷻ و طلب حجت حق ﷻ و گویای «جمال حضور در آئینه غیبت» است.

این نوشتار که در ساحت شما است وجیزه‌ای است در شرح دعای ندبه که سطور آن بیانگر بضاعت مزجاة راقم آن «السید حسین بن محمود آل حسن الخادمیان کتبی از یم معنا و حبابی از عباب معرفت است».

انگیزه نگارش این صحیفه که جمعی است بین اثر بیان و بنان دو چیز بود.

اولاً: ترغیب منتظر به خواندن منتظر، تشویق صابر بر رسوخ در مقام صبر، تحضیض غافل، تحریص شائق و تعظیم مقام حضرت واجب الاطاعة والتعظیم «حجت بن الحسن العسکری ارواح العالمین له الفداء ان شاء الله».

ثانیاً: از آنجا که ممکن است؛ در زمان شکستن آئینه غیبت و برگرفتن نقاب از چهره ظهور نگار، گاه جاء الحق و وقت رحیل باطل آن زمانیکه عاشقان و منتظران مهجور، سرخوش از صهبای معشوق، مست گشته، به شیدایی نشسته و بی‌قرار مشغول طواف جمال یارند. نگارنده مسجون تیره تراب و محروم از ثواب غلامی آن مقام مطاع باشد. دست به ترسیم این اثر زده تا این نوشتار رسولی به سوی ساحت مقدس عزیز مصر وجود بقیة الله الاعظم «عجل الله» برای عرض بیعت و ارادت باشد که «ارسولک میزان نبلك و قلمک ابلغ من ینطق عنک» (۱).

در این مقام بر اساس سفارش رضوی «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عز و جل» (۲) لازم است از زحمات همه بزرگواران، خصوصاً ادیب اندیشمند

۱. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۱۰۰

۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷

حضرت ابوی معظم جناب آقای حاج سید محمود خادمیان «دامت معالیه» که در تصحیح و تنظیم این نوشتار سعی بلیغ نموده حقیر را یاری و همفکری داده‌اند تشکر و قدردانی نماید. در پایان امید است بزرگان علم و عمل، صاحبان ذهن و قواد و طبع نقاد، قصور باعی و فتور ذراعی، همچنین فلتات علمی و لغزشهای لفظی این اثر را بخشیده، کریمانه به حقیر هدیه نمایند و متلذذین و متلذذین هماره بر این اثر با دیده ﴿و ما توفیقی الا بالله﴾^(۱) و ﴿کم من ثناء جمیل لست اهلا له نشرته﴾^(۲) نگریسته؛ و بدانند تمامی لغزشها و اشتباهات از مولف بی بضاعت است و آنچه صبغه علمی و معرفتی دارد از بزرگان علم و عمل است که به وسیله قلم این کمترین آستان مهدوی علیه السلام مسطور و منتشر شده آن هم به قصد بیان جمال حضور امام علیه السلام در آینه غیبت مأموم.

امید است خدای سبحان جل جلاله ما و تمامی منتظران مهدی صاحب الزمان علیه السلام را مشحون رشحات فضل ساری و نضحات فیض صاری خود گرداند؛ نگارنده و خواننده را از این اثر منتفع کرده و ثمراین اثر را مصداق فرموده حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ﴿المومن اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها علم تکون تلك الورقة يوم القيامة سترا فیما بینة و بین النار و اعطاه الله تبارک و تعالی بكل حرف مکتوب علیها مدینه اوسع من الدنيا سبع مرات﴾^(۳) و دو فرمایش حضرت رضوی علیه السلام یعنی ﴿رحم الله عبدا احیا امرنا﴾^(۴) و ﴿رحم الله عبدا حببنا الى الناس﴾^(۵) قرار دهد بمنه و فضله و کرمه.

﴿والحمد لله﴾

حوزه علمیه قم - مدرسه مبارکه فیضیه

سید حسین خادمیان

۱. هود ۸۸

۲. از فرازهای دعای شریف کمیل.

۳. بحار، ج ۱، ص ۱۹۸.

۴. بحار، ج ۲، ص ۳۰.

۵. بحار، ج ۷۵، ص ۳۴۸.

«سخنی کوتاه در مورد مصادر و راویان دعای ندبه»

دعای ندبه را مرحوم جمال السالکین، سید بن طاووس رحمته الله در کتاب مصباح الزائر به نقل از مرحوم محمد بن المشهدی رحمته الله و او دعا را در مزار کبیر به نقل از محمد بن علی بن ابی قره رحمته الله با سندش از محمد بن حسین سفیان بزوفری رحمته الله نقل نموده است. (۱)

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در تحفه الزائر و مرحوم فیض رحمته الله در صحیفه مهدویه هم آن را نقل کرده‌اند «افاض الله علیهم شأبیب الرحمة و الغفران و اسکنهم فرادیس الجنان»

با بهره‌مندی از ظاهر کلام ابن المشهدی رحمته الله در مزار کبیر و سید بن طاووس رحمته الله در مصباح الزائر استفاده می‌شود که دعای ندبه از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام بوده و قرائت آن در اعیاد چهارگانه یعنی غدیر، فطر، قربان و جمعه مستحب است.

ولکن علامه مجلسی رحمته الله در زاد المعاد چنین می‌نویسد:

«اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقه و تأسف بر غیبت به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است.» (۲)

۱. بحار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

۲. زاد المعاد، ص ۴۹۱.

گفتار اول

انسان در میان تمام مخلوقات الهی دارای مقام والا و مرتبه خاصی است به آن حد که خدای سبحان در مورد آفرینش او می‌فرمایند ﴿تبارک الله احسن الخالقین﴾^(۱).

در میان مخلوقات، هیچ آفریده‌ای به مرتبه شرافت و کرامت انسان نمی‌رسد ﴿ولقد کرمانا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً﴾^(۲).

خدای سبحان هیچ موجودی را به اندازه انسان تکریم نکرد و این تکریم به آن حد است که جمیع ملائک باید او را سجده کنند.

همه این تکریم‌ها تا وقتی است که انسان مقام خود را که همان خلیفه الهی است حفظ کند که اولین و آخرین وسیله حفظ این مقام دوری از شیطان است.

بنابراین اگر انسان، گرفتار پیروی از شیطان شد از مقام خود دور می‌افتد برای همین است که قرآن می‌فرماید ﴿لا تتبعوا خطوات الشیطان﴾^(۳).

کار شیطان ذلیل کردن و بی‌آبرو نمودن انسان است ﴿وکان الشیطان للانسان

۱. مومنون ۱۴

۲. اسراء ۷۰

۳. انعام ۱۲۲

خذولاً^(۱) لذا آنقدر انسان را به دنبال خود می‌کشد که همین انسان با ابروی باکرامت و محبوب خالق به جایی می‌رسد که خدای سبحان خطاب به او می‌فرماید ﴿قتل الانسان ما اکفره﴾^(۲) و آدمی را نفرین می‌کند.

﴿اره آورد خداشناسی انسان شناسی است﴾

انسانهای حق مدار در تمام مراحل زندگی مراقب و مواظبند که با خواندن خدای سبحان، مقام خود را از دست ندهند.

اگر چه ﴿من عرف نفسه فقد عرف ربه﴾^(۳) «کسی که خود را شناخت خدا را می‌شناسد» وارد شده است و لکن بیان تمام این است اگر کسی خدا را شناخت مقام انسان را می‌شناسد.

منصور بن حازم می‌گوید؛ به امام صادق علیه السلام عرض کردم ﴿انی ناظرت قوما فقلت لهم: ان الله جل جلاله اجل و اعز و اکرم من ان يعرف بخلقه، بل العباد يعرفون بالله فقال رحمک الله﴾^(۴) «من با مردمی مناظره کردم و به ایشان گفتم خدای جل جلاله بزرگوارتر و ارجمندتر و گرامیتر است از آنکه به سبب مخلوقش شناخته شود بلکه بندگان به سبب خدا شناخته می‌شوند. حضرت فرمودند؛ خدایت رحمت کناد.

علامه مجلسی رحمته الله ذیل این بیان چنین می‌فرماید «الحديث كالصحيح ... ان وجوده تعالى اظهر الاشياء و لا يحتاج في ظهوره الى بيان احد و قد اظهر الدلائل على وجوده و علمه و قدرته في الافاق و في انفسهم و هو مظهر الانبياء و الرسل و فضلهم و كما لهم و هو مفيض العلم و الجود عليهم و على جميع الخلق فهو سبحانه المظهر لنفسه و لغيره و جوداً و كمالاً و معرفة كما قال سيد الشهداء عليه السلام في دعاء يوم عرفه: كيف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك أيكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى الدليل يدل

۱. فرقان ۲۹

۲. عبس ۱۷

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲

۴. کافی، ج ۱، ص ۸۶

عليك و متى بعدت حتى تكون الاثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك عليها رقيباً»^(۱)

به سبب شناخت خدای متعال است که می‌شود غیر خدا را شناخت. آنکس که می‌خواهد مقام خود را بشناسد باید خدا را بشناسد.

﴿معرفت الهی﴾

البته اینکه گفته می‌شود خداشناسی، به این معنا است که هر کس به اندازه توان خود بشناسد لذا آمده است ﴿لا يكلف الله نفساً الا وسعها﴾^(۲) و ﴿ما عرفناك حقُّ معرفتك﴾^(۳)

مرحوم حکیم متاله آقا علی مدرس زنوزی رحمته الله در شرح روایت معروف نبوی صلى الله عليه وآله فوق الذكر می‌فرماید: اتمّ از معنی مشهور این بود که گوئیم «حق معرفتک» مرفوع بود چه خبر باشد یا مبتدا مؤخر و کلمه «ما» در عرفناک موصوله باشد نه نافیه. زیرا که در این صورت معنی چنین میشود که «حق معرفت تو این بود که اعتراف شود به اینکه حق معرفت تو از برای ما حاصل نباشد و ما عاجزیم از حق معرفت تو». می‌توان «ما» را موصوله دانست نه نافیه و کلمه «حق» را مرفوع و خبر قرار داد نه منصوب، یعنی می‌توان در مقابل ترجمه مشهور، که نفی معرفت الهی را آنچنان که شایسته است می‌نماید، چنین گفت: «ما تو را آنچنان که حق معرفت تو است شناختیم، زیرا بیش از این مقدار که مربوط به کنه ذات است، حق کسی نبوده و برای احدی جز تو شناختی نیست»^(۴)

حد اوسط معرفت الهی برای اوساط مومنان در روایت چنین معرفی شده ﴿الاقرار بانه لا اله غيره و لا شبه له و لا نظير و انه قديم مثبت موجود غير فقيد و انه ليس كمثله شيء﴾^(۵) همچنین امام صادق عليه السلام می‌فرماید ﴿ان امر الله كله عجيب الا انه قد احتج

۱. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۰۱

۲. بقره ۲۸۶.

۳. بحار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

۴. بدایع الحکم، ص ۹۸.

۵. اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۸۶

علیکم بما قد عرفکم من نفسه»^(۱) همه امر خدا شگفت آور است جز به آن مقدار که خود را به شما معرفی کرده پس به همان مقدار شما را مسئول دانسته است. آری معرفت و شناخت خدا ﷻ امری عجیب و عظیم است و اگر خدای سبحان خودش را معرفی نکند انسان توان رسیدن به حق معرفت الهی ﷻ را ندارد.

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در ذیل بیان نورانی امام صادق علیه السلام که گذشت چنین می‌فرمایند: «الحديث صحيح و العجيب لامر العظيم الغريب المخفي سببه و المراد ان امر الله كله من الخفايا التي لا يطلع عليها الا بتعريف و تبیین من الله سبحانه و اعطائه القلوب مبادی معرفته الا انه احتج على عباده بما عرفهم من نفسه و اعطاهم مبادی معرفته و لم يحتج عليهم و لم يكلفهم بما سواه»^(۲)

آنها که اهل دقت و مراقبتند در تمام مراحل زندگی مواظبت می‌کنند که خدا را گم نکنند او را می‌خوانند تا خود را پیدا کنند انسانی که در تاریکی گرفتار است مرتباً کسی را می‌خواند که او را یاری دهد تا بتواند با یاری او از ظلمات رهایی یابد آنکه در ظلمات دنیا گرفتار است باید مرتباً خدا را بخواند تا با نور او از تاریکی دنیا خلاص شود چرا که او نور مطلق است ﴿الله نور السماوات و الارض﴾^(۳)

﴿دعا میزان شناخت جایگاه آدمی﴾

بزرگان علم و عمل برای اینکه انسان بتواند مقام خود را بشناسد و آن را حفظ کند میزانی را بنام دعا معرفی کرده‌اند و گفته‌اند مقام و محل انسان در نزد خدای سبحان به مقدار و اندازه دعای آنان می‌باشد «ان محل الانسان و منزلته عند الله جل جلاله علی قدر دعائه و قیمته بقدر اهتمامه مناجاته و ندائه»^(۴)

﴿تزکیه و تعلیم ثمره دعاء﴾

هدف از بعثت انبیا و انزال کتب الهی تزکیه و تعلیم است. دعاء که ره آورد تعلیمی تمامی

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶

۲. مرآة العقول ج ۱، ص ۳۰۲

۳. نور ۲۴

۴. فلاح السائل، ص ۲۶

انبیاء الهی است حامل این بار معرفتی است زیرا کسی که اهل دعا است خدا شناس بزرگی است و کسی که خدا شناس بود مقام خود را هم می‌شناسد و کسی که خود را شناخت و مقام الهی انسان را ادراک کرد دیگر حاضر نیست به خاطر جیفه دنیا که همان مزرعه ابلیس لعین «الدنیا مزرعة ابلیس و اهلها اکره حرّاثون له فیها»^(۱) و ابزار زینت در دست شیطان است خود را آنقدر ذلیل کند که گاهی به مرتبه حیوان سقوط کند «اولئک کالانعام بل هم اضل»^(۲) و زمانی از آن هم پست‌تر و در آخر از جماد هم بی‌ارزش‌تر شود «فهی کالحجارة او اشد قسوة»^(۳).

آنکه فهمید حقیقت و قدرت و در یک کلمه خالق یکی است دائما در مدار حق و یگانگی حرکت می‌کند. در این مدار مقام خود را حفظ می‌کند تا انسان کامل شده و در این مقام بماند. که این مهم بدست نمی‌آید مگر اینکه انسان اهل دعا و خواندن حق شود. از همین جا است که گفته‌اند یکی از بهترین مظاهر توحید، مسئله دعا است.

﴿خدا خوانی دعای برتر﴾

دعا یعنی خدا را خواندن و همه چیز را از او خواستن. البته ادب بندگی اقتضاء می‌کند که انسان از پروردگارش چیزی طلب نکند و فقط او را بخواند و تحمید و ثنا کند. دعا با سؤال و خواستن فرق دارد. اگر چه از بعضی روایات اینطور استفاده می‌شود که اوساط مؤمنان می‌توانند همه چیز را از خدای سبحان بخواهند و لکن آنانکه به مقام قرب و رضای الهی راه یافته‌اند فقط خدا را می‌خوانند بدون آنکه چیزی از او طلب کنند.

﴿دعاء خالصترین عبادت﴾

دعا بهترین، خالصترین و ناب‌ترین عبادت معرفی شده است «الدعاء مخ العبادة»^(۴) «مخ» یعنی «ناب»^(۵) خالص‌ترین و ناب‌ترین عبادت را دعا نام نهاده‌اند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۵.

۲. اعراف ۱۷۹

۳. بقره ۷۴

۴. مجمع البحرین، اصول کافی

۵. تاج العروس، ج ۴، ص ۳۱۰

آنقدر دعا اهمیت دارد که طبق بعضی از روایات ثواب نماز که رکن دین و معراج مومن است را به مقدار دعای در نماز و طول قنوت آن می‌دهند^(۱). چرا که نماز ذکر است ولی دعا از ذکر هم بالاتر است. در هر دعائی ذکر هست ولی در هر ذکری دعا نیست آنکه خدا را می‌خواند خود را نمی‌بیند. بلکه فقط آنکس را که می‌خواند می‌بیند و لکن ذاکر هم خود و هم ذکر و هم مذکور را می‌بیند.

در بیان اینکه دعا، طاعت و عبادت و جزء برترین آنها است سخن عمیق مرحوم صدر المتألهین شیرازی رحمته الله را درباره اقسام اعمال ذکر کرده و این معنا را تبیین می‌نماییم آن حکیم عارف می‌فرماید: «هر عملی یکی از دو اثر را خواهد داشت: یا حالتی برای قلب پیش می‌آورد که مانع از مکاشفه بوده و موجب ظلمت قلب می‌گردد و آن را به سوی نقش و نگارهای دنیوی و شهوت‌های آن می‌کشد و موجب حجاب برای نفس و دوری آن از رحمت الهی و محروم گشتنش از نعمتهای اخروی می‌گردد؛ و یا قلب را حالت آمادگی برای مکاشفات حقه می‌بخشد و موجب صفای نفس و تجرد آن از بستگی‌های شهوی و غضبی می‌گردد، و مقتضی روگردانیش از مرض‌های حیوانی و رسوخ در زمین جسمانی و دیدگاه‌های حسی، و موجب انگیزش وی برای رسیدن به وجه الله و دوری از ماسوای او می‌گردد.

اعمال بخش اول را «گناه» و بخش دوم را «طاعت» می‌نامیم. و همچنانکه اثر گناهان در ظلمت قلب و قساوت آن مختلف باشد که بعضی بزرگتر و برخی کوچکتر و دارای درجات متفاوتند طاعتها نیز در روشن بخشی قلب و پاک سازی آن اثرات گونه‌گون دارند و درجه‌ی فضیلت و برتری هر طاعتی به اندازه‌ای اثر بخشی آن در روشن سازی قلب می‌باشد»^(۲)

بنابراین چون دعا قلب را آماده برای مکاشفات حقه می‌کند و موجب صفای نفس و تجرد آن از بستگی‌های شهوی و غضبی می‌گردد و موجب انگیزش برای رسیدن به وجه الله و دوری از ماسوای او می‌گردد یک عبادت و طاعت است و از آنجا که اثری قوی و کامل دارد جزء برترین عبادات است.

امیرالمؤمنین علیه السلام دعا را «احب الاعمال الی الله سبحانه فی الارض معرفی می‌کند و آن را

۱. ذکری الشیعه، ج ۳، ص ۲۹۱- وسایل الشیعه، ج ۴، ص ۹۱۹

۲. عرفان و عارف نمایان، ص ۸۵.

سلاح مبارز با دشمن درون و برون و کلید روزی می‌داند»^(۱) در تائید فرمایش آن حضرت بیانی به همین مضامین از رسول مکرم اسلام ﷺ رسیده است قال رسول الله ﷺ ﴿إلا ادلكم على سلاح ينجيكم من عدوكم ويدر ارزاقكم قالوا بلى قال تدعون ربكم بالليل والنهار فان الدعاء سلاح المؤمنين﴾^(۲)

امام صادق علیه السلام دعا را برنده‌تر و نافذتر از سلاح آهنی معرفی کرده آن را عمود دین، نور آسمان و زمین می‌داند ﴿ان الدعاء انفذ من السلاح الحديد و منها ان الدعاء عمود الدین و نور السموات و الارضین﴾^(۳)

﴿کبر حجاب اکبر﴾

کسی که دعا نمی‌کند و در مراسم دعا شرکت نمی‌کند گرفتار تکبر است چرا که ترک دعا را استکبار گفته‌اند. قرآن در این باب چنین می‌فرماید ﴿ادعونی استجب لکم ان الذین يستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین﴾^(۴) امام صادق علیه السلام در ذیل این کریمه چنین می‌فرماید ﴿ان المراد بالعباده يستکبر الانسان عنها فی هذه الآیه هو الدعاء و ان تارکه مع هذا الامر به من المستکبرین﴾^(۵)

کسی که اهل دعا نیست متکبر است و کبر و تکبرش او را زنجیر و محبوس کرده است و لذا از فیض دعا محروم است.

﴿اقسام دعاء﴾

تثلیث عبادات در دعا هم جریان دارد. همانطور که عده‌ای عبادت می‌کنند از ترس آتش، عذاب و عقاب خدای سبحان عده‌ای هم از ترس دعا می‌کنند ﴿الدعاء ترس المومن﴾^(۶) یعنی برای اینکه آسیب نبینند دعا می‌کنند دعا را سپری در برابر بلیات قرار

۱. فلاح السائل، ص ۲۷

۲. فلاح السائل، ص ۲۸

۳. فلاح السائل، ص ۲۸

۴. مومن ۶۰

۵. فلاح السائل، ص ۲۷

۶. اصول کافی، کنز العمال، ج ۲، ص ۲۶۰

می دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ما المبتلی الذی قد اشد به البلاء باحوج الی الدعا الذی لا یامن البلاء»^(۱) «آنکه در امن و آسایش است به دعا بیشتر احتیاج دارد تا انسان گرفتار» لذا عده‌ای خائفانه و از ترس دعا می کنند همانطور که بعضی خائفانه عبادتی دارند.

قسم دوم آنهایی هستند که شائقانه و از روی طمع عبادت می کنند یعنی به شوق بهشت و به طمع نعمات بهشت خدا را عبادت می کنند در مقام دعا هم، عده‌ای اهل دعا هستند اما از روی طمع دعائی دارند «الدعاء سلاح المومن»^(۲) می خواهند به سبب دعا و با سلاح دعا نعمتی را کسب کنند.

در مقام سوم همانطور که عده‌ای نه از ترس آتش و نه به شوق بهشت بلکه آزادانه عبادت می کنند در موقع دعا هم آنها آزادانه دعا می کنند «الدعاء مُخ العبادة».

«سرمایه داعی»

سرمایه اصلی داعی این است که اهل دعا آزادانه باشد و دیگر در هیچ کاری به خود و مثل خود اعتماد و تکیه نکند چرا که اعتماد بر خود و خواستن از غیر خدا را دیوانگی، سفاهت و ضلالت است «رایت ان طلب المحتاج الی محتاج سفه من رایه و ضلّة من عقله»^(۳) و توجه به دیگران رغبت تهی دستی به تهی دستی دیگر «قلت سبحان ربی کیف یسأل محتاج محتاجا وانی یرغب معدم الی معدم»^(۴).

«ملاک ارزش آدمی»

انسان به اندازه بیچارگی اش می ارزد متکبر در پیش خدا هیچ ارزشی ندارد و برعکس مستمند در نزد خدا گرامی است.

متکبر به خاطر اتکا به خود از خواندن خدا استکبار می ورزد. ولی مستمند به علت فهم فقر ذاتی خود، خدا را می خواند.

۱. فلاح السائل، نهج البلاغه، حکمت ۳۰۲

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۲۸

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۱۲

«مُست» یعنی حاجت و مستمند یعنی حاجتمند و مستمند کسی است که بر خلاف متکبر کوچکترین و بزرگترین چیزها را با خواندن خدای سبحان از خدا بخواهد مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که حتی ساده‌ترین کارها را از خدا می‌خواهد ﴿الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی و یسقین﴾^(۱) و تمامی فضائل و توفیقات را به خدای سبحان و کاستی‌ها و نواقص و نقایص را به غیر خدای سبحان نسبت دهد مانند حضرت ایوب علیه السلام که در زمان ابتلا عرضه داشت ﴿انی مسنی الضر و انت ارحم الرحمین﴾^(۲) و نگفت «انک امسستنی بالضر»

﴿شاکله دعاء﴾

دعا احکام، آداب و اسراری دارد و از این سه صورت شکل گرفته است. جمع عبادات ظاهر و باطن و احکامی دارد؛ دعا هم که مخ العباده است مستثنی از این مراحل نیست. همانطور که در تمامی عبادت آدمی موظف به طی این سه مرتبه است در موضع دعا هم داعی ملزم به سیر این مراحل است.

﴿احکام دعاء﴾

احکام دعا عبارت است از اینکه انسان از خدای سبحان چیزی طلب کند که حرام نباشد. چیزی که آسیب به داعی و یا به غیر داعی نرساند و در یک جمله آنچه که روزی او قرار داده نشده طلب نکند ﴿ولا تعنی بطلب مالک تقدر لی فیه رزقا﴾^(۳)

﴿آداب دعاء﴾

دعا آدابی دارد، مثل اینکه داعی اول حمد خدای را بجای آورد، به گناهان خود اعتراف کرده استغفار نماید، بوی خوش استعمال کند، با صدای بلند دعا نکند. یعنی دعای او با تضرع و خفا همراه باشد (البته این خوف، خوف نفسانی نیست بلکه هراس عقلانی است که مناسب با مقام ربوبی است) حالت ابتهال و گریه داشته باشد، انگشتر عقیق در دست کند، رو به قبله بنشیند، با طهارت باشد، دست‌های خود را بلند کند، در جای با شرافت قرار بگیرد و....

۱. شعرا ۷۹

۲. انبیا ۸۴

۳. تعقیب نماز عشاء

﴿سراسر دعاء﴾

دعای اسراری دارد از آن جمله که داعی خود را در مشهد و محضر مدعو بداند و مدعو را شاهد خویش ببیند و در مسیر و بستر استماع صدای لیبیک و اجابت مدعو یعنی خدای سبحان باشد.

﴿رکان دعاء﴾

دعا دارای سه رکن است، داعی، مدعو، ادب دعاء.

داعی همان عبد مستمند و نیازمند است که با تمام وجود خود خدای سبحان را می خواند یعنی همان کمال فقر؛ به این معنا که مثل فقیر، برای خود ستون فقرات و محل اتکایی نبیند و قوام خود را جز با توکل و اتکاء بر خدای سبحان نداند. پس داعی همان حقیقت و عین فقر و مستمندی است.

مدعو، خدای رحمان است که دارای اسماء حسنی بوده ﴿قل ادعوا الله اودعوا الرحمن اياً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی﴾^(۱) و او همان رب غنی بالذات است که به خاطر استغناء ذاتی خود نیازمند هیچ شریک و مددکاری نیست ﴿الحمد لله الذی لم يتخذ ولداً و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً﴾^(۲) پس همانطور که انسان عین فقر است خدای سبحان هم عین غنا است.

ادب دعاء هم که رکن سوم دعا ذکر شده است در دو کلمه خلاصه شده است تضرعاً و خفیه که البته خفیه بودن دعاء نه یعنی با صدای آهسته دعاء کردن و یا پنهانی و مخفیانه دعاء نمودن؛ چرا که دستورات معارض با این معنا هم وارد است که نمومه‌ای از آن نقل شد و همچنین در دعای سراسر رحمت کمیل مسطور است امیرالمؤمنین علیه السلام که مؤدب ترین داعی است و خود ممسوس فی ذات الله است گاهی عرضه می دارد ﴿لا صرخن الیک﴾ زمانی فریاد می زند ﴿لا صرخن الیک﴾ چرا که شعاع اینگونه خطابات به سوی ذات اقدس اله جل جلاله از جهت طلبمندی نیست بلکه بر مبنای ﴿لای الامور الیک اشکو و لما منها اضج و ابکی﴾ است.

۱. اسراء ۱۱۰

۲. اسراء ۱۱۱

بنابراین خفیه یعنی دعاء همراه با ادب بیان و گفتار و بدور از طلبکاری و طلب مداری از خدای سبحان باشد.

«تأثیر معرفت در دعاء»

اگر داعی احکام و آداب و اسرار و ارکان دعا را شناخت می تواند به مقام داعی واقعی ره یابد و چون بندگان مخلص خدای حمید، فقط خدا را بخواند بدون آنکه چیزی از او طلب کند. نقل است محمد بن حنفیه با امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مورد بعضی از صدقات امیر المؤمنین علیه السلام به منازعه پرداخت؛ ولید بن عبدالملک خلیفه غاصب وقت تعلق خاطر به محمد بن حنفیه داشت. در موسم حج به امام سجاده علیه السلام عرض کردند ولید در مکه است خوب است فرصت را غنیمت شمیرید و از ولید تقاضا کنید به نفع شما حکم دهد. امام چهارم علیه السلام فرمودند: من در خانه خدا و در کنار خانه خدا از خود خدای سبحان دنیا نمی خواهم چه رسد به آنکه از بنده خدا چیزی بخواهم **«افی حرم الله اسأل غیر الله عزوجل انی آنف اذ اسأل الدنيا خالقها فكيف اسأل مخلوقا مثلی»** ^(۱) زهری گوید ولید در زمان صدور حکم چنان مقهور هیبت و صلابت امام علیه السلام شد که مجبور به انشاد حکم به نفع امام علیه السلام و علیه محمد بن حنفیه شد.

اگر کسی ارکان دعا را شناخت آن ادب بندگی را رعایت کرده نه تنها از غیر خدا چیزی نمی خواهد بلکه از خدای سبحان هم چیزی طلب نمی کند و فقط او را می خواند.

«خواندن بهتر از خواستن»

در سر این معنا که فقط خدا را بخوانیم و از خدا چیزی طلب نکنیم مرحوم سید علیخان کبیر رحمته الله شارح صحیفه سجاده علیه السلام مطلبی عمیق و لطیف دارند. ایشان ضمن نقل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می دارند که آن حضرت فرمودند **«خیر الدعاء دعائی و دعاء الانبیاء من قبلی و هو لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر»** و بعد می فرمایند «ولیس هذا دعاء انما هو تقدیس و تمجید» در این دعا جز خواندن چیز دیگری نیست و در ادامه می فرمایند: فقال هذا امیه ابن الصلت یقول فی ابن جذعان:

۱. بحار، ۴۲، ص ۷۵ و ج ۴۶، ص ۶۳.

اذ اثنی علیک المرء یوماً
 کفاه من تعرضه الثناء
 أفیعلم ابن جذعان ما یراد منه بالثناء علیه و لایعلم رب العالمین ما یراد منه بالثناء
 علیه (۱).

مرحوم سید بن طاووس رحمته الله این معنا را چنین بیان می‌فرماید:
 ان النبی علیه افضل السلام قال افضل الدعاء دعائی و دعاء الانبیاء قبلی ثم ذکر
 تهلیلاً و تمجیداً و تحمیداً فقیل له ما معناه این هذا من الدعاء فقال صلوات الله علیه
 الله علیه و علی آله و علی من تقدم و تأخر عنه من الاصفیاء ما معناه فایما اعرف
 بمراد الداعی و السائل و اکمل فی طلب الفضائل الله جل جلاله او عبدالله بن جذعان
 حیث مدحه امیه بن ابی الصلت فقال:

ءاذکر حاجتی ام قد کفانی
 حیاؤک ان شیمتک الحیاء
 اذا اثنی علیه المرء یوما
 کفاه من تعرضه الثناء
 قلت انا فجعل المادح ثناء علی الممدوح یکفی فی قضاء حاجته فالله جل جلاله
 احق بذلك لکمال جوده و رحمته.... (۲)

خواندن خدای سبحان کافی است و دیگر لزومی ندارد چیزی از او بخواهیم چرا که به نقل
 از مرحوم سید علیخان کبیر رحمته الله وقتی امیه بن الصلت چیزی از ابن جذعان می‌خواست فقط
 او را خواند و ثنا کرد و ابن جذعان علت خواندن و ثناء کردن امیه ابن الصلت را فهمید وقتی او
 می‌فهمد رب العالمین که دیگر جای خود دارد.

بندگان ره یافته به قرب وصال حق، در مقام دعا فقط خدای سبحان را می‌خوانند و چیزی
 طلب نمی‌کنند.

﴿تقوا پایه پذیرش هر دعاء﴾

از آنجا که پایه و اساس و ملاک قبولی هر عمل خیری تقوا و اخلاص و طهارت جان است
 یعنی اگر انسان کار خیری داشته باشد ولی عاری از تقوا و طهارت روح باشد آن عمل پذیرفته

۱. ریاض السالکین، ج ۱، دعای اول، ص ۲۲۵

۲. فلاح السائل، ص ۳۲.

نمی‌شود ﴿انما يتقبل الله من المتقين﴾^(۱) دعاهم برای اجابت نیاز به طهارت روح و تقوای داعی دارد. چرا که اگر داعی دارای طهارت روح و تقوای الهی نباشد دعای او بالا نمی‌رود ﴿اليه يصعد الكلم الطيب و العمل صالح يرفعه﴾^(۲).

در معرفی و اهمیت تقوا همین بس که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید ﴿مخ الايمان التقوى و الورع﴾^(۳) بنابراین اگر داعی گرفتار ریا و خودنمایی شد اصلاً تقوایی ندارد و اگر بی تقوا شد از منظر آیات قرآن و روایات معصومین «علیهم السلام» دعایی ندارد فلذا اجابتی هم ندارد. چه بی بهره‌اند کسانی که برای دنیای خود و یا دنیای دیگران، خود را از فیض دعاء و اجابت مجیب الدعوات محروم می‌سازند.

دعا یک عبادت است باید با مراقبت آنرا از آفت ریا و خودنمایی حفظ کرد. و الا انسان داعی، گرفتار شرک خفی خواهد شد. مثل اینکه بعضی برای ریا و خودنمایی در مراسم دعا شرکت می‌کنند و یا مراسم دعا را منعقد می‌کنند. به اسم اینکه می‌خواهند خدا تعالی را بخوانند؛ شیطان را دعوت می‌کنند.

﴿نقش زمان و مکان در دعاء﴾

دعا یک عبادت است و هر عبادتی در زمان و مکانی مخصوص دارای اثر و فضیلتی بیشتر است دعا هم اگر چه در هر مکان و زمانی مؤثر است ولیکن در بعضی از مکانها و از منته دارای اثری بیشتر و فضیلتی والاتر می‌باشد.

نقل است امام هادی علیه السلام مریض شد به این جهت فرمودند یک نفر را اجیر کنید تا از مدینه برود کربلا و در آنجا کنار حائر حسینی علیه السلام برای من دعا کند. فردی را اجیر کردند. آن شخص گوید من پیش خود گفتم امام حسین علیه السلام هم امام است، امام هادی علیه السلام هم امام، پس چرا من از کنار امامی به کنار امام دیگر بروم و آنجا دعا کنم خود امام هادی علیه السلام دعا کند. لذا به محضر مقدس حضرت علیه السلام رسیدم و سؤال خود را عرض نمودم حضرت فرمود درست است ولیکن خدای سبحان بعضی از مکانها را محل استجابت دعا قرار داده است و دوست

۱. مائده ۲۷

۲. فاطر ۱۰

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۷۴.

دارد در آن مکانها از او یاد شود من هم به تبعیت از خدای سبحان دوست دارم در آن مکانها مرا دعا نماید و حائر و کربلای حسینی مکان استجاب دعا است برای این است که من می‌خواهم تو به آنجا بروی و در آنجا خدای سبحان را بخوانی و مرا دعا کنی ﴿انما هی مواطن يحب الله ان يذكر فيها فانا احب ان يدعولى حيث يحب الله ان يدعوا فيها و الحیر من تلك المواضع﴾^(۱) و در نقلی دیگر چنین وارد شده است ﴿ان لله بقاعاً يحب ان يدعوا فيها فيستجيب لمن دعاء، و الحیر منها﴾^(۲)

وجود اقدس سیدالشهدا ابا عبدالله الحسین علیه السلام خود در ضمن بیانی به این مهمم (کربلا موضع استجاب دعا است) اشاره می‌فرمایند ﴿و قد اختارها الله تعالى يوم دحا الارض وجعلها معقلاً لشيعتنا و محببنا تقبل أعمالهم و صلواتهم و يجاب دعائهم﴾^(۳)

این بیان نورانی مؤید است بر این معنا که بعضی از مکانها محل استجاب دعا هستند. در بعضی از زمانها دعا اثر خاصی دارد. مثل شب جمعه یا روز جمعه، در روایت آمده که پروردگار عالم در هر شب جمعه از اول شب تا طلوع فجر ندا می‌کند به بندگان خود از فوق عرش که: آیا نیست بنده مومنی که بخواند مرا در این وقت و حاجتی از من بخواهد خواه حاجت دنیا و خواه حاجت آخرت که من حاجت او را برآورم و مطلب او را روا کنم. و آیا نیست بنده مومنی که در این وقت از گناهان خود توبه کند و به من بازگشت نماید، تا من بیمارزم او را و توبه او را قبول کنم، آیا نیست بنده مومنی که معاش او تنگ باشد و از من بخواهد وسعت معاش را، تا من اجابت کنم او را و آیا نیست صاحب بیماری و مرضی که از من سؤال کند صحت خود را، تا من او را صحت بخشم و عافیت کرامت فرمایم و یا محبوس باشد تا او را خلاصی دهم، یا ظلم کسی به او رسیده باشد تا او را از ظلم ظالم نجات دهم و از جمله اوقات دعا اول وقت زوال جمعه است و آخر روز جمعه^(۴).

۱. بحار، ج ۹۸، ص ۱۱۲ - وسائل، ج ۱۰، ص ۲۲۲ - کافی، ج ۴، ص ۵۶۷.

۲. تحف العقول، ص ۵۱۰.

۳. الملهوف (اللهوف) علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۹.

۴. مصباح الشریعه

نقل است سیده نساء العالمین حضرت زهرا علیها السلام در روز جمعه به غلام خود چنین می فرمودند **«اصعد علی الطراب، فاذا رأیت نصف عین الشمس قد تدلی للغروب فاعلمنی حتی ادعو»** ^(۱) آن حضرت در روز جمعه به غلام خود می فرمود: «بر بلندی قرار گیر، هرگاه که دیدی نصف قرص خورشید در حال غروب است مرا آگاه کن تا دعا نمایم.

«دعا عبادتی فردی و اجتماعی»

اگر چه دستور است انسان پنهانی دعا کند؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله **«خیر الدعاء الخفی»** ^(۲) و **«خیر العبادة أخفاها»** ^(۳) ولکن این برای وقتی است که انسان از خطر ریا و شرک خفی ایمن نباشد ولی اگر گرفتار چنین فسادی نمی شود دستور است که در جمع دعا کند و عده ای جمع شوند و باهم دعا کنند و لذا بشارت است که دعای اجتماعی مؤثرتر است. از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند **«کان ابی علیه السلام اذا احزنه أمر جمع النساء و الصبیان ثم دعا و آمنوا»** ^(۴) سیره پدرم همیشه چنین بود که اگر امری برای او پیش می آمد او زنان و کودکان را جمع می کرد و در حضور آنان دعا می کرد و آنها آمین می گفتند. پس چه خوب است منتظرین آن حضرت گرد هم آیند فارغ از هر ریا و خودنمایی ندبه کرده و دعای مقبولی را بجای آورند.

«دعاء همیشه مستجاب است»

دعا چون خواندن خدای سبحان است پس هیچگاه بدون استجابت نخواهد بود آنکه بگوید من دعا کردم ولی مستجاب نشد در حقیقت دعا نکرده است بلکه خواسته است نعوذ بالله خدا صلی الله علیه و آله را امتحان کند.

احمد بن محمد بن ابی نصر که صحابی امام رضا علیه السلام است می گوید به حضرت عرض کردم **«جعلت فداک انی قد سالت الله حاجة منذ کذا و کذا سنه و قد دخل قلبی**

۱. لئالی الاخبار، ج ۳، ص ۴۴، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶۹

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۷.

۴. کافی ج ۲، ص ۴۸۷

من ابطائها شیء فقال: یا احمد ایاک و الشیطان ﴿. قربانت شوم من چند سال است که از خدا ﷻ حاجتی را درخواست دارم و از تأخیر اجابتش در دلم شبهه و نگرانی آمده است، حضرت ﷺ فرمود: «ای احمد از شیطان بر حذر باش و مراقب باش که شیطان به این وسیله در دل تو راهی باز نکند و تو را ناامید نکند» ﴿ان ابا جعفر صلوات الله علیه کان یقول: ان المومن یسأل الله عزوجل حاجةً فیوخر عنه تعجیل اجابته حبالصوته﴾ امام باقر ﷻ همیشه می فرمود: ممکن است مومن دعائی کند و خدا برای اینکه او بیشتر خدا را بخواند دادن حاجت او را تاخیر می اندازد چرا که خیر مؤمن بنا به تشخیص و حکمت خدای سبحان ممکن است در عدم دادن حاجت یا تأخیر آن قرار گرفته باشد. (۱) و نیز از امام صادق ﷻ نقل است: ﴿ان العبد لیدعو فیقول الله عزوجل للملکین قد استجبت له ولكن احبسوه بحاجة﴾ بنده دعا می کند خدای ﷻ هم اجابت می کند ولیکن بنا به دلایلی به ملائک می فرماید: حاجت او را حبس کنید و فعلاً در اختیار او قرار ندهید (۲)»

پس دعای ندبه ما اجابت می شود ولیکن تا به امروز حاجت ما که رسیدن به حضور مبارک حجت بن الحسن ﷻ است را بنا به دلایلی نگه داشته اند و البته این حبس حاجت هم بدون پاداش برای داعی نخواهد بود. در روایت دارد اگر مؤمن دعائی کند و حاجت او را محبوس نگه دارند و به او ندهند چنان پاداشی در قیامت به او می دهند که او آرزو می کند که ای کاش هیچ دعای او مستجاب نمی شد (۳) و این معنا ممکن است برای بیان عظمت پاداش داعی باشد.

﴿وظیفه داعی﴾

وظیفه داعی این است که فقط خدا را بخواند؛ خدای هم بر خود واجب کرده است که اجابت کند حال به حاجت نباید کاری داشته باشد اگر او بخواند در اختیار داعی قرار می دهد و اگر صلاح نداند، آن را محبوس نگه می دارد.

پس کسی که اهل دعای ندبه نیست هر جمعه و یا در هر عید فطر، قربان و غدیر پاداش عظیمی را از دست داده است که در دو دنیا جز حسرت، خسران و پشیمانی برای او ثمری

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۸

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۹

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۱

ندارد. چرا که در دنیا از لذت خواندن خدای سبحان محروم بوده و در آخرت از پاداش خدای رحمان.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ﴿ما ابرز عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیا الله عزوجل ان یردها صفرا حتی یحصل فیها من فضل رحمته فاذا دعی احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه﴾^(۱) یا به نقل مرحوم صدوق علیه السلام ﴿قال ابو جعفر علیه السلام ما بسط عبد یدیه الی الله عزوجل الا واستحی الله ان یرها صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء، فاذا دعا احدکم فلا یرد یدیه حتی یمسح بهما علی رأسه و وجهه﴾^(۲) و فی خبر آخر «علی وجهه و صدره»^(۳) چون دست داعی از درگاه لطف خدای سبحان خالی بر نمی‌گردد و خدای سبحان حیا می‌کند که او را دست خالی برگرداند لذا شایسته است داعی بعد از دعا دست خود را بر سر و روی خود از باب تبرک بکشد. و از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند در غیر نماز دست بر سر و روی خود بکشند و در نماز چنین نکنند^(۴).

ندبه یک دعای کامل

ندبه یک دعا است و تمام شرایط دعا را در بر دارد.

اولاً: در آن فقط خدای سبحان خوانده می‌شود و اگر در خواستی هست در بیان همان تقدیس و تمجید خدای سبحان است و در حقیقت خواندن است در لباس خواستن.

ثانیاً: سراسر آن تضرع و زاری است که این معنا از اسم آن دعا هم مشخص می‌شود چرا که نام این دعاء ندبه است.

ثالثاً: همانطور که از عبارات آن تراوش می‌شود ادب خفیه هم در آن جاری و حاکم است و در حقیقت همان خوف عقلانی است که داعی را به خواندن خدای سبحان و تضرع برانگیخته است.

۱. فلاح السائل، ص ۲۹

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۵.

۴. لوامع صاحبقرانی المشتهر بشرح الفقیه، ج ۴، ص ۱۴۹

﴿معنای ندبه﴾

در تعریف ندبه گفته‌اند: «اعلان المتفجع باسم من ففده لموت او غيبة» ندبه؛ یعنی خواندن کسی برای کاری و برانگیختن برای امری که این خواندن و برانگیختن به همراه شیون و زاری و ذکر محاسن مندوب عنه می‌باشد. اگر چه عده‌ای، ندبه را، خواندن خدای سبحان برای غیبت ولی و حجتش حجة بن الحسن ارواح العالمین له الفداء ان شاء الله می‌دانند، ولكن در حقیقت آن حضرت غایب نیست بلکه غیبت آینه حضور او است. و جمال حضور آن حضرت را باید در آینه غیبت تماشا کرد.

﴿امام حاضر و مأوم غایب﴾

امام زمان علیه السلام نذیر امت است و نذیر امت بر مخلوقات ولایت دارد و هیچگاه از مصدر هستی غایب نمی‌شود چرا که آن وقت مردم بدون رهبر و نذیر می‌مانند.

حاضر یعنی موجود، و حضور یعنی وجود داشتن. در حضور امر دایر است بر مدار نوعی احاطه حاضر بر وجود که این احاطه یا حسی است یا خیالی و یا عقلی. پس امام زمان علیه السلام که حجت خداست حاضر است و بر محور وجود و هستی احاطه کامل دارد و غیبت آینه نمایانگر حضور اوست و غایب حقیقی ما هستیم نه او؛ این ما هستیم که نسبت به آن حضرت غایبیم. امام علیه السلام مرکز ثقل عالم وجود و هستی است و بر همه مخلوقات و موجودات عالم احاطه دارد. ندبه برای این نیست که چون آن حضرت غایب است ما ندبه کنیم برای این است که ما از مقدار و عمق غیبت خود نسبت به آن حضرت بکاهیم و یا به واسطه ندبه آن را از بین ببریم. اگر کسی با این تفکر سراغ دعای ندبه رفت دیگر غافلانه و با کسالت ندبه نمی‌کند بلکه عاشقانه و شائقانه خدای سبحان را می‌خواند و جواب هم می‌شنود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: ﴿لقد دعوت الله مرة فاستجاب لي و نسيت الحاجة﴾^(۱) حاجتی داشتم خداوند را خواندم، لبیکش را شنیدم. از لذت شنیدن لبیک حق، فراموشم شد که چه می‌خواستم.

ما چون آن لذت را نچشیدیم لذا غافلانه و با کسالت و یا نعوذ بالله با ناامیدی ندبه می‌کنیم و خدا را می‌خوانیم و گرنه خدای سبحان همان خدائی است که صدای لبیکش را امام

۱. مصباح الشریعه، باب الدعاء

صادق علیه السلام صاحب دعای ندبه شنیده است (۱).

اگر ما توانستیم با این تفکر ندبه کنیم آنوقت آن لذت لبیک خدای سبحان و حجتش را می‌شنویم و اگر کسی لذت حقیقی را چشید دیگر لذتهای غیر برای او نه تنها لذت نیست بلکه تلخ تر از تلخ است. ﴿الهی من ذالذی ذاق حلاوة محبتک فرام منک بدلا ومن ذالذی انس بقربک فابتغى عنک حولا﴾ (۲)

﴿دعای ندبه و زمان و مکان﴾

همانطور که بیان شد دعا در ازمنه و مکانهای خاص اثر بیشتری دارد و به اجابت نزدیکتر است. ندبه هم چون یک دعا است لذا در مکان و زمان مخصوص اثری خاص دارد به این جهت دستور است که دعای ندبه را در اعیاد چهارگانه یعنی اضحی (قربان)، فطر، غدیر و جمعه انسان بخواند و این برای تأثیر بیشتر دعا است والا اگر به قصد ورود نباشد دعای ندبه را می‌توان در تمام ازمنه و مکانها خواند همانطور که مرحوم طبرسی رحمته الله می‌فرمایند مستحب است دعای ندبه را در شب جمعه هم خواند (۳).

﴿ندبه دعایی فردی و اجتماعی﴾

دعای ندبه یک دعای فردی صرف نیست بلکه هم جنبه فردی دارد و هم صبغه اجتماعی. دقت در فرازها و معانی آنها این معنا را به خوبی تبیین می‌کند.

به طور مثال وقتی داعی سخن از ارسال انبیاء الهی علیهم السلام دارد نظر به فرد تنها ندارد چرا که به وضوح روشن است انبیاء برای تربیت فرد و اجتماع برانگیخته و انتخاب شده‌اند و همینطور وقتی که از اتمام حجت خدای سبحان سخن می‌گوید فقط بحث اتمام حجت بر فرد نمی‌تواند باشد و یا زمانی که از منجی عالم انسانیت یاد می‌کند او را آمال خود نمی‌نامد بلکه باز سخن از فرد و اجتماع است و لطافت این معنا به آن حد که داعی فریاد می‌زند و اجتماع را به یاری و کمک می‌طلبد آن هم برای دعا کردن و خواندن و ابتهال و اشک و ناله که تمامی این بیانات در فرازهایی چون ﴿انت امنیة شائق یتمنی﴾ و ﴿متی

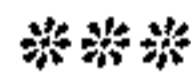
۱. بنا به نقل علامه مجلسی رحمته الله دعای ندبه از امام صادق علیه السلام رسیده است.

۲. مناجات المحبین

۳. نجم الثاقب، ص ۶۳۶

ننتفع من عذب مائک) و «متی ترانا و نرئک) و «هل من معین فاطیل معه العویل و البکاء) مشخص است.

داعی ندبه هر وقت رحمتی را طلب کند فرد تنها را در نظر نمی گیرد بلکه از بستر وحده به مقام مع الغیر رفته اجتماع را بیان می کند «وامنن علینا برضاه) «واقبل تقربنا الیک) «وانظر الینا نظرة رحیمة) و این خودگویای وجود چهره فردی و اجتماعی دعای ندبه است.



گفتار دوم

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الذِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾

در بعضی از نسخ، دعای ندبه، با فراز فوق آغاز و در بعضی نسخ دیگر این فراز وجود ندارد و دعای ندبه با ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ شروع شده است.

برای اینکه از نورانیت این فراز هم محروم نمائیم بطور اختصار و اقتصار در ذیل این فراز مطالبی را بیان می‌دارد.

داعی در این فراز اشاره به وحدانیت خدای سبحان دارد و توحید خود را آنقدر لطیف بیان می‌دارد که اشاره می‌کند حتی «هوایی» هم بعنوان اله در عالم به غیر از الله عَلَّامُ الْغُيُوبِ وجود ندارد.

﴿پیام لا اله الا هو﴾

﴿لا اله الا هو﴾ فقط نفی و اثبات نیست، تنها بیان نمی‌کند که جز الله عَلَّامُ الْغُيُوبِ الهی نیست بلکه اخبار و توصیف هم می‌باشد. یعنی غیر او احدی نمی‌تواند اله باشد آری دیگران را اله

می خوانند اما او خود، الله واله است.

«اره آورد توحید»

توحید، بهای بهشت است، امکان ندارد مشرک مقامی و بهائی داشته باشد. آنها که موحدند دارای ارزش و بها هستند و کسی که ارزش داشته باشد وارد بهشت می شود و الا چون چوب خشک بی ارزشی او را می سوزانند.

انسان به اندازه عقایدش می ارزد، کسی که به هیچ اعتقاد دارد به مقدار هیچ می ارزد و هیچ هم که ارزشی ندارد پس معتقد به آن هم ارزشی ندارد.

رئیس مذهب تشیع امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: **«قول لا اله الا الله ثمن الجنة»** ^(۱) توحید انسان موحد ثمن و بهای بهشت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام ثمر و میوه بهشت را **«لا اله الا الله می داند»** **«الا ادلكم على ثمر الجنة لا اله الا الله بشرط الاخلاص»** ^(۲)

چه سعادت برتر از این که آدمی دهان حاجت خواه خود را با میوه بهشت طاهر کند. داعی ندبه به چنین سعادت و توفیقی نایل است. بنابراین این معنابه خوبی روشن است که اگر ره آورد کسی توحید بود، اهل بهشت است و دعایش شنیده و اجابت می شود.

شخصی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سوال کرد: آیا بهشت را می توان خرید یا نه؟

آن حضرت در پاسخ فرمودند: آری بهشت را می شود خرید و بهشت را می فروشند و ثمن هم دارد. عرض کرد ثمن بهشت چیست؟ فرمود: گفتن **«لا اله الا الله»** اما از سر اخلاص. سوال شد اخلاص این کلمه چیست؟ حضرت فرمود اخلاص این کلمه به آن است که به آنچه من بدان مبعوث شدم عمل کنید.

امام صادق علیه السلام فرمودند گفتن **«لا اله الا الله»** بهای بهشت است **«قول لا اله الا الله ثمن الجنة»** ^(۳) اگر چه مرحوم قاضی سعید قمی رحمته الله احتمالاً را در قرائت روایت فوق طرح کرده که ثمن را به ضم تاء و سکون میم خوانده و روایت را این طور معنا کنیم که قائل لا اله الا

۱. توحید صدوق، ص ۲۱

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۷.

۳. اسرار توحید، ص ۲۱

اللَّهُ در یکی از جنات هشتگانه وارد خواهد شد «يَحْتَمِلُ بَعِيداً أَنْ يَكُونَ «الثَّمَنُ» بَضْمِ الْمَثَلِثَةِ وَ اسْكَانِ الْمِيمِ بِمَعْنَى أَنَّهَا يُوجِبُ الدَّخُولَ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْجَنَاتِ الثَّمَانِيَةِ أَوْ أَنَّهَا وَاحِدَةٌ مِنْهَا»^(۱).

از لسان مبارک معصوم علیه السلام رسیده است که فرمود **«مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّةَ»** هر کس از روی اخلاص **«لا اله الا الله»** بگوید وارد بهشت می شود و اخلاص را چنین معنا کرده اند **«وَ اخْلَاصُهَا أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ»** یعنی این تهلیل بین او و گناه حاجز، مانع و حایل شود^(۲).
«لا اله الا الله يك دستور عبادی»

دستور است که حداقل روزی صدبار انسان موحد **«لا اله الا الله»** بگوید و هر که صدبار **«لا اله الا الله»** بگوید بهترین مردم باشد و در روز قیامت از جهت عمل کسی بالاتر از او نباشد مگر کسی که زیاد کند و بر صد بیفزاید^(۳).

بیانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است که این معنا از آن مستفاد است که گفتن **«لا اله الا الله»** تنها ذکر نیست بلکه عبادت است و بلکه جزء بهترین عبادتهاست **«خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»**^(۴)

همچنین از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: هر که روزه خود را بگفتار شایسته یا کردار شایسته ختم کند خدا روزه اش را از او قبول فرماید پس به آن حضرت عرض شد که یا بن رسول الله گفتار شایسته چیست؟ فرمود: شهادت دادن باینکه **«لا اله الا الله»** و کار شایسته بیرون کردن فطره است^(۵).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند خدای تبارک و تعالی می فرماید: که ای ساکنان آسمانهای من

۱. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۳۹.

۲. توحید صدوق (ره)، ص ۲۷.

۳. اسرار توحید صدوق (ره)، ص ۳۰.

۴. اسرار توحید صدوق (ره)، ص ۱۸.

۵. شرح اسرار توحید صدوق «رد»، ج ۱، ص ۴۳ «وفی خبر آخر الکلم الطیب، قول لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفة رسول الله»

گواه باشید که من گوینده «لااله الاالله» را آمرزیدم و هر که در ساعتی از شب یا روز «لااله الاالله» بگوید آنچه در نامه عملش باشد از بدیها محو و نابود می‌کنم^(۱). همچنین نقل است که رسول اکرم ﷺ فرمودند خدای سبحان می‌فرماید «لااله الاالله» حصار من است و هر که در آن داخل شود از عذاب ایمن است^(۲) و در تبیین معنای این حدیث روایاتی از امام باقر ﷺ و امام رضا ﷺ رسیده است که شرط ورودی این قلعه را ولایت عترت پیامبر ﷺ معرفی می‌کند.

شخصی از امام باقر ﷺ سؤال کرد که آیا پیامبر ﷺ فرموده که توحید قلعه امن است؟ حضرت فرمودند آری و در ادامه حضرت فرمودند شرط اینکه توحید قلعه امن باشد، ولایت، امامت و رهبری ما خاندان نبوت است^(۳).

امام ششم جعفر بن محمد ﷺ به ابان بن تغلب فرمودند: برو در مرکز علمی کوفه و این حدیث را برای مردم نقل کن که هرکسی در قیامت بگوید: «لااله الاالله» وارد بهشت می‌شود. ابان بن تغلب عرض کرد اصناف گوناگون در کوفه هستند بعضی امامت، ولایت و زعامت شما را پذیرفته و بعضی نپذیرفته‌اند و همگان این کلمه را می‌پذیرند چگونه من بگویم هرکس در قیامت این کلمه را بر زبان جاری کرد اهل بهشت است آن حضرت فرمودند: تو این حرف را در کوفه منتشر کن، ولی بدان که در قیامت غیر از شیعیان ما کسی قادر به گفتن «لااله الاالله» نیست «انه اذا كان يوم القيامة و جمع الله الاولين و الاخرين فتسلب لاله الا الله منهم الا من كان على هذا الامر»^(۴)

﴿نقش توحید در دعاء﴾

ارزش انسان و قبولی اعمال و طاعات به توحید است. رسول مکرم اسلام ﷺ درباره توحید (لااله الاالله) و نقش آن در ارزش گذاری انسان و اعمال آدمی فرمودند «لا يقبل الله

۱. اسرار توحید، صدوق (ره)، ص ۲۳

۲. اسرار توحید صدوق (ره)، ص ۲۴

۳. اسرار توحید، صدوق (ره)، ص ۲۵

۴. کافی، ج ۲ ص ۵۲۰

الاعمال الا بها و هی کلمة التقوی»^(۱) وقتی ارزش انسان به توحید بود بهها و ارزش دعای انسان هم به توحید و گفتن و اقرار به «لا اله الا الله» است و داعی طبق این نقل اول اشاره به وحدانیت خدای سبحان دارد و وارد حصن حصین توحید می‌شود تا در موقع دعا و خواندن خدای سبحان ذره‌ای گرفتار و آلوده شرک نگشته و در مشهد مدعو اقرار به توحید و یگانگی نماید و بعد دعا کند چرا که دعای موحد، مؤثر، مستجاب و ارزشمند است.

«عالم بر مدار توحید است»

مرحوم شیخ صدوق رحمته الله از امیر المومنین علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: «رأیت الخضر علیه السلام فی المنام قبل بدر بلیلة، فقلت له علمنی شیئاً انصر به علی الاعداء! فقال: قل: یا هو یا من لا هو الا هو! فلما اصبحت قصصتها علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لی: یا علی! علمت الاسم الاعظم! فکان علی لسانی یوم بدر و ان امیر المومنین علیه السلام قرأ: قل هو الله احد. فلما فرغ قال: یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین و کان علی علیه السلام یقول ذلک یوم الصفین و هو یطارد فقال له عمار بن یاسر: یا امیر المؤمنین ما هذه کنایات؟ قال اسم الله الاعظم و عماد التوحید لله لا اله الا هو...»^(۲)

امیر المومنین علیه السلام فرمودند: من حضرت خضر علیه السلام را در خواب، یک شب مانده به غزوه بدر دیدم و به او گفتم: چیزی به من تعلیم نما تا بدان چیز بر دشمنان ظفریابم! خضر علیه السلام گفت بگو «یا هو یا من لا هو الا هو!» (ای هویت مطلقه عامه! ای کسیکه هویتی در عالم وجود ندارد بجز هویت او!) چون شب را به صبح آوردم آن رویا را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت کردم. رسول خدا به من گفت: ای علی این اسم اعظم حق است که به تو تعلیم شده است! و آن ذکر بر زبان من در روز معرکه بدر جاری بود. و امیر المومنین علیه السلام سوره قل هو الله احد را قرائت کرد و چون فارغ شد گفت: یا هو یا من لا هو الا هو! غفرانت را شامل حالم بفرما! و مرا بر گروه کافران پیروزی ده.

۱. بحار، ج ۹، ص ۲۹۴.

۲. توحید صدوق، ص ۸۹.

مستفاد این روایت این است که انسان باید در جهان با نام مالک جهان حرکت کرده و عالم را در تحت سیطره و فرمان خود در آورد یعنی با نام الله ﷻ که مالک همه عالم است. در عالم تصرف کند.

انسان در صلح و جنگ باید با نام الله ﷻ حرکت کند تا بتواند در عالم نفوذ کرده از آن بهره‌مند گردد.

اگر جنگ درونی بانفس است باید با نام الله حرکت کند و مسلح به الله باشد و اگر جنگ با دشمن بیرونی است در جنگ بیرونی هم فقط با نام الله ﷻ حرکت کند تا پیروز شود ﴿و مارمیت اذ رمیت و لکن الله رمی﴾^(۱)

در روایت است که عبدالله بن شریک العامری در حالیکه عمامه‌ای سیاه بر سر دارد؛ تکبیر گویان یعنی با شعار توحید و نام الله ﷻ در محضر و رکاب حجة آل محمد «علیهم السلام» حاضر است^(۲).

با این بیان روشن می‌شود اگر داعی بخواهد دعائی موثر و با نفوذ داشته باشد باید با نام الله دعا کند. یک موحد می‌تواند چنین قدرتی داشته باشد و در سایه توحید است که انسان، مالک چنین قدرتی می‌شود.

﴿معنای توحید و موحد﴾

موحد اسم فاعل است از «توحید»^(۳) و توحید در اصل لغت یکی گفتن و یکی خواندن است و مراد آن در امثال این مقام خدا را به یگانگی خواندن و پرستیدن می‌باشد^(۴).

پس یک داعی واقعی کسی است که موحد واقعی باشد.

﴿مطالبی پیرامون توحید﴾

بر اساس شواهد موجود در تاریخ، هر قدر کتاب زندگی انسان را به طور معکوس ورق بزنیم اصلاً زمانی یافت نمی‌شود که بشر بوده باشد ولی آثار پرستیدن و خداجویی به نحوی در

۱. انفال ۱۸

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸

۳. توحید، مصدر باب تفعیل و اصل آن وحدت است.

۴. اسرار توحید صدوق (ره)

زندگی او نباشد. بلکه همیشه اندیشه خداجویی و پرستش عرصه زندگی انسان را فرا گرفته است.

اگر چنانچه در تاریخ، معبودهای گوناگونی هم مورد پرستش انسان قرار گرفته است این مسئله ناشی از اشتباه در تشخیص معبود مطلوب بوده است و اینها همه بیانگر آن است که در انسان حس خداگرایی، ریشه فطری دارد.

منظور از فطری بودن خداجویی در انسان این است که یعنی روح انسان به گونه‌ای خلق شده، که انسان از بدو تولد بطور ناخودآگاه بسوی آن حقیقت مقدس و موجود نامتناهی یعنی خداوند، گرایش داشته و خواهان وصول به آن مبدأ کمال بوده است بدون اینکه این طلب را از کسی آموخته باشد.

خداجویی چیزی نیست که خارج از وجود انسان باشد و امری نیست که به او تعلیم و یا تحمیل شود. حس پرستش، یکی از گرایش‌های مستقل در روان ناخودآگاه آدمی است که روانشناسانی از قبیل «یونگ»^(۱) و «آدلر»^(۲) از آن به عنوان حس قدسی تعبیر کرده‌اند.

فطرت و ندای آن یکی از مشترکات روانی میان تمام آدمیان است لذا تمام انسان‌ها وقتی در عرصه زندگی برایشان حادثه‌ای مخاطره‌انگیز روی می‌دهد درست در آن هنگام که امیدشان از علل و اسباب مادی قطع می‌شود ناگهان متوجه قدرت مافوق قدرت طبیعت یعنی خالق جهان می‌شوند.

«اگر چه حس پرستش و خداجویی یک امر فطری است ولیکن عده‌ای از انسانها به واسطه شبهات و شکوک و یا افراط در فرار از زودباوری یا غرور علمی یا تاثیر محیط و تلقینات از استقامت منحرف شده‌اند»^(۳)

اصولاً ساختمان روانی انسان، قوا و استعدادهای او به گونه‌ای است که تمام آنها به طور هماهنگ به شکوفایی برسند و بدیهی است که افراط و توجه بیش از حد به پاره‌ای از غرایز و جنبه‌های حیوانی مانع از آن است که تمایلات عالی و فطری انسان که در رأس آنها توجه به

۱. یونگ، روانشناس و روانکار سوئیس مؤسس مکتب روانشناسی تحلیلی.

۲. آدلر روانشناس اتریشی مولف «تحلیل روانی مبنی بر سنجیه».

۳. برگرفته از الهیات در نهج البلاغه، ص ۴۱.

خدا قرار دارد، به شکوفایی برسند.

نتیجه اینکه توحید و خداپرستی یک امر فطری است و کار تعلیمات انبیاء هم بر فطرت استوار بوده است حال اگر کسی خداپرست و موحد نبود او خواسته فطرت خود را خفه کند.

﴿توحید و اقسام آن﴾

اگر کسی خواست یک موحد راستین باشد باید از توحید نظری و عملی برخوردار باشد

﴿توحید نظری﴾

به معنی آن است که عقیده، شناخت و باورهای انسان نسبت به خداوند صحیح و بر محور توحید باشد یعنی در بستر اندیشه و نظر معتقد به ذات یگانه حضرت احدیت باشد.

﴿توحید عملی﴾

به معنی آن است که انسان در مقام عمل و در عرصه زندگی خویش تنها خدای سبحان را بندگی کند یعنی کاملاً مطیع دستورات خدا باشد و انگیزه او در تمامی اعمال جلب مطلوب و رضای خدای سبحان باشد یعنی در مقام و جایگاه عمل یگانه پرست باشد.

﴿توحید نظری و ابعاد آن﴾

ابعاد و جنبه‌های توحید نظری به طور کلی به چهار بخش تقسیم می‌شود:
۱. توحید ذاتی ۲. توحید صفاتی ۳. توحید افعالی (فاعلیت) ۴. توحید تشریحی.

﴿توحید ذاتی﴾

عبارت است از اعتقاد به اینکه خداوند یک ذات یگانه و بی‌همتایی است و هیچ مثل و نظیری برای او وجود ندارد چنانکه وحدت و هماهنگی در عالم بیانگر این حقیقت است که تنها یک اراده واحد بر جهان حکومت دارد.

﴿توحید صفاتی﴾

عبارت است از اعتقاد به یگانگی ذات خداوند با صفات او به این معنا که صفات خداوند برای او اموری عارضی و اکتسابی نیستند و هیچگونه کثرتی در ذات خدا راه ندارد. یعنی مانند صفات مادیات، اعراضی نیستند که در ذات وی تحقق یابند و زاید بر ذات باشند.

﴿توحید افعالی﴾

عبارت است از اعتقاد به اینکه هیچ موجودی در این جهان هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و آثاری که دارد از خودش استقلال ندارد بلکه خدا است که آن موجودات را آفریده و

آن آثار و افعال را به آنها ارزانی داشته است. مثلاً خورشید که زمین را گرم می‌کند از خودش استقلال ندارد بلکه خداست که این اثر را به آن بخشیده. آب که انسان را سیراب می‌کند و عطش را از بین می‌برد از خود استقلال ندارد خداست که این اثر را به آن داده است. پس توحید افعالی یعنی در جهان هستی تنها یک اراده مستقل وجود دارد و یک موثر حقیقی اثر دارد و آن خداست.

البته اعتقاد به توحید افعالی هرگز به معنای نفی موثریت علل و اسباب نیست بلکه به این معنا است که تمامی این علل و اسباب ظاهری مخلوق خداوند متعال و تجلی اراده بی‌همتای او هستند.

توحید افعالی دارای دو جنبه است و انسان در صورتی اعتقادش به توحید افعالی صحیح است که هر دو جنبه آن را باور داشته باشد آن دو جنبه عبارتند از:

الف. توحید در خالقیت ب. توحید در ربوبیت

﴿توحید در خالقیت﴾

آن است که خلق، وجود، پیدایش، وقوع و تحقیق هر پدیده‌ای در جهان به امر خداوند صورت می‌گیرد. و خدای سبحان شریکی در آفریدن و اداره عالم ندارد.

﴿توحید در ربوبیت﴾

به معنی آن است که اداره و پرورش موجودات هستی و گردانندگی جهان به اراده خدای سبحان صورت می‌گیرد.

﴿توحید تشریحی﴾

یعنی شناخت پیدا کردن به این معنا که قانونگذاری حق خالق و رب است؛ چرا که او خالق تمام موجودات است و صلاح آنان را می‌داند.

﴿توحید عملی﴾

اما توحید عملی و یا عبادی به معنی آن است که انسان در مقام عمل و در عرصه زندگی خویش تنها خدا را بندگی کند و دل به غیر او نسپارد به عبارت دیگر تمام مراحل زندگیش را بر اساس دستورات الهی تنظیم کند که به اقسام ذیل تقسیم می‌شود.

﴿توحید عبادی و اطاعتی﴾

مراد این است که، خدای متعال استحقاق عبادت و اطاعت دارد و غیر او چنین استحقاقی

ندارد؛ چرا که خدای سبحان، آفریدگار و پروردگار همه عالم است و تمامی امور به دست اوست و دیگران چنین خصوصیتی را ندارند.

﴿توحید استعانی﴾

اینکه بنده در امور خودش فقط از خدای متعال یاری و استعانت بجوید.

﴿توحید حبی﴾

یعنی، کسی که اعتقاد دارد منشأ هر کمال و جمالی خدای متعال است، پس در واقع فقط او را شایسته محبت و عشق ورزیدن می داند.

﴿رابطه توحید نظری و عملی﴾

توحید نظری پایه، اساس و زیربنای توحید عملی را تشکیل می دهد یعنی توحید نظری اصل و ریشه است و توحید عملی ثمر و نتیجه توحید نظری است.

﴿شُرک و اقسام آن﴾

در مقابل توحید، شرک قرار دارد و مثل توحید به نظری و عملی تقسیم می شود.

﴿شُرک نظری﴾

درست مقابل توحید نظری است و به معنای آن است که عقیده، شناخت و باورهای انسان نسبت به خدای سبحان صحیح نباشد.

﴿شُرک عملی﴾

درست مقابل توحید عملی است یعنی اینکه انسان در مقام عمل غیر خدا را بنده باشد. از آنجا که پرستش یعنی تذلل، تسلیم و اطاعت محض در برابر چیزی، بنابراین اطاعت محض در برابر شهوات و هوای نفس و تسلیم شدن در برابر آن، یعنی پرستش آنها که همین مقدار هم شرک عملی محسوب می شود.

﴿شُرک خفی﴾

شرک اگر در حد و مرتبه ای نباشد که موجب خروج آدمی از دایره توحید گردد شرک خفی یا پنهان نام دارد که بیشتر در عمل انسان به آن آلوده می شود.

پیامبر اسلام ﷺ راه یافتن شرک به دل انسان را از حرکت یک مورچه در دل شب تاریک بر سنگی صاف و سیاه پنهانی تر می داند. ﴿ان الشرک اخفی من دبیب النمل علی

صفوانه سوداء فی لیلۃ ظلماء^(۱)

امام صادق علیه السلام به شخصی فرمود: همین که مردم در موقع گرفتاریهای گویند امیدمان اول خداست و بعد به فلانی، و اگر فلانی نبود من و اهل و عیالم هلاک می شدیم همین شرک است و به سبب بیان همین جمله گرفتار شرک شده اند **«انه قال قول الرجل لولا فلان لهلکت و لولا فلان لضاع عیالی جعل لله شریک فی ملکه یرزقه و یدفع عنه فقیل له لو قال لولا ان من الله علی بفلان لهلکت قال لا بأس بهذا»**^(۲) چرا که اول و آخر خدا است و دیگران فقط وسیله اند و روزی دهند (رازق و رزاق) و دفع کننده بلاها و نعمات فقط خدای سبحان است.

فرق مکتب اهل بیت علیهم السلام با دیگر مکاتب در همین چیزها است.

این مکتب راستین اهل بیت است که می گوید موحد واقعی خلیفه خدا است بر عالم حکومت داشته در صلح و جنگ در محور خدا حرکت کرده و با نام الله نفوذ می کند او تمام آتش ها را با توحید خاموش می کند هم آتش شرک را و هم آتش غیر شرک را هم آتش درون را و هم آتش برون را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است اگر جایی آتش گرفت بگوئید الله اکبر آن آتش خاموش می شود لذا وقتی منصور دوانیقی دستور داد خانه امام ششم علیه السلام را مشتعل کنند امام صادق علیه السلام روی آن آن شعله های آتش پا گذاشت و فرمود **«فخرج ابو عبدالله یتخطی النار و یمشی فیها و یقول انا ابن اعراب الثری انا ابن ابراهیم خلیل الله»**^(۳) و آتش بر آن حضرت اثر نکرد، مگر نه این است که **«کلما او قدوا ناراً للحرب اطفأها الله»**^(۴) پس توحید خاموش کننده تمام آتش ها است.

این مکتب اهل بیت است که موحدی کامل تربیت می کند و به او تعلیم می دهد که انسان با توحید می تواند عالمین را تسخیر کند، نه بهشت و آتش را بلکه تمام عالمین را.

در جوامع روائی ما آمده که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله پیروان راستین خود را که همان شیعیان

۱. بحار، ج ۱۸، ص ۱۵۸- تلخیص الریاض، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. بحار، ج ۹، ص ۱۰۶.

۳. بحار، ج ۴۷، ص ۱۲۶.

۴. مائده ۶۴.

وصی بر حق او علی بن ابی طالب علیه السلام هستند را چنان تربیت کرد که در موقع فرح که جای خود را دارد در زمان حزن هم که ممکن است شیطان لعین یک یاس شرک آلود را بر انسان مسلط کند و آدمی را در دام شرک خفی بیاندازد به توحید و بسمله پناه برند و بگویند ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ﴾^(۱)

اما آنهاييکه از در خانه اهل بیت دور افتادند از این معارف هم دور شدند.

امام صادق علیه السلام فرمودند ﴿ان بنی امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا تعلیم الشکر لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه﴾^(۲) «بنی امیه راههای خداشناسی و توحید را بر مردم باز گذاشتند ولی راه تعلیم شرک را بر مردم بستند برای اینکه به راحتی بتوانند مردم را مشرک کنند و به سوی آن ببرند بدون آنکه مردم بفهمند».

﴿توحید امری فطری﴾

باری، از روزی که بشر به عرصه خاک پای نهاد، همواره به دنبال فهم علت و مبدأ موجودات بوده و هست و این اقتضای سرشت و فطرت او است که علت و مبدأ اصلی را می جوید تا او را پرستش کند. انسانی که دور از غوغای اجتماع و عادات و رسوم نیاکان به سر می برد، نخستین بار که به پیرامون خویش چشم می گشاید، زمین و آسمان، روز و شب، خورشید و ماه، ستارگان و طلوع و غروب آنها را می بیند، وزش باد، ریزش باران، تغییر فصلها و رشد و بارور شدن گیاهان و درختان را مشاهده می کند. جانوران گوناگون را در حرکت، رشد، تغذیه، تولید مثل می بیند و مجهز بودنشان را به آنچه در زندگی لازم دارند می نگرد و بعد به خود باز می گردد، دست، پا، چشم، گوش، بینی، دهان، دندان و عضوهای دیگر را می نگرد که هر یک به کاری می آیند و همه هدف واحدی را که زنده ماندن است تعقیب می کنند. آنگاه در چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر می اندیشد و در می یابد که در سرتاسر آنها یک نوع همبستگی و یکپارچگی وجود دارد بطوری که همه آنها دستگاه واحد و هماهنگی را تشکیل می دهند که نظام واحدی در آن حکمفرماست و در این نظام واحد و هماهنگی این خصوصیات جلب توجه می کند:

الف - پدید آورنده و سازنده ای باید داشته باشند، زیرا این نظم و هماهنگی شگرف

۱. توحید صدوق، ص ۲۳۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

نمی‌تواند مولود صدفه و تصادف باشد.

ب- از آفرینش مجموع آن و هر یک از اجزای آن - از جمله انسان - هدفی در کار بوده و به بازیچه آفریده نشده‌اند.

ج- آفریننده‌ی چنین دستگاهی، توانا و بزرگ است و تعظیم او لازم، پس باید در پیشگاه با عظمتش سر تعظیم فرود آورد و او را پرستش و عبادت کرد. و در مقابل او خاضع و خاشع بود.

د- این آفریننده‌ی بزرگ، به همه‌ی اجزای این دستگاه، دانا و به آنچه در آن روی می‌دهد و از آنجمله بر اعمال بندگان آگاه و بر همه چیز محیط و مسلط است.

بنابراین انسان برای پرستش خدای خویش به هیچ واسطه‌ای احتیاج ندارد و عبادت باید مستقیماً برای خدا انجام گیرد و پرستش واسطه‌هایی از قبیل فرشتگان، ستارگان، بتها و... ناروا، نابجا و غیر معقول است^(۱).

«علل مشرک شدن انسانها»

آنچه گفته شد اقتضای طبیعت و سرشت انسان درست اندیشی است که هنوز فکرش به عادات و رسوم غلط محیطها، تقلید و بد آموزی خانواده‌ها آلوده نشده باشد و معنای اینکه می‌گوییم: اقتضای سرشت و فطرت بشر این است که یگانه‌پرست باشد همین است. اما اینکه چگونه بشر از شاهراه فطرت به بیراهه‌ی شرک افتاد، علل گوناگونی دارد که برخی از آنها را یاد آور می‌شویم:

۱. بعضی از بت پرستان می‌گفتند «چون خداوند از دسترس عقل و اندیشه‌ی ما خارج است و هیچگونه جهت و سویی ندارد تا بدان «سو» روی کنیم و او را از آن «جهت» پرستش نماییم، ناچار اشیاء و اشخاصی را که در پیشگاه او قرب و احترامی دارند می‌پرستیم تا آنها از ما خشنود شده میان ما و خدا واسطه شوند و ما را به او نزدیک کنند.

۲. بشر به پاره‌ای از موجودات به علت منافی که برای وی دارند احترام می‌گذاشت و آنها را به جهت همان منافع جلوه‌گاه خداوند می‌شمرد، و همین احترام کم‌کم به صورت عبادت و پرستش در آمد و پرستش آفتاب و آتش در میان بعضی ایرانیان قدیم و یا آریاییهای هند

۱. تنها خدا را پرستشگریم. ص ۲

باستان از این قبیل بود.

۳. از آنجا که توحید و یگانه پرستی، تقییداتی را برای بشر می آورد و انسان ذاتاً از حصر و حصار و قید گریزان و فراری است «بل یرید الانسان لیفجر امامه»^(۱) و از طرفی هم فطرتش، او را به سوی پرستش و ایمان به یک قدرت مافوق قدرت های موجود می کشاند لذا در مقام جمع بین این دو بر می آید پس به جای توحید و یگانه پرستی که قوانینی را مطابق فطرت او برای او وضع می کند و در هر حال او را مقید می کند شرک را می پذیرد و یا اینکه اصلاً منکر خدای یگانه می شود.

آری انسانهایی که در منجلاّب لذت جوئی، بی بند و باری، هوامداری، شهوات و غرایز حیوانی غوطه می خورند و خوشبختی را در ارضای نامحدود غرایز می جویند و تنها به شهوترانی و پر کردن شکم می اندیشند بهترین راه برای خفه کردن ندای وجدان و فرمان عقل و فطرت را شرک یا انکار (کفر) می دانند.

۴. گروهی به نام «ثنویه» به خیال اینکه موجودات جهان به دو گونه است، خیر و شر، بر همین اساس برای جهان خلقت دو مبدأ قائل شدند و گفتند، خوبیها از یزدان و بدیها از اهریمن به وجود آمده است!

منظور آنان از این پندار این بود که خدا را از عیب و نقص و بدیها منزّه داشته باشند اما غافل از اینکه از طرفی با این عقیده گرفتار شرک شده و برای خدا شریک قائل شده اند و از سوی دیگر در تقسیم موجودات جهان هم، به دو گونه خیر و شر اشتباه کرده اند زیرا اگر نظام کلی جهان در نظر گرفته شود معلوم می شود که اصلاً در جهان بد و شر وجود ندارد، بلکه هر چیزی به جای خود نیکو است و نیز آنان پنداشته اند که وجود چیزهایی که به نظرشان بد می آید از وجود خوبیها جدا است، آنگاه به خیال خود مشکل را چنین حل کرده اند که جهان دو مبدأ دارد خوبیها از یک مبدأ و بدیها از مبدأ دیگر بر می خیزد.

در صورتیکه بادقت بیشتر روشن می شود که در بسیاری از موارد این دو دسته وجودی جدا از یکدیگر ندارند، مثلاً باران را ممکن است کسی با نظر سطحی بد بداند یعنی بگوید خانه های کاهگلی افراد بیچاره را خراب می کند!

روشن است که با راه حلی که ثنویه پیش پا گذارده اند، مشکل حل نمی‌شود، زیرا بدی باران و جودی جدا و ممتاز از خوبی آن ندارد یعنی دو وجود نیست تا گفته شود یکی از آنها (خوب) و از خدا و دیگری (بد) و از مبدأ دیگری است.^(۱)

«ناملايمات موجب بالندگی بشر است»

عقلاء امت می‌گویند: جهان طبیعت، جهان حرکت و تکامل است و از این روی دنیا را جهان نامیده‌اند.

«لفظ جهان در زبان فارسی اسم فاعل از جهیدن است چون چمان از چمیدن و دوان از دویدن به همین مناسبت عالم طبیعت را جهان گویند که یکپارچه حرکت و متحرک است»^(۲) و یا از این جهت که انسان بداند دنیا سرای جهیدن است نه ماندن.

حرکت و تکامل در جهان طبیعت با ناملايمات و دشواری‌ها همراهی دارد. دشواریها و تلخی‌ها یکی از عواملی است که نیروهای خفته بشر را بیدار میکند، آنگاه می‌تواند پیروزیهای خود را در تکاپوی مادی، معنوی، علمی و صنعتی خویش افزونتر سازد. زیرا این ناملايمات است که انسان را به فکر چاره جویی می‌اندازد و سرانجام وادار می‌سازد برای رسیدن به وضعی بهتر تلاش و جنبش کند، بنابر این اشخاصی که با علت وجود شداید و ناراحتیها آشنا نیستند و آنها را بد می‌نامند، در اشتباهند و همین اشتباه و عدم آشنائی با فلسفه وجود موجودات، آنها را به شرک یا غیر خدا پرستی کشانده است.

خلاصه اگر انسان در مدار تفکر و فطرت خود حرکت کند هرگز دچار شرک و انکار نمی‌شود و جز خدای یگانه چیزی را در خور ستایش نمی‌بیند.

«براهین معرفت صانع و خدای یگانه»

«برهان صدیقین»

این برهان مبتنی بر اصالت وجود است و با اعتصام به اختصاصات حقیقت وجود، وجوب آن حقیقت اثبات می‌شود.

اصطلاح برهان صدیقین را نخستین بار «بوعلی سینا» با استفاده از آیات «قرآن کریم»

۱. خدای یگانه (هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق)

۲. گشتی در حرکت.

بر اساس امکان ماهوی برای اثبات وجود خداوند بکار برد. در این برهان با استفاده از یک تقسیم عقلی که موجود یا واجب است یا ممکن و در صورتی که ممکن باشد مستلزم واجب خواهد بود، وجود خدای تعالی اثبات می‌شود.

﴿تقریر برهان﴾

الف. حقیقت وجود امری اصیل است یعنی هر انسانی ضرورت وجود موجودات را ادراک می‌کنند و روشن است که در بین موجودات باید موجودی باشد که واجب الوجود است یعنی هیچ‌گونه خلیط و همراهی ندارد و الا این امر پیش می‌آید که بگوییم تمام موجودات ممکن الوجودند و در وجود خود احتیاج به یک علت موجه‌ای دارند که این از راه عقل محال است. پس به ضرورت اثبات می‌شود که در بین موجودات موجودی است بنام واجب الوجود^(۱).

ب. حقیقت خالص و محض وجود، واجب الوجود است. به این جهت که ثبوت شیء برای خودش واجب و ضروری است یعنی هر چیزی خودش بر خودش حمل می‌شود و خودش برای خودش ثابت است. به این معنا که هر چیزی خودش، خودش است و چون عدم، نقیض وجود است و هیچ وقت دو نقیض با هم بر یک شیء حمل نمی‌شوند. بنابراین، هرگز عدم بر وجود حمل نخواهد شد و ممکن نیست حقیقت وجود، معدوم باشد. پس امتناع عدم یک شیء همان ضرورت وجود و وجوب وجود آن است بنابراین حقیقت صرف و مطلق وجود همان واجب الوجود است.

ج. وجوب حقیقت وجود، وجوب بالذات^(۲) است، نه بالغیر^(۳)، زیرا لازمه وجوب بالغیر این است که واقعیته علاوه بر حقیقت وجود، وجود داشته باشد که به آن شیء، وجوب و ضرورت بدهد، در حالی که هیچ واقعیت دیگر و هیچ فرد دیگری برای حقیقت وجود نمی‌باشد. آنچه هست تنها یک حقیقت بسیط و یگانه است، و اگر این حقیقت، وجوب و ضرورت داشته باشد

۱. الموجود... ان لم یکن مسبقاً بالعدم فقدیم، و هو الواجب تعالی «شرح المقاصد، ج ۲، ص ۱۴۱»

۲. وجوب بالذات: هر شیء که ذاتش به گونه‌ای باشد که خودش به تنهایی اقتضای وجود و امتناع از عدم را داشته باشد واجب بالذات می‌باشد.

۳. واجب بالغیر: هر شیء که ذاتش نه توان وجود را داشته باشد و نه اقتضای عدم را ولی به خاطر وجود امری خارج از ذات خود وجود برای آن ضروری شده باشد آن را واجب بالغیر گویند.

باید وجوبش بالذات باشد. فلذا آن حقیقت وجوب و ضرورت دارد و وجوبش بالذات است. پس حقیقت وجود، واجب الوجود بالذات است.

سخن اینکه هر گاه حقیقت وجود قائم به ذات خود بوده بی نیاز از غیر باشد آن حقیقت می شود مبداء جهان آفرینش و علت پیدایش تمام ممکنات. چرا که وجود یا واجب است یا ممکن و اگر ممکن باشد محتاج غیر می شود و غیر یا عدم است یا ماهیت، عدم که توان منشأ اثر بودن را ندارد و ماهیت هم که اعتباری است و اعتباریات هم که اصالتی ندارند پس واجب الوجود احتیاج به غیر ندارد و می شود مبداء جهان آفرینش.

مرحوم ملامهدی نراقی رحمته الله چنین می فرماید: انانری فی الوجود اشياء كثيرة من جلیل و حقیر و عال و سافل و محسوس و معقول، فان كان فی سلسلة الموجودات واجب لذاته فهو المطلوب و الا يجب ان ينتهي اليه فلا مصير الا اليه «ان الی ربك المنتهی» ثم نقول: ان الواجب بالذات و جب ان يكون صرف الوجود لاهوية له سواه فليس كمثله شيء و هو السميع البصير، و قال الرضا (ع) فی اثبات الصانع: انت لم تكن ثم كنت و قد علمت انك لم تكون نفسك و لا كونك من هو مثلك، و ذكر بعض العلماء وجهها لقصور المعرفة: ان شدة ظهوره سبحانه فی آثار قدرته و آیات حکمته بحيث لم يشد منها ذرة فی ملکوت السماوات و الارض صادت سببا لا ختفائه، فکما ان الخفاش يبصر بالليل و لا يبصر بالنهار لقوة ظهوره مع ضعف بصره، فکذاک عقولنا ضعيفه، و جمال الحضرت الالهية فی نهاية الاشراق و غاية الاستغراق، فسبحان من احتجب باشراق نوره و اختفى عن البصائر بظهوره، فقوه ظهور «دلالة الاشياء عليه و عمومها بحيث لا ضد لها فی الوجود حتى يستبان به، هي السبب فی قصور الافهام»^(۱)

مرحوم بو علی سینا چنین می فرماید: «تأمل كيف لم يحتج بياننا لثبوت الاول و وحدانية و برائته عن الصمات الی تأمل لغير نفس الوجود ولم يحتج الی اعتبار من خلقه و فعله و ان كان ذلك دليلاً عليه، لكن هذا الباب أوثق و اشرف، ای اذا اعتبرنا حال الوجود يشهد به الوجود من حيث هو وجود و هو يشهد بعد ذلك علی سائر

ما بعده فی الواجب و الی مثل هذا اشیر فی الكتاب الالهی: ﴿سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق﴾^(۱) اقول: ان هذا حکم لقوم و ثم یقول ﴿أولم یکف بر یک انه علی کل شیء شهید﴾^(۲) اقول: ان هذا حکم للصدیقین الذین یتشهدون به لا علیه^(۳).

یعنی دقت کن، چگونه بیان ما برای اثبات وجود خداوند و یگانگی و بریء بودن او از نقصها به چیزی جز تأمل در حقیقت هستی احتیاج ندارد و نیازمند به اعتبار و لحاظ خلق و فعل خداوند نمی باشد هر چند که فعل و خلق خداوند نیز دلیل بر وجود او بوده و از این طریق نیز می توان به اثبات ذات واجب پرداخت و اما آن راه که از نظر مستقیم به وجود حاصل می آید مطمئن تر و بهتر است.

اگر ما وجود را از آن جهت که وجود است در نظر گرفته، اعتبار کنیم، بر وجود او گواهی می دهد آنگاه وجود حق بر سایر امور ی که در واجب است، نظیر وحدت و یگانگی، گواهی می دهد و کتاب خداوند - «قرآن کریم» - به مثل آنچه بیان شد اشارت دارد، آن جا که می فرماید: ﴿سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق﴾ این گونه حکم مختص به صدیقین است که با نظر به خداوند بر او گواه می گیرند و با نظر به غیر بر او استدلال نمی کنند.

مرحوم صدر المتألهین علیه السلام چنین می فرماید: «و اعلم ان الطرق الی الله کثیرة لانه ذو فضائل و جهات کثیرة ﴿لکل و جهة هو مولیها﴾^(۴) لکن بعضها اوثق و اشرف و انور من بعض و اسد البراهین و اشرفها الیه هو الذی لا یکون الوسط فی البرهان غیره بالحقیقه، فیکون الطريق الی المقصود هو عین المقصود و هو سبیل الصدیقین الذین یتشهدون به - تعالی - علیه ثم یتشهدون بذاته علی صفاته و بصفاته علی افعاله، واحداً بعد واحد. و غیر هولاء - کالمتکلمین و الطبعیین و

۱. فصلت ۵۲

۲. فصلت ۵۲

۳. الاشارات و التنبیها ت ج ۳

۴. بقره ۱۴۸

غیرهم - يتوسلون الى معرفته تعالى و صفاته بواسطة اعتبار امر آخر غیره کالاً مکان للمهیه و الحدوث للخلق و الحركة للجسم او غیر ذلك و هی ایضاً دلائل علی ذاته و شواهد علی صفاته، لکن هذا المنهج احکم و اشرف و قد اشیر فی الکتاب الالهی الى تلك الطريق بقوله تعالى ﴿سریهم آیاتنا الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق﴾ و الى هذه الطريقه بقوله تعالى ﴿اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید﴾^(۱) برداشت از عبارت اینکه راههای به سوی خداوند فراوان است زیرا او دارای فضایل و جهات کثیره است و راههای به سوی او اگر چه بسیار است اما برخی از آنها محکمتر و اشرف بوده و از ظهور بیشتری برخوردار است و آن برهان که در اثبات واجب، محکمترین برهانها و بهترین آنها است. برهانی است که حد وسط آن غیر از واجب نباشد و در این صورت راه با مقصد یگانه خواهد بود و آن، راه صدیقین است که برهان آنها صدق محض است و از غیر ذات حق بر ذات حق گواه نمی گیرند.

آنها از خود او بر او گواه می آورند و از ذات بر صفات و از صفات به افعال پی می برند. اما غیر صدیقین، نظیر متکلمان و طبعیین و دیگران با نظر به غیر خداوند نظیر امکان ماهوی، حدوث خلق و حرکت جسم و ... بر ذات و صفات او استدلال می کنند و این امور البته دلائلی بر ذات و شواهدی بر صفات او می باشند و لیکن شیوه صدیقین محکمتر و شریفتر است. در کتاب الهی نیز به راههایی که غیر صدیقین می پیمایند در این گفتار خداوند سبحان ﴿سریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق﴾ و به طریق صدیقین نیز در کریمه ﴿اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید﴾ اشاره شده است.

﴿برهان امکان و وجوب﴾

هر ممکنی در وجود خود نیازمند علت است چون ممکن به ذات خود اقتضای وجود و عدم ندارد و بدون علت پدیدار نمی گردد و اگر آن علت همان حقیقت وجود بود مستلزم «دور»^(۲)

۱. اسفار، ج ۶، ص ۱۲

۲. الدور و هو أن یكون شیئان کل منهما علة للآخر بواسطة او دونها (شرح المواقف ج ۴ ص ۱۵۰) دور عبارت است از اینکه وجود یک شیء متوقف باشد بر شیء ای که آن شیء هم وجودش وابسته به همان شیء نخست باشد، یعنی شیء علت خود و یا معلول معلول خود باشد، که به مصرح

وگر نه مستلزم «تسلسل»^(۱) می باشد. پس حقیقت وجود که قائم بنفس خویش و غنی بالذات است ثانی پذیر نیست زیرا هرچه را که علت وی فرض کنید آن خود حقیقت وجود می باشد چنانکه می فرماید ﴿افی الله شک فاطر السموات و الارض﴾^(۲)

به بیان دیگر اینکه تمام موجودات عالم، با وصف ضرورت بالغیر، موجود می شوند یعنی از یک طرف ممکن الوجود هستند و ذاتاً وصف ضرورت را ندارند. و از طرف دیگر هیچ موجودی بدون وصف ضرورت وجود پیدا نمی کند پس ناچار، تحقق هر یک از آنها به وسیله علتی ایجاب می شود. حال اگر فرض کنیم که وجود آنها به وسیله یکدیگر ضرورت می یابد لازمه اش دور در علل است، و اگر فرض کنیم که سلسله علل تا بی نهایت پیش می رود، لازمه اش تسلسل در علل است و هر دو آنها باطل و محال است در نتیجه باید قبول کنیم که در رأس سلسله علتها موجودی است که خود به خود ضرورت وجود دارد یعنی واجب الوجود بالذات است.

﴿برهان حدوث﴾

در این دلیل سخن این است هر چه مفهوم می شود خالی از دو قسم نیست یا حادث است یا قدیم پس تمام محسوسات متغیر و حادثند چون محل «حرکت»^(۳) و «سکون»^(۴)

﴿تکلمو مضمیر تقسیم می شود مثل اینکه بگویند عدد زوج عددی است که فرد نباشد و عدد فرد عددی است که زوج نباشد.﴾

۱. التسلسل... هو أن يستند الممكن في وجوده الى علة مؤثرة فيه و تستند تلك العلة المؤثرة الى علة اخرى مؤثرة فيها تسلسل و ابستگی و استناد یک شیء بر شیء دیگری و ترتب آن شیء دوم بر شیء سوم و ترتب آن شیء بر موجود چهارمی به همین ترتیب تا بی نهایت (شرح المواقف، ج ۴، ص ۱۶۱).
۲. ابراهیم ۱۰

۳. از آنجا که حرکت یک مفهوم ماهوی نیست لذا تعریف حقیقی ندارد و فقط می توان برای آن یک تعریف لفظی بیان کرد که سه تعریف وجود دارد: الف: خروج تدریجی شیء از قوه به فعل ب: تغییر تدریجی شیء ج - کمال اولیه برای شیء بالقوه آن هم از آن جهت که بالقوه است و منظور از کمال در اینجا یعنی فعلیت و وجود.

۴. سکون دو معنا دارد: الف) عدم حرکت در شیء ب) بقاء شیء بر حال خود در مدتی از زمان.

می‌باشند و هر حادثی یقیناً نیاز به علت و محدث دارد و آن علت باید قدیم باشد و خود حادث نباشد چرا که تسلسل و دور ایجاد می‌شود که باطل و محال است و پس آن محدث قدیم است و مبدأ و منشأ هر حادثی است، آن موجود قدیم، مبدأ عالم و خالق عالم است.

«برهان حرکت»

در این برهان به سه روش به اثبات صانع استدلال کرده‌اند که تلخیصی از تقریر این سه روش بیان می‌شود.

اولاً: هرچه که معدوم بود سپس موجود شده حرکت و تغییر کرده و هر حرکتی به محرک نیاز دارد و آن محرک اگر متحرک باشد پس به محرک دیگر نیاز دارد و آن نیز به دیگری محتاج است و این مستلزم دور یا تسلسل است که تسلسل هم باطل است مگر آنکه منتهی شود به محرکی که هیچ‌گونه تغییر و حرکتی نداشته باشد که آن واجب الوجود خواهد بود. به بیان اقتصار حرکت خروج تدریجی شیء است از قوه به فعل و این خروج نیازمند یک محرک یعنی یک «علت فاعلی»^(۱) است که خود متحرک نباشد آن محرک غیر متحرک، واجب الوجود، خالق این عالم است.

ثانیاً: از راه حرکت افلاک چنانکه گذشتگان چنین گفته‌اند: افلاک دارای حرکت «ارادی یا نفسانی»^(۲) و غایت عقلانی می‌باشند. چرا که زنده و درآک‌اند، پس با این بیان لازم می‌آید که غرض آن‌ها از حرکت رسیدن به معشوقی باشد که یا واجب الوجود و یا مستلزم و منتهی به آن باشد.

ثالثاً: از طریق حرکت جوهری^(۳) چنانکه مرحوم ملاصدرای^(ع) می‌فرمایند نفس ناطقه در

۱. در فلسفه الهی علت فاعلی، چیزی است که هستی معلول را افاضه می‌کند.

۲. حرکتی که منشأ آن علم، شعور، اراده و اختیار است.

۳. حرکت جوهری حرکتی است که در ذات و جوهر شیء تحقق می‌یابد عموم فلاسفه تا قبل از مرحوم ملاصدرای(ره) حرکت را مختص اعراض می‌دانستند چرا که قوام هر حرکتی را به موضوع آن می‌دانستند و لکن مرحوم ملاصدرای با دلایل متقنی اثبات کرد که اگر حرکت در جوهر جسم واقع نشود حرکت در اعراض هم معقولانه نخواهد بود فلذا باید قبول کرد که حرکت در اعراض نمایا نگر حرکت در جوهر است.

آغاز زندگی امری است بالقوه سپس به تدریج مراحل را می‌پیماید و به مقام فعلیت می‌رسد ناچار باید فاعل و غایتی داشته باشد که در این مراحل محرک وی بوده باشد، و آن فاعل و غایت یا واجب الوجود است و یا منتهی به آن زیرا نفس ناطقه به هیچ مطلوبی قانع نمی‌شود و تا به مقصود اصلی خویش نرسد آرام نمی‌گیرد^(۱).

«برهان فطرت»

در این برهان سخن این است که انسان بدون تحصیل و اکتساب مقدمات استدلالی به وجود خدا پی می‌برد.

با توجه به نوع خلقت انسان، بشر با توجه به نظام هستی و مقهوریت و ناتوانی موجودات، خود به خود و بدون استلزام بین احکام و قوانین عقلی و استدلال از آنها متوجه موجودی می‌شود که مدبر و قاهر است و او به هیچ قیدی مقید نیست و آن حقیقت واقعی جز ذات حضرت واجب الوجود نمی‌تواند باشد.

«برهان نفس»

در این برهان سخن این است که انسان با مطالعه نفس خودش به وجود خدای سبحان پی می‌برد. انسان با توجه به این نکته که برای جسد و جسم انسان محرکی وجود دارد که اگر آن نباشد جسم بی اثر و ناتوان خواهد بود پی می‌برد که برای عالم هم باید محرکی باشد. آری انسان با مطالعه نفس خود پی می‌برد همانطور که روح و نفس قبل از تشکیل کامل بدن وجود دارد در هنگام از کار افتادن بدن هم وجود دارد. از اینجا پی به خالق برای این عالم می‌برد که قبل و بعد از موجودات عالم وجود داشته و دارد.

«برهان نظم»

در این برهان گفته می‌شود که انسان با مطالعه و بررسی طبیعت و عالم پی به وجود نظم در آن می‌برد که همه آن‌ها نشان از ناظمی با شعور و هدفدار می‌دهد. نظم هماهنگی بین چند عنصر و یا عضو می‌باشد، هماهنگی که بین چند امر در ارتباط با یک هدف است یعنی در یک مجموعه منظم همه اجزاء و عناصر برای تأمین یک هدف و رسیدن به یک نتیجه واحد با یکدیگر همکاری و هماهنگی دارند.

۱. شرح منظومه، ج ۲، ص ۲۲۷

انسان وقتی به عالم موجودات و محسوسات نگاه می‌کند می‌بیند که همه آنها از یک نظم خاصی بهره‌مند می‌باشند و در این عالم از کوچک‌ترین ذره تا بزرگترین سیاره‌های آسمانی همه و همه دارای نظمی خاص می‌باشند.

«نمونه هایی از نظم در عالم»

«سسیل بویس هامان» استاد زیست‌شناسی دانشکده آسبوری می‌گوید: «اگر ما در آزمایشگاه یک قطره آب حوض را روی یک صفحه شیشه نگاه کنیم، یکی از عجایب بزرگ طبیعت را مشاهده خواهیم کرد. آنجا «آمیبی»^(۱) را خواهیم دید که به آرامی حرکت می‌کند و در داخل آن یک موجود فوق‌العاده کوچک ذره بینی پیدا می‌شود که به تدریج آمیب آن موجود را هضم کرده به تحلیل می‌برد و فضولاتش را باقی می‌گذارد و اگر مدت بیشتری توجه کنیم، خواهیم دید که آمیب خود را دراز می‌کند و بالاخره بدو قسمت تقسیم می‌شود و دو آمیب جوان و کوچک به وجود می‌آید. اینجا ما فقط سلول را می‌بینیم که تمام فعالیت‌های حیاتی را برای بقای خود انجام می‌دهد، در صورتیکه برای انجام این مراحل، حیوانات بزرگ به هزاران بلکه میلیون‌ها سلول احتیاج دارند. مسلم و بدیهی است که این جانور کوچک زائیده تصادف نیست، بلکه نیروئی مافوق تصادف، خالق این جانور عجیب و بی‌اندازه کوچک می‌باشد... اگر به طرف آسمان نگاه کنیم از مشاهده نظم و ترتیب گسترش ستارگان بی اختیار از تعجب فریاد خواهیم کشید. شب‌ها، فصل‌ها، سال‌ها و قرن‌های متوالی، اجرام سماوی در آسمان روی خطوط معین در حرکتند و به قدری منظم در مدارهای خود می‌گردند که ممکن است خسوف و کسوف را از چندین قرن قبل پیش بینی کرد... مشاهده قطره‌ای آب که من در زیر میکروسکوپ می‌بینم و دورترین ستاره‌ای که با تلسکوپ تماشا می‌کنم، مرا به حیرت و اعجاب وامی‌دارد، به قدری نظم و ترتیب در عالم طبیعت وجود دارد که ممکن است برای آن قوانین محکم و ثابت وضع کرده و حکم هر پدیده را قبل از حدوثش بیان نمود.^(۲)

زمینی که انسان روی آن زندگی می‌کند از جهت بزرگی و کوچکی، دوری و نزدیکی به

۱. جانور تک سلولی، از رده ریشه پاییان، که هم در آبهای شیرین و هم در آبهای دریا میزید، حرکت و تغذیه آن بوسیله پاهای کاذب است. پروتوپلاسم آنها برهنه و بدون پوسته خارجی است.

۲. اثبات وجود خدا، ص ۲۵۹

خورشید، سرعت حرکت مداری خود و ... چنان به آئین و منظم است که توانسته مرکز زندگی کردن و حیات باشد.

«جو»^(۱) که بیشتر اجزای تشکیل دهنده آن، گازهای زندگی بخش است آن اندازه ضخامت و غلظت دارد که بتواند مانند سپری زمین را از هجوم مرگبار چند میلیون سنگ آسمانی که با سرعتی در حدود ۵۰ کیلومتر در ثانیه به سوی زمین می آیند نگه دارد همه و همه اینها دارای نظم خاصی هستند که از ناظمی دانا و توانا حکایت می کنند چرا که نظم و ترتیب باید از مبدأ دانا و توانا سرچشمه بگیرد و تصادف و اتفاق نمی تواند منشأ نظم و ترتیب باشد.

﴿برهان حکمت﴾

در این برهان سخن این است که انسان با تفکر و تأمل در عالم موجودات در می یابد که همه موجودات به سوی هدفی مشخص حرکت می کنند و در عالم موجودی بی هدف وجود ندارد حتی آن زنبور بی عسل را که سعدی، عالم بی عمل را به آن تشبیه کرده دارای هدف معین و مشخصی است و انسان می بیند که چیزی در عالم عبث و بیهوده خلق نشده و همین امر اشاره به این دارد که عالم دارای خالق است حکیم. تمام موجودات هستی به سوی اهداف و کمالات شایسته و خاص آنها از طریق خلق و تکوین (ایجاد) قوا و استعدادهایی که در درون هستی آنها وجود دارد در حرکتند از جمادات (کرات و کیهکشانها و ...) و نباتات و حیوانات همه و همه به سوی هدفی معین در حرکتند وجود این هدف حکایت از خالق هوشمند دارد که آن خالق حکیم می باشد.

﴿برهان آنسلم (وجودی)﴾

در این برهان سخن این است که موجودی در این عالم وجود دارد که اولاً از همه موجودات بزرگتر است و ثانیاً از همه آنها کاملتر است یعنی وجودی ورای تمام موجودات وجود دارد که بزرگ و کامل است. آن وجود بزرگ و کامل خالق این جهان می باشد. این برهان بر مبنای تعریفی که «سنت آنسلم»^(۲) در قرن یازدهم میلادی بیان نمود است. سنت آنسلم هم معتقد

۱. طبقه سیال گازی که دارای بخارهای مختلف است و کره زمین را احاطه کرده است.

۲. در قرن یازدهم میلادی در اروپا زندگی می کرد و در نزد کاتولیکان از اولیاء دین به شمار می آمد.

است همه کس حتی شخص سفیه تصویری دارد از ذاتی که از آن بزرگتر ذاتی نباشد و چنین ذاتی البته وجود دارد زیرا اگر وجود نداشته باشد بزرگترین ذاتی که وجود داشته باشد از آن بزرگتر است و این خلف است پس یقیناً ذاتی هست که هم در تصور و هم در حقیقت بزرگترین ذات باشد و آن خدا است. (۱)

«برهان معجزه»

«معجزة مأخوذ من العجز المقابل للقدرة... فالتاء للنقل من الوصفیه الی الاسمیة... وقیل للمبالغه» (۲).

در این برهان سخن این است که تمام رخدادهای غیر عادی که توسط دعا و یا شخصی که ادعای نبوت دارد صورت می‌گیرد حکایت از علتی ما فوق علل عالم دارد که آن علت مافوق، خالق این جهان است.

«برهان وجدان و اخلاق»

در این برهان سخن این است که انسان با استماع ندای وجدان و یا فرمان اخلاقی و به دنبال آن احساس تخلف، شرمندگی، پشیمانی و یا وجود ترس و اضطراب در هنگام گناه و یا قبل از ارتکاب آن و... نتیجه می‌گیرد که منشأ این حالات علتی خارج از این مجموعه است و آن علت خالق این عالم می‌باشد.

همان چیزی که جمعی از آن به عنوان وجدان نام می‌برند طبق این برهان می‌تواند خالق عالم باشد که آدمی ناخود آگاه به آن رجوع دارد.

«برهان اجماع عقلاء»

اتفاق عقلاء امت به حقیقت وجود صانعی برای عالم، چرا که تواتر (۳) آنها بر یک امر غیر

کلمی رفت و به او لقب «پاک» داده‌اند.

۱. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۸۵ - سیر حکمت در اروپا، ج ۱.

۲. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۱.

۳. تعدد المخبرین و کثرتهم الی حد یومن تواطهم علی الکذب عادة «قوانین الاصول، ج ۱، ص ۴۲۰»
جزم و قطعی که به واسطه اخبار عده‌ای که توافقتشان بر کذب و خطای آنها در فهم مسئله امکان ندارد فلذا به واسطه خبر دادن این عده هیچ گونه شکی در ذهن انسان راه نمی‌یابد.

واقع و یا کاذب محال است.

«براهین اثبات یگانگی خداوند»

«برهان فساد یا تمنع»

در این برهان سخن این است که اگر خالق و مبدء عالم (واجب الوجود) متعدد باشد میان اراده آنها تمنع و تراحم به وجود می آید و اگر در اراده آنها هماهنگی و توافق هم باشد باز هم تمنع به وجود خواهد آمد.

«تقریر برهان»

آفرینش عالم بر طبق نظام کامل و تمام، وجود و تحقق یافته است. پس اگر مؤثر در آن اراده بیش از یک مؤثر باشد عجز و ناتوانی یکی از آن، مؤثرها لازم می آید. و اگر تمام مؤثرها با هم، اراده شان در تحقق عالم باشد عجز و ناتوانی همه آنها لازم می آید. در حالیکه علم هر کدام از آنها در مورد نظام کامل موجب ایجاد عالم می شود در اینجاست که بین اراده آنها در امری واحد تمنع و تراحم به وجود می آید. پس اگر هر کدام از آنها علت تام ایجاد نظام کامل باشند لازم می آید. که برای هر معلولی چند علت باشد که این محال است و اگر بخواهیم یکی از آنها را علت و مؤثر بدانیم ترجیح بلامرجح پیش می آید و ضمناً ثابت می شود که اراده و علم یکی از آنها قاهر و غالب بر اراده و علم دیگران شده است که این منافی با وجوب الوجود است پس لازم است بگوئیم برای این عالم یک مؤثر و یک خالق بیشتر نمی تواند باشد.

«برهان هدایت و فیض تشریحی»

در این برهان سخن این است که واجب الوجود و مبدأ این عالم منبع و منشأ فیض^(۱) است و همانطور که ایجاد و تکوین عالم از دریای فیض او صورت گرفته است و او دارای فیض تکوین است در مقام تشریح هم او دارای فیض بوده و فیض تشریحی هم دارد چرا که عباد و بندگان باید به سوی کمال مطلوب و رضای او در حرکت باشند و هدایت شوند که این هدایت به واسطه فیض تشریحی یعنی ارسال انبیاء حاصل می شود.

تمام انبیائی که آمده اند خبر از وحدانیت خدای سبحان داده اند و اگر خدائی غیر از خدای سبحان وجود داشت یقیناً باید رسولی و نبی ای از جانب او ارسال می شد که چنین چیزی را

۱. افاضه (فیض) هم معنای جعل (آفریدن، ایجاد) است یعنی علتی که باعث وجود ممکنات می شود.

تاریخ سراغ ندارد و بلکه تمام آنهائیکه دعوی رسالت داشتند در تبلیغ خود سخن از خدای یگانه بر زبان داشتند.

«برهان اقتضاء (صرف الوجود)»

حقیقت واجب الوجود صرف الوجود است و هیچ امری با آن آمیخته نیست. واجب الوجود، وجودی صرف است که هیچ حد و قیدی ندارد و عدم و نقصان در او راه ندارد صرف الوجود کثرت پذیر نیست و همواره یگانه است و دومی برای او نمی توان فرض کرد زیرا اگر کثرت را از لوازم صرف الوجود فرض کنیم لازم می آید که هیچ وحدتی در جهان نباشد و هرگاه وحدتی نباشد کثرتی هم وجود ندارد. پس از فرض کثرت عدم آن تصور می شود و هر چیزیکه از فرض وجودش عدم آن تصور گردد محال است پس محال است که کثرت از لوازم صرف الوجود باشد و اگر کثرت تعدد را عرض مفارق آن بدانیم به علت خارجی احتیاج پیدا می کند و هیچ محتاجی هم نمی تواند واجب الوجود باشد پس کثرت عرض مفارق واجب الوجود نمی باشد. و اگر صرف الوجود به خودی خود اقتضای وحدت کند پس واجب تعالی و وجودی صرف و مطلق و بی حد می شود که جایی برای غیر باقی نمی گذارد و گرنه یا اقتضای کثرت می نماید که در این صورت هیچ گاه واحد یافت نخواهد شد و یا صرف الوجود هیچ اقتضائی ندارد پس وحدت و کثرت عرض مفارق آنند و عروض آن دو بر واجب الوجود به علت دیگری نیازمند است و این خود خلاف فرض می باشد، چرا که واجب الوجود به هیچ وجه نیازمند نخواهد بود.

«برهان تمیز»

در این برهان سخن این است که اگر واجب الوجود متعدد بود باید یکی از دیگری تمیز و تشخیص داده می شد یعنی هر یک از آنها بعد از اشتراک در وجوب وجود، باید ویژگی خاصی داشته باشد که او را از دیگری جدا نماید. در حالیکه امکان تمیز وجود ندارد چرا که ترکیب با وجوب وجود ناسازگار است یعنی اینکه هرگاه دو آفریدگار فرض شود، یا هر یک از آن دو دارای تمامی کمالات وجودی می باشند که در این صورت دارای اشتراک هستند و امتیازی ندارند و دوئیت قابل اثبات نیست و ثابت نمی شود و یا هیچ کدام دارای تمامی کمالات نیستند پس واجب الوجود نخواهند بود و یا اینکه یکی از آن دو دارای صفات کمالیه و دیگری فاقد آنها است پس واجد کمالات را آفریدگار و فاقد را مخلوق می دانیم.

﴿اسیمای توحید و یگانگی در لسان روایات﴾

در اینجا به نقل سخنان گهربار بعضی از معصومین درباره توحید و یگانگی خدای سبحان می‌پردازیم:

۱. علامه مجلسی در بجا نقل می‌فرمایند که ابوشاکردیصانی زندیق به محضر امام صادق علیه السلام رسید و خطاب به آن حضرت عرضه داشت آیا دلیلی بر وجود صانع داری، امام صادق (ع) در جواب فرمودند:

یافتم نفس خود را که خالی نیست از دو جهت یا این که خود صنعت نمودم و خلق کردم نفس خود را و حال آنکه نفس من موجود بوده است یا آنکه صنعت نمودم نفس خودم را و حال آنکه نفس من معدوم بوده است و اگر صنعت نمودم او را و حال آنکه او موجود بوده است پس مستغنی بودم به وجود او از خلق کردن و صنعت نمودن او و اگر معدوم بوده است پس به درستی که تو میدانی اینکه معدوم احداث و صنعت نمی‌نماید چیزی را پس ثابت شد معنی ثالثی اینکه از برای من صانعی است و آن خدای رب العالمین است.^(۱)

۲. زندیقی^(۲) از امام صادق علیه السلام سوال کرد چه دلیل بروجود صانع داری آن حضرت فرمودند ﴿وجود الافعیل التی دلت علی صانعها صنعها الاتری انک اذا نظرت الی بناء مشید مبنی علمت ان له بانیا وان کنت لم ترالبانی و لم تشاهده﴾ یعنی دلیل بروجود

۱. کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۲۳

۲. کلمه زندیق ریشه فارسی دارد، مسعودی می‌گوید: زردتشت کتابش را اوستا نامید و تفسیری بر آن نگاشت که به زند معروف است. از این روی پارسیان هر کس را که در مذهبشان چیزی مخالف اصول آن بیاورد یا از اصل به تفسیر آن بپردازد (زند) می‌نامند. یعنی کسی که از ظاهر کتاب به تفسیر آن که مخالف تنزیل است بسننده کرده است... عرب کلمه زندی را به لفظ خود برگردانید و آن را «زندیق» خواند و زندیق علم شد برای هر یک از پیروان مانی که آنان رازنادقه گویند سپس این نام اطلاق شد به مادیون آنانکه منکر خدا و پیامبران و کتابهای آسمانی‌اند... بعد این نام بر کسی گذاشته شد که منکر یکی از اصول دین اسلام باشد و یا رأیی ارائه دهد که آن رأی در نتیجه منکر یکی از اصول عقاید باشد. «برگرفته از کتاب یکصد و پنجاه صجای ساختگی، علامه عسکری ج ۱».

خداوند آثاری است که دلالت می‌کند بر اینکه موثری است که آنها از او صادر شده چون بناء که دلالت می‌کند بر وجود بناء اگر چه تو مشاهده او ننموده باشی. (۱)

۳. از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال شد که «ما الدلیل علی اثبات الصانع قال ثلاثة اشياء تحویل الحال و ضعف الارکان و نقض الهمه» برای اثبات صانع چه دلیل داری حضرت فرمودند: دلیل بر آن سه چیز است تغییر و تقلب احوال و ضعیف شدن ارکان و برهم خوردن عزم و اراده. (۲)

۴. امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش و آن حضرت به نقل از امام سجاد علیه السلام نقل نموده است که مردی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بر خواست و عرض کرد بما عرفت ربک؟ قال علیه السلام «بفسخ العزائم و نقض الهم لما انهممت حال بینی و بین همی و عزمت فخالف القضاء عزمی فعلمت ان المدبر غیری» یعنی از آن حضرت سوال شد به چه چیزی شناختی پروردگار خود را آن حضرت در جواب فرمودند بفسخ عزیمتها و اراده و به برهم خوردن همتها چون همت نمودم حائل می‌شود چیزی بین من و بین هم من و چون عزم نمودم پس مخالف می‌شود و قضاء عزم مرا دانستم که مدبر در اشياء غیر من است و آن خداوند رب العالمین است. (۳)

۵. شخصی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: من می‌گویم آفریدگار جهان دو نفرند، پس دلیل بر آنکه یکتا است چیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: اینکه می‌گوئی دوتا است دلیل بر توحید است. زیرا ادعا مبدء دوم بعد از اقرار به مبدء واحد است. پس مبدء واحد مورد اتفاق است و زائد بر او مایه اختلاف است. (۴)

۶. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به فرزند بزرگش امام مجتبی علیه السلام چنین فرمودند: «واعلم، یابنی، انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله، ولرایت آثار ملکه وسلطانہ، و لعرفت افعاله و صفاته، ولکنه اله واحد، کما وصف نفسه لا یضاده فی ملکه احد و

۱. کفایه الموحیدین، ج ۱، ص ۲۵

۲. کفایه الموحیدین، ج ۱، ص ۲۵

۳. کفایه الموحیدین، ج ۱، ص ۲۶

۴. توحید صدوق، ص ۲۷۰

لا یزول ابدا ولم یزل، اول قبل الاشیاء بلا اولیة و آخر بعد الاشیاء بلا نهائة، عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر»^(۱)

«کلامی درباره لا اله الا هو»

لا اله الا هو، به علت وجود ادات حصر در آن یعنی لا و الا (نفی و استثناء) صراحت در توحید و دلالت بر تفرید ذات اقدس اله دارد و با همین حصر دلالت بر نفی ماسوای الله می‌کند.

«کلامی درباره هو»

مرحوم قاضی سعید قمی رحمته الله درباره «هو» چنین می‌فرمایند: «هو» اسم مکنی و مشار الی غائب و «اله» تنبیه علی معنی ثابت و «الواو» اشاره الی الغائب عن الحواس .. ان لفظة «هو» اسم من الاسماء الالهیه علی ما نطقت به الاخبار المتظافرة يدل علی الذات الاحدیة من حیث هی هی من دون ملاحظه استجماعیه الصفات الکمالیة، ف «هو» يدل علی الذات الثابته بنفسها الغائبه عن العقول والحواس.^(۲)

«رابطه الحمد لله و لا اله الا هو»

اگرچه سخن لازم پیرامون حمد در ذیل فرازنورانی «الحمد لله رب العالمین» خواهد آمد و لکن در این مقام اشاره به رابطه تحمید با توحید (لا اله الا هو) می‌نماید. یکی از بهترین نشانه‌های انسان موحد حامد بودن او است. انسانی که خدای را حمد می‌کند یک موحد کامل است.

الف و لام حمد برای افاده استغراق جنس است و این معنا را در بر دارد که هر حمدی مخصوص خدای سبحان است پس کسی که خدای را حمد می‌کند یک موجود را خالق این عالم می‌داند و فقط او را ستایش و عبادت می‌کند پس هر حامدی، موحد و هر موحدی حامد است.

الحمد فی اللغة: «هو الوصف بالجميل علی الجمیل الاختیاری علی جهة التعظیم و

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۰

۲. شرح توحید صدوق، ج ۲، ص ۳۸، ۴۱

التبجیل» (۱).

هر چه را که انسان می بیند در آن شی عظمیت خالق را مشاهده می کند. و این مشاهده عظمیت، او را به حمد و ستایش و سپاس خدای سبحان بر می انگیزد، یعنی حامد بادیدن عالم به این مهم هدایت می شود که لا اله الا هو.

آنکه نقش را می بیند و در چهره او جمال نقاش را مشاهده می کند او حامد است و موحد. مرحوم علامه طهرانی رحمته الله در تبیین این معنا چنین می نویسد: الف و لام در الحمد لله برای افاده تعریف جنس است که در ذهن بیاید. یعنی جنس حمدی را که تصوّر می کنی و بدان معرفت داری بطور اطلاق که لازمه اش تعمیم است نسبت به هرگونه ستایش و حمد از هرگونه حامدی نسبت به هرگونه محمودی، اختصاص به خداوند دارد و ملک طلق و حق سربسته و در بسته از آن اوست. لام بر سر «الله» که می گوئیم «الله» لام اختصاص می باشد. هر نوع حمد از اختصاصات خداست. هر حامدی از اختصاصات اوست. هر محمودی نیز از مختصات اوست.

اگر گلی را ستایش و تمجید و تحسین نمودید که به به، عجب گلی است! عجب بوی عطر دل انگیزی دارد! عجب مشام جان را معطر می سازد! عجب ورقها و برگهای خود گل بر روی هم انباشته شده است! شگفت از آن رنگهای گوناگون و سحر انگیز آن! شگفت از ساقه پر خار آن که برای پاسبانی و پاسداری از ساختش سر به پایین - نه به بالا - آماده دفاع از آفات و حشرات و دواب زمینی هستند که می خواهند از آن ساقه بالا بروند و به آن آسیب برسانند! شگفت از برگهای سبز فام باطراوت با آن شیارهای درونی بهت آور که آب برگها و مواد غذایی را از داخل به اقصی نقاط برگ می رساند! شگفت از ماده سبزینه آن برگها که چگونه از خورشید عالم تاب و شمس جهان افروز ماده کلرفیل را جلب می کنند!

شگفت و از همه شگفت انگیزتر آن تخم کوچک است که در دهانه گل مختلفی و خود یک بوته گل دیگر بلکه یک گلستان بلکه گلستانهایی تاجایی که زمین و خورشید برقرار است در خود پنهان کرده و یک عالمی را از بهت و تحیر و عظمت و ابهت از دیدگاه بنی نوع آدمی می گذراند و به صفحه بروز و ظهور در می آورد حمد و ستایشی را که تو از این یکدانه گل

می‌نمایی اختصاص به خدا دارد یعنی حمد از آن خداست؛ گل جلوه‌ای از جلوات خداست ظهوری از مظاهر خداست تو اسم گل بر روی آن نهاده‌ای در زیر حجاب این اسم خدا را پنهان نموده‌ای اسم را بردار غیر خدا چیزی نیست؛ نه طراوتی نه بویی نه شکل و شمائلی نه رنگ و لون دل آرائی نه دانه تخم شگفت‌انگیزی هیچ و هیچ و هیچ. مگر نه این گل همان است که در فصل خزان پر پر می‌شود پژمرده و افسرده می‌گردد و به روی زمین باغ و وراغ و گلستان و بوستان خروارها از آن می‌ریزند و پخش می‌شوند و تند باد پائیز هر برگی از آن را در گوشه‌ای می‌برد و دفن می‌کند؟

اگر آن حس و زیبایی و نیکویی و طراوت و دل‌انگیزی و جان‌پروری از آن خود گل بود چرا به زودی و بدون ماجرا و بی سروصدا و عاری از دغدغه و غوغا از دست داد؟ پس مال گل نبود از ذاتیات گل و از لوازم لاینفکه ماهیت و انیت آن نبود عرضی بود از عوارض آمد و رفت سیراب شد و تشنه باطراوت شد و پلاسیده تر و تازه شد و خشک گردید زنده شد و اینک مرده سر افراز شد و سر فرو برده راست و دارای قد و قامت شد و اینک خمیده. این درباره محمود (چیز حمد شده و ستایش در برابر آن به عمل آمده) و همچنین است درباره حامد (موجود حمد کننده و ستایش به عمل آورنده) انسانی و فرشته‌ای و جنیانی که حمد می‌کنند چیزی را، خداوند است که حمد می‌نمایند و آنان در این میان اسم‌هایی بیشتر نمی‌باشند که حجاب تعیین آنها پرده بر روی جمال مطلق حق کشیده است و از این دریچه خداوند فقط در میانه است که خود حمد خود را می‌نماید و بس.

و همچنین است درباره خود حمد (مصدر فعل و یا اسم مصدر آن) زیرا خود این معنا هم در خارج اصالتی غیر از خداوند ندارد و نفس این فعل بعنوان و مفهوم این فعل غیر از تقیید و تحدید فعل حق تعالی چیزی نمی‌باشد و اسم عنوانی است بر روی فعل مطلق وی و آیه و آینه است برای ارائه ی فعل اطلاقی عام و احد مجرد نورانی بسیط و لایتناهی او.

لهذا غیر از خداوند حمد و حامدی و محمودی در بین وجود ندارد خداوند موجود می‌باشد و بس. حمدش خود اوست حامد خود اوست محمود خود اوست. تعالی و تقدس عن التعینات و الانیات و الماهیات و الاسامی بای وجه تصور فی المقام.

مثال یک گل بر سر یک شاخه گل بر فراز یک گلبن فقط از باب نمونه و تمثیل بود و گرنه هر بلبل‌ی که بر روی گل می‌نشیند و نغمه سرایی می‌نماید و شب را تا به صبح به حمد و

ستایش و تمجید و تحسین از گل به پایان می‌رساند نیز اسمی بیش نیست بلبلی و گلی و ندای فراق و یا شادی و وصلی و شعری و آهنگی و نغمه‌ای در میان نیست الا الحق تعالی و تقدس.

و آنکس یعنی آدمی عاقل ذی شعور یا ملائکه یا جنیانی که از این بلبل و نغمه تعریف و تحمید می‌نمایند و پاسدار این واقعیت می‌باشند در حقیقت نیز اسمائی بیشتر نیستند که بر روی حق و جمال مطلق حق پوشیده شده و آنرا عنوان بخشیده و اسم وحد و رسم برای ذات و صفت و فعل مقدسش به وجود آورده است.

انسان و جن و فرشته اسماء حق می‌باشند نه حق. اسم را بردار که تو بر روی آن نهاده‌ای غیر از حق چیزی در میانه نیست.

این است معنی الحمد الله که در شبانه روز بارها و بارها در نمازها و غیر آن در قرآن و غیر آن بر زبان جاری می‌نمائیم.

و ملاحظه فرمودید که ما مطلبی را از خارج نه آیه ای نه روایتی و نه شعری و نه گفتار مرد عارف و زنده دلی را شاهد بر این مدعا نیاوردیم این معنی لطیف از خود متن اطلاقی حمد و از اختصاص آن به خداوند به دست آمد.

حصر حمد در ذات الله تعالی و حصر تسبیح و حصر تکبیر و حصر تهلیل ما و حصر علم و قدرت و حیات و سایر اسماء و صفات حق متعال از این قبیل است که در قرآن کریم به همین منوال در آیات مبارکات منزله از آسمان قرائت می‌کنیم فوق العباده هو القادر» و امثال آن که سراسر این کتاب آسمانی و وحی بین الهی را فرا گرفته است شما را به خدا سوگند آن چرا که از اولین و آخرین اهل معرفت و مشتاقان و والهان و عاشقان و واصلان جمال و جلال حضرت احدیت گفته‌اند و می‌گویند آیا می‌توان برای آن معنا و مفهومی و مراد و مفادی غیر از همین لفظ مبارک الحمد الله تصور نمود؟

اما چه فایده؟ و چه نتیجه؟ اسف آور نیست که با وجود این آیه مبارکه در قرآن کریم ﴿و کاین من آیه فی السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون﴾ و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون﴾

«چه بسا آیات و نشانه‌هایی در آسمانها و زمین وجود دارند که ایشان پیوسته بر آن مرور می‌کنند و می‌گذرند در حالی که از آن نشانه‌ها و علامتهای توحید حق اعراض دارد و اکثریت

مردمی که ایمان به خدا آورده‌اند ایمان نیاورده‌اند مگر آنکه ایشان مشرک هستند». باز هم بر انکارمان بیفزاییم؟ معنی وجود حق تعالی در موجودات چیست؟ یعنی این گل و سنبل، این بلبل و این طوطی این کبوتر و این مرغابی و این بوته و این درخت و این تخم و این گیاه و شجر و این آب و این آبشار این ابر و این باد این باران این سبزه و این چمن و این مرغ و این دشت بی‌پایان این آدمی این زاد و ولد این خورشید و این آفتاب این آسمان و این ستارگان درخشان و و آنقدر که دلت می‌خواهد از قبیل این گونه اینها برسر هم کن که تا در صور نفخ بدمد همه اینها یک خدا بیش نیست یکی است وحده لا اله الا ههو.^(۱)

بهره مندی

مستفاد از این فراز اولاً اینکه طبق بیان نورانی امام حسین علیه السلام معرفت خالق برابر با معرفت امام است و معرفت امام علیه السلام همان معرفت خالق است؛ فقال رجل یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله فما معرفة الله قال معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب طاعة (۲) فلذا داعی برای رسیدن به معرفت امام معرفت خالق را خواهان است چنانکه در سطور پیش گفته این معنا تبیین شد که همه چیز به واسطه شناخت و معرفت خدای سبحان شناخته می‌شود. بهره دیگر اینکه از این فراز نورانی می‌توان بدست آورد؛ اولاً داعیان منتظر، باید به نیرویی تکیه کنند، که قدرتی مطلق باشد و آن خدای لاشریک است. بنابراین اگر غافلانه و جاهلانه، دل به فانیان عالم بسپارند، همیشه سرگردان و حیران و شکست خورده خواهند بود و اما اگر به تنها مؤثر عالم تکیه کنند؛ به خواسته خود خواهند رسید.

ثانیاً داعیان منتظر، مطمئن باشند؛ بعد از جولان بی‌اساس کثرت؛ در زمان مناسب توحید که همان آمال تمامی فطرت‌های سلیم است؛ حاکمیت خود را ظاهر خواهد ساخت که ﴿لله الامر من قبل و من بعد﴾.

پیام مسرت آور این فراز که حامل بار معرفتی تمامی دعا است؛ اینکه منتظران وحدت و توحید، از تبلیغ دروغین و پیروزی زودگذر باطل، مضطرب و آزرده نشوند. چرا که باقیمانده داعیان توحید؛ با پیام توحید که همان ﴿لا اله الا هو﴾ است؛ ظاهر شده و بر دل

۱. الله شناسی، ج ۳، صص ۲۰۷

۲. بحار، ج ۲۳، ص ۸۲

مجروح منتظران عاشق؛ مرهم خواهد گذاشت. بنابراین توحید پرستان منتظر باید فارغ از هر تبلیغ مغرضانه و جاهلانه ای به خواندن توحید «جل و علا» و حجت او بپردازند.

﴿ سخن پایانی ﴾

علت روایی شروع دعا با توحید و تمجید خدای سبحان.

طبق نقلی که از رسول مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ رسیده است هر امری بدون حمد خدای سبحان آغاز شود آن امر بی اثر و ثمر خواهد بود ﴿کل امر ذی بال لم یبداء بحمد الله فهو اقطع﴾^(۱)

بنابراین داعی در مقام امثال بر آمده و دعای ندبه را با حمد خدای سبحان «الحمد لله» آغاز کرده است. و دیگر اینکه در جوامع روایی ما آمده برترین دعاء لا اله الا الله است قال رسول الله ﷺ ﴿افضل الدعاء لا اله الا الله﴾^(۲) فلذا داعی دعا را با افضل الدعاء که لا اله الا الله است (توحید) آغاز کرده است. چرا که انسان با خواندن خدا که مالک تمام امور است می تواند به تمام آمال و خواسته هایش برسد از همین جا است که غایت آمال عارفین خدای سبحان است ﴿یا غایة آمال العارفین﴾^(۳) فلذا اکثر فقهای عظام در قنوت خواندن کلمات فرج یعنی گفتن ﴿لا اله الا الله الحکیم الکریم، لا اله الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب السموات السبع، و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین﴾^(۴) که سراسر توحید و فقط خواندن خدای سبحان است را مستحب می دانند.

نقل است امیرالمومنین ﷺ فرمودند: یکی را در خاک می نهادم سه بار روی او بجانب قبله کردم هر بار از قبله برگردانید، پس ندائی شنیدم که ای علی دست بردار آنرا که ما ذلیل کردیم تو او را عزیز نتوانی کرد^(۵).

۱. دستور العلماء، ج ۲، ص ۶۵

۲. آثار الصادقین ج ۶، ص ۶۸

۳. فرازی از دعای کمیل

۴. مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۴۹۶

۵. کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۸، ص ۲۱۹

باری با توجه به آیه کریمه ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^(۱) کسی را که خدا ذلیل کرده حجت خدا نمی‌تواند عزیز کند چرا که اگر خدا از کسی اعراض کرد، حجت او هم از آن شخص روی می‌گرداند. از این جهت داعی در مقام ندبه، اول روی به خدا می‌کند و با ناله و نابه روی خدای سبحان را به خود معطوف می‌کند تا حجت او هم به داعی نظر کند این روی کردن را داعی با توحید و تحمید انجام می‌دهد.

گفتار سوم « الحمد لله رب العالمين »

هر چیزی که در عالم وجود دارد «آداب»^(۱) مخصوص به خود را دارد که برای بهره‌مند شدن از آن ضرورت دارد آداب آن را شناخت و رعایت کرد در غیر اینصورت انسان نه تنها بر اسرار آنها پی نخواهد برد؛ بلکه بمقصود آنها نیز نائل نخواهد شد بنابراین اگر در عالم از چیزی محروم و دوریم به این علت است. یعنی آداب و شرایط مخصوص به آن را نشناخته‌ایم یا در صورت شناخت به آن عمل نکرده‌ایم.

دعا هم دارای آداب و شرایطی است که اگر انسان در موقع دعا کردن؛ آن آداب و شرایط را بجا نیاورد؛ به مقام داعی واقعی ره نخواهد برد.

«سر عدم اجابت دعاء»

ممکن است ما در طول زندگی خود بسیار دعا کرده باشیم ولی با عدم اجابت آنها از سوی

۱. آداب جمع ادب است. و ادب به معنای ظرافت و دقت در عمل است.

خداوند سبحان روبرو شده باشیم. البته این عدم اجابتها ممکن است دلائل عدیده‌ای داشته باشد. ولی دلیل اهم آن عدم رعایت آداب و شرایط دعا می‌باشد. برای همین است که امر شده، به حفظ آداب دعا ﴿احفظ آداب الدعاء﴾^(۱) معصومین «علیهم‌السلام» نیز این معنای نورانی را متذکر شده‌اند.

«عثمان بن عیسی» نقل نموده است شخصی به محضر امام صادق علیه‌السلام بار یافت و عرضه داشت یابن رسول‌الله دو آیه در قرآن است که معنای آن را تاکنون درک نکرده‌ام حضرت فرمودند: آن دو آیه کدامند؟ آن شخص عرض کرد یکی کریمه ﴿ادعونی استجب لکم﴾^(۲) که با توجه به آن من دعا کردم ولی خدای متعال اجابت نکرد امام علیه‌السلام فرمودند: آیا موردی دیده‌ای که خدای قادر خلف وعده کرده باشد؟ آن شخص عرض نمود خیر امام فرمودند: پس این ادعای خداوند چگونه است؟ عرض کرد نمی‌دانم حضرت فرمودند: من تو را از سر آن معنای عمیقی که آن را درک نکرده‌ای خبر می‌دهم و آن اینست هر که اطاعت کند خدایا در امری که امر کرده است به انجام یا پرهیز از آنها چنین کسی اگر دعا کند و جهت دعا را رعایت نماید. بطریقی که شرط دعا است. حق سبحانه اجابت خواهد نمود دعای او را. آن شخص عرض کرد جهت دعا کدام است؟ حضرت فرمودند: یعنی ابتدا کند به حمد خدای سبحان و ذکر کند نعمتهای او را که نزدش می‌باشد. سپس شکر او کند و صلوات فرستد بر نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل نبی او «علیهم‌السلام».

آن شخص آیه دوم را تلاوت نمود ﴿و ما انفقتم من شیئی فهو یخلفه﴾^(۳) (آنچه که صدقه میدهد خدای عزوجل در عقب آن عوض میدهد) و من نفقه کردم و عوض آن را ندیدم لذا معنای آن را نیز درک نکردم.

امام علیه‌السلام فرمودند: اگر یکی از شما کسب مال حلال نماید و تصدق کند را آن را در راه خدا، هر یک درهم که به این طریق تصدق کند. متعاقب آن حق سبحانه عوض به او می‌رساند و اما اگر سؤال کند. چیزی را که صلاح او در آن خواسته نباشد و مفسده در آن باشد. برای او یا از

۱. بحار الانوار، ج ۱۹

۲. مؤمن ۶۰

۳. سبأ ۳

برای غیر او مستجاب نخواهد شد. ولی اگر صلاح در آن باشد البته مستجاب خواهد شد. زیرا هر که خواند خدای را بر وجهی که حکمت موجب آن بود و صلاح او در آن باشد خداوند متعال اجابت کند آن را.^(۱)

البته این عدم استجابت یعنی عدم استماع و گرنه دعای بدون اجابت نداریم.

﴿تدبه با آداب مستجاب است﴾

ندبه نیز یک دعا است اگر داعی بخواهد این دعا مستجاب شود باید آداب و شرایط مربوط به یک دعاء را رعایت کند و الا فلا. بنابراین طبق روایت پیش گفته و دیگر روایات جزء اولین شروط دعا این است که اول حمد خدا $\text{سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ}$ بجای آوریم.

﴿تحمید یک وظیفه است﴾

اگرچه حمد خداوند یکی از آداب دعا است ولیکن حمد خدای محمود یک وظیفه است و ما به عنوان مخلوق اکرم و اشرف خداوند موظفیم که حمد خدا را به جای آوریم. لذا شما می بینید که قرآن کریم با سوره حمد آغاز می شود و خود این سوره با حمد خدای متعال شروع شده است. فلذا هر نمازگزار موظف است روزی حداقل ده بار حمد خدای قادر را به جای آورد و

بگوید ﴿الحمد لله رب العالمین﴾

﴿تعریف حمد﴾

در تعریف حمد علمای علم لغت و مفسرین گرانقدر کلمات و جملات مختلفی بیان داشته اند که با وجود اختلاف الفاظ همه تعاریف معنای واحدی را می رسانند و می توان گفت که همه آنها یک معنا و مضمون را بیان کرده اند.

«الحمد: بالفتح و سکون المیم هو الثناء الجمیل علی قصد التعظیم»^(۲) و در بیانی

دیگر اینکه: «هو الثناء باللسان علی قصد التعظیم سواء تعلق بالنعمة او بغيرها».

حمد عبارت است از ستودن کسی را (به وسیله زبان) به قصد تعظیم و بزرگداشت آنکس چه اینکه آن ثناء و ستودن به انعام تعلق گیرد. یعنی به خاطر لطف و نعمتی که از آن شخص صادر شده است باشد و یا به غیر آن تعلق گیرد، یعنی اصلاً به خاطر صدور نعمت نباشد. به

۱. عدة الداعی (ابن فهد حلی) و اصول کافی باب ستایش قبل از دعا.

۲. دایرة المعارف الشیعه العامه، اعلمی، ج ۸

عبارت دیگر حمد، ثناء و ستایشی است که در برابر عمل جمیل می‌باشد. آنهم به جهت تعظیم و بزرگداشت «هو الوصف الجمیل علی جهة التعظیم و نقیضه الذم»

﴿رکان حمد﴾

حمد دارای پنج رکن است:

۱. حامد: یعنی ستاینده و ستایش کننده. کسی که حمد از او صادر می‌شود به بیان دیگر قائل (گوینده) حمد را حامد گویند. (۱)

۲. محمود: یعنی ستوده شده.

۳. محمود علیه: یعنی آن چیزی که به خاطر آن حمد صادر میشود.

۴. صیغه حمد: جمله‌ای است که به وسیله الفاظ آن جمله، ستودن و ستایش حاصل می‌شود.

۵. محمود به: یعنی محتوا و معنای جمله‌ای که برای حمد به کار رفته است.

﴿رکن اول حمد﴾

حامد، انسان است که مخلوق اشرف و اکرم خدای متعال است و با توجه به تعاریفی که گذشت این را میتوان گفت که قائل حمد (حامد) فقط انسان است و بس، چرا که در تعریف حمد آمده است «هو الوصف الجمیل علی جهة التعظیم».

وصف در توان کسی است که قدرت درک و تحلیل داشته باشد و غیر از انسان، مخلوق دیگری توان تحلیل و ادراک حقایق را به اندازه انسان ندارد. حتی ملائک زیرا به استناد آیات قرآن در جریان خلیفه قرار دادن حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام ملائک بیان داشتند که خدایا برای چه انسان را خلیفه خود قرار میدهی؟! این شخصیتی (نوع انسان منظور است نه خود حضرت آدم) که اهل فساد و خونریزی است را می‌خواهی جانشین خود قرار دهی؟!!

در اینجا بود که خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

﴿یا آدم انبئهم باسمائهم﴾^(۲) یعنی ای آدم آنچه می‌دانی به ملائک خبر بده نه اینکه آنها

۱. اینکه گفته می‌شود حامد از باب ضیق و شهرت لفظ است و الا احدی توان به جای آوردن حمد خدای متعال را ندارد لذا در خود متن آمده قائل حمد را حامد گویند.

۲. بقره ۳۳

را تعلیم ده.

سخن از انباء و اخبار و گزارش است نه تعلیم و آموزاندن زیرا که ملائک توان درک و تحلیل معارف و علمی که انسان کامل، به آن واقف است و آن را مستقیماً از خدای متعال آموخته است را ندارند.

وقتی ملائک با آن علو مقامشان توان تحلیل و ادراک به اندازه انسان را ندارند دیگر موجودات و مخلوقات، جای بحث ندارند. به این جهت روشن است که به یقین میتوان گفت قائل حمد فقط انسان است و بس و دیگران تسبیحی نازل منزله حمد دارند.

پس یکی از نشانه‌ها و مشخصات انسان ره یافته به کمال اینست که او حامد است و کسی که حمد خدای را به جای نیاورد در مقام انسان نیست. برای غیر انسان تسبیح است بجای تحمید یعنی چون آنها توان حمد کردن را ندارند خدای متعال تسبیح آنان را به جای حمد قرار می‌دهد یعنی اگر حمدی است به محتوای حمد انسان نیست چرا که احدی به مثل انسان توان فهم عظمت خدا را ندارد پس حامد کامل فقط انسان است.

﴿طهارت علمی و عملی حامد﴾

حامد باید دارای طهارت علمی و عملی باشد یعنی قائل حمد خدای سبحان نباید غافلانه حمد را به جای آورد و باید عظمت خدواند را درک کند این حمد کامل است.

کسی به مقام حمد خدای سبحان رسیده است که در همه حال عظمت خدای متعال را مشاهده نماید مانند مولای حامدین امیرالمؤمنین «علیه افضل صلوات المصلین» که آنقدر در عظمت خدای سبحان غرق بود که وقتی تیر از پای او کشیدند احساس نکرد. همچنین مانند سالار شهیدان علیه السلام در ظهر عاشورا نماز اقامه می‌کند و چیزی جز عظمت خدای متعال را مشاهده نمی‌کند این قائل حمد واقعی است این‌ها حامدند.

﴿حمد عالمانه﴾

انسان وقتی حامد حقیقی است که عالمانه حمد گوید. حمد عالمانه یعنی حمدی که به واسطه آن بتوان به مقدار وسعت فهم و درک، عظمت خدای سبحان را ادراک کرد. آنهاییکه هرگز گرفتار آلودگی و ذلت گناه نشدند کسانی بودند که عظمت خدای سبحان را درک کردند و اهل حمد خدای سبحان بودند. معصومین «علیهم السلام» چون عظمت خدای سبحان را دیدند هرگز گرفتار باطل نشدند.

عجیب است از این انسان که وقتی ماشینی، خانه‌ای یا چیزی زیبا را می‌بیند بسیار متعجب می‌شود و مخترع و سازنده آن و یا خود شیء در نظر او بزرگ و جذاب جلوه می‌کند اما با کمال بی‌انصافی این جهان را با همه زیباییها و پیچیدگیهایش می‌بیند ولی عالم و خالق آن در نظرش جلوه‌ای ندارد.

این طبیعت با این همه زیباییها و عجایبش و حتی خود انسان با همه ظرافتهائی که در خلقتش به کار رفته در نظر انسان رنگی ندارد. در صورتیکه حق آنست اگر چه پدیده‌های روزمره طبیعی و اجتماعی برای ما عادی شده و به آنها «عادت»^(۱) کرده‌ایم و لکن عظمت خدا را فراموش نکنیم و همیشه حامد خدای سبحان باشیم.

«ره آورد حمد حقیقی شرافت است»

اگر انسان طهارت عملی و علمی نداشته باشد و عالمانه حمد خدای سبحان را به جای نیاورد آن وقت در مقابل دیگران ذلیلانه رفتار می‌کند و هر چیز کوچکی در نزد او عظیم جلوه خواهد کرد. آری شرافت انسان به این است که حمدی حقیقی و عالمانه داشته باشد و گر نه حتی این نفس ضعیف انسان آنقدر قدرت می‌گیرد و میدان را برای خود وسیع و باز می‌بیند که اول امیر می‌شود و بعد از مدتی آنقدر دستور میدهد و امر می‌کند که می‌شود امّاره این نفس ما در روز گاهی هزاران بار می‌گوید «انا ربکم الا علی» حال یا ما آن ادعا را می‌شنویم و یا خیر، بهر حال به این ندا پاسخ می‌دهیم و می‌گوییم «انا الاسیر و انت الامیر». آنها که اهل محاسبه هستند دیده‌اند و یا احساس کرده‌اند که این نفس و چشم و گوش و... اگر مهار نشوند همه داعیه خدائی خواهند داشت. اگر بنشینیم و محاسبه کنیم اعمال خود را شاید ما بیش از مشرکین حجاز برای خبث خدای دروغین داشته‌ایم. چشم، گوش، دست، پای، دل، شهوت و غضب، زن، فرزندان، شوهر، پست و مقام، علم و ثروت و... بر خیلی‌ها خدائی می‌کنند. آری تنها راه مهار کردن و اسیر کردن این امرای دروغین فهم و درک و مشاهده عظمت خدا است.

۱. عادت: فعلی را گویند که مبدأ علمی آن، صورت خیالی به همراه خلق و خوی است، به این معنا که صورت خیالی موجب تحقق شوق به فعل نشده است بلکه خلق و خوی خاصی که انسان دارد همراه با آن صورت خیالی مبدأ پیدایش شوق به کار می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام شرف تحمید که خود شرف آور است را در **«الحمد لله»** می داند **«من شرف هذه الكلمة و هي الحمد لله أن الله تعالى جعلها فاتحة كتابه و جعلها خاتمة دعوى أهل جنة فقال آخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين»** (۱)

چه زیبا است که داعی با جمله ای شریف و شرف آور دعای خود را طرح کند.

در عظمت و اهمیت تحمید به نقل بیانی از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بسنده می کنیم که **«لولا ذلك لما انعم الله على احد بنعمته»** (۲) اگر حمد و تحمید نبود خدای سبحان هرگز به احدی نعمتی اعطاء نمی فرمود.

«تحمید آسانترین راه طهارت»

آسانترین و نزدیکترین راه برای رسیدن به طهارت و درک عظمت خداوند سبحان به جا آوردن حمد خدای سبحان است. آنها عالمانه نه غافلانه تا عظمت خدا را مشاهده کنیم و پوچی غیر خدا را اثبات نمائیم.

به بیان عمیق و نورانی امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام به آنجا برسیم که **«عظم الخالق في انفسهم فصغر مادونه في اعينهم»** (۳)

«طهارت عملی و علمی»

این که حامد باید دارای طهارت عملی و علمی باشد یعنی در عمل از دیگران حمدی به جای نیاورد چرا که مشاهده می شود که گاهی انسان در عمل از دیگران ستایش می کند. آن کسی که در تمام مراحل زندگی قبل از هر چیز، با هر چیز، بعد از هر چیز خدای سبحان را ببیند او دارای طهارت عملی است مثل امیرالمؤمنین علیه السلام **«ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله قبله»** (۴)

اگر برای کسی مشکلی پیش آید و او اول و آخر و در همه حال خدا را دید او دارای طهارت عملی است ولی اگر اول غیر خدا را دید وقتی از غیر خدا ناامید شد تازه خدا را صدا کند او

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴۷.

۲. بحار، ج ۹، ص ۲۹۴.

۳. نهج البلاغه خطبه متقین

۴. علم الیقین، ج ۱، ص ۷۰

طهارت و حمد عملی ندارد.

حمد علمی به این معنا است که در حوزه فکر و اندیشه هم حمد و ستایشی برای غیر خدای سبحان قائل نباشد.

قائل واقعی حمد (حامد) کسی است که حمد علمی و عملی داشته باشد.

«رکن دوم حمد»

رکن دوم حمد، محمود است. محمود، الله «جل و علا» است. یعنی حمد بر خلاف شکر فقط مخصوص خدای سبحان است و لا غیر.

حمد از دو جهت باشکر فرق دارد:

۱. از جهت مورد (محل صدور).

۲. از جهت متعلق (محمود علیه - مشکور علیه).

از جهت مورد برای این است که محل صدور حمد تنها زبان است و فرق از جهت متعلق به این صورت است که متعلق شکر تنها نعمت است. بر خلاف حمد که متعلق آن هم می تواند نعمت باشد و هم غیر نعمت پس شکر از لحاظ مورد و محل صدور اعم از حمد است و از نظر متعلق اخص از حمد به عکس حمد.

باتوجه به این بیان و با در نظر گرفتن تعریف شکر که :

«الشکر صرف العبد جمیع ما انعمه الله تعالی فیما خلق لاجله» (یعنی بنده باید چیزهایی که خدای متعال به او عطا فرموده در آن راههایی که برای آن خلق شده بکار برد) به تفاوت حمد با شکر پی می بریم و به این نکته آگاهی پیدا می کنیم که شکر فقط در برابر نعمت است. یعنی تعظیم منعم فقط در برابر صدور نعمت حال چه به وسیله زبان یا غیر زبان، یعنی همینکه انسان آن نعمت را در راهی که معین شده و در جهتش مصروف دارد شکر منعم را به جای آورده.

«الشکر فعل ینبی عن تعظیم المنعم لکونه منعماً سواء کان باللسان او بالجنان او بالارکان».

شکر چون در برابر صدور نعمت است پس شکر مخصوص الله نیست و انسان می تواند از غیر خدا هم تشکر کند. همانطور که در روایت آمده «من لم یکشر المنعم من المخلوقین لم

یکشرا لله عز و جل) (۱)

ولی در حمد، محمود فقط الله است و انسان اجازه ندارد از غیر الله حمدی بجای آورد.

﴿حمد مخصوص ذات اقدس اله است﴾

حمد مخصوص الله است، همان الهی که عقول از درک او عاجز و متحیر و سرگشته‌اند (۲) موجودی که خلق در حوائج خود به سوی او توجه دارند و از او کمک می‌خواهند و همان الهی که موقع گرفتاری و مشکلات به سوی او ناله و انابه دارند (۳) همان کسی که پرستش حق اوست و او سزاوار پرستیدن است. (۴) همان کسی که خلق با یاد او آرام می‌شود و آرامش می‌یابد (۵) و کسی که چگونگی فهم او برای عقول پوشیده است (۶).

او فقط محمود است و حمد فقط برای او سزاوار است. دیگران عظمتی ندارند و اگر هم دارای وجهه‌ای هستند آن وجه اعتباری است و حقیقی نیست.

﴿الله نامی جامع برای خالق﴾

الله که محمود مطلق است تنها نامی است که جامع تمام صفات و کمالات الهی است به همین جهت است که تمام اسماء الهی صفت لفظ جلاله «الله» قرار می‌گیرند مانند ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ ولی کلمه الله برای آن‌ها صفت واقع نمی‌شود.

﴿رکن سوم حمد﴾

رکن دیگر حمد، محمود علیه است آن چیزی که به خاطر آن حمد صادر می‌شود را محمود علیه گویند.

همانطور که قبلاً بیان شد حمد فقط برای ثناء جمیل است. حال چه نعمتی در کار باشد و چه نباشد. ما چه نعمتی از خدا در اختیار داشته باشیم و چه دور از نعمات خدا باشیم باید حمد

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷

۲. اگر الله مشتق از وله باشد.

۳. اگر الله مشتق از اله باشد.

۴. اگر الله مشتق از الوهیت باشد.

۵. اگر الله مشتق از اله باشد.

۶. اگر الله مشتق از لاه باشد.

را به جای آوریم چرا که خداوند سزاوار حمد است. پس آنچه که علت صدور حمد است نعمت نیست بلکه آن مقام و عظمت خدای محمود است.

«رکن چهارم حمد»

رکن دیگر حمد جمله‌ای که به وسیله آن جمله ستودن حاصل می‌شود.

«الحمد لله رب العالمین» صیغه تحمید است یعنی همان جمله‌ای که بیان کننده حمد و سپاس و ستایش خدای سبحان است.

«سراسمیه بودن صیغه حمد»

الحمد لله جمله اسمیه است. جمله اسمیه دوام حمد و ثبات و استمرار آن را بیان داشته آن را اختصاص به الله داده است و براین دلالت دارد که «ان جمیع المحامد مختصه به سبحانه و تعالی»^(۱)

اینکه صیغه حمد با جمله فعلیه آغاز نشده مانند اینکه «احمدالله» و یا «حمدالله» گفته نشده، شاید علت این امر همین است که در جمله اسمیه دوام، ثبات و تاکید بر مضمون بیشتر از جمله فعلیه است.

«معنای الف و لام در اول حمد»

داعی حمد را بالف و لام «استغراق جنس»^(۲) آورده برای اینکه تأکید مؤکد نماید بر این مهم که هر گونه حمدی مخصوص ذات اقدس اله است و اگر آدمی غافلانه از غیر او حمدی به جا آورد آن حمد هم به سوی او صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر می‌گردد اگر چه برای حامد خیری ندارد.

فخر رازی در تفسیر خود در بیان این معنا چنین می‌نویسد:

(الحمد لله) فقد افاد ذلك انه كان محمودا قبل حمد الحامدين و قبل الشكر الشاكرين، فهو لاء سواء حمدوا أولم يحمدوا و سواء شكروا أولم يشكروا فهو تعالی محمود من الازل الى الابد.^(۳)

۱. الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱.

۲. علامت آن این است که لفظ کل را بتوان جای آن (ال) حقیقتاً قرار داد و همان معنا را فهمید یعنی بتوان گفت کل الحمد لله رب العالمین.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۹.

همه اینها برای بیان و تاکید این معنا است که حمد برای الله جل جلاله می‌باشد.

﴿علت تقدم الحمد بر الله﴾

مطلب دیگر علت تقدم الحمد بر الله است در حالی که الله اسم حضرت حق است و افضل

و اهم از هر کلام، لفظ و کلمه می‌باشد.

در شرح این مطلب یک مقدمه لازم است؛ بیان شود که با دقت و تأمل در این مقدمه

جواب معلوم می‌شود و آن اینکه اهم بر دو گونه است: ۱. اهم ذاتی ۲. اهم عرضی.

﴿اهم ذاتی﴾ یعنی چیزی که به لحاظ نفس و ذاتش دارای ویژگی خاص و اهمیت

می‌باشد مثل لفظ الله که ذاتاً دارای اهمیت می‌باشد.

﴿اهم عرضی (مقامی)﴾ آنچه که به حسب ذاتش دارای اهمیت نیست لکن به خاطر

عروض حالتی، اهمیت پیدا کرده است. یعنی چون در مقامی خاص قرار گرفته اهمیت پیدا

کرده است مانند لفظ کریمه حمد.

قاعده اینست که هر جا امر دایر شود بین رعایت و تقدم اهم ذاتی و عرضی، تقدم اهم

عرضی لازم می‌آید. چون اهم ذاتی به خاطر ذاتش و شناخت و اهمیت نفسی آن چه مقدم

شود چه نشود اهمیت آن محفوظ می‌ماند و همه به آن اذعان دارند و لکن ممکن است اگر اهم

عرضی مقدم نشود اهمیت آن اذکار نگردد فلذا «الحمد» را در صیغه حمد مقدم بر الله کردند

«لاقتضاء المقام فرید اهتمام به»^(۱).

﴿رکن پنجم حمد﴾

رکن بعدی محمود به است یعنی محتوا و معنای جمله‌ای که برای حمد به کار رفته است.

معنای محمود به؛ اخبار از استحقاق خداوند در مورد حمد است و امر انسان به گفتن حمد

الهی می‌باشد. معنای «محمود به» این است که حمد به معنای مطلق و جامع آن مخصوص

خداوند سبحان است و خداوند سزاوار تحمید و ستایش و سپاس می‌باشد. پس محتوای

محمود به یعنی سپاس و ستایش مخصوص خدای عالمیان است.

﴿تبیین معنای رب﴾

مطلب بعدی در مورد کلمه رب است. در لغت معانی زیادی برای رب آمده است که بعضی

۱. الجدول فی اعراب القرآن، ج ۱

از آنها به این قرار است، «سید، مالک، مربی و تربیت کننده، صاحب، اصلاح کننده، وجود دهنده و...» ولی معمولاً رب را به پروردگار ترجمه می کنند که همان مضمون پرورش دهنده و تربیت کننده را در بر دارد و معانی دیگر رب هم از آن مستفاد می شود.

خداوند رب همه عوالم است. موجودات گوناگون از جماد و نبات گرفته تا ملک و انسان هرکدام تحت تدبیر و پرورش خدایند و خدا پروردگار آن ها است. خداوند رب عالمین است.

«تبیین معنای عالمین»

عده کثیری گفته اند که عالمین جمع عالم است و بعضی گفته اند که جمع عالم نیست چرا که عالم شامل عاقل و غیر عاقل می شود ولیکن عالمین فقط بر عقلاء دلالت می کند و با توجه به اینکه جمع دلیل بر کثرت می کند ولی در این جا عالمین که جمع است معنای کمتری از مفرد خود را در بر دارد پس نمی تواند جمع عالمین باشد.

نظر دیگر اینکه عالمین جمع عالم است که بر طبق قاعده به طور معمول هر لفظی که بر وزن عالم باشد بر ابزار و آلت دلالت دارد مثل قالب و خاتم و طابع که به معنا ما یقلب به و ما یختم به و ما یطبع به است. بنابراین عالم هم به معنای ما یعلم به است یعنی آنچه به وسیله آن علم حاصل می شود. بر مبنای این بیان عالم، کل موجود ما سوی الله خواهد بود و عاقل و غیر عاقل را شامل خواهد شد. چرا که همه عالم نشانه و آیت خدای سبحان است و هر آنچه آیت شد عالم است؛ بنابراین عالمین حامل همه عوالم قبل از دنیا و بعد از دنیا و خود دنیا و تمامی عوالم موجودات اعم از فرشتگان، آدمیان، پریان، حیوانات، نباتات جمادات و... خواهد شد.

علی ای حال معنای جمله «الحمد لله رب العالمین» سپاس و ستایش مخصوص خدای سبحان است که رب (پروردگار) جمیع موجودات است خواهد شد.^(۱)

«بهره مندی»

آنچه از این فراز مستفاد است؛ این معنا است که همانطور که در تبیین معنای حمد گذشت؛ حمد، تعظیم و تحمید و ستایش در برابر عظمت است. نه به جهت اخذ نعمت. فلذا؛ خدای کریم هم، به جهت این ادب و معرفت داعی به داعی و اعمال اوننگریسته

۱. برای تحقیق بیشتر به تفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۲۸، مراجعه فرمایید.

؛ و بر مبنای لطف و رحمت بیکرانه و بی‌کناره خود «جل و علا» خواسته داعیان امیدوار را خواهد داد. چرا که درک حضور حجت حق لیاقتی فوق تصور می‌خواهد؛ که ممکن است داعیان هرگز به این مهم دست نیابند. و این مهم از این نقل مشهور مستفاد است که گویند: در آن شبی که فردای آن حجت حق «عجل الله» ظهور می‌کند؛ آن حضرت به مسجد کوفه مشرف شده و صورت بر خاک نهاده و کریمه ﴿أمن يجيب المضطر اذا دعاه ويكشف السوء﴾^(۱) را تلاوت می‌کند تا خدای سبحان فرمان ظهور را صادر می‌فرمایند. از این روایت بدست می‌آید که امر فرج بدست خود آن حضرت صورت می‌گیرد؛ نه منتظران و این خود مؤید بهره‌مندی شارح است.

سخن پایانی ﷺ

همانطور که در آغاز سخن گذشت دعا آدابی دارد و یکی از آنها حمد خداست در آخر هم باز به این مهم اشارت می‌رود که در دعای ندبه به این اصل و ادب توجه شده و دعا با حمد خدا آغاز گردیده است.

برای تیمن و تبرک و نورانی شدن مبحث چند روایت از کتاب شریف اصول کافی نقل می‌نمایم ان شاء الله رهگشای همه شیعیان باشد.

۱. عن الحارث بن المغيرة قال، سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ﴿اياكم اذا اراد احدكم ان يسأل من ربه شيئاً من حوائج الدنيا و الاخرة حتى يبدأ بالثناء على الله عزوجل والمدح له﴾^(۲)

۲. محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى، عن ابن فضال عن ابن بكير عن محمد بن مسلم قال: قال ابو عبد الله عليه السلام ﴿ان في كتاب امير المؤمنين صلوات الله عليه، ان المدحة قبل المساله﴾^(۳)

۳. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن ابن سنان عن معاوية ابن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال ﴿انما هي المدحة، و ثم الثناء الاقرار بالذنب ثم المساله انه

۱. نمل ۶۲

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۸۴.

و الله ما خرج عبد من ذنب الا بالاقرار^(۱)

۴. ابو علی الاشعری، عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن عیص بن القاسم قال :
 قاتل ابو عبدالله علیه السلام «اذا طلب احدكم الحاجة فليثن على ربه و ليمدحه فان الرجل اذا
 طلب الحاجة من السلطان هيا له من الكلام احسن^(۲)»

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۸۵.

گفتار چهارم

«و صلوات الله على سيدنا محمد نبيه و الله و سلم تسليماً كثيراً»

رحمت و درود فراوان خدای سبحان بر آقای ما محمد ﷺ نبی حق ﷺ و خاندان پاک و مطهرش.

داعی بعد از بیان حمد خدای سبحان، بر حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و خاندان و عترت معصومش «علیهم السلام» سلام و درود می فرستد.

اینکه بعد از ستایش و ثنای خدای سبحان درود و سلام بر نبی خاتم ﷺ و عترتش می فرستد باز هم برای این است که ادب و جهت دعا را رعایت کرده باشد.

«صلوات بر نبی اکرم ﷺ از آداب دعاء است»

طبق دستوراتی که از معصومین وارد شده است داعی باید در دعا همانطوریکه حمد خدای را به جای می آورد بر پیامبر خاتم او صلوات بفرستد.

اهمیت این معنا و اهتمام به این مهم در روایات فراوانی وارد شده است که به نقل چند روایت می‌پردازیم.

۱. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام «قال لا يزال الدعاء محجوباً حتى يصلي على محمد و آل محمد» ^(۱) پیوسته دعا محجوب است تا بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش صلوات فرستاده شود.

۲. عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «من دعا و لم يذكر النبی صلی الله علیه و آله رفر ف الدعاء علی رأسه فاذا ذکر النبی صلی الله علیه و آله رفع الدعاء» ^(۲)

۳. قال الصادق علیه السلام: «ان فی کتاب علی علیه السلام ان الثناء علی الله و الصلاة علی رسوله قبل المساله» ^(۳)

۴. قال امیرالمومنین علیه السلام «اذ كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدأ بمسالة الصلاة علی رسوله صلی الله علیه و آله و سلم، ثم سل حاجتك فان الله اكرم من ان يسأل حاجتین، فيقضى احدهما و يمنع الاخری» ^(۴).

۵. فیما علم امیرالمومنین علیه السلام اصحابه من الاربعمائه باب مما يصلح للمسلم فی دینه و دنیاه «صلوا علی محمد و آل محمد. فان الله - تعالی - یقبل دعاءکم عند ذکر محمد و دعاءکم له و حفظکم اياه» ^(۵)

۶. قال الرسول الله صلی الله علیه و آله «صلاتکم علی اجابة لدعائکم و زکاة لاعمالکم» ^(۶)

۷. قال الصادق علیه السلام «من كانت له الى الله عزوجل حاجة فليبدأ بالصلاة علی محمد و آله، ثم يسأل حاجته، ثم يختم بالصلاة علی محمد و آل محمد، فان الله اكرم من ان یقبل الطرفين و يدع الوسط، اذا كانت الصلاة علی محمد و آل محمد لا تحجب

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۱۱

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۱.

۳. اصول کافی

۴. نهج البلاغه، قصار ۳۶۱

۵. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۰، ص ۴۳۰

۶. تفسیر من هدی القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۳

عنه^(۱)

از آنچه که گذشت معلوم می‌شود یکی دیگر از آداب دعا این است که بعد از حمد خدای سبحان بر پیامبر اکرم «صلوات‌الله‌علیه‌واله» و خاندان او درود و سلام بفرستیم. همان شخصیتی که خداوند و ملائکش بر او صلوات می‌فرستند.

دستور فرستادن صلوات بر پیامبر را خدای عالمیان داده است ﴿ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما﴾^(۲)

در دعای ندبه به این مهم توجه شده و داعی بعد از حمد خدای متعال بر نبی پاکش صلوات می‌فرستد. چرا که ندبه یک دعا است و ﴿کل دعاء محجوب حتی یصلی علی النبی﴾^(۳) پس برای اینکه دعای ندبه کننده محجوب نباشد بر پیامبر و آلش صلوات فرستاده می‌شود.

﴿صلوات بر نبی اکرم ﷺ از ارکان دعاء است﴾

سر اینکه چرا فرستادن صلوات را جزء آداب دعا ذکر کرده‌اند ممکن است مطالبی زیادی باشد ولی آنچه که از بعض معارف به دست می‌آید این است که، اجابت کننده هر دعائی خدا است ندبه هم یک دعا است و همان خدای مجیب و اجابت کننده هم فرموده است ﴿و ابتغوا الیه الوسیله﴾^(۴) پس چه وسیله‌ای بهتر و والاتر از نبی و آل نبی او که به طفیل وجود آنها عالمین به وجود آمده است.

﴿نبی مکرم اسلام ﷺ و عترتش مجاری فیض کل﴾

اگر چه انبیاء و جانشینان آنها مجرای فیض الهی‌اند و اگر کسی از آنها دور باشد از مآدبه فیض و بخشایش حق محروم می‌ماند لذا چه خوب است آن‌ها را به عنوان وسیله برای کسب فیض، رحمت و اجابت الهی با خود داشته باشیم.

ولیکن نبی مکرم اسلام ﷺ و آلش مجاری فیض کل هستند یعنی مجرای فیض حتی

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۶

۲. احزاب ۵۶

۳. میزان الحکمه، ج ۵

۴. مائده ۲۵

برای دیگر انبیاء و اولیاء الهی پس ملاک کسب فیض الهی تسلیم در برابر رسول اکرم اسلام ﷺ و فرستادن درود و صلوات بر او و آل طاهرینش می باشد.

البته اینکه گفته می شود اهل بیت «علیهم السلام» منشأ فیض الهی اند هیچ تناقضی با مباحث توحید در باب اینکه مطرح شد منشأ فیض حضرت واجب الوجود است ندارد.

توضیح مطلب را با نقل روایتی از امام اول، امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می کنیم. آن حضرت علیه السلام در پاسخ نامه معاویه «علیه الهاویه» فرمودند: ﴿فانا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا﴾^(۱) ما ساخته کارگاه خداوندیم و مردم ساخته کارگاه ما.

مرحوم ابن میثم بحرانی رحمته الله در شرح این بیان عمیق چنین می نگارد:

«هذا تنبيه من وجه آخر على افضليتهم من جهة اختصاص الله سبحانه اياهم بالنعمة الجزيلة و هي نعمة الرسالة و ما يستلزمه من الشرف و الفضل حتى كان الناس عيالا لهم فيها از كانت تلك النعمة و لوازمها انما وصلت الى الناس بواسطتهم و منهم و اكرم بها فضيلة و شرفا على ساير الخلق» و در ادامه می فرمایند:

این جمله در حکم مقدمه صغرای قیاس از شکل اولی است که به منظور فخر و مباهات دلیل آورده است که هیچ کس را نسزد که از نظر شرافت به آنها برابری کند و در فضیلت با ایشان تعارض کند و کبرای این قیاس در تقدیر چنین است: هر کس بلاواسطه تربیت یافته و پرورده پروردگارش باشد و مردم بعد از او و به واسطه وی، پرورده پروردگار باشند، هیچ کس نمی تواند در شرافت و فضیلت با او برابری کند.^(۲)

«ابن ابی الحدید» در شرح این فراز چنین می نویسد:

«هذا كلام عظيم، عالٍ على الكلام، و معناه عالٍ على المعاني، و صنیعة الملك من يصطنعه الملك و يرفع قدره. يقول: ليس لاحد من البشر علينا نعمة، بل الله تعالى هو الذي انعم علينا، فليس بيننا و بينه واسطة، و الناس بأسرهم صنائعنا؛ فنحن الواسطة بينهم و بين الله تعالى، و هذا مقام جليل ظاهره ماسمعت؛ و باطنه أنهم

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۳۹.

عبيدُ الله، وأنَّ الناسَ عبيدهم»^(۱).

با توجه به بیان عمیق و نورانی حضرت امیر بیان علی بن ابی طالب علیه السلام و گفتار دو شارح بزرگ نهج البلاغه، به خوبی عدم تناقض روشن می شود.

معنای تمام و کامل برای توضیح مطلب را از امام آخر، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام بیان می داریم نقل است که بین شیعیان اختلاف افتاد که آیا خدا خلق می کند و روزی می دهد و یا اینکه این امر را تفویض به ائمه (ع) کرده است. این اختلاف شدت گرفت تا اینکه قرار شد سوال را به «ابی جعفر محمد بن عثمان» یکی از نواب خاص حضرت بدهند تا ایشان از حضرت صاحب «عجل الله» پرسش نمایند. در تویق شریفی که دریافت شد حضرت صاحب «عجل الله» چنین مرقوم فرمودند: ﴿ان الله تعالى هو الذي خلق الاجسام، و قسم الارزاق، لانه ليس بجسم و لاحال في جسم، ليس كمثله شيء وهو السميع البصير. و اما الائمة «عليهم السلام» فانهم يسألون الله تعالى فيخلق، و يسألونه فيوزق ايجابا لمسألتهم واعظاماً لحقهم»^(۲) حضرت حجت علیه السلام فرمودند این خدای سبحان است که خلق می کند و روزی می دهد و لکن ما می گوئیم و می خواهیم که خدا خلق کرده و روزی دهد. با این بیان نورانی روشن شد که معنای منشأ فیض بودن اهل بیت (ع) چیست «فتأمل».

﴿همه عالم خاشع در برابر نبی خاتم صلوات الله علیه﴾

تمامی موجودات عالم در برابر کاملترین شخصیت عالم خلقت یعنی رسول مکرم اسلام صلوات الله علیه خاضع و خاشع اند و تسلیم و مطیع اویند حتی فرشتگان هم موظف بر خضوع و خشوع در برابر آن حضرت می باشند که مهمترین آن، تصلیه ای است که نسبت به ساحت مقدس آن حضرت دارند.

خدای سبحان قبل از تادیب دیگران اعم از فرشتگان، آدمیان، جنیان و تمامی موجودات آسمانی و زمینی، خود از باب تفضل تحیت خاصی نسبت به رسول گرامی صلوات الله علیه اهداء می فرماید سپس دیگران را مامور به ادای احترام و اعتزاز می نماید و امر می فرماید آدمیان به پیشگاه آن حضرت صلوات الله علیه صلوات و سلامی اهداء کنند و در پیشگاه مقدس او سلم و منقد و

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۹۴

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۴۵

مطیع باشند.

﴿اعراض از نبی ﷺ اعراض از خدا ﷻ است﴾

رسول مکرم اسلام ﷺ در مدار اطاعت الهی قرار دارد و اعراض از آن حضرت روی گرداندن از خدای سبحان است و اعراض از خدای سبحان هم کفر تلقی می‌شود. یعنی اگر کسی از جهت اعتقادی رو برگرداند کفر عقیدتی دارد و اگر کسی معتقد باشد ولی در مقام عمل اعراض کند کفر عملی دارد و این معنا را از کریمه ﴿اطيعوا الله و الرسول فان تولوا فان الله لا يحب الكافرين﴾^(۱) می‌توان فهمید.

﴿تسليم و صلوات﴾

در معنای صلوات گفته‌اند «هو الثناء الجميل المطلق الشامل للتحية و غيرها»^(۲) در معنای تسلیم گفته‌اند «هو ما يقابل الخصومة و هو الموافقة الشديدة في الظاهر و الباطن بحيث لا يبقى خلاف في البين ... ای اجعلو انفسكم و قلوبكم مسلما و موافقاً قبال رسول الله حتى لا يبقى خلاف باطن و استكنار قلبي بل يوافقون من جميع الجهات»^(۳)

آری همانطور که سرپیچی و اعراض از فرمان خدای رحمان مایه عذاب دردناک و ذلت و خواری است. عدم تسلیم در برابر انسان کامل یعنی پیامبر اکرم ﷺ هم مایه خواری و زبونی و ذلت است. لذا در این فراز دعای ندبه، هم به صلوات بر نبی و هم به تسلیم در برابر آن حضرت اشاره شده است.

ألوسی در تفسیر ﴿صلوا علیه و سلموا تسليماً﴾ چنین می‌نویسد:

«ای قولوا و السلام علیک ایها النبی و نحوه ... و فی معنی السلام علیک ثلاثه أوجه:

احدها: السلامة من النقائص و الافات لك و معك ای مصاحبة و ملازمة، فیکون اسلام مصدراً بمعنی السلامة كاللذاز و اللذاه و الملام و الملامه.

۱. آل عمران ۳۲.

۲. التحقيق فی کلمات القرآن.

۳. التحقيق فی کلمات القرآن.

ثانیها: السلام مداوم علی حفظک و رعایت و منزل له و کفیل به و یكون السلام هنا اسم الله تعالی و معناه علی ما اختاره ابن فورک و غیره من عدة اقوال ذو السلامه من کل آفة و نقیصه ذاتاً و صفة و فعلاً، و قیل: اذا ارید بالسلام ما هو من اسمائه تعالی فالمراد لاخلوت من الخیر و البرکة و سلمت من کل مکروه لأن اسم الله تعالی اذا ذکر علی شیء افاده ذلك.

ثالثها: الانقیاد علیک علی ان السلام من المسالمة و عدم المخالفة، و المراد الدعاء بأن یصیر الله تعالی العباد منقادین مذعنین له علیه الصلاة و السلام و لشریعته و تعدیته^(۱).

مراغی در تفسیر خود چنین می گوید: «الصلاة من الله الرحمة و من الملائكة الاستغفار فالمعنى كما قال ابن عباس: ان الله یرحم النبی، و الملائكة یدعون له و یطلبون له المغفرة... و قد أمرنا بأن نصلی علیه بقوله: «یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً»^(۲) ای یا ایها الذین آمنوا ادعوا له بالرحمة و أظهر و اشرفه بكل ماتصل الیه قدرتکم، من حسن متابعة، و الانقیاد لأمره فی کل ما یأمر به، و الصلاة و السلام علیه بالسنتکم^(۳)».

شیخ طوسی^(ره) چنین می فرماید: «صلاة الله تعالی هو ما فعله به من کراماته و تفضیله و اعلاء درجاته و رفع منازلہ و ثنائہ علیه و غیر ذلك من انواع اکرامه. و صلاة الملائكة علیه مسألتهم الله تعالی أن یفعل به مثل ذلك... و التسلیم هو الدعاء بالسلامة کقولهم سلمک الله»^(۴).

خواجہ عبدالله انصاری چنین می گوید: «قوله ﴿یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه﴾ ای ادعوا له بالرحمة و سلموا تسلیماً ای حیوه بتحیته الاسلام^(۵)».

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۲

۲. احزاب ۵۶

۳. تفسیر المراغی، ج ۸

۴. تفسیر التبیان، ج ۸، ص ۲۵۹

۵. تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۸

فخر رازی چنین می‌گوید: الصلاة: الدعاء، يقال في اللغة صلى عليه، اي دعاه، و هذا المعنى غير معقول في حق الله تعالى فانه لا يدعو له لان الدعاء للغير طلب نفعه من ثالث.

صلوات خدا بر رسولش من باب دعا نیست چرا که دعا کردن در مورد خدا امری غیر معقول و محال است پس صلوات خدا یعنی هو یصلی علیکم و یرحمکم ... و الصلاة من الله رحمة. و بعد این نکته تو ضیحی را بیان می‌دارند: اذا صلى الله و ملائكة عليه فأحاجة الى صلاتنا؟ نقول الصلاة عليه ليس لحاجة اليها و الا فلا حاجة الى صلاة الملائكة مع صلاة الله عليه، و انما هو لاظهار تعظيم كما ان الله تعالى اوجب علينا ذكر نفسه و لأحاجة له اليه النبي ﷺ تحت منة امته بالصلاة حتى عوضهم منه بأمره بالصلاة على الامة حيث قال (وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم) و قوله (وسلموا تسليما)^(۱).
مرحوم ملا محسن فیض کاشانی رحمته الله چنین می‌فرماید:

«صلوات الله عليه تزكية له و ثناء عليه و صلاة الملائكة مدحهم له و صلاة الناس دعاؤهم له و التصديق و الاقرار بفضله و قوله و سلموا تسليما یعنی سلموا له بالولاية و بما جاء به^(۲)»

و فی الاحتجاج عن امير المؤمنين عليه السلام لهذه الاية «ان الله و ملائكة يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما» ظاهر و باطن فالظاهر قوله صلوا عليه و الباطن قوله سلموا تسليما اي سلموا لمن و صاه و استخلفه عليكم فضله و ما عهد به اليه تسليما و هذا مما اخبر تك انه لا يعلم تأويله الا من لطف حسنه و صفاء ذهنه و صحّ تمييزه^(۳).

پس اگر کسی با درود بر پیامبر و آل طاهرینش عليهم السلام و تسلیم در برابر آن بزرگواران «علیهم السلام» دعا کند. نه تنها دعای او محجوب نمی‌ماند بلکه یقیناً به مجیب الدعوات می‌رسد چرا که صلوات بر پیامبر خاتم عليه السلام نور الهی در دنیا و آخرت است و تسلیم در برابر آن حضرت

۱. التفسیر الكبير، ج ۲۵، ص ۲۲۸

۲. تفسیر الصافی، ج ۴

۳. تفسیر الصافی، ج ۴

عزت دو دنیا را به ارمان می آورد^(۱).

تبره مندی

آنچه از این فراز مستفاد است اینکه انسان حقیقت خواه و طالب فیض باید دائماً بر ولی نعمت خود، درود و تحیت فرستد و در برابر او تسلیم و خاضع باشد.

در عصری که دست انسان از حجت حق «عجل الله» کوتاه است انسان نباید از فرستادن درود و سلام بر حضرت صاحب علیه السلام غافل شود و همیشه و در همه حال باید تسلیم آن حضرت باشد به همین جهت است که امام رضا علیه السلام دستور دادند وقتی نام قائم آل محمد «علیهم السلام» را شنیدید بایستید و دست را به نشانه تسلیم بر روی سر خود قرار دهید.

«عن مولینا الرضا علیه السلام فی مجلسه بخراسان، قام عند ذکر لفظة القائم و وضع یدیه فی رأسه و قال «اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه»^(۲) قریب به همین مضامین از امام صادق علیه السلام نقل شده است. مرحوم مامقانی رحمته الله در کتاب «رجال» خود نقل می کند دعبل خزاعی رحمته الله قصیده معروف خود را در محضر امام رضا علیه السلام قرائت می کرد وقتی به بیت زیر که اشاره به حضرت حجت علیه السلام دارد رسید:

خروج امام لامحاله خارج
يقوم علی اسم الله و البرکات

امام رضا علیه السلام دست خود را بر سر گذارد و ایستاد و برای فرج آن حضرت دعا کرد. مرحوم سید بن طاوس رحمته الله دعای ذیل که معنای تسلیم در برابر حضرت حجت آل محمد علیهم السلام دارد را نقل می کند «اللهم انی اتقرب الیک بقلب خاضع والی ولیک ببدن خاشع و الی الائمه الراشدین بفواد متواضع»^(۳)

برای همین یاد و درود و خضوع است که امام رضا علیه السلام به مقاتل بن مقاتل فرمودند در قنوت نماز جمعه این دعا را بخوان:

«اللهم اَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتِكَ بِمَا اَصْلَحْتَ (به) اَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ حُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ وَ اَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِكَ، وَ اسْلُكْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا

۱. بیان تکمیلی درباره اهمیت صلوات در گفتار ۱۲ خواهد آمد.

۲. مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۲۶.

۳. مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۲۶.

يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ، وَأَبْدَلُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا، يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا، وَلَا تَجْعَلْ
لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ وَلِيًّا سُلْطَانًا، وَأُذِّنْ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَعَدُوِّهِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ
أَنْصَارِهِ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

﴿گفتار پنجم﴾

﴿اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤك في أوليائك الذين استخلصتهم
لنفسك ودينك إذا اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم الذي لا زال
له ولا اضمحلال بعد ان شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدينة و
زخرفها و زبرجها فشر طوالت ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلهم و
قربتهم و قدمت لهم الذكر العلى و الثناء الجلى و اهبطت عليهم ملائكتك
و حرمتهم بوحيك و رفدتهم بعملك و جعلتهم الذريعة اليك و الوسيلة الى
رضوانك﴾

یکی از آداب دعا بعد از حمد و صلوات بر نبی مکرم اسلام و خاندان طاهرینش ذکر نعمات
الهی است.

در دعای ندبه این جهت هم رعایت شده و داعی به ذکر نعم الهی می پردازد.

﴿اقسام نِعَم الهی﴾

نعمت بر دو قسم است ۱. نعم محوری ۲. نعم امتیازی

یک سری از نعمات الهی، نعمات محوری هستند یعنی انسان برای رسیدن به کمالات باید آنها را در اختیار داشته و در محضر آن نعمات باشد. و یک سری از نعمات، امتیازی هستند یعنی وجود و یا عدم آنها تأثیر چندانی در وصول انسان به کمالات ندارد. داعی در دعای ندبه بیشتر اشاره به نعمات محوری دارد و به ذکر آنها می‌پردازد و با این بیان به وجود حقّ عظیم خداوند سبحان، بر داعی (انسان) اقرار و اعتراف می‌کند.

﴿انسان و نعم الهی﴾

در جهان شناختی «توحیدی»^(۱) سراسر عالم پر است از نعمات الهی و جایی را انسان نمی‌تواند پیدا کند که آنجا خالی از لطف و نعمت خداوند محمود باشد.

با هر نعمتی هم حقی همراه است که آن حق از آن خدا است ﴿ان لله فی کلّ نعمة حقا﴾^(۲) و انسان توان ادای آن حق را ندارد چه اینکه توان احصاء نعمات را هم ندارد ﴿وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها﴾^(۳)

در بین نعمات فراوان الهی چند نعمت وجود دارد که هم دارای حق است و هم دارای منت یعنی خدای سبحان با اعطای آن نعم بر انسان منت گذاشته است.

نعمت دارای منت آن نعمت سنگین و طاقت فرسا را گویند

از نعم دارای منت می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱. نعمت رسالت ﴿لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم﴾^(۴)
۲. نعمت ایمان و اسلام ﴿يمنون عليك ان اسلموا قل لا تمنوا على اسلامكم بل الله

۱. جهان شناختی: سلسله اعتقادات و بینشهای کلی و هماهنگ درباره جهان هستی را گویند و لذا همین لفظ صحیح است و جهان بینی کلمه صحیح و درستی نمی‌باشد چرا که دیدن و احساس کردن مخصوص عقلا نیست بلکه غیر عقلا هم توان دیدن و حس کردن را دارند که این هم امتیاز و افتخاری نیست بلکه آنچه موجب امتیاز می‌شود شناخت و معرفت است بنابراین برای مصون ماندن از تقدیر و مجاز گویی بهتر است از لفظ جهان بینی احتراز کنیم.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴

۳. نحل ۱۸.

۴. آل عمران ۱۶۴

یمن علیکم ان هدئکم للایمان ان کنتم صدقین»^(۱)

۳. نعمت امامت و رهبری امت «و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الائمہ و نجعلهم الوارثین»^(۲)

این سه نعمت رسالت و امامت و ایمان از غرر نعم محوری و دارای منت الهی هستند فلذا در فرازهای دعای شریف ندبه به این نعمات محوری (حال یا صراحتماً و یا با کنایه که ابلغ من التصریح است) اشارت رفته است.

«علت تکرار حمد»

در ابتدای این فراز باز، سخن از حمد الهی است چرا که وقتی سخن از نعم الهی می شود باید حمد خدای سبحان هم به جای آورده شود اگر چه به تعبیر بلند مرحوم علامه مجلسی رحمته بهترین حمد و ثناء همان اعتراف و اقرار به نعم الهی است.

«ذکر نعمت از آداب دعاء است»

ذکر نعمت از آداب دعاء است که این ادب هم در این فراز رعایت شده است. امام صادق علیه السلام در بیان جهت و ادب دعای فرمایند «تبدأ فتحمد الله و تذكر نعمه عندك ثم تشکره»^(۳) برای رعایت ادب و جهت دعاء داعی به ذکر یکی از بزرگترین نعم الهی که دارای منت هم است یعنی نعمت رهبری انسان توسط انبیاء می پردازد.

«قضاء الهی»

قضای الهی بر اختیار و انتخاب و انتصاب عدهای از انسانها قرار گرفت که آنها کار هدایت و رهبری آدمیان و پریان را بر عهده بگیرند.

قضا در لغت به معنی امر حتمی و حکم قطعی است که به گونه‌ای قاطع، نافذ و پایان بخش موضوع است و پس از آن هیچ تعلل و بهانه‌ای نسبت به آن پذیرفته نیست.

قضا در لغت بر چند وجه است که همه آنها، قطع موضوع و پایان آن را می‌رساند. آنچه حکم شود که به آن عمل کنند. آنچه تمام شده، پایان یافته، تأدیه شده، واجب

۱. حجرات ۱۷

۲. قصص ۵

۳. اصول کافی.

گردیده، اعلام شده، تنفیذگردیده و یا گذشته است را قضا می‌نامند.

برخی از فلاسفه بزرگ اسلامی، قضا و قدر را، دانش ازلی خدا به اشیاء پیش از پیدایش آنها تفسیر کرده‌اند و می‌گویند: «قضاء» عبارت است از دانش اجمالی خدا به اشیاء و امور جاری در عالم وجود و قدر، دانش تفصیلی او به اشیاء و امور، یعنی دانش خدای متعال به تفصیل پیرامون آنچه روی خواهد داد، اعم از ذات و «فعل»^(۱) «(۲)

فیلسوف حکیم صدرالدین شیرازی رحمته الله علیه در تشریح علم خدای سبحان به اشیاء، در مراتب سه گانه آن، که عبارتند است از عنایت، قضاء و قدر چنین می‌فرماید: عنایت، علم خدای سبحان به اشیاء در مرتبه ذات مقدس باریتعالی است. علمی که از شائبه امکان و ترکیب پاک و منزّه است. به بیان دیگر دانشی است واجب و بسیط و عبارت است از وجود او (عین ذات او) به گونه‌ای که موجودات واقع در عالم امکان در نظامی به تمام معنی، کامل برای ذات مقدس او مکشوف و معلوم است که مودی به وجود خارجی آنها است و با وجود خارجی آن موجودات عیناً مطابقت دارد و بر اساس قصد، اندیشه و تفکر نیست، بلکه دانشی بسیط است و برای ذات او واجب و قائم به ذات او است و آفریننده علم تفصیلی عقلی و نفسی است به گونه‌ای که از او است نه اینکه در او است یعنی وجود جداگانه‌ای ندارد بلکه نشان دهنده مبدأ اختیار در تکلیف است.

قضاء که ام‌الکتاب نام گرفته است، از دیدگاه فلاسفه عبارت است از وجود صورتهای عقلی تمامی موجودات که به طریق ابداع دفعتاً و ابتدائاً بدون «زمان»^(۳) از خدای متعال

۱. فعل: یعنی وجود خارجی شیء بطوریکه آثار مطلوب از آن، بر آن مترتب گردد.

۲. لطائف غیبیه، ص ۱۹۷.

۳. الزمان بالفتح عبارة عن امتداد موهوم غیر قار الذات متصل الاجزاء یعنی ای جزء یفرض فی ذلک الامتداد لایکون نهاییه لطرف و بدایة لطرف آخر او نهایتاً لهما علی اختلاف الاعتبارات. زمان دارای معانی متفاوتی است و فلاسفه در تعریف آن اختلاف دارند اما معنای مشهور در میان فلاسفه اسلامی اینست که زمان یک کم متصل غیر قار است که به سبب حرکت بر جسم عارض می‌شود (کم متصل کمیتی است که اجزایی که برای آن در نظر است بر سر حدود مشترکی با یکدیگر ملاقات می‌کنند و حد مشترک مرز میان دو جزء کمیت است) «دایرة المعارف الشیعه العامة، ج ۱۰، ص ۱۹۵».

فیضان پیدا می‌کند و از افاضات او است. ولی از نظر ما عبارت است از صورتهای علمی که بدون جعل و تأثیر و تأثر، لازمه ذات مقدس او است و صورتهایی (موجوداتی مجرد از ماده) است قدیم بالذات که به بقای خدای باقی هستند.

قدر که لوح محو و اثبات است عبارت است از وجود صورتهای موجودات، در عالم نفسی آسمانی به گونه جزئی، انطباقاً (به عقیده، فلاسفه مشاء) و یا بر سبیل مظهریت (به عقیده، فلاسفه اشراق) که این صورتهای با مواد خارجی شخصی خود مطابقت دارند در حالی که به علل و اسباب خود مستند و به آنها واجب هستند و لازمه زمانهای معین و مکانهای خاص خود می‌باشند. و در ادامه می‌افزایند: «عنایت، قضا را در بردارد، همان گونه که قضا در بردارنده قدر است»^(۱)

قضاء در بیان علما و متکلمان شیعی عبارت است از: اجرای اراده خدای سبحان در آفرینش آفریدگان یا تشریح تکلیف، آنچه به کردار آدمیان ارتباط دارد، قضا به معنی تشریح و الزام تکلیفی است که نه جبر است و نه اضطرار، بلکه نشان دهنده مبدأ اختیار در تکلیف است.

از آنجائی که برخی چون اشاعره گرفتار اعتقاد به جبر محض شده‌اند و بر آنند که قضا و قدر، حتمی و اجباری است و به این دلیل همه کارها و کردارهای آدمیان را چه خوب و چه بد، نیکو و زشت، حتی ایمان و کفر و فرمانبرداری و سرکشی را به خدای سبحان نسبت می‌دهند و بر آنند که هر چند آدمیان به ظاهر، خود انجام دهنده کردار خوبند ولی انجام دهنده حقیقی این کارها خداست.

فلاسفه اسلامی بر پایه آنچه به منظور دفع شبهه جبر، تشریح و بیان کرده‌اند بر آنند که علم قدیم، اعم از اجمالی و تفصیلی، علت پیدایش اشیاء نیست چون که علم تابع معلوم است نه معلوم تابع علم.

علامه حلی^(ع) با بیان روایتی از امیرالمومنین^(ع) به نقل از اصبع بن نباته^(ع) معنای قضا و قدر الهی را از لسان مبارک آن حضرت چنین تبیین می‌کنند: در زمان بازگشت از صفین مردی خطاب به آن حضرت^(ع) گفت: ما را از چگونگی رفتن به سرزمین شام و جنگ با اهل

۱. اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۳

آن آگاه کن، آیا ما به قضا و قدر الهی رفته‌ایم؟ حضرت علیه السلام در پاسخ سوال او فرمودند: قسم به آنکه دانه را شکافت و جانداران را بیافرید ما به جایی نرفتیم مگر به قضا و قدر الهی. آن مرد سوال کرد آیا در پیشگاه خدا رنج و زحمت ما به حساب می‌آید؟ چرا که اگر به قضا و قدر الهی رفته‌ایم من برای خود اجر و ثوابی نمی‌بینم.

امام فرمود: «مه یا شیخ فوالله عظم الله الاجر فی مسیرکم و انتم سائرون و فی مقامکم و انتم مقیمون و فی منصرفکم و انتم منصرفون و لم تكونوا فی شیء من حالاتکم مکرهین و لا الیه مضطربین» «ای مرد! آرام باش که خدای سبحان بر اجر و پاداش شما برای این رفتن، می‌افزاید چرا که خود به این راه رفته‌اید و در زمان بازگشت، خود بازگشته‌اید و در هیچ کدام مجبور نبوده‌اید».

آن مرد پرسید: چگونه ما مجبور نبوده‌ایم و حال آنکه قضا و قدر الهی ما را به آنجا کشاند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «تظن أنه کان قضاء حتما و قدرا لازما؟ انه لو کان كذلك لبطل الثواب و العقاب و الامر و النهی و الزجر من الله و سقط معنى الوعد و الوعيد فلم تكن لائمة للمذنب و لا محمودة للمحسن و لكان المذنب أولى بالاحسان من المحسن و لكان المحسن أولى بالعقوبة من المذنب» «وای بر تو! گویا فکر می‌کنی که قضا لازم و قدر حتمی است! اگر این چنین بود که پاداش و کیفر باطل بود» «ان الله کلف تخیرا و نهی تحذیرا و أعطى على القليل كثيرا و لم يعص مغلوبا و لم يطع مكرها و لم يملك مفوضا...» «خدا امر می‌کند در حالی که آدمیان دارای اختیارند و نهی می‌کند برای آنکه آنها از چیزهایی که خدا نهی کرده دوری کنند (و در همه این موارد انسان دارای اختیار است) خدا برای آسایش تکلیف می‌کند نه هیچکس به اجبار گناه می‌کند و نه هیچکس به اجبار از او اطاعت می‌نماید او پیامبران را بیپهوده و بی‌فایده نفرستاد و آسمانها و زمین و آنچه را که بین این دو می‌باشد را به باطل نیافرید. (۱)»

﴿انتخاب انبیاء﴾

باری؛ خدای متعال با آن علم مطلق که بر معلوم و آن احاطه و آگاهی بسیط و کاملی که بر همه عالم و امور دارد از درون و برون آنها قبل از آنکه آن امور واقع شود و تحقق یابد اطلاع

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۵ شرح تجرید الاعتقاد، ص ۱۷۵.

دارد و به نیازها و احتیاجات انسان عالم است. می‌داند که آدمیان برای رسیدن به کمال و سعادت که همان حقیقت و هدف اصلی خلقت است به رهبرانی الهی احتیاج دارند لذا نعمت با منت رسالت، ایمان و رهبری انسان را به بشریت عطا کرد.

قضای الهی بر اختیار و انتصاب عده‌ای از انسانها قرار گرفت که آنها وظیفه رهبری و هدایت آدمیان و جنیان را به عهده گیرند و این جبر مطلق نیست بلکه چنان که خواهد آمد مبدأ اختیار است یعنی خدای سبحان می‌دانست که اینان در زمان اختیار جزء حقیقت را انتخاب نمی‌کنند لذا آنها را اختیار کرد.

او می‌داند چه کسانی توان آن را دارند که راهبری و هدایت مردم را به عهده بگیرند ﴿اللَّهُ اعلم حیث یجعل رسالته﴾^(۱)

خدای سبحان آنها را اولیاء خود قرار داده مخصوص خود گردانیده و آنها را برگزیده است. و در رحمت و نعمت وافر و ثابت خود ساکن نمود. که در آن نعمات زوال، فنا، نابودی و اضمحلال نیست.

﴿زوال و اضمحلال نعمت﴾

دو چیز سبب زوال و اضمحلال نعمت است: اول اینکه صادر کننده نعمت در معرض زوال و اضمحلال باشد دوم پذیرنده نعمت نتواند حق نعمت را ادا کند و از آن نعمت به طور صحیح استفاده کند امیر المؤمنین علیه السلام در بیان این معنا می‌فرمایند ﴿انّ لله فی کلّ نعمة حقا، فمن اداه زاده منها، و من قصر فیه خاطر بزوال نعمة﴾^(۲)

بنابراین چون صادر کننده این نعمات خدای لازوال است و گیرنده این نعمات کسانی هستند که آن استعداد لازم را دارند و هیچگاه قابلیت خود را از دست نمی‌دهند پس این نعماتی که به آنها ارزانی شده هیچگاه زوال و اضمحلالی ندارند.

﴿حق مداری انبیاء﴾

آنها چون از نعمت فرقان و تمیز حق از باطل بهره‌مندند و این نعمت بزرگترین نعمت الهی است که در اختیار اولیاء خدا قرار دارد؛ بنابراین آنها فقط حول مدار حقیقت در حرکتند و

۱. انعام ۱۲۴

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴.

هیچگاه گرفتار باطل نمی‌شوند چرا که باطل محکوم به زوال و اضمحلال است ﴿ان الباطل کان ذهوقاً﴾^(۱)

این بزرگواران هیچ‌گاه ظرفیت خود را از دست نمی‌دهند چرا که پایه هر بی‌ظرفیتی و محرومیت از نعمات الهی، حب دنیا است؛ عن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ﴿الدنیا رأس کل الخطیئه﴾^(۲)

انبیاء الهی هیچگاه گرفتار دنیا و مافیها نمی‌شوند چرا که ﴿آن شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیه و زخرفها و زبرجها﴾ یعنی با آنها شرط و عهد شده که هیچگاه گرفتار این دنیا و زیباییهایی بی‌اساس آن نشوند. پس زاهد، بنده خدا است آنکه دنیا و مافیها را طلاق گوید بنده خدا می‌شود آری هیچ‌گاه اسیر دنیا نمی‌تواند بنده خالق دنیا شود به خاطر اینکه دنیا دوستی سرانجام به دنیا پرستی می‌انجامد قال عیسی علیه السلام ﴿لا تتخذوا الدنیا رباً فتتخذکم الدنیا عبیداً﴾^(۳).

همین دنیا دوستی است که باعث می‌شود انسان نعمات الهی را از دست بدهد لذا اولین و مهمترین کاری که اولیاء و خالصان الهی انجام می‌دهند ترک دنیا و مافیها است و نکته قابل توجه اینکه خدا هم می‌دانست که هرگز اینها آلوده به دنیا نمی‌شوند و به این عهد خود وفا می‌کنند البته این علم خدا اجبار نمی‌آورد که بگوییم اگر خدا هم می‌خواست ما هم چون اینان می‌شدیم چرا که اگر چه علم خدای سبحان قبل از معلوم است ولیکن علم خدا تابع معلوم است نه اینکه معلوم تابع علم خدا باشد یعنی اینکه خدا می‌داند این انسان در زمان انتخاب و در حال اختیار چه را انتخاب می‌کند. حق یا باطل را؟ خدا به مختار و منتخب انسان علم دارد لذا خدای سبحان می‌داند که اولیائش جز حق را انتخاب و اختیار نمی‌کنند ولی دیگران گاهی در مدار حق و گاهی در مسیر باطل و یا دائماً در راه رسیدن به باطل در حرکتند. فراز نورانی ﴿علمت منهم الوفاء﴾ بیانگر چنین معنایی است.

خیلی‌ها می‌گویند مثلاً چون خدا می‌دانست شمر «علیه اللعنة» قاتل حسین بن علی علیه السلام

۱. اسراء ۸۱

۲. مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۸۰

۳. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۴

است؛ شمر «لعنة الله» چاره‌ای جز کشتن آن حضرت نداشت والا علم خدا جهل می‌شد در جواب همانطور که گذشت باید گفت خدا علم به اختیار و انتخاب شمر «عليه العنة» داشت به این معنا که خدا می‌دانست که شمر ملعون چه را انتخاب می‌کند، یعنی خدای سبحان منتخب شمر را می‌داند که او کشتن سالار شهیدان یا عدم کشتن را انتخاب و اختیار می‌کند. سخن اینکه علم خدا به وفای عهد اولیاء‌اش برای آنها اجبار نمی‌آورد اگر چه تضمین هست (چون خدا علم به اختیار و انتخاب آنها دارد) ولی آنها مجبور نیستند بلکه آزاد و مختارند و آزادانه حق را انتخاب می‌کنند و آزادانه دنیا و باطل را ترک گفته و طلاق می‌دهند و این معنای کریمه «لو تقول علينا بعض الاقاويل، لاخذنا منه باليمين»^(۱) مستفاد می‌شود «فتأمل».

﴿محدوده اختیار انسان﴾

خدای سبحان تکوین هر موجودی را زیبا و کامل و متناسب با هدف آن خلقت قرار داده است «ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی»^(۲) اگر چه در محدوده تشریح، انسان را مختار و آزاد آفرید در محدوده تشریح هیچ‌گونه جبر یا تفویضی راه ندارد و انسان متفکر، مختار و آزاد است و در انتخاب راه و انجام عمل خویش آزاد و مختار.

﴿نزاهت از دنیا اساس همه خوبیها﴾

دنیا دو چهره دارد چهره اول دلبستگان خود را ذلیل می‌کند و چهره دوم اینکه وارستگان از خود را عزیز می‌کند که روایت نبوی ﷺ «الدنيا مزرعة الآخرة» مشعر به همین چهره است. البته وارستگی از دنیا نه یعنی دنیا زدگی بلکه یعنی اسیر دنیا نشدن همانطور که دنیا تنها چیزی است که انسان را گرفتار باطل کرده و اساس همه بدیها و آلودگیها است و این چهره اول دنیا است. تنها چیزی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند نزاهت و زهد از طبیعت و دنیا است چرا که انسان متعلق و علاقمند به دنیا و مافیها هرگز به خدا نمی‌رسد و هر چه که انسان را از خدا باز دارد دنیا است.

آنها را خدا برای خود انتخاب و استخلاص می‌کند که آنان هم خدا را انتخاب کرده

۱. حاقه ۴۴.

۲. طه ۵۰.

باشند و غیر خدا را ترک گفته به خدا نزدیک شوند.

بنابراین هر که دنیا را ترک کند به خدا نزدیک می‌شود خدای سبحان هم که مجمع تمامی نیکیها و کمالات است پس کسی که منزله از دل بستگی به دنیا است در بستر قرب خدای سبحان قرار دارد لذا نزاهت از دنیا اساس همه‌ی خوبیها است.

اما چون توفیق ترک دنیا نیز از خدا است چرا که ترک دنیا یک توفیق و نعمت است و هر توفیق و نعمتی هم از آن خدا «ما بکم من نعمه فمن الله»^(۱) «و ما توفیقی الا بالله»^(۲) لذا در دعای ندبه نزدیک شدن به خدا را از الطاف و عنایات خود خداوند سبحان می‌داند «فقبلتهم و قربتهم» یعنی اینکه تو نزدیک کردی و تو قبول نمودی.

﴿تعریف زهد﴾

زهد را اینگونه معنا کرده‌اند «الزهد، بالضم خلاف الرغبة و الترتک و الاعراض عن شیء و افضل الزهد اخفاء الزهد»^(۳)

مرحوم خواجه نصیر الدین محمد توسی رحمته درباره زهد ذیل آیه صد و سی و یکم سوره طه چنین می‌فرماید «زهد عدم رغبت است و زاهد کسی باشد که او را بدانچه تعلق به دنیا دارد مانند مآکل و مشارب و ملابس و مساکن و مشتهیات و مستلذات دیگر و مال و جاه و ذکر خیر و قربت ملوک و نفاذ امر و حصول هر مطلب که به مرگ از او جدا تواند بود رغبت نبود»^(۴)

ملا مهدی نراقی رحمته چنین می‌فرماید «ضد دنیا دوستی و میل و رغبت به آن را زهد گویند و آن این است که آدمی به دنیا علاقه و دل بستگی نداشته باشد و اندامهای خود را از آن نگه دارد مگر به قدر ضرورت برای حفظ بدن ... پس هر که از هر چه غیر خدا است حتی از بهشت دل بردارد و به جز خدا به هیچ چیز عشق و محبت نداشته باشد او زاهد مطلق است»^(۵)

ملا احمد نراقی رحمته چنین می‌فرماید «بدانکه ضد محبت دنیا و مال را زهد گویند و آن

۱. نحل ۵۳.

۲. هود ۸۸.

۳. دایرة المعارف الشیعه العامة، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۴. اوصاف الاشراف، ص ۳۱.

۵. جامع السعادات، ج ۲.

عبارت است از دل برداشتن از دنیا و آستین فشاندن بر آن و اکتفا کردن بقدر ضرورت از برای حفظ بدن».

خواجه عبدالله انصاری چنین می‌نگارد «الزهد اسقاط الرغبة عن الشيء بالکلیه»^(۱).
امام غزالی می‌گوید «هو عبارة عن انصراف الرغبة عن الشيء الى ما هو خير منه فكل من عدل عن شيء الى غيره بمعاوضة و بيع و غيره فانما عدل عنه لرغبته عنه و انما عدل الى غيره لرغبته في غيره فحاله بالاضافة الى المعدول عنه يسمى زهدا و بالاضافة الى المعدول اليه يسمى رغبة و حبا ...»^(۲)

ابن علان شافعی می‌نویسد؛ قال السيد الشريف في التعريفات «الزهد في اللغة ترك الميل الى الشيء و في الاصطلاح هو بغض الدنيا و الاعراض عنها و قيل هو ترك راحة الآخرة و قيل: هو أن يخلو قلبك مما خلت منه يدك»^(۳)

این‌ها اقوالی بود در معنای زهد و لکن معنای تمام همان است که مرحوم کلینی رحمته الله در کتاب قیوم کافی به نقل از معصوم رحمته الله بیان فرموده‌اند که «ان رجلاً سأل علی بن الحسین رحمته الله عن الزهد» فقال «ان الزهد في آية من كتاب الله عز وجل: «لكيلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفر حوا بما آتاکم»^(۴)

ثمره قطع دلبستگی از دنیا

دنیا دنی و پست است و خدا علی و اعلی است هر که از دنیا دوری کند در حقیقت از پستی و دنائت دوری کرده است و هر که به خدا نزدیک شود در حقیقت به بزرگی و کرامت و علو مقام نزدیک شده است.

در پستی دنیا روایات فراوانی وارد شده است برای نمونه روایتی را نقل می‌کنیم؛ عن جميل بن دراج، عن ابي عبدالله رحمته الله قال «مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجدي «اسك»^(۵) ملقى علی

۱. منازل السائرين، بخش دوم، باب ۱۶

۲. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳. دلیل الفالحین، ج ۴، ص ۳۷۴

۴. حدید ۲۳، اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب ذم دنیا.

۵. «الاسک» المقطوع الاذنین خلقه.

مزبلة ميتا فقال لاصحابه «كم يساوي هذا؟» فقالوا لعله لو كان حيا لم يساو درهماً فقال النبي ﷺ «و الذي نفسي بيده للدينيا اهنون على الله من هذا الجدي على اهله»^(۱)
 امام صادق عليه السلام فرمودند رسول خدا ﷺ به بزغاله گوش برده‌ای که مرده و در زباله افتاده بود گذر کردند، و به اصحاب فرمودند این چند در هم می‌ارزد؟ اصحاب گفتند: اگر زنده می‌بود شاید یک در هم ارزش پیدا نمی‌کرد. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: سوگند به آنکه جانم در دست اوست که دنیا نزد خدا از این بزغاله نزد اهلش پست‌تر است.

آری دنیا در نزد خدا ارزشی ندارد به همین جهت است که نام آن را دنیا گذاشته‌اند.^(۲)

«ثمره رضای خدا ﷻ ذکر علی و ثناء جلی است»

این بزرگواران به کرامت ذکر علی و ثناء جلی نائل شدند. چرا که جز رضای الهی چیزی را در قلبشان جای ندادند و در نظر نگرفتند به خدای سبحان نزدیک و افضل و اقدم بر دیگران شدند و وجود آنان محل هبوط فرشتگان و وحی الهی شد.

«تعریف وحی»

وحی را اینطور معنا کرده‌اند: «ان الاصل الواحد فی المادة: هو القاء امر فی باطن غیره سواء كان الالقاء بالتکوین او بایراد فی القلب و سواء كان الامر علماً او ایمانا او نورا او وسوسة او غیرها و سواء كان انسانا او ملکا او غیرهما و سواء كان بواسطه او بغیر واسطه و یفید العلم و الیقین»^(۳)

مرحوم شیخ صدوق علیه السلام چنین می‌فرماید: «اعتقادنا فی الوحی انه كان بین عینی اسرافیل لوها فاذا اراد الله تعالی ان يتكلم بالوحی ضرب ذلك اللوح جبین اسرافیل، فینظر فيه و یقرأ ما فيه فیلقیه الی میکائیل و میکائیل یلقیه الی جبرائیل، و جبرائیل یلقیه الی الانبیا و عن علی عليه السلام قال «الوحی وحی النبوه، و وحی الهام، و وحی الاشارة»^(۴)

۱. الوافی، ج ۴، ص ۳۹۱.

۲. اصل کلمه دنیا از دنی است. دنی به معنای پست است و چون دنیا صیغه مؤنث یعنی بروزن فعلاست. پس به معنای پست‌ترین است.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن.

۴. دایرة المعارف الشیعه العامة، ج ۱۸

﴿انواع وحی﴾

وحی انواع مختلفی دارد که در اینجا به بعضی از اقسام آن اشاره می‌کنیم.

﴿وحی در تکوین﴾

﴿یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها﴾^(۱)

﴿ففضهن سبع سماوات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها﴾^(۲)

﴿وحی به حیوان﴾

﴿و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا﴾^(۳)

﴿وحی به ملائکه﴾

﴿اذ یوحی ربک الی الملائکه انی معکم﴾^(۴)

﴿وحی به انبیاء رسل الهی﴾

﴿انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و

اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و

اتینا داود زبوراً﴾^(۵) ﴿و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید

القوی﴾^(۶)

﴿بالاترین مرتبه وحی﴾

وحی به انبیاء و رسل الهی، بالاترین و مهمترین نوع وحی است که تبیین کننده وظائف

انسانی و تعلیم حقایق الهی و تفهیم معارف الهی و راهنمای انسان برای رسیدن به احکام

و آداب دینی و شرعی است و به امور مختلفی تعلق گرفته و به صورتهای گوناگون انجام

می‌گیرد.

۱. زلزال ۵

۲. فصلت ۱۲

۳. نحل ۶۸

۴. انفال ۱۲

۵. نساء ۱۶۳

۶. نجم ۳، ۴، ۵

﴿نیاز انسان به وحی﴾

از آنجا که دانش و عقل بشری به تنهایی نمی‌تواند رهگشای انسان به سوی سعادت و کمال حقیقی باشد انسان نیازمند به هدایت الهی از طریق وحی است.

انسان آفریده شده تا به سعادت و کمال مطلق برسد و این مهم باید به وسیله اعمال و افعال اختیاری او صورت پذیرد و از آنجا که اختیار و انتخاب آگاهانه نیاز به شناخت صحیح دارد و انسان به واسطه نقص نسبی و مطلق دانشی که دارد نمی‌تواند به آن شناخت صحیح برسد. مقتضای حکمت الهی بر این است که راه دیگری ورای حس و عقل و فطرت انسان برای در اختیار گرفتن و جهت دادن این شناخت که نتیجه آن معرفت راه تکامل است را فراروی انسان قرار دهد که همان راه وحی می‌باشد.

انسان به واسطه انسان بودنش دارای تکامل تدریجی است. یعنی تکامل علوم مختلف منوط به تکامل قدرت اندیشه و تجربه انسان و تکامل این دو محتاج گذشت زمان است. تاریخ علم و معلومات بیانگر این مهم است که در تمام اعصار مجهولات بی‌شمار و اشتباهات فراوانی دامنگیر انسان متفکر مختار بوده. که بزرگترین نوابغ عالم نیز از این اصل مستثنی نبوده‌اند.

معارف و شناخته‌های انسان هر چند نقش مهمی در تأمین کسب معلومات و پیشرفتهای انسان دارد. ولی با این همه برای باز شناختن راه کمال و سعادت حقیقی در همه ابعاد فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، دنیوی و اخروی کافی نیست حتی در زمینه‌های زیادی دانش بشر مطلقاً ناقص است.

پاره‌ای موضوعات اساسی در زندگی انسان وجود دارد که نقش تعیین کننده‌ای در نوع زندگی و سرنوشت بشر دارد ولی با این همه به کلی از توان شناسایی علم و تجربه آدمی خارج‌اند. اینجاست که جدی‌ترین سیمای ناتوانی عقل و علم برای جهت یابی و هدایت انسان نمایان می‌گردد. مثل سئوالاتی از این قبیل که انسان از کجا آمده؟ برای چه آمده؟ به کجا می‌رود؟ و شناخت حقایق بیشماری که در ارتباط با جهان آخرت مطرح است.

آری ماهیت اینگونه مسائل چنان است که اساساً در محدود عقل و دانش بشری قرار نمی‌گیرد و انسان برای همیشه از حل این مسائل که از اساسی‌ترین مسائل زندگی بشری است ناتوان خواهد بود.

با این مقدمات روشن می‌شود برای اینکه راه صحیح زندگی در همه ابعاد و جوانبش شناخته شود. باید آغاز و انجام وجود انسان و پیوندهایی که با موجودات دیگر دارد و روابطی که می‌تواند با هم‌نوعان و سایر آفریدگان برقرار کند و تأثیراتی که انواع روابط گوناگون می‌تواند در سعادت یا شقاوت او داشته باشد معلوم گردد و اگر شناختی صحیح درباره هستی و خلقت داشته باشیم خوب به این مهم اعتراف داریم که چون عقل و استعدادهای بشری به تنهایی توانائی لازم را برای هدایت انسان در عرصه زندگی هدفمند ندارد.

مطابق اصل هدایت عامه خداوند حکیم از افقی مافوق افق عقل انسان، خطوط اصلی این راه را مشخص کرده و کار عقل و علم را حرکت در درون این خطوط اصلی قرار داده است. این افق برتر، همان افق وحی است.

«چگونگی وحی»

وحی همان القای معانی به قلب پیامبر و سخن گفتن با او از راه اتصال ضمیر پیامبر به غیب و ملکوت است که این القای معانی و اتصال به غیب و دریافت حقایق گاهی بوسیله نزول ملائک گاهی در خواب گاهی بصورت القاء معنا در قلب و گاهی بصورت ارهاص و ... صورت می‌گیرد.

ارهاص: فی اللغة دیوار بنیاد نهادن و فی الاصطلاح هو الخارق العاده الذی یظهر من النبی قبل بعثته و انما سمی ارهاصالاً لانه تأسیس لقاعدة النبوة دال علی بعثته.^(۱) ارهاص نوعی وحی است که مخصوص انبیاء است و گویا بیشتر قبل از بعثت آنها برایشان رخ می‌دهد که می‌توان گفت یکی از صور آن این است که به آنها تکانی شدید داده می‌شود مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کوه حرا جبرئیل علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله تکانی شدید داد.

«ماهیت وحی»

پدیده وحی مستقیماً در قلمرو حس و تجربه بشر قرار ندارد و از آن بیرون است و مانند بسیاری از امور دیگر تنها می‌توان از راه آثار آن به وجود آن پی برد. اگر چه وحی بر پیامبران آنها را از بشر بودن خارج نمی‌سازد. بلکه صرفاً نیروهای درونیشان را برمی‌انگیزد و استعدادهای آنها را به طور کامل شکوفا می‌کند و جنبه بشری همیشه در پیامبران محفوظ

۱. جامع العلوم، ج ۱.

است و همچنین تکلیف را نیز از دوش آنها ساقط نمی‌کند. بلکه در مواردی تکلیف آنها را هم از بقیه سنگینتر می‌کند.^(۱) با این حال کرامت و ویژگی‌ای برای آنها است لذا هر کسی توان دریافت وحی را ندارد و همانطور که گذشت پیامبران را حضرت حق جل و علا خود گزینش می‌کند.

پیامبران الهی که از طریق وحی با اصل و مبدأ هستی اتصال پیدا می‌کنند به مثابه یک دستگاه گیرنده ای هستند که در پیکره انسانیت قرار داده‌اند. تا پیام هدایت الهی را دریافت و به انسانها ابلاغ کنند. این وحی بر اساس نیازی است که نوع بشر به هدایت الهی دارد. تا از یک طرف به سوی هدفی که ماوراء افق محسوسات و مادیات است رهنمون شود. و از طرف دیگر به این نیاز زندگی اجتماعی او که برخورداری از یک قانون الهی است پاسخ مثبت داده شود.

پیامبران تنها افرادی هستند که توان دریافت وحی را دارند و این نه از آن جهت است که آنها استحقاق جبری دارند بلکه خود با اختیار خود به این مقام ره یافته‌اند.

در این مقام بیانی از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمودند «خداوند از میان بندگان خود پیامبرانی را برگزید از این جهت که آنان استحقاق آن را داشتند یعنی هنگامی که خدا آنها را می‌آفرید می‌دانست که آنها فرمان از او می‌برند و بندگی او می‌کنند و به او شرک نمی‌ورزند پس اینان به واسطه فرمانبرداریشان بوده است که به جایگاه بلند مرتبه در نزد او رسیدند»^(۲)

﴿عصمت و مصونیت انبیاء﴾

اینان در مقام دریافت وحی، ابلاغ وحی و عمل به وحی هرگز گرفتار خطا و اشتباه و خلاف و عصیانی نمی‌شوند. یعنی بدون کوچکترین اشتباهی وحی را دریافت می‌کنند و همه دستورات وحی را بدون کم و کاست و بدون تغییر به مردم ابلاغ می‌نمایند و خود نیز به هنگام عمل از تمامی تعالیم وحی پیروی نموده و مرتکب هیچ گونه گناهی نمی‌شوند و همه اینها در کمال اختیار است نه جبر.

۱. مثل تنذیر و تبشیرات، تشکیل حکومت، اقامه حدود، انجام اوامر الهی به آن حد که گویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقامه نماز شب را بر خود لازم می‌دانست.

۲. بحار، ج ۱۰، ص ۱۷۰

آری اگر چه انسان دارای اختیار است ولی مختار متفکر است پس کارهای خود را بر اساس سود و زیان و مصالح و منافی که تشخیص می‌دهد. انتخاب می‌کند از این رو تشخیص و تفکر نقش مهمی در اختیار و انتخاب انسان دارد. اگر شناخت انسان، کامل و جامع باشد دگر حول اشتباه، خطا و گناه نمی‌گردد و در موقع ارتکاب گناه حالت شخصی را دارد که می‌خواهد خود را از کوه پرت کند و یا زهر کشنده‌ای را بنوشد این خصوصیات اختصاص به انبیاء دارد که تربیت یافتگان مکتب آنها هم می‌توانند با بهره‌گیری از تعالیم آنان به این توفیق دست یابند.

﴿انبیاء مهمانان مآدبه علم الهی﴾

روشن شد که انبیاء الهی از قدرت دریافت وحی الهی برخوردار هستند و به مبدأ هستی اتصال دارند و لذا از علوم الهی محظوظ می‌باشند و بر مآدبه و سفره علم خدای سبحان حضور یافته و روزی برمی‌گیرند آری اگر آنها وصل به علوم الهیه نباشند و از تمتعات سبحانیه بهره‌گیرند توان راهبری و ارشاد مردم را ندارند.

چنانکه گذشت علوم بشری یا گرفتار نقص نسبی است و یا مسجون نقص مطلق است و راهگشای آن علم مطلق الهی است و انبیاء که از راه وحی متصل به خداوند هستند می‌توانند از آن علم بهره‌جسته و آن را به ما برسانند و بوسیله چراغ آن علم «راه مستقیم»، را برای ما روشن نموده و ما را به سر منزل مقصود و کمال و سعادت راهنمایی کنند. و همانطوری که علم خداوند نسبت به گذشته، حال و آینده کامل است علم انبیاء هم چنین است.

﴿ذریعة و وسیله بودن انبیا﴾

الذریعة : «السبب الی الشیء... یقال ذریعتی الیک ای سببی و وصلتی الذی اتسبب به الیک»

الوسیله : «هی ما یتقرب به الی الغیر و حصل الوصول الیه»

انبیاء و اولیاء الهی ذریعه و وسیله برای رسیدن به رضوان و رضای الهی هستند یعنی آنها تنها ذریعه و وسیله‌ای هستند که می‌توانند انسان را به مطلوب و رضای مولا برسانند. آنها کشتی نجات هستند در دریای طوفان زده دنیا و هر کس سوار کشتی آنها شود به سعادت، نجات و رستگاری می‌رسد و هر که از آنها دور ماند در دریای جهل و شقاوت غرق می‌شود.

انبیاء هم در ابعاد معنوی راهبران و ذرایع و وسایل الهی‌اند و هم در امور مادی. چنین نیست که کسی بگوید آدمی فقط در امور غیر مادی و یا در جایی که فکر و اندیشه انسان به آن راه ندارد از این وسایل و ذرایع الهی بهره می‌برد؛ بلکه وسیله و ذریعه بودن انبیاء مطلق و کلی است چرا که سخن از کسب رضای الهی است و انسان در امور مادی هم باید رضای خدای سبحان را کسب نماید پس در اینجا هم به انبیاء نیازمند است.

توضیح اینکه؛ تعالیم پیامبران مطابق با فطرت انسانها و دارای جاذبه‌های گفتاری، شخصیتی و علمی بوده و موجب جلب انسانها به سوی حقیقت گشته است. و این جاذبه‌ها مربوط به دوران حیات ایشان نیز نبوده بلکه برای همیشه تاریخ است و انبیاء با تکیه بر اصل اساسی فطرت که همان اصل توحید (خداجویی و خداپرستی) است؛ انسانیت را به رشد فرهنگی، علمی و معنوی بزرگی رسانده‌اند که این رشد جز از طریق آشنایی با مکتب انبیاء و نعمت با منت رسالت و ایمان به آن میسر نمی‌شد فلذا انبیاء وسیله و ذریعه بشرنده به سوی رضوان الهی.

«هدف از انتخاب و ارسال انبیاء»

هدف کلی و اصلی و نهایی ارسال پیامبران عبارت است از شناساندن خدا و رساندن بشر به الله و تقرب به خدای سبحان و معرفی مطلوب خدا لذا انبیاء تنها ذریعه و وسیله انسان برای رسیدن به رضوان خدای سبحان می‌باشند.

انسان موجودی خداجوی و دارای فطرتی الهی است از این رو سعادت، کمال و نجاتش در معرفت خدا و پرستش و بندگی او است لذا دعوت به سوی خدا و نزدیک شدن انسان به خدا اصلی‌ترین و اساسی‌ترین هدفی است که در سر لوحه برنامه پیامبران قرار دارد.

«بهره‌مندی»

آنچه از این فرازها مستفاد است اینکه؛ آدمیان مراقب باشند در غوغای کثرت، فریب زینت های مادی را نخورند و به خاطر پیشرفتهای علمی و عقلی بشری، غافل نشده و به عقل و علم بشر تکیه نکنند. چرا که وسیله و ذریعه رسیدن به کمال و سعادت فقط عقل نیست. بلکه آنکه می‌تواند عقل را رهبری کرده به او جهت و شناخت بدهد؛ رهبری آسمانی است که متصل به ذات اقدس اله «جل و علا» باشد و بدانند که اگر رهنمودنهای او نباشد مکاشفات عقلی نه تنها به سود عاظم بشری نیست بلکه مانع بزرگی برای آرامش آدمیان خواهد شد کما

اینکه باندکی تأمل این مطلب را در جوامع بشری غافل از حقیقت می توان مشاهده کرد. آری اگر پیشرفت های عقلی در پرتو راهبری وحی نباشد این کشفیات به جای رساندن انسان به کرامت و سعادت، حس برتری جویی و استعمار و استثمار و استحمار را در آدمیان بیدار می کند و انسان برتری را در ظلم و زور گویی به هموعان خود می داند چنانکه در دنیای امروزی به وضوح این معنا و خطر قابل درک و احساس است بنابراین آدمیان باید بدانند در عصر غیبت بایستی با زبان وحی و سیره انبیاء آشنا شوند تا از ذلت ذلیل شدن در امان باشند و بدانند هنگامیکه همگان درک حضور حضرت حجت علیه السلام را می یابند آن حضرت که خلاصه تمامی انبیاء الهی است باره آورد وحی بر آنان حکمرانی می کند و دیگر اینکه؛ آنانکه با امتحان غیبت آزمایش می شوند بدانند ره آورد انبیاء در بیان و بنان ولایت مطلقه فقیه و مراجع معظم تقلید است پس اگر می خواهند در بستر عزت زندگی کنند و در آن بمانند باید مطابق رای و نظر ولایت فقیه که همان حکم خدای سبحان است عمل نمایند.

﴿گفتار ششم﴾

﴿فبعض اسكنته جنتك الر ان اخرجته منها﴾

بعد از بیان مسائلی کلی درباره نعمت عظیم رسالت و ایمان به آن و نقش انبیاء «علیهم السلام» در هدایت انسانها و رساندن ایشان به کمال و سعادت حقیقی که رضوان الهی است و اقرار به وجود چنین نعمت عظیمی که در اختیار انسان قرار دارد داعی اشاره به ذکر سیره علمی و عملی بعضی از انبیاء الهی دارد که اولین آنها حضرت آدم ابوالبشر ع است.

آدم: بالمد و فتح المهمله و میم ... ابوالبشر و يقال ابو محمد توقيراً و تعظيماً و اظهار الشرف نبينا محمد ص و آدم عربی و ليس بعجمی و انما سمي آدم، آدم لانه خلق من الأدمه و هو السمرة (منزلة بين البياض و السواد) و كان ع أسمر اللون و في الحديث سئل الصادق ع لم سمي آدم آدم، قال ع «لانه خلق من أديم الارض الرابعة»^(۱)

۱. دایرة المعارف الشیعه العامة، ج ۱، ص ۴۲.

در این فرازها اسرار فراوانی وجود دارد که توان ره یافتن به آنها طهارت کامل را لازم دارد ولیکن آنچه که فهمیده می‌شود همان رعایت جهت دعا است که یکی از آدابش ذکر نعم الهی است و چه نعمتی عظیم‌تر و بزرگتر از نعمت خلقت و هدایت انسان.

«خلقت آدمی نعمتی عظیم»

داعی در این فراز اشاره به حضرت آدم علیه السلام دارد حال چرا از آدم علیه السلام شروع کرد؟ معانی زیادی در آن نهفته است ولی می‌توان این معنا را هم بیان کرد که داعی اشاره به لطف خدای سبحان دارد که او ما را از کتم عدم به صحنه هستی آورد.

آری آن لحظه که هیچ کس به یاد ما نبود، خدای سبحان به فکر ما بود و ما را از نیستی محض به وجود آورد تا به هستی مطلق برسیم. آن زمان که حتی پدر و مادر که مهر، لطف و محبت آنها نسبت به فرزند بی‌مثال است به فکر ما نبودند و برای اینکه خود را ارضاء کنند به یکدیگر نزدیک شدند، آن زمان فقط خدای سبحان به فکر ما بود و ما را از نیستی به هستی درآورد.

در این فراز با اشاره به نام و یاد و مقام و سیره آدم علیه السلام به این مهم هم اشارت رفته‌است. بیان دیگر اینکه اگرچه در مقام ارسال، آدم علیه السلام جزء انبیاء اولوالعزم نمی‌باشد ولیکن در مقام خلقت و رسالت و تکلم با مبدأ خلقت و تعلیم و تزکیه در ابتدای صف خلقت و رسالت قرار دارد بر همین اساس سیره و نام او مقدم بر دیگر انبیاء شده‌است.

«سیره انبیاء درس زندگی»

سیره و تاریخ به خصوص سیره انبیاء، یکی از منابع ارزشمند و طرق معرفت و شناخت انسان و یکی از نعماتی است که خدای سبحان در اختیار انسان قرار داده‌است. در این فراز که سیره حضرت آدم علیه السلام بیان می‌شود به قسمتی از زندگی آن حضرت که از مهمترین فرازهای سیره حضرت آدم علیه السلام می‌باشد اشاره شده‌است.

«آدم علیه السلام در بهشت موعود سکونت نداشت»

این فراز دعای ندبه اشاره به اسکان آدم علیه السلام در بهشت دارد حال این بهشت چه بهشتی است و در کجا بوده نظرات مختلف است ولی آنچه که مورد اتفاق است این که آن بهشت، جنت موعود یقیناً نبوده و علت اینکه خدای سبحان آدم علیه السلام را در آن مکان جای داده یقیناً برای سپردن معارفی به آدم بوده‌است که یکی از آنها دادن شناخت لازم و کامل به آدم علیه السلام

درباره شیطان (ابلیس) «علیه اللعنه» بوده است.

اینکه می‌فرمایند او را در بهشت خود جای دادی و بعد او را خارج نمودی همین اخراج خود دلیل می‌شود بر اینکه این بهشت، جنت موعود نبوده چرا که در بهشت موعود اخراج وجود ندارد و شیطان هم هرگز به آن راه ندارد.

﴿آدم ﷺ از بهشت اخراج تو بیخی نشد﴾

مطلب دیگر اینکه مسئله اخراج چیزی نبوده که آدم ﷺ موجب آن شده باشد. چرا که آن حضرت اصلاً برای استقرار دائمی در آنجا در ابتدای آفرینش آفریده نشده بود.

طبق بیان نورانی قرآن آدم ﷺ برای زمین آفریده شده ﴿انی جاعل فی الارض خلیفه^(۱)﴾ فلذا آدم ﷺ از اول فقط برای مدتی باید در آن مکان سکونت پیدا می‌کرد و بعد باید از آنجا خارج می‌شد و اینکه عده‌ای می‌گویند به خاطر عدم توجه به آن امر ارشادی یا مولوی بوده و گرفتار ترک اولی و ... شده است صحیح به نظر نمی‌آید چرا که این بیانات، هم با معارف قرآنی و هم با مبانی اعتقادی ما که درباره انبیاء قائل هستیم مخالفت دارد. زیرا اگر مطلب را ترک اولی هم بگیریم، یعنی اینکه، آدم ﷺ حقیقتی را ترک گفته آن هم به خطا و اشتباه در حالی که ما اعتقاد داریم انبیاء به هیچ وجه گرفتار اشتباه و خطا نمی‌شوند و هیچگاه امری برای آنان مشتبه نمی‌شود.

﴿عصمت و انواع آن﴾

از جمله اختصاصات انبیاء عصمت است. عصمت دارای دو بعد می‌باشد. یک بعد آن مصونیت از گناه، عصیان و تمرد و بعد دیگر آن مصونیت از هر گونه خطا و اشتباه است. یعنی انبیاء نه تحت هواهای نفسانی قرار می‌گیرند که مرتکب گناه می‌شوند و نه در کار خود دچار اشتباه می‌شوند.

دلیل عصمت پیامبران از گناه بدون شک نوع بینش پیامبران و مراتب و درجات ایمان و یقین آن‌ها بوده است پس عصمت صرفاً به معنای گناه نکردن نیست بلکه به معنای آن است که پیامبران به حالتی از شناخت و معرفت رسیده‌اند که آن حالت راسخه، نفساً مانع ارتکاب گناه می‌شود. یعنی احتمال وقوع گناه در آنها به صفر رسیده است تا آنجا که حتی فکر

انجام گناه را هم نمی‌کنند.

دلیل عصمت پیامبران از خطا و اشتباه ارتباط مستقیم پیامبران با متن واقعیت جهان هستی بوده است. و می‌دانیم که هر گاه کسی مستقیماً با خود واقعیت در تماس باشد اشتباه در علم او راه ندارد.

﴿عصمت وسیله اعتماد به انبیاء﴾

دور بودن انبیاء از گناه و اشتباه حد اعلاّی قابلیت اعتماد را به آنها می‌دهد. روشن است کسی که خود دچار اشتباه می‌شود نمی‌تواند دیگران را هدایت کند و مردم نیز نمی‌توانند به چنین کسی اعتماد کنند و از دستورات و راهنمایی‌های او به طور کامل پیروی نمایند. بدون شک انبیاء قبل از هر چیز باید اعتماد عموم مردم را جلب کنند. به طوری که در گفته او احتمال خلاف و دروغ و اشتباه ندهند در غیر این صورت مقام رهبری او در جامعه متزلزل خواهد شد زیرا که بهانه جویان به عذر این که آنها اشتباه می‌کنند و حقیقت طلبان بخاطر تزلزل نسبت به محتوای دعوت آنها از پذیرفتن دعوتشان خودداری خواهند کرد. آری چگونه ممکن است خداوند فرمان دهد که از انسانی بی‌قید و شرط اطاعت شود در حالی که این انسان ممکن است خود گرفتار خطا و اشتباه شود و یا مرتکب گناهی هر چند کوچک شود بالاخره در ترک اولی هم شخص از احق به حق رو کرده است و افضل و اولی را ترک کرده که به نوع خود عدم تشخیص صحیح را در فرد می‌رساند.

﴿آدم ﷺ همیشه بر مدار حق بوده است﴾

آدم ﷺ اگر چه از انبیای اولوالعزم به شمار نمی‌آید - همانطور که بیان شد - لیکن در اصل رسالت و دریافت وحی و عصمت و اصطفاء همسان جمیع انبیاء اولوالعزم است که کریمه ﴿ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین﴾^(۱) بر این اصطفاء اشاره می‌کند اگر این شخصیت که عالم اسماء الهی است و معلم فرشتگان و انسانیت است خودگرفتار اشتباه و خطا بشود پس دیگران که به مقام عالی علمی و عملی او نرسیده‌اند هر خطا و اشتباهی را اگر مرتکب شوند جای هیچگونه سرزنش و تقبیح ندارد.

اگر آدم ﷺ گرفتار اشتباه و خطا شده آیا این معنا به وجود نمی‌آید که گفتار و اخبار

فرشتگان در مورد انسان پیرامون خطا و اشتباه و عصیان آدمیان خطاب به ذات اقدس اله درست بوده و بعد از خطای آدم علیه السلام آنها خطاب به خدای سبحان نمی گفتند که آدم ابوالبشر که عالم به علم الاسماء هست چنین گرفتار خطا و اشتباه می شود وای به حال بنی آدم. آیا نعوذ بالله گفتار قرآن اشتباه به نظر نمی رسد آنجا که می فرماید شیطان را سلطه ای بر بندگان خاص و مخلص خدا نیست «انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون انما سلطانه على الذين يتولونه والذين هم به مشركون»^(۱) «ان عبادى ليس لك عليهم - سلطان الا من اتبعك من الغاوين»^(۲)

اگر آدم ابوالبشر علیه السلام دارای صفات «الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون» و بری از «الذين يتولونه والذين هم به مشركون» نباشد پس چه کسی حائز این صفات است آیا آدم علیه السلام جزو مخلصین نبوده که گرفتار اغوا و ازلال شیطان و گرفتار اشتباه شده است چرا که خود شیطان اعتراف دارد که دست من از عباد مخلص خدای سبحان دور است.^(۳)

با این بیانات به این مهم می رسیم که آدم علیه السلام گرفتار هیچ گونه خطا و اشتباهی نشده است و همیشه بر مدار حق بوده و اخراج آدم علیه السلام از آن مکان از ابتدا مورد نظر بوده و اگر اسکانی بوده است برای بیان و تبیین بعضی از معارف، از جمله عداوت شیطان و نوع دشمنی او و راههای حمله او به بنی آدم بوده است پس اگر ازلالی هست یعنی کار شیطان ازلال است و اگر وسوسه ای است یعنی کار شیطان وسوسه کردن است و اگر اغوائی هم هست یعنی کار شیطان اغواء بنی آدم است و اگر عصیانی هست یعنی تبعیت از شیطان به هر ترتیب مساوی است با عصیان و طغیان و اگر ناله و نابه و ابتهالی هست یعنی در صورت اشتباه و تبعیت از شیطان نباید ناامید شد بلکه باب توبه باز است.

«توضیح و تبیین»

دور کردن و طرد نمودن بر سه قسم است:

۱. نحل ۹۹ و ۱۰۰.

۲. حجر ۴۲.

۳. اشاره به آیات ۸۲ و ۸۳، سوره ص.

۱. طرد تحقیری: مثل طرد و راندن شیطان «قال فاخرج منها فانك رجيم»^(۱) خدای سبحان شیطان را اخراج کرد. برای تحقیر و کوچک کردن او لذا شیطان به خاطر همین طرد ذلیل و منفور شد.

۲. طرد آزمایشی: خدای سبحان دور می‌کند برای آزمایش انسان.

۳. طرد تأدیبی: یعنی خدای سبحان برای تادیب و تربیت و برای اینکه مطلبی را تعلیم دهد انسان را دور می‌کند یعنی لازمه پیدایش معرفت به موضوعی طرد و دوری است.

طرد آدم علیه السلام از نوع سوم یعنی تأدیبی بوده که بیان آن گذشت.

«اند به چون قرآن مدافع عصمت آدم»

همانطور که در فرازهای قبلی بدان اشارت رفت خداوند از اولیاء خاص خود که سرآغاز آنها آدم علیه السلام است عهد گرفته که گرفتار خطا و اشتباه نشوند حتی اگر زرق و برق داشت و آنها هم به این عهد وفا کردند و خدا هم می‌دانست که اینها وفادارند با این براهین چطور می‌توان حکم داد که آدم گرفتار خطا و اشتباه شده ولو در لباس ترک اولی.

نکته قابل توجه اینکه، از آنجا که آغاز خلقت بشر با آفرینش آدم علیه السلام شروع می‌شود معارف تعلیمی و تربیتی انسان هم با خلقت آدم علیه السلام آغاز می‌گردد که مهمترین آنها جریان تعلیم و تزکیه است که تعلیم با «وعلم آدم الاسماء کلها»^(۲) شروع و تزکیه او که همان جهاد اکبر است با مبارزه ابلیس، وسوسه و... صورت می‌گیرد پس اگر معلم کل آدم ابوالبشر علیه السلام این طور گرفتار خطا و ترک اولی شود یقیناً تا ثریا خواهد رفت دیوار کج فلذا هم اسکان آدم علیه السلام و هم اخراج او از آن مکان نعمت بوده و داعی در رعایت جهت و ادب دعا برآمده و آن را ذکر نموده است یعنی از این نکته خبر می‌دهد که ظرف رسیدن به کمال انسان زمین است ولی هدف و مقصود، زمین و ماورای آن نخواهد بود بلکه هدف رسیدن به خالق زمین و ماورای آن می‌باشد.

«بهره‌مندی»

از این فراز سه نکته استفاده می‌شود:

۱. حجر ۳۴.

۲. بقره ۳۰.

۱. آن کسی که در زمان نبود انسان به فکر خلق و آفریدن انسان بوده هرگز از کمال انسان غافل نخواهد بود و انسان را در راه رسیدن به کمال تنها نمی‌گذارد. تا آنجا که حتی دشمنان او را به او معرفی می‌کند پس وقتی دشمن را معرفی می‌کند به طریق اولی رهبران و راهنمایان او را هم به او معرفی می‌کند و هیچ وقت دست انسان را از دامن آنان کوتاه نمی‌کند بنابراین حجت حق هیچگاه غایب نخواهد بود.

۲. انسان باید اصل و جایگاه و مقام خود را بشناسد و هرگز از آن دور و غافل نشود و تمام سعی خود را مصروف در حفظ و کسب آن جایگاه نماید و این حاصل نمی‌شود مگر با اتصال به معلم کل یعنی حجت حق «جل و علا».

۳. از کلمه بعض این استفاده می‌شود که همه انسانها این توان را ندارند که جایگاه خود را حفظ و یا کسب کنند چرا که یا از دشمنی دشمنان غافل‌اند یا از رهبری رهبران الهی خود را محروم می‌سازند و یا سرگرم لهو و لعب موجود در زمین و ماورای آن می‌شوند.

۴. دیگر اینکه برخی از انسانها بعد از شناخت حقیقت باز هم در برابر آن تسلیم نخواهند بود بلکه عصیان و سرکشی خواهند داشت البته خدای سبحان باز هم آنها را راهنمایی خواهد کرد ولی اگر باز هم عناد ورزیدند حجت حق «جل و علا» آن علفهای هرزه را قطع خواهد کرد.

﴿ سخن پایانی ﴾

از آنجا که جهت دعای ندبه به سوی مقام اقدس و منیع قطب دایره امکان حضرت بقیة الله الاعظم (عج) است لذا در خاتمه به ذکر شباهت آن حضرت با آدم ابوالبشر علیه السلام می‌پردازیم. خدای سبحان، آدم علیه السلام را خلیفه خود قرار داد و او را وارث زمین ساخت. همچنین است درباره حضرت حجت علیه السلام یعنی خدای سبحان آن حضرت را هم وارث زمین خواهد ساخت و او را خلیفه خود قرار خواهد داد. چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل است که در تفسیر آیه «وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض»^(۱) فرمودند: قائم و اصحابش باشند و هنگام ظهورش در مکه در حالی که دست به صورت دارد می‌گوید: «الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض»^(۲)

۱. نور ۵۵.

۲. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۴۳

و در حدیث مفضل آمده خروج می‌کند در حالی که ابری بالای سرش سایه افکنده و در آن منادی ندا می‌کند: این مهدی خلیفه خدا است از او پیروی کنید.
 آدم علیه السلام زمین را با عبادت خدای سبحان زنده کرد قائم علیه السلام نیز زمین را با دین خدا و عبادت و عدالت و برپائی حدود الهی زنده خواهد کرد، بعد از مردن آن به کفر و معصیت اهل زمین.

در ذیل کریمه «یحیی الارض بعد موتها»^(۱) امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند عزوجل به وسیله قائم علیه السلام زمین را بعد از مرگش زنده گرداند منظور از مرگ آن کفر اهل آن می‌باشد که کافر در حقیقت مرده است.^(۲)

در وسایل الشیعه درباره این آیه از لسان طاهر امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است به وسیله باران احیا نمی‌کند بلکه خداوند مردانی را برمی‌انگیزد که عدالت را زنده می‌کنند و زمین به خاطر احیای عدالت زنده می‌شود و به درستی که اگر یک حد در زمین برپا شود سودمندتر از چهل روز باران است «و لاقامة الحد فيه أنفع فی الارض من القطر أربعین صباحا»^(۳)

۱. روم ۱۹.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۵۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰۸.

گفتار هفتم

﴿وبعض حملته فر فليط ونجيته ومن امر معه من الهالكه برحمتك﴾

داعی بعد از بیان سیره حضرت آدم «علی نبینا و آله و علیه السلام» به طرح سیره حضرت نوح علیه السلام می پردازد و اشاره به مهمترین فراز زندگی حضرت نوح «علی نبینا و آله و علیه السلام» دارد.

نوح: النبی لسانه السریانیه و مولده سنه ۱۶۴۲م بعد هیوط آدم علیه السلام هو ابن لامک او لمک او مالک بن متوشلخ بن ادریس، هو اسم منصرف مع العجمه والتعریف لسکون وسط کلوط، سمی نوحاً لانه کان ینوح علی نفسه خمسمائه عام ونحی نفسه عما کان فیه قومه من الضلاله وکان اسمه عبدالاعلی او عبدالغفار او عبدالملک و کان نجاراً دقیق الوجه طویل الراس، عظیم العینین دقیق الساقین کثیر لحم الفخذین ضخم السرة طویل اللحیه، عریضا طویلا جسیما، قال اللہ تعالی فی وصفه انه کان عبداً شکورا. (۱)

﴿انبیاء اولوالعزم﴾

حضرت نوح علیه السلام یکی از انبیاء اولوالعزم الهی است. پیامبران اولوالعزم که عبارتند از نوح،

۱. دایرة المعارف الشیعه العامة، ج ۱۸.

ابراهیم، موسی، عیسی و محمد «علی نبینا و آله و علیهم السلام» به این دلیل اولوالعزم نامیده شده‌اند که با عزمی راسخ و مصمم به ابلاغ شریعتی که از جانب خدا به آن مأمور شده بودند پرداختند و آن را به نحو احسن و اکمل انجام دادند^(۱).

البته بر مبنای روایتی به نقل مرحوم کلینی علیه السلام می‌توان گفت انبیاء اولوالعزم؛ انبیایی هستند که در موطن میثاق قبل از دیگران به رسالت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و وصالته و ولایت جان پیامبر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیاء پیامبر بعد از امیر المومنین علیه السلام اقرار کرده و شهادت داده‌اند؛ یعنی عزم و عزیمت به اقرار و شهادت نمودند. ﴿أخذ علی الميثاق اولوالعزم انی ربکم و محمد رسولی و علی امیر المومنین و اوصیاءه من بعده و لایة امری و خزّان علمی و ان المهدی انتصر به لدینی و اظهر به دولتی و انتقم به من اعدائی و اعبد به طوعاً و کرها قالوا اقررنا یارب و شهدنا و لم یجهد آدم و لم یقر فثبت العزیمة لهؤلاء الخمسه فی المهدی و لم یکن لآدم عزم علی الاقرار به﴾^(۲)

پیامبران تشریحی یا اولوالعزم، پیامبرانی هستند که بر خود آنها شریعت و دستوراتی نازل شده است و آنها مسئول تعلیم آن به مردم بوده‌اند و نوح اولین پیامبر تشریحی است. بعد از آدم علیه السلام سیره حضرت نوح علیه السلام مطرح می‌شود. پیامبری که خداوند درباره وی فرموده است ﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾^(۳) که اینگونه درود فرستادن حکایت از برجستگی خاص آن حضرت علیه السلام می‌کند.

با بهره‌مندی از قرآن می‌توان بیان کرد که نوح علیه السلام اولین پیامبری است که صاحب کتاب و شریعت بوده و اندیشه و استدلال را به جای تقلید غلط و لجاجت بی جا به مردم معرفی کرده و برای تشکیل حکومت اقدام و علیه ظلم و استبداد قیام نموده است.

﴿اوضاع اجتماعی مردم در زمان نوح علیه السلام﴾

مردم در زمان حضرت نوح علیه السلام به صورت یک امت، با بساطت و سادگی زندگی می‌کردند پس از مدتی روح تکبر در بینشان شایع شد و به آنجا انجامید که عده‌ای بر عده‌ای دیگر

۱. «معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۵»

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۸-۷، مرآة العقول، ج ۷، ص ۲۲-الوافی، ج ۴، ص ۴۱.

۳. صافات ۷۹.

برتری و تفوق پیدا کردند و بعضی از مردم بعضی دیگر را به عنوان ارباب گرفته و می پرستیدند! این تفکر حاصلی نداشت جز بت پرستی و اختلاف شدید طبقاتی و به استخدام گرفتن ضعیف و دیگر رذایل اخلاقی.

مردم در زمان نوح علیه السلام از عبادت خدا سر بر تافتند و به پرستش بتها روی آوردند. اربابان تاریخ می نویسند قوم نوح صابنی مذهب بودند یعنی استدلال می کردند خدایی برای این عالم است که از درک او عاجزیم و لذا برای تقرب به او به ملائک (روحانیون) متوسل می شویم و چون روحانیون را نمی توانیم ببینیم به وسیله هیاکل دیدنی به آنها نزدیک می شویم و آن هیاکل کواکب سبعة هستند که روز و شب و جذر و مد و... در عالم به واسطه آنها صورت می گیرد و چون هیاکل طلوع و افول دارند لذا اوئان و اصنامی با دست خود ساختند و به واسطه آنها به هیاکل آسمانی متوسل شدند و به زعم خود خدای نادیدنی را دیده و عبادت کردند. (۱)

خدای سبحان نوح که اولین پیامبر اولوالعزم است را با کتاب و شریعت به سوی مردم فرستاد تا آنها را از مرداب خرافات ساخته اذهان بیمار خود نجات داده و به بلندای افق سعادت و فلاح رهنمون سازد.

﴿معنای اصطفاء﴾

نوح علیه السلام برگزیده خدای متعال است ﴿ان الله اصطفى آدم و نوحاً...﴾ (۲) صفوه بودن یعنی چه؟ و خداوند از چه نظر او را انتخاب کرد و از چه نظر او، صاف شده و منزله از تیرگی و تاریکی شده است.

پایه تیرگی روح و جان آدمی هوس مدار بودن است و اگر کسی هوس خود را الهی کرد و آن را تسلیم حق نمود دیگر از این عیب بری شده خدا مدار گشته و چون او خدا را برگزیده، خدای سبحان هم او را بر می گزیند.

نفس و هوس کُشی مهم نیست بلکه آنچه اهمیت دارد اینکه انسان هوس و نفس را الهی کند. نقل است به امام صادق علیه السلام گفتند چرا از سلمان فارسی رضی الله عنه زیاد یاد می کنید فرمودند

۱. الکامل، ج ۱، ص ۶۸.

۲. آل عمران ۳۳.

اولاً نگویید سلمان فارسی بلکه بگویید سلمان محمدی علیه السلام و اما سرّ یاد زیاد علیه السلام ایشاره هوی امیرالمؤمنین علی هوی نفسه (۱) است.

اینجا سخن از نفس و هوس کُشی نیست بلکه سخن از هنر رنگ ولایت علی بن ابی طالب بر نفس و هوس زدن است و چون امیرالمؤمنین علیه السلام «ممسوس فی ذات الله» (۲) است در حقیقت معنای این جمله «ایشاره هوی الله علی هوی نفسه» می شود.

نوح علیه السلام نفس وهوس را نکشت چرا که این کار را خیلی ها می توانند انجام دهند (مانند مرتاض ها) بلکه نفس و هوس را الهی کرد کاری که بسیار مشکل است یعنی انسان در مرحله ای قرار گیرد که اصلاً خود چیزی تمنا نکند حالتی که اوحدی از آدمیان توفیق وصولش را می یابند. به جهت رسیدن به همین مقام و حالت است که نوح علیه السلام برگزیده شد.

﴿نوح علیه السلام و مردم﴾

خدای سبحان نوح علیه السلام را برگزید تا به ارشاد و انداز مردم پردازد نوح علیه السلام هم پس از دریافت وحی و امر الهی به دعوت مردم به سوی حق پرستی و ترک بت پرستی اقدام کرد. رابطه نوح علیه السلام با امتش، رابطه احسان بود او از صبری جمیل برخوردار بود و نسبت به دیگران محسن بود.

احسان یعنی، انسان نسبت به دیگران کار خیر انجام بدهد و یا این که خود فعل حسن و خیر انجام دهد در هر حال نوح علیه السلام از «محسنان» بود «سلام علی نوح فی العالمین، انا كذلك نجزی المحسنین» (۳)

معنای دیگری برای احسان از لسان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مضمون نقل شده است سئل النبی صلی الله علیه و آله: ما الاحسان؟ قال صلی الله علیه و آله «الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه» (۴)

نوح علیه السلام با این لطافت اخلاقی و عملی با مردم برخورد می نمود و در مقام دعوت از مردم شکیباً و صبور بود.

۱. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۱۸.

۲. الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۳ و ۲۷۹ - حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸.

۳. صافات ۷۹ - ۸۰.

۴. آثار الصادقین، ج ۲، ص ۳۵۹.

﴿هدف مشترک انبیاء﴾

تمام پیامبران از این نظر که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کردند و از مردم می‌خواستند که برای برقراری عدالت اجتماعی تلاش کنند. همانند یکدیگر بودند و می‌توان گفت این دو هدف به عنوان اهداف مشترک انبیاء معرفی شده است هر چند بر حسب شرایط اجتماعی که این دعوت صورت می‌گرفت شیوه‌های آنان با یکدیگر تفاوت می‌کرد.

﴿روش دعوت نوح ﷺ﴾

نوح ﷺ دعوتش را با شیوه ترهیب و تنذیر قومش به نزول عذاب آغاز کرد ﴿ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین﴾^(۱) ﴿انا ارسلنا نوحا الی قومه ان اندر قومک من قبل ان یاتیهم عذاب الیم﴾^(۲) قوم نوح ﷺ مانند همه بزهکاران عالم در برابر این دعوت از خود، واکنش سردی نشان دادند به گونه‌ای که به هیچ روی با اخطار و تهدید نوح تناسب نداشت. حضرت نوح ﷺ در مقام دعوت خطاب به آنان می‌فرمود: من سالیان متمادی شما را به الله فرا خواندم بدانید مقام من مقام توحید است. اینکه فرمود من در مقام توحید هستم هماهنگ با همان روایت نبوی است که در معنای احسان نقل شد یعنی چون خالق یکتا را ناظر بر خود می‌بینم لذا دعوت من ناصحانه و خالصانه دور از هر شائبه ریا و خود پسندی و دروغ و قدرت طلبی شخصی است.

اما از آنجائیکه توحید برای ملحدان و مشرکان سخت و مشکل است مردم به دعوت نوح لبیک نمی‌گفتند و به آزار و اذیت او اقدام می‌نمودند. عده‌ای برای اینکه صدای مبارک حضرت را نشوند گوشه‌های خود را می‌گرفتند و یا در آن پنبه می‌گذاشتند و یا صورتهایشان را با لباس خود می‌پوشاندند ﴿وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابهم فی اذانهم و استغشوا ثیابهم و اصرروا و استکبروا استکبارا﴾^(۳)

به نقل بعضی از مورخین، کودکان را بر دوش خود سوار می‌کردند و به همراه کودکان خود به آن حضرت سنگ پرتاب می‌کردند.

۱. هود ۲۵.

۲. نوح ۱.

۳. نوح ۷.

اسحاق بن بشر و ابن عساکر از ابن عباس روایت می‌کنند نوح علیه السلام را مضروب می‌ساختند و آنگاه او را در نمدی پیچیده در خانه‌اش می‌انداختند و به خیال اینکه او مرده است رهایش می‌کردند^(۱).

آن طور که در تاریخ ثبت است قوم نوح، قومی سرکش لجوج، جهل مدار و بی بصیرت و خشن بودند.

آری یک صبر الهی و احسان نبوی می‌خواهد تا یک شخص بتواند نزدیک ده قرن (نه قرن و نیم) بدون رنجش و خستگی سرکش ترین و مستبدترین مردم را ارشاد و انداز نماید و ذره‌ای عقب ننشیند و هرگز دلسرد نشود.

﴿برخورد مردم با نوح علیه السلام﴾

قوم نوح، نوح علیه السلام را مجنون، سفیه، گرفتار ضلالت می‌خواندند و در مناظرات برای خود فضایلی بیان نموده و می‌گفتند ما مردمانی چنین و چنان هستیم و تو بشری هستی مثل ما برتری و فضیلتی بر ما نداری و اگر خدا می‌خواست برای ما پیامبری مبعوث دارد ملکی و فرشته‌ای را مقرر می‌فرمود نه تو را ﴿فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتباعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین﴾^(۲)

امت نوح، نوح علیه السلام را بشری همانند خود می‌دانستند و می‌گفتند گروهی که به رسالت نوح ایمان آورده است از فرومایگان قوم هستند که نه ثروتی دارند و نه موقعیت اجتماعی و ادعا می‌کردند این گروه کورکورانه ایمان آوردند و ایمانشان از روی اندیشه و تأمل نبوده است.

این سخن مترفین و اشراف آن عصر در برابر حضرت نوح علیه السلام است که می‌گفتند تو بر ما فضیلتی نداری زیرا آنها فضل را به داشتن مال و امکانات مادی می‌دانستند و داعیه نوح را دروغی بیش نمی‌پنداشتند.

روشن است که این چنین بهانه‌هایی بر هیچ اندیشه و منطقی اتکا ندارد و شایسته است تهمتی که آنها به نوح می‌زدند مبنی بر این که وی در بررسی وضعیت اجتماعی دقت و تأمل

۱. در المنثور فی التفسیر المأثور، ج ۴، ص ۴۱۷

۲. هود ۲۷

ندارد به خودشان (قوم نوح علیهم السلام) بر گردد چرا که ایمان آوردن به حقایق، بصیرت و آگاهی می‌طلبد و به هیچ روی به داشتن موقعیت اجتماعی و یا اقتصادی فرد ارتباط ندارد.

با این که قوم نوح به دور از ادب لازم با دعوت نوح برخورد کردند با این حال نوح با ادب کامل به آنها پاسخ لازم را داد و فرمود: ﴿يا قوم لیس بی ضلاله ولکنی رسول من رب العالمین﴾^(۱) یعنی نفرمود گمراه و سفیه خودتان هستید بلکه فرمود من، در ضلالت نیستم. ﴿یا قوم ارا یتم ان کنت علی بینة من ربی و اتانی رحمة من عنده، فعمیت علیکم انلز مکموها وانتم لها کارهون﴾^(۲) من بینة الهی دارم، برای من حقانیت توحید چون روز روشن است و من به جهت جلب رضایت زورمندان و زراندوزان و خودخواهان و تنگ نظران دنیا طلب باطل گرا، مؤمنین حقیقت خواه و حق مدار را که بر اثر سادگی و دوری از شرک و جاهلیت تاریک مورد تحقیر و سرزنش اند از بستر سعادت گاه توحید و یکتاپرستی دور نمی‌کنم ﴿ما انا بطارد الذین آمنوا﴾^(۳)

آری نوح علیه السلام پاسخش را هماهنگ با نوع اعتراض و نوع اندیشه و ذهنیتی که در ورای این اعتراض نهفته است ادامه می‌دهد و در پاسخ آنها می‌گوید که گواه و دلیل نبوت من در پشت ابرهای متراکم اذهان شما پنهان شده است و شما از دیدن آن ناتوان شده‌اید و قاطعانه درخواست آنها را مبنی بر طرد مستضعفان از دور خود، رد می‌کند.

در چنین فضائی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در بین مردم ماند و به ارشاد و هدایت آنها پرداخت.

﴿انذار نهصد و پنجاه ساله نوح علیه السلام﴾

قرآن کریم در بیان مدت زمان انذار نوح علیه السلام می‌فرماید ﴿فلبث فیهم الف سنة الا خمسين عاما﴾^(۴)

اگر چه بحث عدد و معدود، زمان و مکان آنچنان اهمیتی ندارد و لذا در بحث اصحاب

۱. اعراف ۶۱.

۲. هود ۲۸.

۳. هود ۲۹.

۴. عنکبوت ۱۴.

کَهِفِ قرآن صریحا طالبان تعداد کَهفیان را محکوم به بی بصیرتی می‌کند و آنها را مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد و می‌فرماید ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾^(۱) اما وقتی سخن از اعجاز و معرفت و قدرت شناسی است خدای سبحان مقدار توقف کَهفیان را طرح می‌کند ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾^(۲) واز عدد و معدود سخن می‌گوید.

در مورد سیره سراسر اعجاز نوح علیه السلام که آیت است برای جهانیان سخن همین است. همان خدای که از تعداد مومنین و همراهان نوح علیه السلام سخن نمی‌گوید ولی وقتی بحث اعجاز طرح می‌شود مقدار زمان انذار را بطور دقیق و کامل مطرح می‌کند و هیچ شبهه‌ای در باب احتمال شراکت دیگران با نوح علیه السلام در امر رسالت را از هیچ یاوه پردازی نمی‌پذیرد و در آیات ﴿فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴾^(۳) و ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا رِسَالًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ﴾^(۴) به وضوح و روشنی برای صاحبان بصیرت و بینایی بیان می‌کند که نوح علیه السلام به تنهایی نهصد و پنجاه سال انذار نمود و بعد از اتمام زمان رسالت او پیامبرانی ارسال شدند و معنا این نبوده که در طول این نه قرن ونیم از باب مثال هر هفتاد سال، یک پیامبری مبعوث شده باشد.

آنها که مختصری با ادبیات عرب آشنایی دارند می‌دانند که جمهور علمای علم نحو بر این اتفاق دارند که در عطف با «ثم» رابطه معطوف و معطوف علیه چنین است:

۱. التشریک فی الحکم (شریک گردانیدن معطوف با معطوف علیه در حکم)

۲. ترتیب .

۳. مهلت .

در آیات فوق سخن از عطف با ثم است لذا معنای آیات نقل شده این است که اگرچه انبیاء

۱. کَهِف ۲۲.

۲. کَهِف ۲۵.

۳. یونس ۷۳.

۴. یونس ۷۴.

مرسل، در نبوت و انذار و دیدن آزار و اذیت از قوم، با نوح علیه السلام شریک هستند اما بحث ترتیب هم مطرح است یعنی بعد از اینکه نوح علیه السلام انذار نمود و عذاب واقع شد آنها آمدند و دیگر مسئله مهلت طرح است یعنی اینطور نبوده که بلافاصله بعد از عذاب آنها بیایند بلکه باز هم حضرت نوح علیه السلام بعد از وقوع عذاب الهی مسئله هدایت و رهبری را بر عهده داشته است و سپس انبیا مبعوث شده جانشین نوح شدند.

آن بیگانه با وحیی که این آیه را به زعم باطل خود تفسیر می کند و می گوید «منظور از نوح علیه السلام آل نوح بودند که نهصد و پنجاه سال عمر کردند نه خود نوح علیه السلام چرا که بعید به نظر می رسد کسی این همه عمر کند»^(۱) بداند که جایگاه خود را پر از آتش کرده و در معرض اطلاع همگان گزارده است.

پناه بر خدای سبحان؛ کسی که هنوز نمی داند «لبث» جمع است یا مفرد و ضمیر «هم» بر چه اشارت و دلالت دارد و عطف با ثم چه لطایف و معانی را همراه دارد؛ چگونه جرأت می کند قرآن کریم را به خیال خود تفسیر کند. پناه می بریم به خدای سبحان از دوباره زنده شدن کعب الاحبار ها و سمره بن جندب ها و ابو هریره ها «اللهم العنهم جميعا من الان الى يوم القيامة و في القيامة».

ایشان که مدعی می شود که بعید است یک شخص نهصد و پنجاه سال عمر کند پس چرا عنوان بحث خود را اعجاز قرآن می گذارد.

آقای به اصطلاح مفسر آیا استبعاد طول عمر نوح علیه السلام از خلقت شما از یک منی بیشتر است.

آقای به اصطلاح مفسر توبه کن واز نوح علیه السلام و خدای قدیر ورحیم و منتقم نوح طلب مغفرت نما و توبه کرده در رفع این اشتباه قبل از آنکه دیر شود همت گمار.

ای کاش این به اصطلاح مفسر بزرگ چند دلیل بر این تفسیر بی دلیل خود ارائه می داد و به صرف گفتن بعید به نظر می رسد اکتفا نمی کرد.

عده ای به محضر مبارک حضرت سیدالشهدا، ابا عبد الله الحسین علیه السلام نامه نوشتند و درباره معنای صمد از ایشان تبیین طلب نمودند حضرت علیه السلام در جواب آنها چنین مرقوم

۱. روزنامه صبح امروز، مورخ ۱۹ دی ۱۳۷۸، سال دوم، شماره ۳۰۷، ص ۶.

فرمودند ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ اما بعد فلا تخوضوا فی القرآن و لا تجادلوا فیہ و لا تکلموا فیہ بغير علم فقد سمعت جدی رسول الله ﷺ من یقول من قال فی القرآن بغير علم فلیتبوا مقعده من النار﴾^(۱)

در روایتی دیگر از رسول الله ﷺ آمده است ﴿من فسر القرآن برایه فقد افتری علی الله الکذب﴾^(۲) و همچنین در حدیث قدسی ﴿ما آمن بی من فسر برأیه کلامی﴾^(۳)

آقای به اصطلاح مفسر شما روایات پیش گفته را دیده‌اید و چنین فلتاتی را خلق کرده‌اید؛ یا خیر؟ اگر ندیده‌اید وای بر شما و اگر دیده‌اید باز هم وای بر شما.

آقای به اصطلاح مفسر با چه دلیل قرآنی و با چه دلیل روایی و حتی با چه دلیل عقلی شما چنین حرفی را می‌زنید.

یک بار دیگر برای فهم درست با توسل به اهل بیت «علیهم السلام» و با گفتن استعاذه، قرآن کریم را قرائت فرمایید خوب می‌فهمید که قرآن در تفسیر این آیه، مثل آیاتی دیگر خود گویا و مبین است.

آقای به اصطلاح مفسر مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله می‌فرماید «مخالفت با جمهور در یک مسئله فقهی جرأت می‌خواهد».^(۴) با اینکه اگر فقیه بر مبنای شرع صحیح حکمی را افتاء کند، لا اشکال فیہ و منعی بر آن وارد نشده ولی شما بدانید که مرحوم شیخ رحمته الله با آن جایگاه علمی و فقهی چنین فرمایشی را دارند. آن وقت مثل شمائی، قرآن را بدون ارائه دلیل چنین تفسیر می‌کند و خلاف قرآن کریم و تفسیر همه مفسرین و خلاف فهم همه عقلهای سلیم و البته دلخواه همه دلهای مریض حرف می‌زنید.

شاید شنیده‌اید که مخالفت آدمی را مشهور می‌کند و طالب شهرت شده‌اید ولی بدانید هر مخالفتی شهرت آور نیست بلکه بسیار از آنها ذلت آور و جهنم آور است. آری یزید هم مخالفت کرد اما ذلیل و خوار ملعون واقع شد. حتی همان هایی که پدر ملعون او را دعا می‌کنند

۱. بحار، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲. بحار، ج ۳۶، ص ۲۲۷.

۳. بحار، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴. تراث الشیخ الاعظم (کتاب المکاسب)، ج ۱۴، ص ۷۹، المسأله الرابعه، موضع الثالث.

و بر او سلام می دهند، یزید ملعون را لعن و نفرین می کنند.

امام باقر علیه السلام در ذیل کریمه مبارکه «ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم و ذلة فی الحیاة الدنیا و كذلك نجزی المفترین»^(۱) می فرماید «فلا تری صاحب بدعة الاذلیلا» و مفتریا علی الله عزوجل و علی رسوله صلی الله علیه و آله و علی اهل بیه صلوات الله علیهم الاذلیلا»^(۲)

آقای به اصطلاح مفسر من قصد مجادله علمی با شما را ندارم که شما را به اندازه جعد بن درهم هم نمی دانم تا به عنوان شاگردی از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام مورد خطاب علمی قرار دهم چرا که شما از خود نه صبغه علمی نشان دادید که بحث جرح و تعدیل لازم شود و نه در مقام انصاف و تحقیق قرار گرفتید که ارزش رد و ابطال پیدا کنید اما این سخن را صریحا به شما می گویم که شما نه تنها با کتاب الله بیگانه اید بلکه با عترت هم کوچکترین ارتباطی ندارید زیرا شما در فهم بی نظیرتان ادعا کردید در قرآن سخن از آل نوح است ولی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین می فرماید «فقال تبارک و تعالی «سلام علی نوح فی العالمین» و قال «سلام علی ابراهیم» و قال «سلام علی موسی و هارون» و لم یقل «سلام علی ال نوح» و..»^(۳)

آقای به اصطلاح مفسر آنجا که سخن از آل است خود قرآن تصریح می کند «اعملوا آل داود شکرا»^(۴).

آری هر که گفت این آیه قرآن با عقل من نمی سازد که بو علی سینا نمی شود.

ما هر چه گفتیم و خواهیم گفت مطابق شرع صحیح و عقل سلیم و رای جمهور و ظاهر هماهنگ با باطن قرآن کریم است؛ شما که مخالف همه اینها سخن می گوید دلیلی بیان کنید اف بر آنکه مروج باطل است و در زیر شعار «دانستن حق مردم است» کذب و دروغ

۱. اعراف ۱۵۲.

۲. اصول کافی (مترجم)، ج ۳، ص ۲۷.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ۲۱۴- تحف العقول، ص ۴۵۷- صحیفه الرضا علیه السلام، ص ۲۹۶- ینابیع

المودة، ج ۱، ص ۱۴۲.

۴. سبأ ۱۳.

رامنتشر می کند.

بگذریم و به ادامه بحث خود بپردازیم که حافظ قرآن و دین خود در کمین است ﴿ان ربک
لبالمرصاد﴾^(۱)

قوم نوح علیه السلام همواره به ایذاء و تمسخر وی پرداختند ﴿فکذبوا عبدا وقالوا مجنون و از
دجر﴾^(۲) نوح را تکذیب می کردند و او را بازداشته و منع می نمودند. یعنی این چنین نبود که
وی در تبلیغ آزاد و رها باشد بلکه آنها او را زجر داده و اذیت می کردند چنانکه؛ مقداری از آن
بیان شد.

آنها به خاطر تعصب بی جا و در خطر افتادن منافع خود دعوت حضرت را لیبیک نمی گفتند
و جز عده کمی که از بعض روایات استفاده می شود ۸۰ نفر و به نقل بعضی از تفاسیر از ۱۰ نفر
هم کمتر بودند به او ایمان نیاوردند^(۳).

ابن کثیر در کتاب تاریخی خود چنین می نویسد «و قد اختلف العلماء فی عده من کان
معه فی السفینه، فعن ابن عباس کانوا ثمانین نفسا معهم نساؤهم و عن کعب الاحبار
کانوا اثنین و سبعین نفسا و قیل کانوا عشرة و قیل انما کانوا نوحا و بنیه الثلاثه و
کنائته الاربع بامرأة یام الذی انخزل و انعزل و سلل عن طریق النجاة فما عدل اذ
عدل»^(۴).

از تعداد کشتی نشستگان می توان آمار نهایی همراهان نوح علیه السلام را بدست آورد. در هر
صورت بزهکاران قوم، خطاب به آن حضرت عرضه داشتند که ای نوح! با ما مجادله کردی و
در مجادله افراط کردی اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی سوی ما بیاور.

در این جا، بیان دیدگاه قطعی قوم نوح علیه السلام آغاز می شود و خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی
می کند که قومش به حقایقی که او با پاسخهای پیشین خود آن را روشن کرده است هرگز
ایمان نمی آورند ﴿واوحی الی نوح انه لن یومن من قومک الا من قدامن فلا تبئس بما

۱. فجر ۱۴.

۲. قمر ۹.

۳. تفسیر کشف الاسرار، ج ۴، ص ۲۸۷.

۴. البدایة و النهایة، ج ۱، ص ۱۲۶.

كانوا يفعلون ﴿١﴾

نوح علیه السلام وقتی با این پیام الهی برخورد کرد دانست که دیگر هیچ امیدی برای هدایت آنان نیست فلذا عرضه داشت ﴿رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا﴾ (۲)

آری نه قرن و نیم خدای متعال نوح علیه السلام را برای هدایت و ارشاد مردم امر فرمود ولی وقتی خود مردم نمی‌خواهند رحمت خداوند شامل حالشان شود و جلوی رحمت خدای را می‌گیرند ناگزیر چیزی جزء غضب خدا شامل حالشان نمی‌شود. مردمی که هر روز یک بهانه برای عدم پذیرش حق می‌آورند و بعد از گذشت نه قرن و نیم ارشاد و انذار هنوز بر طریق تاریک خود پافشاری دارند و با اینکه در مقابل ایرادات غیر عقلی و منطقی خود جوابهای قاطع و قانع کننده نوح علیه السلام را می‌شنوند ولی توجه نمی‌کنند با اینکه نوح علیه السلام به کرات به آنها فرموده بود ﴿یا قوم لا اسئلكم علیه مالا ان اجری الا علی الله﴾ (۳) من به جهت مال و منال، ثروت و پست و مقام این دعوت را انجام نمی‌دهم باز هم بر لجاجت و جهالت خود اصرار دارند ناگزیر عذاب الهی آنها را در بر خواهد گرفت.

﴿چگونگی عذاب﴾

اگر انسان رحمت خدای سبحان را رد کرد و با تمام وجود در مقابل آن ایستاد و تلاش کرد که به هیچ عنوان در زیر سایه رحمت حق قرار نگیرد ناگزیر گرفتار عذاب خدای سبحان می‌شود و همین که رحمت حق رخت بر بست آنچه می‌ماند غضب حق است یعنی عدم نظر رحیمانه خدای سبحان بدترین عذاب است که تحمل آن خارج از طاقت است لذا معلم عارفان و امیر شجاعان در مناجات خود چنین زمزمه می‌کند ﴿صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی یا الهی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک﴾ (۴)

۱. هود ۲۶.

۲. نوح ۲۸-۳۹.

۳. هود ۲۹.

۴. دعای کمیل.

آری امر الهی بر آن شد که رحمت خدا از قوم نوح گرفته شود فلذا دستور ساختن کشتی صادر شد ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرْعِيَهُ مَلَأْ مِنْ قَوْمِهِ سُخْرًا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾^(۱) نوح علیه السلام مشغول ساختن کشتی شد و دستور آنچه را بود که باید در تحت نظارت خدای سبحان کشتی ساخته شود ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^(۲) و اینکه در مورد کسانی که ستم کرده‌اند سخن مگویند چرا که آنها غرق شدنی بودند.

نوح علیه السلام محلی را دور از شهر انتخاب نمود و ابزار و آلات کار خود را از چوب و غیره در آنجا فراهم کرده و مشغول ساختن کشتی شد اگر چه در آن محل هم از سخره و استهزاء دشمنان ایمن نبود بلکه عده‌ای می‌آمدند و می‌گفتند «ای نوح این جا خیلی از دریا دور است سرزمین خشک جای کشتی نیست»^(۳)

او می‌فرمود ﴿فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مِنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾^(۴) بزودی می‌فهمید چه کسی را عذاب رسواکننده فرا می‌رسد و عذاب ثابت و زوال ناپذیر بر او حلول می‌کند اگر شما کار ما را به استهزاء می‌گیرید ما نیز شما را مسخره می‌کنیم زیرا نصاب و زمان صبر سپری شده دوران عفو، بخشش و اغماض گذشت و زمان انتقام و عذاب فرا رسیده است عذاب خدائی که ﴿عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ﴾^(۵) است و در آینده خواهید دید که چه کسی غرق می‌شود و چه کسی نجات می‌یابد.

﴿انذار شیوه تبلیغی انبیاء﴾

از آنجا که کار اصلی و روش تبلیغی تمام انبیاء «علیهم السلام» انذار و بیم دادن مردم از عقاب و عذاب الهی است نوح علیه السلام هم به این وظیفه خود در طول سالیان متمادی به خوبی عمل کرده بود و مردم را از عذاب و عقاب الهی به طور کامل بیم داده بر حذر داشته بود لذا همگی در انتظار وقوع یا عدم وقوع این عذاب بودند تا اینکه بالاخره عذاب جاری شد ﴿حتی

۱. هود ۳۸.

۲. هود ۳۷.

۳. البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۱۲۸.

۴. هود ۳۹.

۵. آل عمران ۴.

اذا جاء امرنا وفار التنور^(۱)

﴿عذاب یک معجزه الهی﴾

ترغیب و ترهیب که دو رکن تربیتی و تعلیمی تمامی شرایع الهی است خود نوعی معجزه است وقتی قرار است قومی بر روی لجاجت ها و هوس مداریهای خود که همان کشتن خوبیهها و کاشتن بدیهها است عذاب گردد خود این عذاب نوعی معجزه است برای آن پیامبر درخواست کننده چرا که این عذابها به گونه ای رخ می دهد که عالمیان از مقابله با آن عاجزاند.

شروع و اوج و فرود عذاب بزهکاران قوم نوح یک صبغه اعجاب برانگیز دارد که قوم ضمن متحیر ماندن از مقابله با آن عاجزند لذا خود این عذاب می شود یک معجزه.

بنابراین وقتی امر الهی صادر شد تنور که سالیان دراز مرکز زبانه شعله آتش بود مجرای آب قرار گرفت و آب از آتش جوشید.

آری فرمان الهی رسید تا به زندگی تبهکاران خاتمه بدهد و علامت عذاب (طوفان) هم که جوشش آب از تنور بود ظاهر شده طوفان شروع شد و روی زمین را فرا گرفت چنان که متون تفسیری می نویسند از آسمان به شدت باران بارید، رود فرات طغیان کرد و چشمه ها در همه جا به شدت جاری شد.

آری آتش غضب خدا در لباس آب جاری شده بود و به فاصله اندکی دره ها و گودالها پر شده و آبها تا قله کوهها را فرا گرفت آنگاه خداوند به نوح علیه السلام فرمود: از هر جنسی یک نر و یک ماده بگیر و در کشتی حفظ کن تا مایه حفظ نسلهای بعد شود و اهلت و هر کس را که ایمان آورد به همراهت ببر ﴿و ما آمن معه الا قلیل﴾^(۲) آنگاه نوح به پیروان خود دستور داد ﴿قال اركبوا فيها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم﴾^(۳) جریان و سکون کشتی با نام خدا است.

درباره سرعت سیر این کشتی قرآن چنین می فرماید ﴿و هی تجری بهم فی موج کالجبال﴾ این کشتی، کشتی نشستگان را بر روی آب می برد و آب را چنان می شکافت که به

۱. هود ۴۰.

۲. هود ۴۰.

۳. هود ۴۱.

سبب آن شکافتن موجهایی به وجود می‌آمد که به علت ارتفاع شبیه رشته کوهی می‌شدند. کشتی نوح ﷺ کشتی‌ای بود که حرکت آن با «بسم الله» شروع می‌شد و با «بسم الله» آرام می‌یافت «قال اركبوا فيها بسم الله مجريها و مرسيها ان ربي لغفور رحيم»^(۱) «ره یافتگان به کشتی چه کسانی بودند»

نوح ﷺ از همگان برای سوار شدن در این کشتی امن دعوت کرد.

سخن این بود که هر کس با مومنین است نه از مومنین (یعنی لازم نیست از مومنین باشد) جواز ورود به کشتی را دارد لذا در جوامع تاریخی ضبط است «شیطان چون با مومنین بود جواز ورود را از نوح گرفت»^(۲) چرا که تنذیر «لا عاصم الیوم»^(۳) شامل حال او هم می‌شد و لکن کسانی که با مومنین نبودند ولو اینکه از کافرین هم نبودند اذن ورود نیافتند همچون پسر نوح که این لطافت را با دقت در فرق «من» با «مع» در کریمه «لا تکن مع الکافرین»^(۴) می‌توان دریافت.

آنکه با کافران است و در زیر لوا و پرچم آنها قرار دارد دگراندیش شده نگرش و دیدگاه باطل بنای کافران را پیدا می‌کند همچون یام بن نوح. برعکس هر که با مومنین باشد عقیده و رأی حق مدار آنها را می‌یابد و حق اندیش می‌شود. لذا چون ابلیس، با حق مداران شد فهمید جز کشتی نوح پناهگاهی نیست ولی پسر نوح با بدان شد نفهمید کوه مرتفع هم در مقابل قهر خدای سبحان سپر دفع بلا نیست.

آری ممکن است کوه در مقابل آب از کسی محافظت کند اما در مقابل امر الهی تمام عالمین؛ کوه و دشت و دریا حتی اعضاء و جوارح انسان تابع خاضع و فرمانبردارند لذا وقتی پسر نوح گفت «سأوی الی جبل یعصمنی من الماء»^(۵) نوح در جوابش فرمود «لا عاصم الیوم من امر الله»

۱. هود ۴۱.

۲. الکامل، ج ۱، ص ۷۱.

۳. هود ۴۴.

۴. هود ۴۲.

۵. هود ۴۳.

نوح بعد از دعوت پایانی فرمود: سیر و سکون و لنگر انداختن این کشتی با نام خدا است. برخی از تفاسیر گویند هنگامی که سرنشینان می‌خواستند کشتی به حرکت درآید می‌گفتند «بسم الله مجریها» در این هنگام کشتی حرکت می‌کرد آنگاه که می‌خواستند توقف کند می‌گفتند «بسم الله مرساها» کشتی توقف می‌کرد.

﴿از زمان سیر کشتی﴾

اینکه چه مقدار کشتی در حال حرکت بود اختلاف است بعضی از متون تفسیری و تاریخی می‌گویند کشتی نوح «یکصد و پنجاه روز»^(۱) به حرکت خود ادامه داد و بعضی زمان کمتری را قائلند تا اینکه بالاخره دستور رسید «یا ارض ابلعی ماءك و یا سماء اقلعی و غیض الماء»^(۲) ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان بازگیر و آب کاسته شد و کار به پایان آمد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت وقتی کشتی نوح بر کوه جودی نشست خداوند فرمود «قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک و امم سنمتعهن ثم یمسهن منا عذاب الیم»^(۳) با سلامی از جانب ما و با برکاتی که بر شما نازل می‌شود پایین بیایید این زمین توفان زده است ولی بی برکت نیست، زمین باز رویدنیها را برای شما می‌رویانند و مواد غذایی را به شما ارزانی می‌دارد، پس به سلامت از کشتی خارج شوید البته گروهی هستند که از نعمتها برخوردار می‌شوند و ما آنها را متنعم می‌داریم ولی کفران می‌کنند و ما بر اثر تبهکاری آنان را گرفتار عذاب می‌کنیم.

گویند نوح بعد از پایین آمدن از کشتی اولین کاری که کرد این بود که مذهبی ساخت و در آن تعدادی از حیوانات حلال را در راه خدای سبحان ذبح کرده قربانی نمود.^(۴)

﴿بهره‌مندی﴾

این فراز به یکی دیگر از الطاف و نعمات خدای سبحان که در لباس رسالت و پیامبری حضور و ظهور یافت خبر می‌دهد یعنی چگونگی رساندن رحمت از سوی خدای سبحان بر

۱. البدایة والنهاية، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. هود ۴۴.

۳. هود ۴۸.

۴. البدایة والنهاية، ج ۱، ص ۱۲۳.

مؤمنین که همان حقیقت خواهانند و چگونگی نصرت آنان از سوی خدای سبحان ولو به وسیله خرق عادت مثل اینکه از جایگاه آتش آب بیرون آورد!

همچنین چگونگی عذاب، ذلت و حقارت باطل گرایان، ولو اینکه سالها بلکه قرنها بگذرد. فلذا می توان شبهه همه باطل گرایان که می گویند در عصر اتم و موشک چگونه حضرت صاحب الامر «عجل الله» با شمشیر قیام می کند را با همین فراز دعای ندبه پاسخ داد یعنی به آنان گفت همان قدرتی که از آتش آب بیرون آورده می تواند شمشیر را بر تمامی سلاحها برتری دهد و همانطور که در برابر آب، کوه رفیع ناتوان ماند در برابر شمشیر حق هم سلاح مرگبار ظلم گستران معطل می ماند. «فتأمل»

بهره دوم اینکه در زمان حکومت حضرت حجت «عجل الله» فقط پیروان و مومنین به آن حضرت رستگار و در امن و آسایش اند و دیگران در هر موقعیتی که باشند مستحق قهر و عذابند.

بهره سوم اینکه شاید صاحب دعای ندبه علیه السلام به این علت این فرازها را آورده که پاسخ شبه باطل سرایان را بدهد چرا که او می دانست رونق دعای ندبه و همینطور هجوم شبهات بی اساس در عصر غیبت است؛ لذا ذکر نام انبیاء را لازم دانسته زیرا منکرین مهدی صاحب الزمان علیه السلام اول حمله به ریشه می کنند و منکر عمر رسالتی نهصد و پنجاه ساله نوح علیه السلام می شوند و بعد هم

﴿ سخن پایانی ﴾

سخن پایانی درباره شباهت حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام به حضرت شیخ الانبیاء نوح علیه السلام.

۱. نوح بنا به نقل از امام هادی علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرد و طبق بیان نورانی امام چهارم زین العابدین علیه السلام حضرت قائم (عج) هم مثل نوح علیه السلام دارای طول عمر است (۱).
۲. همانطوری که نوح علیه السلام با سخن خود زمین را از کافرین پاک کرد قائم نیز زمین را از لوث وجود کافرین پاک می گرداند تا جائی که هیچ اثری از آنها باقی نماند.
۳. آنچنانکه گذشت هر که از نوح تخلف جست هلاک شد هر که از قائم علیه السلام هم تخلف

ورزد هلاک می‌گردد چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است: قیامت بر پا نخواهد شد مگر اینکه قائم ما بپاخیزد و آن هنگامی است که خداوند به او اجازه دهد هر کس از او پیروی کند نجات یابد و هر که از او تخلف جوید هلاک گردد. (۱)

۴. آنچنانکه فرج نوح علیه السلام را خدای سبحان به تأخیر انداخت فرج قائم علیه السلام هم به تأخیر افتاده است (۲).

۵. نقل است ندای نوح علیه السلام به شرق و غرب عالم می‌رسید و این یکی از معجزات آن حضرت بود، قائم علیه السلام نیز هنگامی که ظهور می‌فرماید بین رکن و مقام می‌ایستد و فریادی برمی‌آورد و می‌فرماید: ای نقبا و سرداران من و ای خواص من و ای کسانی که خداوند پیش از ظهور آنان را بر روی زمین برای یاری من ذخیره کرده، با خواست و رغبت به سوی من آیید. پس صدای آن حضرت علیه السلام به آنها می‌رسد در حالی که در محرابهای خود مشغول عبادتند یا بر فرشها و رختخوابهایشان قرار گرفته‌اند همه آنها صدای آن حضرت را می‌شنوند و در یک چشم بر هم زدن به سوی حضرت حرکت کرده و در محضر آن حضرت حاضر می‌شوند ﴿و یقف بین الرکن و المقام فیصرخ صرخة فیقول یا معاشر نقبائی و اهل خاصی و من ذخرهم الله لنصرتی قبل ظهوری علی وجه الارض ائتونی طائعین فترد صیحته علیه السلام علیهم و هم علی محاریبهم و علی فرشهم فی شرق الارض و غربها فیسمعونه فی صیحة واحدة فی اذن کل رجل فیجیبون نحوها﴾ (۳)

۶. همانطور که قوم نوح، نوح علیه السلام و مومنین به او را مورد استهزاء قرار می‌دادند و به طور مثال می‌گفتند مگر خشکی جای کشتی است و ... دشمنان و کافران به حضرت حجت علیه السلام هم او و پیروانش را مورد تمسخر و زهر خند قرار می‌دهند و مثلاً می‌گویند آیا در عصر اتم و موشک با اسب و شمشیر می‌توان قیام کرد که پاسخ یاوه آنها قبلاً داده شد.



۱. مکیال المکارم، ج ۱.

۲. مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. بحار، ج ۵۳، ص ۷.

گفتار هشتم

﴿وبعض اتخذته لنفسه خلیلاً وسئل لسان صدوق فی الاخرین فاجبته وجعلت ذلک علیا﴾

بعد از بیان سیره حضرت آدم و نوح علیهم السلام سیره حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح می شود. ابراهیم: الخلیل علیه السلام «هو ابن تارح بن ناحور بن شارح بن أروع بن فالغ بن عابر بن شالخ بن أرفخشذ بن سالم بن نوح علیه السلام بن لمك ابن متوشلخ بن اختوخ بن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن شیث بن آدم علیه السلام». عن الرضا علیه السلام قال: «سمی ابراهیم «ابراهیم» لانه، هم، آی هم بالآخره، فبراً من الدنيا» (۱)

فضای فرهنگی و اجتماعی بابلیان

حضرت ابراهیم علیه السلام در میان مردم «بابِل» (۲) مردمی که در سایه نعمتهای فراوان زندگی

۱. دائرة المعارف الشیعه العامة، ج ۲.

۲. بکسر الباء اسم ناحية منها الكوفه و الحطة. (معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۷)

می کردند و لکن از نظر معنویات عقب مانده و در وادی جهل، ضلالت و گمراهی سرگردان بودند، به دنیا آمده و در میان همانها مبعوث شد.

مردمی که تحت حکمرانی «نمرود بن کنعان»^(۱) که مردی مستبد، جاهل و ستمگر بود به پرستش بتها، ستارگان، شمس و قمر مشغول بودند.

در چگونگی ولادت آن حضرت چنین بیان می فرمایند: نمرود شبی در خواب دید کودکی در سرزمین او متولد می شود که ویرانی و هلاک حکومت نمرود به دست آن کودک خواهد بود. به دنبال این خواب دستور داد زنهارا از مردان جدا کرده و کودکان را ذبح کنند. در پی این دستور پدر حضرت ابراهیم علیه السلام مادر آن حضرت را به غار برده و در آنجا مخفی کرده و او در آن غار ابراهیم علیه السلام را به دنیا آورد و ابراهیم علیه السلام در آن غار رشد و نمو کرد تا به سن ۱۳ سالگی رسید و پس از آن با اتخاذ تدابیر و مقدماتی از آن غار خارج شد و به میان مردم آمد.

«ابراهیم علیه السلام معلم یکتا پرستی»

حضرت ابراهیم علیه السلام همزمان با ورود به اجتماع بشری نسبت به رفتار فرهنگی و اجتماعی حاکم اعتراض کرده و شروع به ارشاد و دعوت مردم به سوی توحید نمود.

حضرت ابراهیم علیه السلام با منطق خاص مردم آن روز با آنها برخورد می کرد. او در حرکتی منطقی خطاب به قوم خود چنین فرمود: «این تندیسها که به پرستش آنها دل نهاده اید چیستند؟» قوم ابراهیم علیه السلام متحیر بودند که این سؤال برای استفهام است یا از روی تمسخر یا از روی غضب لذا در عین حیرت گفتند: پدرانمان را دیدیم که آنها را می پرستیدند.

در پی این جواب حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به آنها چنین فرمود: «لقد كنتم انتم وءاباؤکم فی ضللی مبین»^(۲) هر آینه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید.

این بیان که توأم با انواع تأکیدها و بیانگر قاطعیت تمام است، باعث شد که بت پرستان کمی به خود آمده درصدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم علیه السلام کرده گفتند برای ما سخن حقی آورده ای، یا ما را به بازی گرفته ای.

۱. نمرود: بالضم او الکسر ابن کنعان قیل اسمه رامیس و قیل اسمه صال بن حصلم... کان جباراً

اسود احمر العینین مشوهاً فی جبهة كالقرن. «دائرة المعارف الشیعه العامة»

۲. انبیاء ۵۴.

﴿رابطه مردم با اصنام﴾

آنها به پرستش بتها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می‌پنداشتند از کریمه ﴿انتم لها عاكفون﴾ چنین برمی‌آید که آنها چنان دلبستگی به بتها پیدا کرده و به پرستش آنها مشغول بودند که همواره عده‌ای ملازم بتها بودند آن هم ملازمتی همراه با احترام و کرنش و لذا باور نمی‌کردند کسی جداً با بت پرستی مخالفت کند به همین خاطر از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم علیه السلام نمودند که آیا ما را به بازی گرفته‌ای یا ...

﴿معرفی خالق﴾

ابراهیم علیه السلام در جواب آنها صریحاً پاسخ داد ﴿قال بل ربكم رب السموات والارض الذي فطرهن وانا على ذلكم من الشهدین﴾^(۱) آنچه می‌گویم حقیقتی محض و عین واقعیت است که پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است و در ادامه شجاعانه فرمود ﴿تالله لا كيدن اصنمكم بعد ان تولوا مدبرین﴾^(۲) به خدا سوگند من نقشه‌ای برای نابودی بت‌های شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید خواهم کشید.

حضرت ابراهیم علیه السلام چون دیگر انبیاء الهی هرگز تسلیم مردم سالاری نشد و فرمود حالا که اکثریت چنین می‌گویند و بتان رای اکثر را آورده‌اند من هم به این رای باطل احترام می‌گذارم بلکه با شعار حق «رب سالاری» و نفی شعار شرک رنگ «مردم سالاری» برای رفع جهالت اکثر عزم خود را جزم کرد.

﴿پاسخ بابلیان﴾

اما از آن جایی که قوم ابراهیم علیه السلام دارای استقلال فکر نبوده و عقب ماندگیهای فکری داشتند بر پایه همین حماقت خود جملات تمسخر آمیزی را در پاسخ ابراهیم علیه السلام مطرح می‌کردند و براهین و پاسخهای متقن ابراهیم علیه السلام را به تمسخر و شوخی می‌گرفتند.

این گونه برخوردهای به دور از منطق و عقل، همان پاسخی را می‌طلبد که حضرت ابراهیم علیه السلام در هنگام روبرو شدن با آنها ایراد می‌کرد، به گونه‌ای که این پاسخ ابراهیم علیه السلام با موفقیت همخوانی دارد و نشان می‌دهد که وی به زودی شیوه تمسخر آمیز و در عین حال

۱. انبیاء ۵۶.

۲. انبیاء ۵۷.

منطقی را در برابر آنان پیش خواهد گرفت. (۱)

﴿یوم الله ابراهیم﴾

وقتی ابراهیم علیه السلام دید که قومش در جهل و غفلت به سر می‌برند و به پرستش بتها دل بسته و با هیچ منطق و استدلالی دست از جهالت خود بر نمی‌دارند به خاطر خدای سبحان خشمگین شد و چاره‌ای اندیشید تا به قوم خود بفهماند که آنان در گمراهی آشکار به سر می‌برند.

ابراهیم علیه السلام چاره را در این دید که ضعف، عجز، پوچی و ناتوانی معبودهای دروغین را بر بابلیان نمایان سازد شاید عده‌ای ولو اندک با برطرف شدن حجابها از روی حقیقت به سوی توحید رهنمون شوند. فلذا ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت بتها را بشکند. بنابراین برای اجرای این تصمیم که در هم شکستن بتها است از فرصتی که در یکی از اعیاد قوم او برایش پیش آمده بود استفاده کرد.

در آن روز که بت پرستان از خانه‌هایشان بیرون رفته بودند. ابراهیم علیه السلام تبری در دست گرفت و به طرف بتخانه رفت و شجاعانه بتها را یکی پس از دیگری شکست و این در حالی است که از پیامدهای این عمل بزرگ بیمی به دل راه نمی‌داد تنها یک بت را که بزرگترین آنها بود سالم بر جای گذاشت و تبر را به گردن آن آویزان کرد. این بت از لحاظ موقعیت در پیشاپیش تمامی بتها قرار داشت. ابراهیم علیه السلام آن بت را نشکست و باقی گذارد چرا که شکستن آن در نشکستن آن بود.

﴿ذلت بت سالاری﴾

باری آن روز عید به پایان رسید و بت پرستان با سرور و شرف، شادی‌کنان از گردش روز عید خود بازگشتند و یکسر به سوی بتخانه برای عرض ارادت و تناول از غذائی که به زعم آنها در پیش بتها برکت یافته بود رفتند اما ناگهان با حادثه‌ای روبرو شدند که هرگز به مخیله آنها هم خطور نمی‌کرد. آنان دیدند که تمامی بتان در هم شکسته شده‌اند و فقط بت بزرگ باقی و سالم مانده است بتی که تبری به گردن آن آویخته شده است!

وقوع چنین رویدادی نمی‌توانست برای قوم ابراهیم علیه السلام بی‌تأثیر بماند بلکه آنان به زودی

۱. برگرفته از کتاب جلوه‌های هنری در داستانهای قرآن

از خود عکس‌العمل نشان خواهند داد.

فریاد و ناله جهال بت پرست بلند شد همانطور که ذلت خود و بتانشان ظاهر شد. چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده است «من فعل هذا بالهتنا»^(۱) هر کس بوده ستمکار است «انه لمن الظالمین».

بالتبع آنها در آغاز در پی پیدا کردن مسبب این رویداد که باعث نمایان شدن ذلت بتان آنان شده است برآمدند بدین جهت از هویت فردی که این حادثه را به وجود آورده و به خود جرأت ارتکاب چنین عملی را داده است می‌پرسند. چرا که خود آنها هم می‌دانستند از بتان، حتی بت بزرگ هم چنین کاری بر نمی‌آید.

گروهی که تهدیدهای ابراهیم علیه السلام را نسبت به بتها در خاطر داشتند و اعراض و اشمئزاز او را از این معبودهای ساختگی می‌دانستند گفتند «سمعنا فتی ینذکرهم یقال له ابراهیم»^(۲) جوانی سخن از بتها می‌گفت و از آنها به بدی یاد می‌کرد و نامش ابراهیم علیه السلام بود.

«محاكمه حق ذلتی دیگر»

دستور تحقیق و تفحص از ابراهیم علیه السلام صادر شد فلذا جارچیان در شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت و بدگوئی ابراهیم به بتها آگاه است برای شهادت حاضر شود. با اعلام این خبر، شور عجیبی در مردم پیدا شد، مردمی که به بتانشان سخت پایبند بودند و آنها را معبود خود می‌پنداشتند این طور نبود به کسی که به خدایانشان اینگونه جسارت کرده به سان یک تماشاچی و یا سرزنشگر بنگرند و فریاد برنیاورند و از جرم او آرام و عادی و با تساهل و تسامح بگذرند.

محکمه و دادگاهی تشکیل دادند و زعمای قوم را در آنجا جمع کردند که گویا خود نمرود هم بر این ماجرا نظارت می‌کرد.

ابراهیم علیه السلام قهرمان را به محلی که مملو از جمعیت بود آوردند و از وی چنین

۱. انبیاء ۵۹

۲. انبیاء ۶۰

پرسیدند: ﴿عَآنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا اِبْرَاهِيْمَ﴾^(۱) آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟ ابراهیم علیه السلام پاسخی صریح و زیرکانه به آنان داد، پاسخی که آنان را چون معبودشان خرد و کوچک کرد، پاسخی تمسخر آمیز ولی منطقی فرمود ﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ هَذَا فَسْئَلُوهُمْ اِنْ كَانُوْا يَنْطِقُوْنَ﴾^(۲) از خود این بتها پرسید که چه کسی آنها را در هم شکسته است؟ البته اگر آنها توانایی سخن گفتن را دارند!

به راستی که ابراهیم علیه السلام چه زیبا و آرام آنها را تحقیر و ریشخند کرد. سخنان ابراهیم علیه السلام چنان ساده و در عین حال مطابق با منطق بود که بت پرستان را متحیر و در محاصره منطق و حقیقت قرار داد. فلذا عده‌ای از بت پرستان وجدان خفته‌شان بیدار شد. فطرت توحیدجوی آنها از پشت پرده‌های تعصب جهل و غرور آشکار شد لذا خود را ظالم و ستمکار خطاب کردند. ولی افسوس که جهل، تعصب و تقلید کورکورانه و حب جاه و هوس پرستی و هوی مداری آنها بیشتر از آن بود که با ندای صیقل بخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود. افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمن و جهل قیامی بر ضد این نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت و برای توجیه عمل خود و فرار از حقیقت و حفظ مقام بتان خود گفتند: تو می‌دانی که آنها نمی‌توانند سخن بگویند.

این سیره همیشگی باطل مداران و باطل گرایان است که وقتی محکوم منطق و حقیقت می‌شوند با براهین پوسیده و دور از عقل و فطرت حق را محاکمه می‌کنند؛ به این جهت بت پرستان بابل هم در برابر منطق محکم ابراهیمی پاسخی بی‌آبرو تر از بی‌آبرویی خود و بتان خود دادند. تا این جمله را گفتند ابراهیم علیه السلام با آرامشی تمام شروع به سخن کرد و چنین فرمود ﴿اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ ﴿اَف لَكُمْ و لِمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ﴾^(۳)

آیا سوای الله چیزی را می‌پرستید که نه شما را سود می‌رساند، نه زیان اف بر شما و آنچه

۱. انبیاء ۶۲

۲. انبیاء ۶۳

۳. انبیاء ۶۶-۶۷

می پرستید. من بیزارم از شما و از آن چه سوای الله می پرستید.
 آری در مقابل منطق پوسیده و باطل جوابی جز اُف نباید داد.
 آری ابراهیم بت شکن ثابت کرد که هر گونه حکومتی غیر از الله سالاری ارمغانی جز ذلت
 و خواری ندارد ﴿فاعتبروا یا اولی الابصار﴾^(۱).

﴿موضع هدایتی حضرت در برابر دیگر مشرکین﴾

این برخورد آن حضرت بود با بت پرستان، برخورد حضرت با ماه پرستان و خورشید
 پرستان به گونه‌ای دیگر نمود داشت، طبق بیان نورانی قرآن آن حضرت وقتی با گروه ستاره
 پرستان روبرو شد این طور برخورد کرد ﴿فلما جن علیه الیل رءا کوکبا قال هذا ربی، فلما
 اقل قال لا احب الا فلین﴾^(۲) وقتی ستاره پرستان را دید فرمود خدای من هم این ستاره است
 و شروع به پرستش آن کرد وقتی نور خورشید ظاهر شد و ستاره را محو کرد فرمود من خدای
 اقل را دوست ندارم. من خدائی را که در او زوال و اضمحلال راه داشته باشد نمی پرستم.

وقتی به ماه پرستان می رسید می فرمود «هذا ربی» اگر ماه مرا راهبری نکند من گمراه
 می شوم پس وقتی خورشید ظاهر می شد و شروع به درخشیدن می کرد می فرمود ﴿هذا ربی
 هذا اکبر﴾ خدای من خورشید است چرا که این بزرگتر است ﴿فلما اقلت قال یا قوم انی
 بریء مما تشرکون﴾^(۳) وقتی خورشید هم غروب کرد فرمود مردم من از اول هم این ها را
 نمی پرستیدم اینها قدرتی ندارند و باطلند. ﴿انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
 والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین﴾^(۴)

﴿حکم به حق سوزی﴾

آری با هر قومی و هر صاحب مسلک و اندیشه‌ای طبق منطق او برخورد می کرد و بر پایه
 منطق خودشان بر پوچی اعمالشان آنان را آگاه می ساخت و با این احتجاجات مردم را به
 خداپرستی و یگانه پرستی و توحید دعوت نمود.

۱. حشر ۲.

۲. انعام ۷۶.

۳. انعام ۷۸.

۴. انعام ۷۹.

اگر چه باز هم با این استدلالات متقن و محکم ابراهیم علیه السلام باز هم آنها از ضلالت و لجاجت خود دست برنداشتند و بالاخره به دستور نمرود قرار بر آتش زدن ابراهیم علیه السلام را گذاردند.

آنها چنین تصور کردند که سوزاندن ابراهیم علیه السلام موجب خواهد شد که دیگر هیچ حرکت موحدانهای صورت نگیرد، زیرا این سوزاندن که فوق العاده هیجان برانگیز است و نیز با دل‌های قساوت پیشه آنان همخوانی دارد، آن چنان رعب و وحشتی را ایجاد خواهد کرد که احدی جرأت قیام علیه باطل را نداشته باشد.

قساوت این کافران خود نماینگر جمود فکری آنها است همچنان که پرستش اجسام بی شعور و بی اثر نیز از همین خصوصیت نشأت می‌گیرد. از همه شرم آورتر این است که آن قوم وحشی از تماشای منظره چنین جانگدازی کاملاً لذت می‌بردند. برای همین به جمع آوری هیزم از همه جا پرداختند تا آنجا که در بذل اموال خود برای آماده کردن هیزم از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. در بعضی از تفاسیر آمده حتی برخی بیماران که در حال احتضار و مرگ بودند جزء وصایای خود خرید هیزم از مالشان برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام را قرار می‌دادند.^(۱) و یا اینکه اگر زنی مریض می‌شد نذر می‌کرد اگر سلامتی خود را بازیابد برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام هیزم تهیه کند.^(۲)

آنها ابراهیم علیه السلام را در خانه زندانی کردند و بر او سخت گرفتند تا فضای مکان آتش‌سوزی برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام کاملاً آماده شود.

این حالت شوق و شغف از شکنجه ابراهیم علیه السلام در فرمانروای آنها یعنی نمرود (لعنت الله علیه) به اوج خود می‌رسد تا آن جا که برای اوساختمان ویژه‌ای می‌سازند.^(۳)

در هر صورت آتش برافروخته می‌شود، اما ابراهیم علیه السلام قهرمان به هیچ چیزی توجه نمی‌کند زمین و آسمان از این جنایت هولناک به فریاد درآمدند و زبان حال آنها چنین بود: بر تمام روی زمین تنها ابراهیم است که ندای توحیدپرستی در نوا دارد آیا آتش او را خواهد

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۸، ص ۴۳۰

۲. تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷

۳. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۸، ص ۴۳۸

سوزاند^(۱)! آیا نار بر نور پیروز می شود؟! و ...؟

﴿توحیدِ معلّمِ توحید﴾

در برخی از روایات آمده که وقتی خدا فریاد آسمانیان را شنید خطاب به آنها فرمود از او سؤال کنید اگر از شما مدد طلبید او را یاری کنید.

گویند ملک باد آمده و به حضرت سلام کرد حضرت جواب داد و فرمود تو کیستی، گفت من فرشته موکل بادم آمده‌ام تا ترا خبر دهم که اگر فرمان دهی، لشگر باد را امر کنم تا حرارت آتش را بردارند و آن را بر خانه‌های نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند. حضرت فرمود به غیر از خدا حاجتی ندارم.

گویند ملک سحاب آمد و گفت یا نبی الله همه ابرها در تحت امر من می‌باشند اگر خواهی گویم قطرات باران بر آن جمرات ریخته شود تا همه خاموش شوند. جواب باز هم خیر بود. گویند حتی جبرئیل آمد و گفت آیا به من نیاز داری؟ ابراهیم علیه السلام با بیانی که از اعتماد کامل به خداوند نشأت می‌گرفت و نیز منطقی که هیچ به دنیا و ما فیها توجه نداشت پاسخ داد: اما به تو، نه، ولی به خدای جهانیان، آری.

این پاسخ همه چیز را قطعی ساخته تمامی نیروها را به کنار نهاد و تنها به یک نیرو توجه کرد و آن الله بود حتی وقتی جبرئیل به او پیشنهاد می‌کند که «فاسئل الیک» از خدای چیزی بخواه او می‌گوید ﴿حسبی من سوالی علمه بحالی﴾ همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است^(۲).

﴿آتش سرد معجزه ابراهیم علیه السلام﴾

به هر حال ابراهیم علیه السلام در میان هلهله، شادی، غریو و فریاد مردم به درون شعله‌های آتش افکنده شد و مردم به خیال اینکه او سوخته خواهد شد بیشتر شادی می‌کردند.

اما خدائی که همه چیز سر بر فرمان او دارد خدائی که به آتش می‌گوید بسوزان یا او است که اثر سوزاندن را از آتش می‌گیرد خدایی که تدبیر همه چیز در ید قدرت و حکمت او است بنده متوکل و موحد خود را در میدان آتش سالم نگه می‌دارد و به آتش امر می‌کند که ای آتش سرد

۱. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۸، ص ۴۳۹

۲. تفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۸۷ و تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۸، ص ۴۳۹

و سالم بر ابراهیم علیه السلام باش^(۱). نقل است در آن لحظه‌ای که قرار بود ابراهیم علیه السلام را در آتش قرار دهند کلام او «حسبنا الله و نعم الوکیل» بوده و در زمانی که در آتش قرار گرفت چنین گفت: «اللهم انک فی السماء واحد، و انا فی الارض واحد اعبدک»^(۲)

«مؤمنین به ابراهیم علیه السلام»

بعد از این جریان آیا کسی ایمان آورد یا خیر از آیات قرآن بر می‌آید که عده کثیری باز بر ضلالت و لجاجت خود اصرار کردند «وارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین»^(۳) با توجه به بیانات گذشته و تلاشهای علمی و عملی حضرت ابراهیم علیه السلام از تاریخ استفاده می‌شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار به او ایمان آوردند.^(۴)

آری حماقت و لجاجت مانع از پذیرش حق می‌باشد ولی آنها که دیده حق بین داشته باشند بر ایمانشان افزوده می‌شود.

پس از این جریان ابراهیم علیه السلام که دیگر پیام رسالت را در بین این مردم تا حد امکان و حق ابلاغ رسانده بود حالا یا به تصمیم خود یا به اجبار حکومت از میان این مردم بیرون رفت و از بابل هجرت نمود. این بود مختصری از جریان سیره حضرت ابراهیم علیه السلام. در این مقام به تبیین چند ویژگی حضرت ابراهیم علیه السلام که در دعای ندبه به آن اشاره شده است می‌پردازیم.

«ابراهیم علیه السلام خلیل الله است»

خلیل از ماده خلت بر وزن حجت است که به معنای دوستی و یا از ماده خلت بر وزن ضربت به معنای نیاز و احتیاج می‌باشد. البته عده‌ای هم گویند خلیل یعنی کسیکه از خلق عزلت گزیده است.^(۵)

از آنجاکه خدا ابراهیم علیه السلام را خلیل خود قرار داده قال الصادق علیه السلام «ان الله اتخذه خلیلاً» به همین جهت باید معنای اول یعنی دوستی صحیح باشد چرا که اگر بگوییم خدا

۱. انبیاء ۶۹.

۲. تفسیر الدر المنثور فی التفسیر المأثور ج ۵ ص ۶۳۹.

۳. انبیاء ۷۰.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱.

۵. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۳۰.

ابراهیم را محتاج خود قرار داده این امتیاز خاصی ندارد چرا که احتیاج به خداوند اختصاص به ابراهیم علیه السلام ندارد همه موجودات محتاج خدای سبحان هستند^(۱).

حضرت ابراهیم علیه السلام به مقام خلت رسیده است یعنی هرگز دشمنان خدا را دوست نداشته دوستان خدا را دشمن ندارد و تمام حب و بغض او برای رضای خدا است. علامه مجلسی رحمته الله علیه به نقل از امام رضا علیه السلام چنین نقل می‌کند: عن الرضا عن آبائه «عليهم السلام» عن النبي صلى الله عليه وآله قال «انما اتخذ الله ابراهيم خليلا لانه لم يرد ولم يسأل احداً قط غير الله^(۲)»

«لسان صدق»

حضرت ابراهیم علیه السلام از خدای رحمان طلب لسان صدق می‌کند در معنای لسان صدق نظرات فراوان است که بعضی از آن‌ها را در اینجا نقل می‌کنیم.

الف. اینکه خدا فرزندی به او دهد در آخر الزمان که دعوت به سوی خدا کرده و برای حق قیام کند یعنی لسانی باشد مانند لسان حضرت ابراهیم علیه السلام توحید و یکتاپرستی را در جامعه انسانی مطرح نماید^(۳).

ب. اینکه خدای تعالی ذکر جمیل و ستایش نیکوی او را تا قیامت باقی بگذارد^(۴).

البته نظرات دیگری هم می‌باشد که نیاز به ذکر آن ندیدیم در مجموع این معنا بدست می‌آید که آن حضرت از خدای سبحان خواسته است که شریعت او پایدار بماند و از فرزندان او عده‌ای به نبوت برسند و نام او بلند آوازه و جاودان بماند.

البته دعای حضرت ابراهیم علیه السلام مستجاب شده و قرآن خبر از استجاب این دعا هم می‌دهد «و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیاً^(۵)»

البته با بهره‌مندی از روایت ذیل می‌توان این معنا را بیان کرد که لسان صدق و ذکر علی یعنی اینکه اسم ابراهیم خلیل علیه السلام در کنار نام مقدس ذات اقدس اله می‌آید چرا که در

۱. اصول کافی کتاب الحج.

۲. بحار، ج ۵، ص ۱۱۱ - دایرة المعارف الشیعه اعلمی.

۳. برگرفته از تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۴۰، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۵۳

۴. تفسیر جلالین، ص ۳۷۴

۵. مریم ۵۰.

مقام نام بردن و ذکر نام مبارک آن حضرت می‌گوییم ابراهیم خلیل الله ﷺ؛ قال رسول الله ﷺ «أتانی جبریل فقال ان ربک يقول أتدری کیف رفعت ذکرک قلت الله اعلم قال اذا ذكرت ذکرک معی» (۱)

آری خدای سبحان دعای او را مستجاب کرد و نام، یاد و سیره او را رفیع و علی قرار داد به طوری که به نقل اغلب مفسرین مشهور او محبوب پیروان تمام ادیان حتی یهود (با همه پلیدیشان) قرار گرفت.

چون در دعای ندبه داعی در مقام ذکر نعم الهی است چه نعماتی بالاتر از نعماتی که خدا بر ابراهیم ﷺ عطا نمود. مقام خلت و لسان صدق، لذا در حین ذکر نعمت رسالت و مصادیقی از آن، در مقام معرفی ابراهیم ﷺ اشاره به این دو مقام دارد.

بهره‌مندی

از این فراز می‌توان این استفاده را کرد که سرانجام جهان را یکی از فرزندان ابراهیم ﷺ پر از توحید و عدالت می‌کند حتی اگر مالمال از کفر و الحاد شود و یک موحد غیر از فرزند ابراهیم ﷺ باقی نماند و خدای سبحان همانطور که ابراهیم ﷺ را از میان دریای آتش نمرودیان صحیح و سالم بیرون آورد، فرزند او را هم در میان شعله‌های آتش فرزندان نمرودیان صحیح و سالم حفظ خواهد کرد.

یعنی همانطور که خدای سبحان این قدرت را دارد که ابراهیم ﷺ را از میان شعله‌های آتش سالم بیرون آورد این قدرت را هم دارد که سالیان متمادی حجت خود را با سلامت و عافیت و توانمندی حفظ کند.

بهره دیگر اینکه چون خدای سبحان خبر از استجابت و دعای ابراهیم ﷺ داده است پس حقیقتاً فرزندی از فرزندان او خواهد آمد و حکومت توحید را در زمین بر پا خواهد کرد و این فرزند چون پدر محبوب تمام امم و قبایل خواهد بود، کما اینکه اینگونه هم هست و تمام قبایل در عالم، منتظر یک منجی در آخر الزمان می‌باشند.

نکته دیگر این فرزند چون پدر خلیل است و تمام معانی خلیل درباره او مصداق دارد خصوصاً عزلت او از امت.

۱. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۲۵۴.

سخن پایانی ﷺ

بیان پایانی شباهت حضرت حجت علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام.

۱. همانطور که ابراهیم علیه السلام دوران حمل و ولادتش مخفیانه بود قائم علیه السلام نیز حمل و ولادتش مخفی بود.

۲. ابراهیم علیه السلام از مردم عزلت گزید «واعترلکم وماتدعون من دون الله» قائم علیه السلام هم از مردم عزلت گزیند.^(۱) چنانکه؛ در قضیه علی بن مهزیار در کتاب کمال الدین و غیر آن روایت شده از خود آن حضرت علیه السلام نقل شده که فرمود: پدرم علیه السلام از من پیمان گرفته که جز در سرزمینهای پنهان و دور منزل نگیرم برای آنکه مخفی بمانم و جایگاهم مصون باشد از نیرنگهای اهل ضلالت و سرکشان امتهای تازه به دوران رسیده.^(۲)

۳. ابراهیم علیه السلام دو بار عزلت داشته است و قائم علیه السلام نیز دو عزلت دارد.

۴. ابراهیم علیه السلام از درون آتش آرام و سالم بیرون آمد حضرت قائم علیه السلام هم این معجزه را دارد چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل است هنگامی که حضرت خروج می کند شخصی از اصفهان نزد آن حضرت می آید و معجزه حضرت خلیل الرحمن، ابراهیم علیه السلام را تقاضا می کند پس آن جناب دستور می دهد که آتش عظیمی برافروزند و این آیه را می خواند «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون»^(۳) سپس داخل آتش می شود و آنگاه به سلامت از آن بیرون می آید. اگر چه آن مرد ملعون این معجزه را انکار می کند و می گوید این سحر است^(۴).

۵. ابراهیم علیه السلام مردم را به سوی خدا سبحان فرا خواند، «واذن فی الناس بالحج»^(۵) امام باقر علیه السلام فرمودند ابراهیم علیه السلام در میان مردم به حج بانگ زد و گفت ایها الناس من ابراهیم خلیل

۱. عزلت غیر از غیبت است چرا که غیبت یعنی به کلی از جمع دور شدن و خود را از اجتماع پنهان داشتن است ولی عزلت یعنی به قدر لازم و نیاز در جمع حاضر شدن و هم از جمع دور شدن است یعنی در عزلت شخص بقدر نیاز بین جمع است و بطور کلی اجتماع و جامعه را ترک نمی کند.

۲. کمال الدین ج ۲.

۳. بیس ۸۳

۴. مکیال المکارم ج ۱، ص ۲۰۸

۵. حج ۲۷

اللَّهُ هُستَم، خداوند شما را امر فرمود که حج این خانه را به جای آورید پس شما حج به جای آورید، هر کس به حج می‌رود تا روز قیامت ابراهیم را اجابت کرده است^(۱).
 قائم علیه السلام نیز مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند همانطور که در زیارت آن حضرت آمده سلام بر تو ای دعوت کننده خلق به سوی خدا و ای مظهر و آینه صفات ربانی و در زیارت جامعه آمده است سلام بر امامان دعوت کننده به سوی خدا و زمامداران هدایت کننده.

۱. البرهان، ج ۱، ص ۱۵۲ - کافی، ج ۴، ص ۲۰۵

﴿گفتار نهم﴾

﴿وبعض كلمته من شجرة تكليما وجعلت له من اخيه رداً و وزيراً﴾

در این فراز، داعی اشاره به حضرت موسی کلیم الله «علی نبینا و آله و علیه السلام» دارد. موسی: ابن عمران بن یصهر «یعمر» بن قاهث بن لاوی بن یعقوب النبی عليه السلام روی آن اسمه یوحنا او یحانا او موخائل، فما مشی به الی دار فرعون فعلق بشجر هناك فسموه موسی. و فی البحار (ج ۵ ص ۲۱۶) موسی اسم مرکب من اسمین بالقبطیه فمو، هو الماء و سا الشجر و سُمی بذلك لان التابوت الذی کان فیه موسی وجد عند الماء و الشجر^(۱) و کان عمره جمیعہ مائة و ثلاثین سنة^(۲).

حضرت موسی عليه السلام یکی از پنج پیامبر اولوالعزم و دارای کتاب و شریعت است. نام مبارکش بیش از دیگر انبیاء «علیهم السلام» در قرآن ذکر شده است. در ۱۲۹ جای

۱. دایرة المعارف الشیعه اعلمی.

۲. الکامل، ج ۱، ۱۶۹.

قرآن و حدود ۳۳ سوره نام و سیره‌اش بیان شده و در میان انبیاء به کثرت معجزه اختصاص یافته است.

﴿چگونگی ولادت حضرت موسی علیهِ السَّلَام﴾

ولادت وی با فرمان فرعون مبنی بر کشتن کودکان همزمان بوده است. سبب صدور این حکم از سوی فرعون آن بود که برخی از کاهنان، ولادت نوزادی را به فرعون خبر دادند که سقوط سلطنت فرعون به دست این نوزاد خواهد بود.

در بعضی از تفاسیر نقل شده است: فرعون در خواب دید که آتشی از سمت بیت المقدس به سوی خانه‌های مصر روی می‌آورد و قبیطیها را می‌سوزاند. در پرتو تاویل این خواب بود که فرعون دستور داد تا نوزادان ذکور را بکشند و برای اینکه یقین حاصل کند تمام کودکان را کشته است دستور داد تا یک سال در میان اسرائیلیها این کشتار ادامه یابد.^(۱)

از متون تفسیری و تاریخی به دست می‌آید؛ در هنگام بارداری مادر موسی اثر حمل در او دیده نمی‌شد از این رو، متخصصانی که از سوی فرعون برای بازرسی زنها فرستاده شده بودند متعرض مادر موسی نمی‌شدند^(۲).

موسی علیهِ السَّلَام به دور از چشم هر قابله‌ای از مادر متولد شد لکن مادرش بر او بیمناک شد زیرا در هراس بود که نکند مأموران فرعون هر لحظه سر رسیده و سر موسی را مانند دیگر نوزادان پسر بنی اسرائیل از تن جدا کنند.

در این حال و هوا بود که در حال خواب یا بیداری به «أیارخا»^(۳) مادر موسی الهام شد که صندوقی بسازد و موسی را در داخل آن قرار دهد و سپس آن را به دریا بیندازد ﴿و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم﴾^(۴)

در پی این دستور الهی مادر موسی علیهِ السَّلَام نجاری را خبر کرد و از او خواست جعبه‌ای را

۱. تفسیر کشف الاسرار و عدة الابراج، ج ۱، ص ۱۸۲

۲. البداية والنهاية، ۱، ص ۲۷۶.

۳. در کتب تاریخی اسمایی که برای مادر موسی نقل شد است به این قرار است: أیارخا، یانخت، یوخابد، أناحید، لوخابد، أباحت، یوخابث. (البداية والنهاية، ج ۱، ص ۲۷۶).

۴. قصص ۷.

برایش بسازد. بعد از ساخته شدن صندوق فرزندش را در آن نهاد و به دریا انداخت. (۱)
صندوق در آب غوطه ور شد تا بالاخره با جریان آب به طرف ناحیه‌ای آمد که به باغ فرعون اتصال داشت؛ آسیه بنت مزاحم، که به همراه همسرش فرعون در آن جا نشسته بود نگاهش به صندوق چوبی افتاد؛ دستور داد که آن را از میان آب بیرون آورند، هنگامی که در صندوق را باز کرد، کودک بسیار زیبا و خوش سیمایی را در آن مشاهده کرد.

محبت موسی علیه السلام در دل آسیه افتاد تا حدی که وقتی فرعون پرسید چرا این کودک را نکشته‌اند؟ همسرش پاسخ داد عمر این کودک بیش از یک سال است در حالی که تو، به کشتن کودکانی که امسال متولد شده‌اند دستور داده‌ای و بنابراین او را ذبح نکن تا روشنی چشم من و تو باشد **﴿قالت امرات فرعون قرت عین لی ولک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولدا و ہم لا یشعرون﴾** (۲)

البته طبق نقلی دیگر جریان چنین است که کنیزکان آسیه در آب مشغول استحمام بودند که توجه آنان به سوی صندوق جلب شد و به طمع یافتن مال آب آورده به طرف آن رفتند و بعد از انفتاح در صندوق، با نوزادی روبرو شدند و بهر دلیلی که بود آن را به پیش آسیه بردند. در اولین نگاه آسیه دلبسته نوزاد شد و خطاب به فرعون گفت این نوزاد روشنی چشم من و تو است که در جواب فرعون گفت برای تو آری ولی برای من چنین نیست و من علاقه ای به او ندارم در رابطه با این گفته فرعون که خبر از قساوت قلب او می دهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **﴿والذی یحلف به لو أقر فرعون أن یكون له قرۃ عین کما أقرت لهداه الله کما هداه﴾** (۳)

در هر صورت فرعون، موسی علیه السلام را به فرزندگی گرفت و قبطیان و درباریان و اسرائیلیان او را ابن فرعون خوانده نام گذاری کردند. (۴)

۱. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. قصص ۹ (گویا فرعون دارای فرزند نبود فلذا آسیه به او پیشنهاد کرد که موسی را به عنوان فرزند خوانده پیش خود نگه داریم. به کتاب البدایة والنهاية، ج ۱، ص ۲۷۷ رجوع شود).

۳. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۳.

آسیه دستور داد زنهایی را که در اطراف کاخ او زندگی می‌کنند احضار نمایند تا به این کودک شیر دهند.

موسی علیه السلام که برای شیر گریه می‌کرد پستان هیچ کدام از این زنان شیر ده را قبول نکرد و از آن شیر ننوشید.

در این هنگام، خواهر موسی علیه السلام که در آن جا حاضر بود؛^(۱) گفت می‌خواهید کسی که می‌توند از او نگهداری کرده و به او شیر دهد را به شما معرفی کنم ﴿فَقالت هل ادلكم علی اهل بیت یکفولونه لکم﴾^(۲)

اطرافیان با این پیشنهاد موافقت کردند و او مادر موسی علیه السلام را به آنها معرفی کرد. مادر را آوردند در آنجا بود که موسی علیه السلام شیر نوشید و به این ترتیب دوباره به سوی مادر بازگشت و بیم مادرش از غرق شدن و کشته شدن فرزندش به دست فرعون و قوم او از بین رفت ﴿فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن﴾^(۳) و کودک این چنین با خانواده خود در ارتباط ماند و هیچ آسیبی به او نرسید؛ گویند مدت دوری موسی علیه السلام از مادر نزدیک سه روز طول کشید^(۴).

موسی علیه السلام در قصر فرعون و همسرش رشد کرد و نقل است لباس فرعون را بر تن می‌کرد و بر اسب فرعون سوار می‌شد و قدرت و جایگاه او در شهر به آنجا انجامید که به جهت وجود او ظلم و ستمی که فرعون و قبطیان بر اسرائیلیان روا می‌داشتند پایان یافت و قبطیان از ترس انتقام او به هیچ اسرائیلی ستم نکردند چرا که می‌گفتند او چون از یک زن اسرائیلی شیر

۱. نام او مریم بنت عمران و بنا به نقلی کُلثمه و در نقلی دیگر کلثوم است مادر موسی علیه السلام آنگاه که موسی علیه السلام را به رود نیل انداخت به خواهرش گفت که او را دنبال کند و صندوق را زیر نظر بگیرد خواهر موسی علیه السلام که صندوق را دنبال می‌کرد دید که این صندوق در جلو خانه فرعون مستقر شد (البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۲۷۷).

۲. قصص ۱۲.

۳. قصص ۱۳.

۴. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۳.

خورده به آنان علاقمند شده است. (۱)

«اولین رویداد ظلم ستیزی»

اتفاقات کوچک و بزرگ پیش می‌آمد زمان به آرامی می‌گذشت تا اینکه روزی موسی علیه السلام وارد شهر شد و دید یکی از بنی اسرائیل با یکی از قبطیان مشغول مجادله است و از موسی علیه السلام کمک می‌خواهد؛ موسی علیه السلام هم به کمک اسرائیلی رفت و در این نزاع مرد قبطی کشته شد «فوجد فیها رجلین یقتلان هذا من شیعة و هذا من عدوه فوکزه موسی ففضی علیه قال هذا من عمل شیطان انه عدو مظل مبین» «قال رب انی ظلمت نفسی» (۲) این جریان در شهر پخش شد و حکومت دستور دستگیری موسی علیه السلام را صادر کرد.

آنچه که قابل ذکر است اینکه چون فرعونیان ظالم پیشه بودند موسی علیه السلام کمک به آن اسرائیلی را ظلم به نفس خود خواند (زیرا به یقین می‌دانست قبطیان حتما متعرض او خواهند شد) نه اینکه ظالم واقعی بوده چرا که در زمان هجرت موسی علیه السلام چنین زمزمه‌ای دارد «فخرج منها خائفا یتربق قال رب نجنی من القوم الظالمین» (۳) و نسبت ظلم را به فرعونیان می‌دهد.

«هجرت موسی علیه السلام»

حزقیل که همان «مؤمن آل فرعون» (۴) است به موسی علیه السلام خبر داد که قبطیان برای دستگیری و انتقام از تو به سویت در حرکتند.

به دنبال این اطلاع موسی علیه السلام تصمیم به هجرت گرفت و از شهر خارج شد و از سوی خدای سبحان ملهم شد که به طرف شهر «مدین» (۵) حرکت کند و در آنجا بود که با شعیب

۱. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. قصص ۱۵ و ۱۶.

۳. قصص ۲۱.

۴. اولین کسی که در زمان اظهار رسالت الهی حضرت موسی علیه السلام به آن حضرت ایمان آورد البته بنا بر نقلی بعد از ایمان ساحران او ایمان خود را ظاهر ساخت.

۵. مدین: بفتح اوله و سکون ثانیه و فتح الیاء المثناة من تحت و آخره نون... اسم القبيلة و هی فی الاقلیم الثالث طولها إحدى و ستون درجة و ثلث و عرضها تسع و عشرون درجة و هی مدینه قوم شعیب علیه السلام... و قال علیه السلام

نبی ﷺ آشنا شد. (۱)

چگونگی آشنایی او با شعیب نبی ﷺ را مفسرین و اربابان تاریخ چنین بیان می کنند: موسی ﷺ در موقع ورود به مدین به چاه آبی رسید و دید عده‌ای دور آن جمع شده‌اند و گوسفندان خود را سقایت می کنند موسی ﷺ ناگهان متوجه شد دو بانو در عین حیا و عفت، دور از جمع مردان در کنار گوسفندان خود ایستاده‌اند؛ موسی ﷺ جلو آمد و در عین فتوت و جوانمردی و ادب و کرامت از آنان سوال کرد چرا شما به گوسفندانتان آب نمی دهید ﴿لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون و وجد من دونهم امراتین تذودان قال ما خطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء و ابونا شیخ کبیر﴾ (۲) آن دو به موسی ﷺ گفتند ما دو نفر زنیم و نمی توانیم با مردان روبرو شویم لذا هر روز صبر می کنیم تا مردان شبان از کار سقایت فارغ شوند سپس گوسفندان خود را آب می دهیم.

موسی ﷺ در این هنگام به طرف چاه رفت و راهی باز کرد و گوسفندان آن دو بانوی عفیفه را سقایت نمود و در نقلی دیگر آمده از آنان سوال کرد آیا چاه دیگری در اینجا هست گفتند آری ولی بر روی آن سنگی است که فقط قدرت چهل مرد است که می تواند آن را جابجا کند موسی ﷺ فرمود مرا به آن رهنمون سازید پس وقتی به آن رسیدند موسی ﷺ با قدرت معنوی خود آن سنگ سنگین را کنار زد و گوسفندان را سیراب کرد و سپس در زیر سایه درختی قرار گرفت و عرضه داشت ﴿رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر﴾ (۳) دختران به خانه رفتند و پدر از اینکه امروز زود آمدند تعجب کرد و علت را از آنان جویا شد آنان شرح ما وقع را دادند.

شعیب ﷺ یکی از ایشان را فرمود برو و او را نزد من بیاور تا مزد زحمت او را بدهم و از جوانمردی او تشکر نمایم قرآن آمدن یکی از دختران را به نزد موسی ﷺ چنین بیان

۱. الحازمی: بین وادی القرى و الشام «معجم البلدان حموی، ج ۴، ص ۲۲۴»

۱. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. قصص ۲۳.

۳. قصص ۲۴.

می فرماید ﴿فجاءته احداهما تمشی علی استحياء﴾^(۱) یعنی در عین وقار و حیا و به نقل بعض از مفسرین در حالی که روی خود را پوشانده بود(نه با عشوه گری و صفت دوراز حیا و عفت و در مقام مرد فریبی) به سوی موسی آمد و پیغام را رساند.

موسی علیه السلام به دنبال او رفت ولی چون علیه السلام مردی الهی و غیور بود به دختر فرمود تو پشت سر من حرکت کن و من از جلو می روم. دختر شعیب علیه السلام گفت شما راه را نمی دانید موسی علیه السلام فرمود مقداری سنگ ریزه بردار اگر بر سر چند راهی رسیدیم بدون اینکه سخنی بگویی فقط سنگ را به طرف آن راهی که باید از آن برویم بیانداز تا من از آن راه بروم.

ببینید حضرت موسی علیه السلام در راه رفتن هم جهت عفت را رعایت می کند و چون در اینجا دختر بدون همراهی خواهر آمده حتی با او حرفی زیاده از ضرورت نمی زند و می فرماید موقع لزوم با سنگ ریزه مرا خبر دار کن.

امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به اهل عراق در پیامی سراسر سرزنش و نکوهش چنین می فرماید ﴿یا اهل العراق نبئت ان نسائکم یدافعن الرجال فی الطريق اما تستحون﴾^(۲) و در نقلی دیگر آمده که در ادامه حضرت آنان را بی غیرت خوانده و فرموده ﴿لعن الله من لا یغار﴾ شنیده ام مردان شما با زنانتان در راه رفتن مخطلطند و با هم برخورد دارند آیا شرم نمی کنید خدا لعنت کند بی غیرت هارا.

موسی علیه السلام به نزد شعیب علیه السلام رسید و مراسم معارفه انجام گرفت و موسی علیه السلام داستان هجرت خود را شرح داد شعیب علیه السلام او را بشارت نجات یافتن داد.

قرآن می فرماید یکی از دختران خطاب به پدر گفت ﴿یا ایت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین﴾^(۳) او را به عنوان کمک برای خود نگهدار که او هم قوی است و هم امین.

شعیب علیه السلام فرمود قوت او را از کنار زدن سنگ (یا مردمان) دانستم اما امین بودن او را از کجا فهمیدی دختر جریان آمدن موسی علیه السلام به خانه را بیان کرد.

۱. قصص ۲۵.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۳۶ - وسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۴.

۳. قصص ۲۶.

شعیب علیه السلام رو به موسی علیه السلام کرد و گفت اگر هشت سال تمام در کنار من باشی و مرا یاری دهی من یکی از دو دخترانم را به تو می‌دهم ^(۱) ﴿قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی علی ان تاجرنی ثمانی حجج﴾ موسی علیه السلام پذیرفت و دو سال هم بیشتر در کنار شعیب علیه السلام ماند و سپس بنا به نقلی با صفورا که دختر بزرگ بود ازدواج کرد.

بعضی از مفسرین و مورخین گویند شعیب علیه السلام دو دختر داشت به نام لیا و صفورا و جمعی گویند که صفورا دختر بزرگ بود و صُفیرا دختر کوچک که موسی با دختر کوچک ازدواج کرد. ^(۲) به هر حال موسی علیه السلام با یکی از دختران شعیب علیه السلام ازدواج کرد و بالاخره زندگی عادی او پایان یافت و زندگی غیر عادی او با واقعه هجرت او از مدین و به دنبال آتش رفتن آغاز شد ^(۳).

﴿غاز رسالت﴾

موسی به همراه عیالش برای دیدار خانواده و خاندان خود از مدین به طرف مصر حرکت می‌کند.

این هجرت زندگی جدیدی را برای موسی به همراه دارد زندگی جدیدی که خداوند مقام رسالت را به عهده او گذارد.

در راه سرما و تاریکی مانع موسی و عیال او می‌شود ناگهان از دور آتشی را می‌بینند موسی علیه السلام به دنبال آتش می‌رود تا خانواده‌اش بدین وسیله خود را گرم کنند و نیز در صورتی که راهشان را گم کنند در روشنایی آن، راه خویش را بیابند.

﴿اذ رءا نارا فقال لاهله امكثوا انی انست نارا لعلی اتيكم منها بقبس او اجد علی النار هدی﴾ ^(۴)

شاید هرگز به ذهن موسی خطور نمی‌کرد که در این سفر با حادثه بسیار مهم و غیر مترقبه‌ای روبرو خواهد شد. حادثه‌ای که موجب می‌شود تا به جای این که از گرما و روشنی

۱. قصص ۲۷.

۲. البداية والنهاية، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۱۱۶ - البداية والنهاية، ج ۱، ص ۲۸۰ - الكامل، ج ۱، ص ۱۷۵.

۴. طه ۱۰.

بهره‌مند شود خود به جامعه گرما و روشنی بخشد تا از این طریق وی بتواند مهمترین وظیفه جانشینی خدا در روی زمین را که خداوند تنها برای پاکان بشریت یعنی پیامبران برگزیده بر دوش گیرد.^(۱)

وظیفه رسالتی که خداوند بر عهده موسی گذاشت افزون بر اهمیت خود آن از لحاظ نحوه واگذاری نیز اهمیت ویژه‌ای دارد چرا که خداوند مستقیماً و بدون واسطه با موسی علیه السلام سخن می‌گوید.

«نحوه وحی یابی»

بهترین قسمت سیره موسای کلیم که قرآن کریم هم آن را بیان می‌دارد آغاز نبوت موسی علیه السلام و نحوه وحی یابی موسی علیه السلام است.

شعله آتش موسی علیه السلام را به طرف خود می‌کشد و او وقتی نزدیک آمد دید نور است نه نار و این نور از یک درخت به اطراف ساطع است.

نزدیک نور رفت که ناگهان ندائی شنید «فلما اتاها نودی یا موسی»^(۲) که خطاب به او می‌فرماید من پروردگار توام تعلقات را از خود دور کن اگر چه جفتی نعلین باشد که تو در جایگاه مقدسی قرار گرفته‌ای «انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی»^(۳) تو را به عنوان پیامبر برگزیده‌ام «و انا اخترتک فاستمع لما یوحی»^(۴) مرا عبادت کن و دیگران را بر همین سبیل هدایت نما و بدان قیامت آمدنی است پس مراقب باش کسانی که گرفتار هوسند تو را از یاد قیامت غافل نکنند وگرنه هلاک خواهی شد «فلا یصدنک عنها من لا یومن بها و اتبع هواه فتردی»^(۵).

به این ترتیب رسالت وی آغاز می‌گردد و خداوند به او مأموریت می‌دهد تا به طرف فرعون و فرعونیان برود و برای هدایت آنها قیام کند.

۱. برگرفته از کتاب پژوهشی در جلوه‌های هنری داستانهای قرآن

۲. طه ۱۱.

۳. طه ۱۲.

۴. طه ۱۳.

۵. طه ۱۶.

﴿عطای معجزات﴾

در ابتدای وحی یابی مطالبی را از او می‌پرسد تا زمینه اعجاز جهت مأموریت فراهم گردد ﴿وما تلك بيمينك يا موسى قال هي عصاي اتوكوا عليها واهش بها على غنمي ولي فيها ما رب اخري قال القها يا موسى فالحاها فاذا هي حية تسعى﴾^(۱)

سوال از آنچه که در دست موسی علیه السلام بود شد. موسی علیه السلام در جواب توضیحاتی داد سپس ندا آمد آنچه در دست داری بیانداز وقتی عصا را انداخت دید به صورت یک مار متحرک درآمد. موسی علیه السلام هراسناک شد (البته منشأ این ترس احتمال ضرر بود) اما خداوند فرمود: بگیر آن را و نترس چون این در اختیار و اراده ماست ما آن را به حالت اول برمی‌گردانیم.

ید بیضاء نشانه‌ی دیگری است که موسی علیه السلام دریافت می‌کند به این معنا که دستش را به زیر بغل می‌برد و وقتی بیرون می‌آورد آن دست از سفیدی می‌درخشد.

آری خداوند معجزات و آیات لازم را به موسی علیه السلام می‌دهد و موسی چون لطف خدا را بیش از پیش احساس می‌کند از خدای رحمان درخواست معجزات بیشتری می‌کند مثل اینکه عرضه می‌دارد خدایا سینه مرا برای من گشاده گردان (شرح صدر) و کار مرا آسان گردان و گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند و یاوری از خاندان من برای من قرار ده و آن پشتیبان و یاور برادرم هارون باشد و پشت مرا به او محکم کن و در کار من شریکش گردان.

قرآن تعداد معجزات موسی علیه السلام را نه (۹) عدد بیان می‌فرماید ﴿ولقد اتينا موسى تسع آيات بينات﴾^(۲)

﴿سرّ تعدد آیات﴾

این درخواستهای موسی علیه السلام از باب ترس نبوده بلکه همه آنها هدف و پیامی را در بر دارد. سر اینکه عرضه داشت خدایا لکنّت زبان مرا برطرف کن؛ گویند برای این است که پس از رویداد انداخته شدن موسی در دریا وقتی او را نزد فرعون آوردند موسی علیه السلام با ریش فرعون بازی می‌کرد فرعون خشمگین شد لذا تصمیم گرفت این پسر را هم بکشد (گویا به دنبال بهانه‌ای بوده) در این حالت آسیه در توجیه این عمل برآمد و برای شوهرش توضیح داد که کار

۱. طه ۱۷ تا ۲۰.

۲. اسرا ۱۱۰.

موسی علیه السلام به خاطر کودک بودن او است که نمی تواند اشیاء را تشخیص دهد. آسیه برای این که ادعای خود را ثابت کند ظرفی را پر از اخگر^(۱) کرده همراه با ظرفی از شیر (یا جواهرات زینتی خود) به نزد موسی علیه السلام آورد، موسی خواست شیر (یا قطعه ای از جواهرات) را بردارد اما جبریل دست او را به سوی اخگر سوق داد موسی اخگری را برگرفت و آن را در دهان خود گذاشت و زبانش سوخت همین امر سبب شد که در زبان او لکنتی ایجاد شود.

بعضی هم گویند موسی علیه السلام در حین بازی کردن تاج فرعون را از روی سرش برداشته و به زمین انداخت و به این سبب بوده که فرعون خشمگین شده است.^(۲) بنابراین درخواست برطرف شدن این لکنت زبان با برخورد موسی علیه السلام و فرعون که عامل پیدایش این لکنت بوده است ارتباط پیدا می کند.

اگر درخواست می کند که برادرم را در امر نبوت شریک و وزیر من قرار بده تنها به سبب آرامش روحی نبوده بلکه علت این درخواست با یک سلسله از موقعیتهایی که بعداً حادث می شود مشخص می گردد مثل جانشینی هارون علیه السلام در هنگام رفتن موسی علیه السلام به میقات.

«حرکت نور به سوی ظلمت»

پس از عطای تمامی آیات و معجزات مأموریت بزرگ موسی کلیم علیه السلام آغاز می شود. موسی علیه السلام باید به سراغ فرعون برود چرا که جامعه مصر و به خصوص بنی اسرائیل (طائفه موسی علیه السلام) در اختیار فرعون هستند.

آری او اول باید به طرف فرعون حرکت کند چرا که حکومت و حاکم، پایه و اساس یک جامعه اند و با تغییر حاکم و حکومت فاسد، جامعه از فساد نجات می یابد.

موسی و هارون علیه السلام در دربار فرعون حاضر می شوند و رسالت خود را به فرعون اعلام می کنند و از فرعون می خواهند که دست از ظلم و فساد خصوصاً ظلم و شکنجه بنی اسرائیل بردارد.

در اولین رویارویی، فرعون از موسی علیه السلام سؤال می کند که خدای شما کیست **«قال فمن**

۱. پاره آتش، ذغال افروخته شده، خرده آتش.

۲. الکامل، ج ۱، ص ۱۷۳.

ربکما یا موسی ﴿^۱﴾ موسای کلیم ﷺ می فرماید: پروردگار ما کسی است که آفرینش مخصوص هر چیزی را به آن عطا کرده و سپس آن را هدایت کرده است ﴿قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی﴾ ^(۲).

پرسشهایی را فرعون مطرح می کند و همه را موسی ﷺ پاسخ می دهد و معجزات و آیات الهی را به فرعون نشان می دهد ولیکن فرعون مانند دیگر منکران حقیقت حتی با دیدن نشانه های محکم و متقن موسی ﷺ تسلیم نمی شود و موسی را ساحر خوانده و او را متهم می کند که می خواهد او و اطرافیان را از وطن و زادگاهشان بیرون کند لذا موسی ﷺ را دعوت به مبارزه کرد و موسای کلیم این مبارزه را پذیرفت.

البته نقل است فرعون با دیدن معجزات گرفتار تردید شد و از موسی وقت خواست سپس با وزیر خود هامان مشورت کرد که هامان به او گفت بعد از یک عمر خدایی می خواهی بردگی کنی.

پناه به خدا می بریم از شومی عاقبت ، وای بر آنان که به خاطر دنیای دیگران خود را و جمعی را برده پوچیات می کنند و ذلت ابدی و دائمی را برای خود و دیگران فراهم می کنند.

﴿مبارزه حق و باطل﴾

فرعون تمامی ساحران مجرب که تاریخ تعداد آنها را از هفتاد تا سی هزار نفر ثبت کرده است را حاضر ساخت و به آنها وعده های مختلفی داد و از آنان خواست تا موسی را شکست بدهند ساحران هم به فرعون گفتند ﴿اثن لنا لاجرا ان كنا نحن الغالبین﴾ ^(۳) اگر ما فائق شویم آیا اجر ما محفوظ است؟ فرعون به آنان اطمینان داد که در صورت غلبه بر موسی آنها مأجور خواهند بود.

بعد از شنیدن پاسخ مثبت از فرعون حاضر به مبارزه با موسی ﷺ شدند.

روز موعود فرا رسید؛ موسی به ساحران فرمود ﴿فالقوا بحالهم و عصیهم﴾ ^(۴) آنچه را

۱. طه ۴۹

۲. طه ۵۰

۳. شعرا ۴۱

۴. شعرا ۴۴

می‌خواهید بیاندازید بیفکنید ساحران پذیرفتند و گفتند ﴿بِعزة فرعون انا لنحن الغالبون﴾^(۱) به عزت فرعون قسم ما پیروز و غالبیم .

وقتی سحره فرعون حبال خود را افکندند در چشم مردم به صورت ماری نمایان شدند در این هنگام موسی عصای خود را انداخت و سحر تمام سحره را این معجزه موسی علیه السلام بلعید در این وقت تمام ساحران به رب هارون علیه السلام و موسی علیه السلام ایمان آوردند ﴿قالقی السحرة سجدا قالوا امنا برب هارون و موسی﴾^(۲)

اینکه اول اسم هارون علیه السلام را آورده‌اند دلائل فراوانی می‌تواند داشته باشد از جمله این معنا را برسانند که هارون علیه السلام هم نبی بوده و بار نبوت بر دوش او نیز بوده است و تاکید کنند بر عمق ایمان خود به این معنا که ما چنان منقلب و متحول شده‌ایم که ایمان حقیقی از اعماق یقین و فهم قلب آورده‌ایم که حتی گفتار هارون علیه السلام را هم بدون معجزه می‌پذیریم اگر چه هارون علیه السلام، علی‌الظاهر معجزه نیاورده ولی حقیقت روشن را بدون معجزه هم می‌شود پذیرفت.

البته بیان قرآن در سوره شعراء اینگونه هم است ﴿قالوا امنا برب العالمین﴾ «رب موسی و هارون»^(۳) که تفاوتی ندارد چرا که ممکن است حرف عده‌ای ایمان به رب هارون و موسی باشد و بخشی دیگر حرفشان در موقع خطاب به فرعون ایمان به رب موسی و هارون باشد .

با اینکه فرعون آنها را تهدید کرد ولیکن آنها هیچ توجه‌ای به تهدیدهای فرعون نکردند و گفتند ﴿قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون﴾^(۴) فرعون یک دست و یک پای آنها را از جهت خلاف قطع کرد و همه آنان را کشت .

در پی پیروزی موسی و هارون علیه السلام و ایمان و شهادت ساحران، مومن آل فرعون که گویی همان سازنده صندوق برای مادر موسی بود، ایمان خود را آشکار کرد که فرعون او را به همراه سحره به صلیب کشیده و به شهادت رساند.

۱. شعراء ۴۴.

۲. طه ۷۰.

۳. شعراء ۴۷ و ۴۸.

۴. شعراء ۵۰.

فرعون حتی همسر و فرزندان مومن آل فرعون را به جرم ایمان به توحید در تنور آتش انداخت و عجیب اینکه وقتی فهمید آسیه همسرش هم جزء مومنین به موسی و هارون است او را به زمین میخ کوب کرده بعد از دادن شکنجه های فراوان او را هم به شهادت رساند. (۱)

آسیه در زمان شهادت از خدای خود چنین درخواست کرد که ﴿رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین﴾ (۲)

بالاخره طبق رسم تمام جائران تاریخ، فرعون تصمیم گرفت موسی را از بین ببرد و لکن خدای سبحان به موسی علیه السلام وحی کرد که پیروان خود را از مصر بیرون ببر موسی با بنی اسرائیل شبانه از مصر گریخته و فرعونیان و سپاهیانش نیز به تعقیب آنها پرداختند موسی علیه السلام و پیروانش به کنار رود نیل می رسند به اذن خداوند دریا برای موسی و پیروانش شکافته و باز می شود حتی زمین طوری بود که رطوبتی در خود نداشت و آنها به سلامت عبور کردند. اما وقتی فرعون و لشکریان او قدم به مسیر موسی علیه السلام گذاشتند آب همه آنها را فرا گرفت و فرو برد قرآن می فرماید در آخرین لحظه فرعون چنین گفت ﴿امنت انه لا اله الا الذی امننت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین﴾ (۳) یعنی در واپسین لحظات فرعون لا اله الا الله گفت و اسلام اختیار کرد ولی خدای رحمان و منتقم در جواب فرمود ﴿ءالاءن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین﴾ ﴿فالیوم ننجیک ببدنک﴾ (۴) الان ایمان و اسلام ثمری ندارد اسلام و ایمان فقط مربوط به آخرت و مرگ آدمی نیست بلکه ایمان برای دنیا، آخرت، روح و هم جسم آدمی است لذا ایمان فرعون پذیرفته نشد و فقط بدن او ماندگار شد تا آیتی برای صاحبان قدر تهی کاذب باشد که بدانند عاقبت عوام فریبی و لبخند های دروغین و شیطانی و خضوع و خشوع عده ای فریب خورده و جاهل ولو به اندازه یک تایید خالی آن هم با کف و سوت که به تعبیر قرآن حج مشرکین است جز ذلت ابدی چیز دیگری به ارمغان نمی آورد.

۱. الکامل، ۱، ص ۱۸۴.

۲. تحریم ۱۱.

۳. یونس ۹۰.

۴. یونس ۹۱ و ۹۲.

به این ترتیب خدای قهار به زندگی فرعون و فرعونیان پایان داد و این بود مختصری از سیره حضرت موسی علیه السلام.

در دعای ندبه به جهاتی به سیره حضرت موسی اشاره شده که ویژگی خاصی دارد و چون داعی در مقام ذکر نعم الهی است در معرفی موسی علیه السلام به این نعم ویژه‌ای که در اختیار موسای کلیم علیه السلام قرار داده شد و در ذیل بیان می‌شود اشاره می‌کند.

«موسی علیه السلام کلیم الله است»

در دعا اولاً به جریان تکلم خدای سبحان با موسی علیه السلام اشاره می‌کند که این گونه وحی بالاترین نوع وحی است چرا که خدای سبحان مسقتیم با رسولش سخن گفته و ندائی که از درخت آمد قائم به ذات اقدس اله بود نه درخت و سخن، سخن گفتن خدای سبحان بوده و به تعبیر حکیمانانه مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه درخت وسیله رسیدن سخن خدای سبحان به موسی بوده همانطور که ملائک چنین اند (۱).

امیرالمومنین علیه السلام درباره سخن گفتن خدا با موسی چنین می‌فرماید:

«الذی کلم موسی تکلیما واره من آیاته عظیما بلا جوارح ولا ادوات ولا نطق ولا لهوا» (۲) اشاره به اینکه در موقع تکلم خود خدای سبحان سخن گفت و سخن و ندا، ندای خود خدای سبحان بود و اینکه در دعای ندبه ثبت است که من شجرة تکلیماً نه این که درخت سخن گفت بلکه اشاره به آن مهم دارد که مبدأ آن نداء و گفتگو درخت بوده است و سخنگو خدای سبحان بوده است.

«هارون شریک موسی علیه السلام»

شرکت یعنی تقارن دو چیز در امری به گونه ای که برای هرکدام نصیب و تأثیر باشد. (۳) ویژگی دیگری که در این فراز دعا به آن اشاره شده شراکت هارون، موسی علیه السلام را در امر نبوت است یعنی در امر تنذیر امت و ابلاغ رسالت، هارون هم نصیب و تأثیر داشته به حدی که اگر هارون نبود برای موسی هم در امر نبوت نصیب و تأثیری نبود.

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳. التحقیق، ج ۶، ص ۵۰.

«هارون رده و وزیر موسی علیه السلام»

وقتی گفته می شود کسی «رده» دیگری است معنایش این است که او را یار و پشتیبان است.

الرده، مهموز، و تقول «ردأت فلاناً بكذا أي جعلته قوة له و عماداً... و صرت له ردهاً أي معیناً»^(۱).

«وزیر» بر وزن فعیل از وزر بکسر و او و سکون زاء به معنای حمل و سنگینی است^(۲). وزیر را از این جهت وزیر گویند که حامل ثقل و سنگینی است یعنی ثقل و بار نبوت موسی علیه السلام بر دوش هارون بود. بنابراین نه تنها هارون خود نبی بود بلکه وزر نبوت موسی علیه السلام را هم به دوش می کشید. پس حق مطلب این است که نام و یادی از او هم برود.

«چرا شراکت و وزارت هارون علیه السلام مطرح است»

زیرا وجود او برای موسای کلیم نعمت و بلکه خود نوعی برهان و اعجاز بوده است که یکی از آن نعم این بوده که موسی علیه السلام می توانسته در مقابل فرعونیان ادعا کند که اگر شما می گوئید من ساحر و کاذبم برادرم هارون هم ادعای نبوت و رسالت دارد پس چرا او معجزه ای ندارد که شما او را ساحر خطاب کنید.

شاید معنای کامل رده و وزیر همین باشد چرا که اگر نعوذ بالله موسی ساحر بود باید هارون هم که نبی بود سحری از خود نشان می داد پس برای کوبیدن فرعونیان عدم وجود معجزه برای هارون و وجود هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام لازم بود و این است معنای اتکاء و مددگیری موسی علیه السلام از هارون علیه السلام.

«بهره مندی»

در هر صورت آنچه که می توان از این فراز استفاده کرد این است که خدای سبحان برای هدایت بشر تمام عالم را بسیج می کند.

از آنجا که تمام عالم سرباز خدای سبحانند فلذا همه آنها در تحت فرمان او انسان را به سوی کمال که همان توحید است رهنمون می سازند.

۱. کتاب العین، ج ۸، ص ۶۷.

۲. برگرفته از مفردات الفاظ قرآن، ص ۵۵۸.

خدای سبحان برای هدایت بشر در دل تاریک شب نور خود را برای روشنائی افهام و قلوب جاهلان و گمراهان افاضه می‌فرماید آنهم به جای نار که با کوچکترین دم و نسیمی خاموشی می‌شود و می‌فهماند انسان برای هدایت و رستگار شدن و برای رسیدن به آرامش به جای اینکه به نار پناهنده شود باید به نور معتصم و متصل شود. و برای رسیدن به این نور باید تمام تعلقات خود را قطع کرده به کمال انقطاع برسد یعنی به آنجائی که حتی انقطاع خود را هم نبیند فلذا اگر کوچکترین تعلقی در او یا با او باشد همان حجاب و مانع خواهد شد کما اینکه نعلین موسی علیه السلام بود.

و اینکه انسان باید به جائی برسد که بداند جزء نور چیزی توان روشنائی را ندارد پس به دنبال نور برود.

اگر انسان به دنبال نورانیت برود و از حسیض حیوانیت دور شود آن وقت می‌تواند مستقیماً با مبدأ نور یعنی الله «جل و علا» سخن بگوید.

خدای سبحان، همواره در مقام تعلیم انسان بوده و بزرگترین درس او توحید می‌باشد او که اول معلم انسان است همواره انسان را به پرستش یک معبود دعوت می‌کند آن هم معبودی که خالق تمام عالم است.

سخن اینکه خدای سبحان در تاریکی شرک، نور توحید را نمایان خواهد کرد و حجت خود حضرت صاحب الامر را بر خواهد انگیخت و او مبدأ سخن گفتن خدا با بشریت خواهد شد و انسان سخن خدا را از زبان او خواهد شنید و گمشدگان برهوتِ ظلم و جهل، برای رسیدن به حجتِ نور، باید صالح شده از همه چیز دل بریده و تمام تعلقات را کنار زده و در زمان غیبت توسط شعیب غیبت تربیت گشته تا به نور دست یابند و بدانند خدای سبحان با تمام جنودش حجتش را یاری و معاونت می‌کند تا به زندگی فرعونیان خاتمه داده، توحید را اقامه فرماید.

بهره دیگر اینکه بدانند آنگاه که حجت حق حاکمیت ظاهری عالم را هم به عهده گیرد چنان امنیت و عدالت را برقرار می‌کند که گویند زن جوانی با حلیه و جواهرات خود از شرق عالم به غرب عالم تنها سفر می‌کند بدون آنکه احساس هراسی کند و کسی متعرض او شود همانطور که موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از دل نیل گذشتند و هراسی نداشتند و این امنیت مطلق است یعنی هم از بلایای ارضی و هم از بلایای سماوی مصون است همانطور که موسی علیه السلام از عصای مبدل به ازدها مصون بود.

سخن پایانی ﷺ

سخن پایانی بیان شباهت حضرت حجت «أرواح العالمین له الفداء ان شاء الله» با حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام.

۱. موسی علیه السلام از قومش دو عزلت داشت که یکی از دیگری طولانی تر بود عزلت اول از مصر بود و عزلت دوم هنگامی که به سوی میقات پروردگار می رفت، مدت عزلت نخستین را بیست و هشت سال ذکر کرده اند چنانکه شیخ صدوق رحمته الله به سند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده که: شنیدم، حضرت ابی عبدالله صادق علیه السلام می فرمود: در قائم علیه السلام سنت موسی بن عمران هست. عرضه داشتیم سنتی که از موسی بن عمران در او هست چیست؟ فرمود: مخفی بودن ولادتش و عزلت از قومش و مدت دومین عزلت چهل روز بود^(۱).

۲. موسی علیه السلام کلیم الله بود یعنی خداوند متعال با او سخن گفت ﴿قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین^(۲)﴾ قائم علیه السلام نیز خداوند متعال با او سخن گفت و او هم کلیم الله است. سخن گفتن خدا با او برای اولین بار هنگامی بود که آن حضرت را بر سراپرده عرش بالا بردند. چنانکه در بحار از حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که پروردگار من مهدی این امت را به من موهبت فرمود، دو فرشته را فرستاد، او را به سراپرده عرش بردند تا اینکه او را در پیشگاه خداوند عزوجل نگهداشتند، از جانب خداوند خطاب آمده مرحبا به تو ای بنده من برای یاری دینم و آشکار نمودن امر و راهنمای بندگانم سوگند خورده ام که به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو عذاب کنم^(۳).

۳. موسی علیه السلام وقتی از ترس دشمنان از قومش مخفی شد قومش در منتهای رنج و فشار و مشقت و ذلت واقع شدند، در زمان اختفاء قائم علیه السلام هم شیعیان و دوستانش و دیگر انسانها در منتهای سختی و فشار قرار گرفته اند.

۴. بنی اسرائیل منتظر قیام موسی علیه السلام بودند، چون که به آنها خبر داده شده بود که فرج آنها

۱. کمال الدین و تمام النعمه

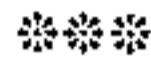
۲. اعراف ۱۴۴.

۳. بحار ج ۵۱ ص ۲۷.

به دست اوست، قائم علیه السلام نیز شیعیانش منتظر قیامش هستند.

۵. موسی علیه السلام دشمنی داشت به نام قارون که خدای سبحان او را در زمین فرو برد خداوند متعال دشمنان قائم علیه السلام را از جمله لشکر سفیانی را به زمین فرو خواهد برد.

۶. شباهت به هارون: هارون علیه السلام را خداوند به آسمان بالا برد و سپس بار دیگر به زمین بازگرداند^(۱)، حضرت قائم علیه السلام هم بعد از ولادت به آسمان رفته و سپس به سوی زمین بازگشت.



﴿ گفتار دهم ﴾

﴿ وبعض اولدته من غير اب واتيته البيئات وايدته بروح القدس ﴾

در تبیین سیره علمی و عملی انبیاء اولوالعزم «علیهم السلام» به سیره حضرت عیسیٰ مسیح «علی نبینا و آله و علیه السلام» می‌رسیم .

عیسی: ابن مریم و يقال له المسيح قيل سمى عيسى بعيسى، لانه كان ابیضا وسمی روحا لانه كان من ریح جبرائیل و سمی المسيح لانه كان یسیح فی الارض و كلمة لانه صار بكلمة مخلوقا و سمیت امه مریم لانه مرت فی الطاعة كمرور الحوت فی الیم.

المسیح: بالفتح ثم السكون معناه المبارک و قيل هو معرب یشوع مذكور فی مواضع من القرآن. قال الفخر الرازی فی تفسیره الكبير المسیح هل هو اسم

مشق او موضوع فيه قولان «الاول» اصله بالعبرانية مشيحاً بالشين المعجمه فعربته العرب و غيروا لفظه «الثاني» انه مشتق و عليه الاكثرون ثم قال سمي مسيحا لانه يمسح الارض اي يقطعها ويكون المسيح بمعني الممسوح فعيل بمعني المفعول وقيل المسيح كان كاللقب له و عيسى كالاسم^(۱).

مرحوم طبرسی رحمته الله در معنای مسیح چنین می فرمایند:

اصل المسيح الممسوح سماه الله بذلك لتطهيره إياه من الذنوب و الادناس التي تكون في الآدميين... و عيسى ممسوح البدن من الادناس و الآثام.^(۲)

آنچه از مطالب فوق بدست می آید اینکه؛ مسیح عليه السلام یعنی کسی که زمین محیط زیست خود را بپیماید و اطراف آن را سیاحت و گذر و نظر کند. تا آثار پروردگار خود را ببیند که البته این در صورتی است که فعیل بمعنای فاعل باشد ولی اگر به معنای مفعول بود ماسح آن فیض خاص الهی است که حضرت عیسی عليه السلام در این حال ممسوح آن لطف مخصوص می گردد چنانکه درباره حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام گفته شد که آن حضرت ممسوس در حق تعالی است^(۳).

❖ وضع اجتماعی و فرهنگی در عصر مسیح عليه السلام ❖

عصر مسیح عليه السلام عصری بود که مردم در منتهای جهل و ضلالت و ظلم و شقاوت به سر می بردند و از هر کاهن و نقالی پیروی می کردند و یهودیان که خود را پیروان حضرت موسی عليه السلام می دانستند از دین صحیح، منحرف شده بودند و شریعت موسی عليه السلام را تحریف کرده و کنار گذاشته بودند و جزء جمع مال هم و غم دیگری نداشتند و کارشان در جمع اموال و اخاذی از مردم به آنجا رسیده بود که درماندگان و بیچارگان را تشویق می کردند تا برای رفع پریشانی و حل مشکلاتشان نذر معابد کنند و بدین وسیله علاوه بر هدایا پول یک عده تهیدست بیچاره را به یغما می بردند و صندوق ها و خزانه های خود را انباشته تر می ساختند با اینکه وضع فقرا و مستمندان را از نزدیک می دیدند.

۱. دایرة المعارف الشیعه اعلمی.

۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۱

۳. برگرفته از تفسیر موضوعی قرآن، ج ۷، ص ۵۸۲.

حتی کار به جای رسیده بود بعضی از آنها منکر قیامت و رستاخیز بودند و حشر و نشر و ثواب و عقاب را کذب می خواندند.

احبار و رهبانان یهود اسیر شهوات و فریفته زر و زیور دنیا شده بودند و زشتکاریها و شهوترانیهای خود را از مردم پنهان داشته و خود را عابد و زاهد نشان می دادند و کارشان این شده بود که مردم را بدام تزویر خود انداخته اموالشان را به اصطلاح خود پاک کنند. آنگاه همه اموال را در خلوت به مصرف شهوات خود برسانند.

در چنین وضع اسفباری بود که خدا از مادری پاکدامن بنام مریم علیها السلام فرزندی به وجود آورد آن هم بدون اینکه برای او شوهری باشد.

«مریم مادر عیسی علیه السلام»

مریم علیها السلام زنی است عابده که خدای سبحان درباره او چنین می فرماید ﴿ان الله اصطفى اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین﴾^(۱).

مادر عابده او نذر کرده بود که فرزند درون رحم را محرر و آزاد برای خدمت به خدای سبحان قرار دهد ولیکن در زمان وضع حمل دید فرزند دختر است نه پسر و دختر نمی تواند چون پسر در جامعه ظاهر شود و خدمت کند ولی خدای سبحان مریم را از مادرش می پذیرد و کفالت او را به پیامبر زمانش حضرت زکریا واگذار می کند. مریم در تحت عنایت خدای سبحان و کفالت زکریا رشد کرده و زنی عابده شد به نحوی که تعجب زکریا و اهل خود و مردم را برانگیخت.

توفیق او در عبادت حق به حدی بود که دیگران یارای فهم عبادت او را نداشتند چه رسد به تقلید از او.

از کرامات او همین بس که قرآن می فرماید هرگاه زکریا بر او داخل می شد ﴿وجد عندها رزقا﴾^(۲)

آنچه از این حالات زیباتر است اینکه مادر قبل از ولادت مولود بین او و خالقش رابطه ایجاد می کند و او را به خدای سبحان تقدیم می نماید و دیگر اینکه در هنگام ولادت نامی

۱. آل عمران ۴۲.

۲. آل عمران ۳۷.

مناسب و زیبا برای او انتخاب می کند و او را از شر شیاطین در پناه خدا قرار می دهد و درس بزرگتر اینکه وقتی می بیند او دختر است اعلام می کند که دختر چون پسر نباید در جامعه حاضر شود حتی برای خدمت در مسجد؛ اف بر آنکه می گوید «جدا سازی مرد از زن تفکری ابن ملجمی است و معنا ندارد که مردی در موقع صحبت با زنی سر خود را به زیر افکند یا بالعکس»^(۱) این محروم از توفیق اگر یهودی یا مسیحی است بداند حرفش با سیره حضرت موسی و حضرت مسیح علیه السلام انطباق ندارد و اگر مسلمان است خود بهتر می داند که گزافه اش جایی در دین ناب محمدی صلی الله علیه و آله ندارد البته با اسلام ناب شیطان بزرگ همخوانی دارد.

از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل است «اشد الناس عذابا و اشد غضب الله عزوجل علی امرأة ذات بعل ملات عینها من غیر زوجها او غیر ذی محرم منها فانها ان فعلت ذلک احبط الله کل عمل عملته»^(۲) و در روایتی از خانم فاطمه زهرا علیها السلام وارد است «خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال»^(۳) قائل این گزافه به چه قیمتی می خواهد جیفه دنیا که امیرالمومنین آن را لماظه خوانده بخرد.^(۴) چون گوینده این یاوه یک زن است دیگران می دانند که نباید یاوه او را تبعیت کنند چرا که «طاعة المرأة ندامة»^(۵) و در برابر گوینده این یاوه این خطبه پر حکمت حضرت امیر علیه السلام را می خوانند که فرمود «معاشر الناس ان النساء نواقص الایمان نواقص الحظوظ نواقص العقول»^(۶)

«عزلت شرعی مریم علیها السلام»

مریم علیها السلام برای ایجاد رابطه مستمر با خدای سبحان و کسب صفای بیشتر باطن و اینکه

۱. این حرف فساد انگیز را یک زن که در انتخابات ششم مجلس شورای اسلامی منتخب مردم شناخته شد بیان کرده که ما آن را از روزنامه وزین کیهان مورخ شنبه هفتم اسفندماه ۱۳۷۸ شماره ۱۶۷۴۲ نقل می کنیم.

۲. بحار، ج ۷۳، ص ۳۶۶ و ج ۱۰۱، ص ۳۹.

۳. وسائل، ج ۱۴، ص ۴۳.

۴. اشاره به بیان علوی علیه السلام که فرمودند «الا حر یدع هذه اللماظة لاهلها» نهج البلاغه، حکمت ۴۴۸.

۵. وسائل، ج ۱۴، ص ۱۳۰.

۶. مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۲، ص ۸۶.

از سایر عبادت کنندگان جدا باشد تا دیگران مزاحم او نباشند و خود در گرفتاری کثرت غوطه‌ور نشود از مردم و حتی اهل خود فاصله گرفته و بین خود و دیگران حجابی قرار داده بود و مکان و محراب شرقی را انتخاب کرده بود.

اگر چه اصل این است که انسان خلوت و جلوتش برابر باشد و خلوت با جلوت برای او فرقی نداشته باشد چنانکه؛ امام حسن علیه السلام در ازدحام و جای انبوه و پر جمعیت نماز خواندند و زمانی که از آن حضرت سوال شد چطور در جای شلوغ اقامه نماز می کنید و چرا به محراب نمی روید؟ «یا بن رسول الله حضر فیما بینک و بین المحراب» آن حضرت در جواب فرمودند: «ان الله عزوجل اقرب الی من ان يحظر فیما بین و بینه احد»^(۱) من کسی را عبادت می کنم که او از دیگران که در کنار منند و عبور می کنند به من نزدیکتر است. با این حال دفع مزاحم و رفع مانع هم شرط حضور است و نقصی برای کسانی که به مقام سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام نرسیده اند نیست بلکه اگر بر مدار شریعت صحیح باشد امتیاز است چنانکه اگر تنها راه حصول حضور قلب در نماز بستن چشم است؛ غمض عین لازم می آید و وجود کراهت در چنین حالی مشکل و بعید است.

«چگونگی مادر شدن مریم علیها السلام»

در یکی از روزها مریم علیها السلام که به عادت همیشگی خود اعتکاف کرده بود و سرگرم نماز و مناجات بود و در محراب شرقی به دور از مردم مشغول عبادت و ریاضت صحیح بود ناگهان روح الهی به صورت انسانی زیبا بر او متمثل شد «فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرًا سویا»^(۲) با دیدن او مریم مضطرب و نگران شد و از جهت دفع ضرر محتمل فریاد «انسی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا»^(۳) سر داد که من از تو به خدای رحمان پناه می برم. روح متمثل گفت نگران مباش که من رسول و فرستاده خدایم «قال انما انا رسول ربک»^(۴)

۱. بحار، ج ۳، ص ۳۲۹.

۲. مریم ۱۷.

۳. مریم ۱۸.

۴. مریم ۱۹.

اینکه ملکی بر مریم نازل می شود از وجود طهارت علمی و عملی او خبر می دهد چرا که فرشتگان بر انسان صالح و طاهر نازل می شود ﴿الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا﴾^(۱) و شیاطین بر انسان خبیث نازل می شوند ﴿هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم﴾^(۲)

در آن حال و زمانی که مریم به دور از مزاحمین مشغول عبادت بود جبرئیل علیه السلام بر او متمثل شد و به او گفت: من فرستاده خدای تو هستم آمده ام تا به تو فرزندی پاک هبه کنم ﴿انما انا رسول ربک لاهب لک غلاماً زکیاً﴾^(۳)

مریم علیها السلام در مقابل بشارت ملک متمثل می گوید: چگونه من دارای فرزند خواهم شد و حال آنکه بشری با من تماس حاصل نداشته و من هم هرگز یک فرد بزهکار نبوده و نیستم ﴿قالت انی یکون لی غلام ولم یمسنی بشر ولم اک بغیا﴾^(۴)

جبرئیل علیه السلام فرمود آری چنین است ولی تو نظر به قابلیت قابل داری و من به فاعلیت فاعل چرا که فرستاده اویم.

من مظهر قدرت خدای سبحانم او بدون تماس بشری هم می تواند زن را مادر کند. در پی این سؤال و جواب بالاخره مریم علیها السلام به عیسی علیه السلام بار گرفت و به گوشه ای رفته انزوا اختیار کرد. آری خدای سبحان مریم علیها السلام را آیت و نشانه قدرت خویش قرار می دهد

﴿تمثل روح﴾

معنای تمثل از نظر قرآن کریم این است که فرشته یا روح خدا برای مریم علیها السلام به صورت انسانی تجلی و ظهور کرد. تمثل؛ صیرورت حقیقت نیست یعنی این گونه نبود، که فرشته انسان گردد و دوباره آن انسان فرشته شود بلکه متمثل شد یعنی در ظرف و در حیطه ادراکی مریم علیها السلام و در شعاع دید او به صورت یک انسان مشاهده شد و در خارج ادراک او، برخلاف

۱. فصلت ۳۰.

۲. شعراء ۲۲۱-۲۲۲.

۳. مریم ۱۹.

۴. مریم ۲۰.

آنچه دیده بود ظهور داشت یعنی باطنش ملک بود و صورتش انسان^(۱).

«ولادت سراسر اعجاز»

زمان حمل که در مقدار آن اختلاف است با همه اضطراب‌ها پایان یافت و لحظات طوفانی زندگی جدید مریم با اضطرابات زیادی شروع شد.

مریم علیها السلام در آستانه مادر شدن قرار دارد. درد سخت زاییدن به او دست داد آنچنان که او را از آبادی به بیابان کشانید، آن هم بیابانی خالی از انسان، دور از شهر، خشک و بی‌آب. از آن جا که وضعیت مریم علیها السلام یک وضع استثنائی بود هرگز دوست نداشت که احدی در زمان وضع حمل او را دیده و یاری دهد.

در این حالت که طوفانی از غم و اندوه سراسر وجود او را فرا گرفته بود احساس کرد آن لحظه پر ماجرا فرا رسیده آن لحظه‌ای که در صورت وقوع آماج تهمتهای مردم را همراه خواهد داشت از این جهت آنقدر مریم علیها السلام ناراحت و نگران بود که فریاد «یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً»^(۲) «ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی‌دیدم» را سرداد.

این حالت زیاد طول نکشید ناگهان صدائی به گوش او رسید صدائی که از طرف پایین پای او بلند بود که خطاب به او می‌گفت غمگین مباش بنگر پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارائی را جاری ساخته «فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریاً»^(۳) و در بالای سرت ساقه خشکیده‌ای را به درخت نخل باروری تبدیل نموده است تکانی به این درخت نخل بده تا رطب از آن فروریزد و از این غذای نیرو بخش تناول کن و از آن آب گوارا بنوش و چشمت را به این مولود روشن دار و اگر کسی از تو سؤال کرد با اشاره بگو من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام لذا با کسی سخن نمی‌گویم.

«برخورد مردم بعد از ولادت»

از آن طرف چون اهل مسجد مریم علیها السلام را در محراب ندیدند به جستجوی او در آمدند بالاخره او را در کنار مولودی یافتند.

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۵.

۲. مریم ۲۳

۳. مریم ۲۴

البته از ظاهر کریمه «فاتت به قومها تحمله»^(۱) این استفاده می شود که خود مریم علیها السلام به سوی قوم خود رفت در هر حال تفریطیان به مریم علیها السلام گفتند «لقد جئت شیئا فریا»^(۲) یا اخت هرون ماکان ابوک امرا سوء و ما کانت امک بغیا»^(۳) ای خواهر هارون تو فرزند یک پدر و مادر شایسته ای هستی این فرزند را چگونه به وجود آوردی بسیار عمل زشتی را مرتکب شدی؟

حضرت مریم علیها السلام به امر خدا ملهم شد که به کودک اشاره کند یعنی اگر سوال و ابهامی هست از این کودک سوال کنید او پاسخ می دهد.

وقتی قوم مریم علیها السلام این پاسخ را از اشاره مریم علیها السلام دریافتند با تعجب گفتند: «و کیف نکلم من کان فی المهد صیا»^(۴) چطور ممکن است یک نوزاد سخن بگوید، آنهم سخنی حکیمانه که بتواند پاسخ سوال ما را بدهد و از تو رفع تهمت کند.

ناگهان حضرت مسیح علیه السلام سخن گفت و با این سخن گفتن جلوی تفریط تهمت زندگان را و غلو افراطیها را گرفت.

از آنجا که جاهل یا افراط می کند یا تفریط عده ای از بنی اسرائیل بر اثر جهل، به مریم علیها السلام تهمت ناپاکی زدند و عده ای دیگر افراطی شده عیسی علیه السلام را پسر خدا خواندند اما عیسی علیه السلام با کلام خود بافته های آن ها را رشته می کند که هم تهمت موجود را رفع می نماید و هم مقام کاذب را دفع می کند که «انی عبد الله اتانی الكتاب و جعلنی نبیا»^(۵) «و جعلنی مبارکا این ما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکاة ما دمت حیا»^(۶) «و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا»^(۷)

یعنی من بنده خدایم و تنها فرق من با شما این است که من پیامبرم و بر من کتاب و وحی نازل می شود و الا در مقام عبودیت من هم باید چون شما عبادت کنم و نماز بگذارم و زکات مال و بدن را پرداخت نمایم.

۱. مریم ۲۷.

۲. مریم ۲۷ و ۲۸.

۳. مریم ۲۹.

۴. مریم ۳۰ تا ۳۲.

آری عیسی علیه السلام در مقام معرفی خود کلمات عجیبی را طرح می کند اولاً خود را بنده خدا می داند و این یعنی دعوت مردم به سوی توحید ثانیاً با وجود داشتن سنی بسیار کم یعنی در حدود شاید کمتر از چند ساعت و لحظه خود را صاحب کتاب معرفی می کند ثالثاً نبوت خود را طرح کرده و با بیان این مقام همگان را امر به پیروی از خویش برای رسیدن به کمال می کند رابعاً خود را موجودی مبارک برای بشریت معرفی کرده و به همگان می فهماند که خیر کثیر و دائمی در وجود اوست پس بازماندگان از او و سبقت گیرندگان بر او از برکت و خیر و کمال محرومند خامساً با وجود صغر سن خود را مقیم صلاة و اقامه کننده نماز و مودی زکات معرفی می کند و مهم اینکه این را چون مسئله نبوت به خدای سبحان نسبت می دهد سادساً در کنار مسئله نماز حفظ حرمت و احترام مادر را طرح می کند که این مطلب هم اشاره به پاکی مریم دارد و هم اشاره به جایگاه مادر سابعاً هر گونه ستمگری و ظلم پیشگی و شوم سابقگی و عاقبتی را از خود نفی می کند که با این بیان روشن می شود هر که بنده خدا و پیرو کتاب و نبی الهی و در همه حال خیر محض و اهل اقامه نماز و ادای زکات و احترام به والدین خصوصاً مادر نباشد او جباری شقی است

﴿رسالت عیسی علیه السلام﴾

عیسی علیه السلام با چنین شروعی و در بین چنین افکاری به رشد و شکوفائی رسید و به سوی مردم رفته و آنها را دعوت به توحید می نمود.

رسالت عیسی علیه السلام بر پایه دعوت به توحید پیروی از کتاب خدا و نبوت عیسی و اقامه نماز و ادای زکات توسعه یافت .

او برای ادای وظیفه رسالتی خود حتی به مجالس کاهنان و راهبان یهودی می رفت و با آنها مناظره می کرد و آنها را محکوم می نمود .

﴿معجزات و بینات عیسوی علیه السلام﴾

از آنجا که یکی از راههای اثبات نبوت انجام معجزه است به این جهت عیسی علیه السلام به مردم می فرمود اگر از من معجزه می خواهید من از این خاک (گل) شکل مرغی را در می آورم پس به آن می دمم می بینید که مرغی زنده خواهد شد ﴿انی اخلق لكم من الطین کهیئة الطیر

فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله^(۱) و....

عیسای مسیح علیه السلام توانست تمامی امراضی که اطباء از درمان آن عاجز بودند درمان کند او امراض برص و پیسی را مداوا کرد و کور مادرزاد را بینا نمود او توانست مردگان را زنده کند مرده‌هایی را که عیسای مسیح زنده می‌کرد تنها افرادی نبودند که تازه سرد شده و جان خود را از دست داده باشد بلکه افرادی هم که مدت مدیدی در قبر بودند آنها را هم می‌توانست احیا کند چنانکه در تاریخ نقل است فرزند غرق شده نوح را زنده کرد و سپس میراند. او می‌توانست از مقدار و نوع غذایی که افراد در خانه‌هایشان ذخیره کرده بودند خبر دهد.^(۲)

البته همه اینها به اذن خدا صورت می‌گرفت در تبیین این معنا به این روایت استناد می‌شود که نقل است روزی ابلیس لعین با آن حضرت روبرو شد و گفت: یا عیسی انت الذی بلغ من عظم ربوبیتک ان تکونت من غیر اب؟ قال عیسی علیه السلام ﴿بل العظمة للذی کوننی و کذلک کون آدم و حواء﴾ قال ابلیس یا عیسی فانت الذی بلغ من عظم ربوبیتک انک تکلمت فی المهد صبی؟ قال عیسی علیه السلام ﴿یا ابلیس بل العظمة للذی انطقنی فی صغری و لو شاء لا بکمی﴾ قال ابلیس فانت الذی بلغ من عظم ربوبیتک انک تخلق من الطین کهیئة الطیر فتنفخ فيه فیصیر طیراً؟ قال عیسی علیه السلام ﴿بل العظمة للذی خلقتنی و خلقت ما سخر لی﴾ قال ابلیس فانت الذی بلغ من عظم ربوبیتک انک تشفی المرضى؟ قال عیسی علیه السلام ﴿بل العظمة للذی باذنه اشفیتهم و اذا شاء امرضنی﴾ قال ابلیس فانت الذی بلغ من عظم ربوبیتک انک تحیی الموتی؟ قال عیسی علیه السلام ﴿بل العظمة للذی باذنه احيیهم و لا بد من ان یمیت ما احيیت و یمیتنی و...﴾^(۳)

﴿روح القدس چیست﴾

یکی دیگر از ویژگی‌های حضرت مسیح تأیید به وسیله روح القدس است. در بیان اینکه روح القدس چیست نظراتی چند مطرح است که در ذیل به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم.

الف. مراد از روح، روح مقدس عیسی علیه السلام است و مقصود از قدس حق تعالی است یعنی

۱. آل عمران ۴۹

۲. برگرفته از آیه ۴۹ سوره آل عمران

۳. امام‌المالی (صدوق علیه السلام)، مجلس ۳۷، ص ۲۰۳.

روحی که از مقام قدس به عیسی علیه السلام افاضه شد.

ب. مقصود از روح القدس روح خود حضرت است و قدس صفت او است و به معنای طهارت و پاکیزگی است یعنی روح آن حضرت از قدرات منی و غیر آن پاک و طاهر است.
ج. مقصود از روح القدس جبرئیل علیه السلام بوده و روح نامی از نامهای او است و قدس یعنی برکت یعنی فرشته با برکت.

د. منظور از روح القدس همان نیروی غیبی است که عیسی علیه السلام را تأیید می‌کرد.
هـ. بعضی از مفسرین هم روح القدس را به انجیل معنا کرده‌اند. (۱)

و. همان قوه مخفی بود که آن حضرت مردگان را به اذن خدا زنده می‌نمود. (۲)

ز. نقل دیگر این که روح القدس، سیده النساء العالمین فاطمه الزهرا علیها السلام است. (۳)

در این فراز دعا تصریح می‌شود که خدای سبحان عیسای مسیح را با روح قدسی موید و متنعم کرده است و حضرت مسیح از فیض مضاعف برخوردار بوده چرا که هم اصل وجود او به وسیله روح الهی تأمین و هم کمال زاید بر اصل هستی او با روح الهی تأیید شد.

«مبارزه باطل با حق»

وقتی باطل مداران یعنی راهبان و کاهنان و آن دسته از افرادی که منافعشان به سبب وجود و تبلیغ حضرت عیسی علیه السلام به خطر می‌افتاد این وضع را دیدند به فکر مکر و خدعه افتادند.

آنها وقتی ادله محکم و متقن عیسی بن مریم علیها السلام و معجزات او را دیدند فهمیدند که دیگر جایی برای دروغ پردازیهای آنها نخواهد ماند به همین جهت در خشم شدند و از هیچ گونه دسیسه و تبلیغات سوئی خودداری نکردند.

آخرین حربه و چاره را در به قتل رسانیدن عیسی روح الله صلی الله علیه و آله یافتند.

با خیانت یکی از حواریون خائن یک شبی که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به اتفاق یاران خود در بوستانی منزل گرفته بودند. تا شب را در آن جا استراحت کنند. آن باغ را محاصره

۱. تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۷۷

۲. برگرفته از تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۹۹ و تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۱۲۵

۳. تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۸۲.

کردند یاران حضرت پراکنده شدند و گمان کردند که یهودیان حضرت را دستگیر کرده‌اند، در حالی که خدای سبحان او را از دیده دشمنان مخفی نمود.

همانطوری که در قرآن مطرح شده است آنها نه تنها نتوانسته‌اند که آن حضرت را به قتل برسانند بلکه به صلیب هم نتوانستند بکشند ﴿اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك و رافعك الي﴾^(۱) البته اینکه عیسای مسیح علیه السلام روزی رحلت خواهد کرد و نعمت موت شامل آن حضرت علیه السلام می شود به عنوان قانون عالم خلقت مورد قبول است اما اینکه آن حضرت علیه السلام در آن وقت رحلت کرده باشد پذیرفته نیست و استناد به کلمه توفی در آیه پیش گفته برای اثبات فوت عیسای علیه السلام مردود است چرا که این کلمه برای غیر فوت هم بکار رفته است مثل ﴿یتوفکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار﴾^(۲)

بنابراین مسئله تصلیب و قتل آن حضرت علیه السلام برای معاندان مشتبه شده یعنی یا آنان خیال کردند که او را به صلیب کشیده‌اند و یا فرد دیگری را بجای آن حضرت علیه السلام به قتل رساندند در هر صورت آن حضرت علیه السلام رافع الی الله است و در زمان لازم از نعمت موت بهره‌مند می‌گردد.

حضرت عیسی علیه السلام از دیدگاه امیرالمومنین علیه السلام

در پایان سیره حضرت مسیح علیه السلام به نقل بیان بلند و نورانی امیر بیان حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پردازیم.

آن حضرت در مقام معرفی «عیسی بن مریم» چنین می‌فرمایند: اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم علیه السلام را برایت بازگو می‌کنم. او سنگ را بالش خویش قرار می‌داد. لباس خشن می‌پوشید. نان خشک می‌خورد و خورشش گرسنگی بود. چراغ شبهایش ماه، مسکنش در زمستان شرق و مغرب آفتاب بود (صبحها در جانب مغرب و عصرها در جانب مشرق روبروی آفتاب قرار می‌گرفت) میوه و گلش گیاهانی بود که زمین برای بهائم می‌رویاند. نه همسری داشت که وی را گرفتار فتنه کند و نه فرزندی که او را غمگین نماید. و نه ثروتی که او را به خود

۱. آل عمران ۵۵.

۲. انعام ۶۰.

مشغول دارد و نه طمعی که خوارش سازد. مرکبش پاهایش بود و خادمش دستهایش بود.^(۱)

بهره‌مندی

حاصل آنچه از این فراز به دست می‌آید این است که خدای سبحان در هر عصری با یک بیان خاصی معلم توحید را معرفی می‌کند.

مولود غیر والد یک معجزه و بینه الهی است این معجزه که خبر از تنها قدرت مطلق عالم می‌دهد؛ آیتی روشن برای ره پویان توحید است.

مستفاد این فراز از دعا این است که خدای سبحان در امر هدایت بشر همیشه امر را با یک معجزه آغاز می‌کند و از قبل و بعد، حجت خود را یاری و حمایت می‌کند.

شروع هدایت بنی اسرائیل توسط عیسیای مسیح علیه السلام با معجزه همراه بود و عیسیای مسیح علیه السلام این حجت خدای سبحان در حین تبلیغ هم از حمایت خدای سبحان بهره‌مند بود. سیره هدایتی توحید بر این است که هدایت همواره ملازم با معجزه باشد و چه معجزه‌ای از این بالاتر که خدای سبحان حجت خود را قرنهای متفاوت حفظ و به وسیله او هدایت به سوی توحید را در جامعه جاری کرده است.

آنها که این شبهه را مطرح می‌کنند که چطور می‌شود موجودی دهها قرن زندگی کند خوب است به این فراز دعای ندبه توجه کنند. و بفهمند خدائی که قدرت دارد مولودی را غیر والد به وجود آورد پس می‌تواند مولودی را که از والد به وجود آمده سالها بلکه قرنها حفظ کند. خدائی که آنقدر قدرت دارد، آدم علیه السلام را بدون وجود والدین موجود کند و عیسیای مسیح علیه السلام را بدون وجود والد خلق کند حفظ مولودی برای این قدرت در طول قرنها بلکه میلیونها قرن آسان است. فلذا جبرئیل علیه السلام در جواب تعجب مریم علیه السلام فرمود ﴿قال ربك هو علي هين ولنجعله آية للناس ورحمة منا وکان امرأ مقضياً﴾^(۲) «هین» آن عمل سهل و آسان را که گویند.^(۳) البته همه امور برای خدای سبحان آسان و سهل است ﴿وما ذلک علی الله

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲. مریم ۲۱.

۳. مجمع البحرین ج ۶ ص ۳۳۰.

بعزیز^(۱) ولکن انسان در مقام مقایسه باید بفهمد خدائی که انسان را از کتم عدم بیرون می آورد و خدائی که مولودی به بدون آب موجود کرد می تواند حجت خود را در طول قرون مختلف با سلامت و عافیت حفظ فرماید.

بهره دیگر اینکه همانطور که عیسای مسیح علیه السلام مبارک بود و هر کس خواهان برکت است باید در ظل تبعیت آن حضرت قرار گیرد حضرت حجت بن الحسن علیه السلام هم مبارک است و همه موظف به تبعیت از او هستند و هر که از او بازماند یا براو پیشی گیرد از خیر و برکت محروم می ماند لذا در زیارت جامعه کبیره می خوانیم «فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق»

بهره دیگر اینکه همانطور که عیسای مسیح علیه السلام موید به روح بود حجت آل محمد علیهم السلام هم موید به روح است «و ایدکم بروحه» «و ائده بروح القدس»^(۲)

سخن پایانی علیه السلام

بیان شباهت حضرت حجت علیه السلام با حضرت عیسی علیه السلام.

عیسی علیه السلام در شکم مادر تکلم کرده تسبیح می گفت، چنانکه علامه مجلسی رحمته الله در حاشیه جلد پنجم بحار از ثعلبی روایت کرده است، قائم علیه السلام نیز در شکم مادر سخن گفته است.

عیسی علیه السلام در کودکی در گهواره سخن گفته است قائم علیه السلام نیز در کودکی در گهواره سخن گفته است و آن هم سخن حکیمانه چنانکه در کمال الدین صدوق رحمته الله از حکیمه دختر امام محمد بن علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت حجت علیه السلام بعد از ولادتش تکلم کرد و گفت «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله» و سپس بر امیرالمؤمنین و امامان «علیهم السلام» یک به یک درود فرستاد تا به پدرش رسید و آنگاه لب فرو بست تا اینکه روز هفتم به توحید سخن گفت و بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامان «علیهم السلام» درود فرستاد سپس این آیه را تلاوت کرد «بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض»

۱. ابراهیم ۲۰

۲. به گفتار چهارم صفحه ۷۹ و زیارت جامعه کبیره مراجعه فرمایید.

عیسی علیه السلام را خداوند حکمت و ویژگیهای نبوت را در کودکی به او عنایت فرمود قائم علیه السلام نیز خداوند حکمت و ویژگیهای امامت را در کودکی به حضرتش عنایت کرد.

مردم درباره عیسی علیه السلام دچار اختلاف شدند یهود و نصاری اتفاق کردند بر اینکه عیسی کشته شده در حالی که خداوند سبحان آنها را تکذیب کرد درباره حضرت قائم علیه السلام نیز مردم دچار اختلاف می شوند عده ای می گویند اصلاً متولد نشده است و بعضی دیگر خواهند گفت: متولد شده و رحلت کرده و عده ای گویند امام یازدهم علیه السلام عقیم مانده است و... .

عیسی علیه السلام به اذن خدای سبحان مردگان را زنده می کرد قائم علیه السلام نیز مردگان را زنده می کند چنانکه در روضه کافی از ابوبصیر روایت شده که گفت به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم اینکه خداوند متعال می فرماید: ﴿واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى و عدا عليه حقا ولكن اكثر الناس لا يعلمون﴾ منظور چیست؟ حضرت فرمودند: ... ای ابابصیر هنگامی که قائم علیه السلام به پا خیزد خداوند گروهی از شیعیان ما را برای او برانگیزد و زنده کند که گیره های شمشیرهایشان بر روی شانتهایشان است، چون این خبر به قومی از شیعیان ما که نمرده اند برسد به یکدیگر گویند: فلان و فلان از قبرهایشان برانگیخته شدند و آنها با قائم علیه السلام هستند. این سخن به گوش گروهی از دشمنان ما برسد، می گویند: ای گروه شیعیان چقدر دروغگو هستید! این دولت و حکومت شما است و شما دروغ می گوئید نه والله اینها که شما می گوئید زنده نشده و زنده نخواهند شد تا روز قیامت، پس خداوند گفتار آنها را حکایت کرده می فرماید ﴿واقسموا بالله جهد...﴾ (۱)

﴿گفتار یازدهم﴾

﴿وَكُلُّ شَرْعٍ لَه شَرِيعَةٌ وَ نَهَجَةٌ لَه مِنْهَا جَا وَ تَخِيرَةٌ لَه اَوْكِيَاءٌ، مَسْتَحْفَظًا بَعْدَ مَسْتَحْفَظٍ مِنْ مَدَّةِ الرَّ مَدَّةِ اِقَامَةِ لَدِينِكَ وَحِجَّةِ عَلَيَّ عِبَادِكَ وَ لِنَالِيزُولِ الْحَقِّ عَرِّ مَقْرَهُ وَ يَغْلِبُ الْبَاطِلَ عَلَيَّ اَهْلَهُ وَ لَيَقُولُ اَحَدٌ لَوْلَا ارْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا مَنذِرًا وَ اَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَتَّبِعَ اَيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذَلَّ وَ نَخْزِي﴾

در فرازهای قبل سخن از مقام و سیره علمی و عملی بعضی از انبیاء «علیهم السلام» بود. بحث از بعض نعمات الهی که خدا در چهره نبوت و رسالت به انسان ارزانی داشته و داعی برای شناخت و زدودن غبار غفلت و فراموشی، حاملان این نعم عظیم را معرفی می نماید. آنهایی که خود به مقصد، ره یافته و به مقصود رسیده اند و خود راهنمای مشتاقان این راه شده اند.

﴿سَرِّیَانِ سِیرَةِ اَنْبِیَاءِ﴾

در فرازهای اولیه دعای ندبه، برای اینکه انسان راه معرفت و نیل به آن را بشناسد و به آسانی طی کند سیره علمی و عملی سالکان این کوی را برای راهیان آن تبیین می کند و سالکان واصل این کوی که انبیاء، اولیاء و برگزیدگان خاص خدای سبحانند را به عنوان اسوه

به دیگر سالکان معرفی می‌کند.

«تفاوت مکات انبیا»

اگر چه همه انبیاء معلم کتاب و حکمت و مزکی و مربی نفوس انسانها و در اصل تحقق بخشیدن به اهداف یاد شده همتای یکدیگرند، اما با هم یکسان نیستند و روش تعلیم، تربیت، تزکیه و تهذیب هر یک از آنها با دیگری تفاوت دارد.

خداوند دربارهٔ اختلاف رتبه انبیاء چنین می‌فرماید: ﴿تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض﴾^(۱) اما بعضی از پیامبران را بر بعض دیگر برتری دادیم، قهراً برخی افضل از دیگری خواهند بود پس وقتی پیامبران در درجه کمال و فضیلت یکسان نباشند، به تبع سیره آنها نیز یکسان نخواهد بود.

«هدف از آفرینش آدمیان»

انسان برای عبادت خالق آفریده شده است و غرض از خلقت این بوده که خلق عابد باشد نه اینکه خالق معبود و این معنا از کریمه ﴿ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون﴾^(۲) استفاده می‌شود. البته نه اینکه خدای سبحان نیاز به عبادت بندگانش دارد چرا که ﴿خلق الخلق حين خلقهم غنياً عن طاعتهم﴾^(۳).

در بیان این که خلق به عبادت نیازمندند و خالق از عبادت آنها بی‌نیاز، سخن این است که احتیاج اولین مشاهده انسان است و چون اولین مشاهده عقل احتیاج است، رفع نیاز و احتیاج هم اولین عملی است که انسان انجام می‌دهد. اگر زندگی انسان را مورد مطالعه قرار دهیم به این موضوع می‌رسیم که تمام مخترعین و مکتشفین و... اول نیاز را مشاهده کردند و بعد در پی رفع آن نیاز برآمدند.

از آن جا که آنچه را انجام می‌دادند برای از بین بردن احتیاجشان بود لذا نوع عمل یا به عبارتی کمیت و کیفیت آن بر ایشان مهم بود. یعنی اینکه سعی بر این داشتند آن چیز احتیاج آن‌ها را برطرف سازد و چیزی نباشد که به ضرر آن‌ها باشد. این دو شرط این معنا را می‌رساند

۱. بقره ۲۵۳.

۲. ذاریات ۵۶.

۳. نهج البلاغه خطبه ۱۸۶ (خطبه متقین).

که مفید بودن آنچه با آن، احتیاج خود را برطرف می‌کنند و مضر نبودن آن، برایشان قابل اهمیت است.

لکن حضرت حق جل جلاله برای رفع نیاز و احتیاج خلق نکرد یعنی نه نیاز به عبادت عابدان داشت و نه از معصیت عاصیان ضرری به او می‌رسید. بلکه او انسان را خلق کرد تا انسان به کمال برسد و چون او رحمت مطلق است از جهت لطف، رساندن فیض و رحمت را به دیگران بر خود واجب کرده است «کتب ربکم علی نفسه الرحمه»^(۱) فلذا رحمت او ایجاب می‌کند تا اجازه بدهد تا دیگران هم به کمال و هستی مطلق راه یابند.

«شرایط کمال یابی»

رسیدن به کمال دارای شرایطی است که خدای سبحان همه آنها را برای انسان مهیا کرده است که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

۱. خلق انسان بود که خدای فاطر انسان را از کتم عدم به صحنه هستی درآورد.
 ۲. داشتن برنامه‌ای جامع به فراخور نیاز انسان که خدای متعال با قرار دادن شریعت و دین آن برنامه لازم را در اختیار انسان قرار داد.
 ۳. بهره‌مند بودن از معلمی کامل تا او را راهنمایی کند و برنامه جامع را برای او تبیین و تفهیم کند که ارسال رسل و بعثت انبیاء برای همین معنا می‌باشد.
- از آنجا که انسان به طور فطری خواهان کمال است و اینکه احتیاج اولین مشاهده انسان است و آن را در ذات خود و در هر چیزی که مرتبط به او، قوا و اعمال او است و همچنین در سراسر جهان برون از خود می‌بیند و در سراسر زندگی خود با احتیاجاتی برخورد می‌کند که رفع آن از توان عقل او خارج است در همین اولین ادراک حکم می‌کند به وجود ذاتی که حوایج او را برآورد و آن برآوردنده نیازها کسی است که خود غنی و بی‌نیاز است؛ یعنی «الله» که رب و مدبر همه عالمیان و مبرای از هر نقص و نیاز است.

«راه ارتباط مخلوق با خالق»

راه ارتباط انسان با خدا، وحی و نبوت و شریعت است. پس کسی که از وحی و انبیاء دور باشد از شریعت دور است و کسی که از شریعت دور باشد به هدف خلقت پشت کرده است و هر

که به هدف خلقت پشت کند به کمال نمی‌رسد و کسی که به کمال نرسد همیشه محتاج است و هیچگاه احتیاجش برطرف نشده، ذلیلانه به دیگران اتکاء دارد.

«شریعت و منهاج»

راغب در کتاب مفردات خود می‌گوید «شرع... الشرع نهج الطريق الواضح»، «شرعت له طریقاً» یعنی برای او راهی روشن درست کردیم.

شرع در اصل مصدر بوده و سپس اسم راه روشن شده است و به راه صاف و واضح گویند. و نیز درباره نهج چنین می‌گوید: نهج «بفتح و سکون هاء راه روشن است و منهاج به معنای روشن و معلوم است»

شریعت معنایی اخص و کوتاه‌تر از دین در بر دارد، شریعت راهی است که برای هر یک از ملت‌ها و یا پیامبرانی که بدان مبعوث شده‌اند آماده شده، چون شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام.

از این فراز دعای ندبه این معنا استفاده می‌شود که خدای سبحان هم برنامه جامعی را تدوین و تعیین کرده و هم معلم کامل را برای مردم هر عصری فرستاده است که این برنامه (شریعت) مطابق با نیاز و احتیاج مردم هر عصر بوده است.

«شریعت رزق معنوی»

همانطور که نبوت رزق پیامبران الهی است فلذا وقتی شعیب رضی الله عنه از نبوت خود سخن می‌گوید آن را رزق و روزی خود معرفی می‌کند «رزقنی منه رزقاً حسناً»^(۱) شریعت هم رزق معنوی انسانها می‌باشد آنکه از علوم و معارف الهی بهره‌ای ندارد، رزق معنوی ندارد.

رزق مادی را همه حیوانات جهان دارند و روزی انسان تنها خوردن و پوشیدن نیست خداوند سبحان روزی معنوی انسان را در شریعت انبیاء قرار داده است و توسط انبیاء برای انسان می‌فرستد و انسان باید بکوشد تا از آن بهره‌مند شود و انسان با عمل کردن به شریعت به کمال مطلق می‌رسد. دین و شریعت بهترین رزق الهی است که خدای رحمان آن را به انسان ارزانی داشته است.

همانطور که در مورد رزق مادی آمده است که برای هر جاننداری قوتی است و برای هر

دانه‌ای خورنده‌ای و انسان خود قوت مرگ است ﴿لکل ذی رفق قوت ولکل حبه آکل و انت قوت الموت^(۱)﴾ و ﴿وجعل لکل روح منهم قوتا معلوما مقسوما من رزقه﴾^(۲) در مورد رزق معنوی هم سخن چنین است که برای هر انسانی رزق معنوی قرار داده شده که باید آدمی خود را در معرض قرار دهد تا بهره کافی را از شریعت که روزی معنوی خداست ببرد و هر که بیشتر در معرض باشد از روزی بیشتری بهره‌مند است. مانند رزق مادی که انسان با تلاش مشروع و کوشش لازم خود را در بستر رزق الهی قرار می‌دهد.

﴿شریعت صحیح انسان را خلیفه الله می‌کند﴾

انسان باید خلیفه الله باشد و راه خلیفه الله شدن و در آن مقام ماندن این است که انسان عبد باشد این دو از انضمام دو کریمه ﴿انی جاعل فی الارض خلیفه﴾^(۳) و ﴿ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون﴾^(۴) فهمیده می‌شود.

پس کسی خلیفه است که عبد باشد و کسی عبد است که متصل به شریعت باشد تا چگونگی رسیدن به مقام عبد و در پی آن خلیفه الله شدن را بشناسد بنابراین کسی که از شریعت دور است به مقام انسانی نرسیده و نمی‌تواند انسان باشد.

﴿دین و معنای آن﴾

دین یک برنامه کامل است که در هر عصری بخشی از آن مطرح می‌شود. یعنی دین عبارت است از یک برنامه کامل و جامع و لایتغیر که برای رسیدن به کمال و سعادت در اختیار انسان قرار داده شده است و لذا به فراخور مردم هر عصری آن قسمتی که لازم بود به مردم آن زمان داده شده و در صورت عدم نیاز به مطالب بیشتر مردم عصر بعدی از وجود پیامبری بهره می‌بردند ولی پیامبری که شریعت پیامبر قبل از خود را تبلیغ و تبیین می‌کرد. بنابراین مردم هیچ عصری بدون معلم و راهنما و رهبر نبودند و آن مقدار از دین که بیان شده از بین نمی‌رود. فراز ﴿وکل شرعت له شریعه و نهجت له منها جا و تخیرت له اوصیاء مستحفظاً

۱. تحف العقول، خطبه امیرالمؤمنین معروف به وسیله، ص ۹۲.

۲. صحیفه سجادیه (ع)، دعای اول.

۳. بقره ۳۰

۴. ذاریات ۵۶

بعد مستحفظ من مدة الى مدة اقامة لدينك ﴿ به این معنا اشاره دارد.

﴿تفاوت شرایع و علت آن﴾

حکمت این را حکم می‌کرد که در هر زمانی با یک بیان خاصی برنامه الهی به انسانها عرضه شود چرا که در بعضی از ازمه مردم آن آمادگی را نداشتند که مطالب جامعی برای آنها گفته شود و آن مقداری که مورد نیاز آنان و متناسب با فهم و توان علمی و عملیشان بوده برای آنها بیان شده است برای همین بوده که در هر عصری نبی و پیامبر بوده است ولی شاید شریعت جدید نبوده بلکه این نبی، شریعت پیامبر صاحب شریعت قبلی را تبلیغ می‌نموده است و این هم باز به علت عدم نیاز مردم آن عصر بوده است.

برای مثال اینکه در زمان حضرت آدم علیه السلام لزومی برای بیان احکام غنایم جنگی نبوده و یا در عصر مسیح علیه السلام نیازی به طرح مسئله کشور گشایی و احکام مربوط به آن از قبیل اراضی «مفتوحة عنوه»^(۱) و غیره نبوده اما در عصر حضرت خاتم الانبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وضعیت فرق می‌کرده.

﴿تعداد انبیاء﴾

اینکه انبیاء الهی علیهم السلام چند نفر بوده‌اند در قرآن چیزی ذکر نشده است و فقط به طور کلی از انضمام آیات ﴿ان من امة الا خلافیها نذیر﴾^(۲) و ﴿لقد بعثنا فی کل امة رسولا﴾^(۳) و ﴿لکل قوم هاد﴾^(۴) این معنا مستفاد است که در میان تمام اقوام و ملل، پیوسته انبیاء الهی «علیهم السلام» یا اوصیاء آنها حضور داشته‌اند به این جهت تعداد آنها باید زیاد باشد مرحوم شیخ صدوق رحمته الله نقل می‌کند: عن النبی صلی الله علیه و آله ﴿خلق الله عزوجل مائة الف نبی و اربعة و عشرين الف نبی انا اکرمهم علی الله و لافخر و خلق الله عزوجل مائة الف وصی، اربعة و عشرين الف وصی فعلى اکرمهم علی الله و افضلهم﴾^(۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. زمینی که با غلبه بر ساکنان آن گشوده شده است.

۲. فاطر ۲۴

۳. نحل ۳۶

۴. رعد ۷

۵. خصال، ج ۲، ص ۷۸۳

تعداد پیامبرانی که برای هدایت انسان ارسال شده‌اند را یک صد و بیست و چهار هزار نفر می‌داند.

«وظائف انبیاء»

قرآن که محکم‌ترین سند است در بیان مسئله رهبری مردم از سوی خدای سبحان به وسیله انبیاء الهی «علیهم السلام» سرفصل‌های مهمی را بیان می‌فرماید که عبارت است از:

۱. تبیین و تثبیت توحید و نفی طواغیت «لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» (۱)

۲. رفع و دفع اختلاف «کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین منذرین و انزل معهم الكتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ و ما اختلف فیہ الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیہ من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم» (۲)

۳. اجرای قسط و عدل و داد در جوامع انسانی «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فیہ باس شدید و منافع للناس» (۳)

۴. تعلیم و تزکیه انسان «ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الكتاب و الحکمه و یزکیهم» (۴)

۵. داوری و قضاء «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی» (۵)

۶. اتمام حجت با بندگان «رسلا مبشرین و منذرین لئلا یكون للناس علی الله حجة

۱. نحل ۳۶

۲. بقره ۲۱۳

۳. حدید ۲۵

۴. بقره ۱۲۹

۵. ص ۲۶

بعد الرسل و كان الله عزيزاً حكيماً»^(۱)

۷. عصمت از گناه و مصونیت از خطا و اشتباه «اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده»^(۲)

۸. معجزه و آیت «ما كان لرسول ان ياتي بأية الا باذن الله»^(۳)

در قرآن صفات و وظایف دیگری برای انبیاء «عليهم السلام» ذکر شده که با رجوع به آیات و تفاسیر می توان آنها را پیدا کرد.

«سیره انبیا یک کتاب تعلیم و تهذیب است»

در باب نبوت یکی از مسائلی که قرآن به آن پرداخته بیان اسامی و سیره جمعی از انبیاء الهی «عليهم السلام» است که این خود به عنوان یک کتاب تعلیم و تهذیب به عالم عقل و شعور اعطا شده است.

مشهور این است که در قرآن نام ۲۶ تن از انبیاء ذکر شده است؛ که عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، لوط، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد، السیخ، الیاس، ذوالکفل، عیسی و محمد «علی نبینا و آله و علیهم السلام».

در اینجا جهت تبیین و شرح فراز «وکل شرعت له شریعه و نهجت له منهاجا و تخیرت له اوصیاء مستحفظا بعد مستحفظ من مدة الى مدة اقامة لدینک» نام و سیره چند تن از انبیاء الهی را بیان می کنیم.

«ادریس عليه السلام»

ادریس بکسر الهمزة و الراء بینهما و ال مهمله من الدرس، اسم اعجمی.... هو النبی عليه السلام ابن الیارد بن مهلائیل بن قینان بن أنوش بن شیث بن آدم. و يقال له اخنوع و خنوع و ادریس.... قیل سمی ادریس لانه کان یكثر الدرس بحکم الله و سنن الاسلام و هو اول من خاط الثیاب و لبسها و هو اول من خط بالقلم و نظر فی علم

۱. نساء ۱۶۵

۲. انعام ۹۰

۳. مومن ۷۸

النجوم و الحساب و هو اول من استخرج علم الكلام و كان كلما خاط الثياب سبيح الله و هلله و كبره و حمده و مسجده (۱).

قرآن و متون تاریخی ادریس را اینگونه معرفی کنند:

۱. او در مقام صدیقین قرار داشته و از انبیاء الهی بوده است «انه كان صدیقاً نبياً» (۲)

۲. اول کسی است که با قلم نوشت.

۳. اول کسی است که خیاطی کرد.

۴. اول کسی است که مبانی علم حساب و نجوم را طرح ریزی کرد.

۵. اول کسی است که علم کلام را طرح ریزی کرد.

از نوع سیره و روش و حتی زمان زندگانی او مطلب با تفصیل، در دست نیست و به آنچه بعضی از مورخین هم نقل کرده‌اند اعتماد نمی‌توان کرد.

﴿هود عليه السلام﴾

هود النبی علیه السلام، اسمہ عابربن صالح او صالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح یقال له هوداً لانه هدی الی ماضل عنه قومه و بعث لیهديهم من ضلالتهم (۳) و یقال هود بن عبدالله بن رباح بن الجارود بن عاد بن عوص بن ارم ابن سام بن نوح عليه السلام (۴).

هود عليه السلام یکی دیگر از انبیاء الهی است که قرآن در هفت مورد از او نام برده و سوره‌ای هم در قرآن به نام او است. او برای هدایت قوم عاد برانگیخته شد.

«عاد» قبيلة بن العرب العاربة و البائدة كانت منازلهم بالاحقاف بین الیمن و عمان (۵) و عاد اسم رجل ثم استمر علی قوم انتسبوا الیه (۶).

۱. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۳، ص ۴۶

۲. مریم ۵۶

۳. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۸، ص ۴۴

۴. البداية و النهایة، ج ۱، ص ۱۳۷

۵. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۲، ص ۸

۶. تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۵۰.

قوم عاد مردمانی بودند که سالیان طولانی در سرزمین احقاف بین یمن و عمان واقع در شمال حضر موت، در کمال کامرانی و مسرت می‌زیستند. (۱)

آنان از آن جهت که از نواده‌های مردی بنام «عاد» بودند و «عاد» جد هود علیه السلام و قومش بود، برادران قبیله‌ای هود علیه السلام به شمار می‌رفتند **«والی عاد اناهم هودا»** (۲).

عادیان در سرزمین خود که امروزه به صورت ریگزاری غیر قابل سکونت در آمده غرق در نعمات فراوان الهی زندگانی را سپری می‌کردند. شهری دارای چشمه سارهای بسیار، مزرعه‌ها و بستانهای سرسبز و باغستانهای روح افزا.

قوم عاد مردمی قوی و نیرومند بودند و از نظر نوع خلقت جسمانی و ساختمانهایی که برای سکونت خویش می‌ساختند به نحوی اعجاب‌انگیز بودند که بعضی از مورخین آنها را از این نظر بی نظیر معرفی می‌کنند (۳) چنانکه جمعی از مفسرین در ذیل کریمه **«إرم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد»** (۴) چنین نظری دارند. (۵)

«رسالت هود علیه السلام»

در زمانی که عادیان در زینت‌های خدادادی غرق شده و سرمست از قدرت فردی و مغرور به قصرها و کاخ‌های خود بتهای سه گانه «صدأ و صمودا و هرا» را به عنوان معبود برگزیده و به پرستش آنها مشغول بودند (۶) خدای سبحان بزرگترین نعمت خود را بر آنها عرضه داشت و شخصیتی بنام هود علیه السلام را برای هدایت آنها به سوی الله جل جلاله جدا کردن آنان از آنچه که موجب ضلالت آنها می‌شد؛ برانگیخت.

هود علیه السلام با شعار مشترک تمامی انبیاء «علیهم السلام» یعنی دعوت به توحید و الله

۱. البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۳۷

۲. هود ۵۰

۳. الکامل، ج ۱، ص ۸۵

۴. فجر ۸

۵. فتح القدير، ج ۵، ص ۴۳۵ - الکشاف، ج ۴، ۷۴۸ - مخزن العرفان، ج ۴، ص ۱۳۰

۶. البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۳۸

مداری و ترک طاغوت و ظلم مداری اقدام به ابلاغ رسالت خود کرد. (۱) حضرتش خطاب به گمراهان قوم خود فرمود ﴿یا قوم اعبدوا الله مالکم و اله غیره ان انتم الا مفترون﴾ (۲) ای قوم! الله که معبود یگانه است را عبادت کنید چرا که دادن سمت معبود به غیر الله افترائی بیش نیست.

عادیان هم، به سنت همیشگی باطل گرایان، گفتار خالصانه و ناصحانه هود علیه السلام را به سخره گرفتند و به جای پند گرفتن بر جهل و ضلالت خود لجاجت کرده؛ حماقت را به آنجا رساندند که هود علیه السلام را به انواع تهمت‌ها متهم کردند. با این حال، هود علیه السلام با سعه صدر لازم برای یک رهبر و هدایت یک امت طاغی و بی منطق، با آنها برخورد کرده و فرمود: من ناصحانه شما را راهنمایی می‌کنم و در برابر این «نصیحت» (۳) اجر و مزدی هم از شما طلب نمی‌کنم ﴿لا اسئلكم علیه اجرا ان اجری علی الذی فطرنی﴾ (۴)

هود علیه السلام به عادیان بشارت داد اگر آنها از گناهانشان توبه کرده و استغفار نمایند خداوند به اولاد و اموال آنها برکت خواهد داد و بر نیروی آنها خواهد افزود و آنها را نیرومندتر از گذشته خواهد کرد ﴿یا قوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم قوة الی قوتکم و لاتتولوا مجرمین﴾ (۵)

این پیشنهاد کریمانه و اندرز صادقانه کوچکترین اثری در آنها نکرد و با توسل و تمسک به دلایل واهی و پوچ خطاب به هود علیه السلام گفتند: گویا بعضی از خدایان ما در تو اثر سوء کرده و عقل تو را زایل نموده‌اند ﴿ان نقول الا اعتراضک بعض الهتنا بسوء﴾ (۶) و دیگر اینکه از او خواستند تا بر صحت رسالتش شاهد و گواه بیاورد. هود علیه السلام که می‌دانست این نوع سخن گفتن آنها ناشی از کودنی و نادانی بوده و تشبث آنان به خدایانشان و انتظار شفاعت از بتان داشتن

۱. المنتظم، ج ۱، ص ۱۴۱

۲. هود ۵۰

۳. نصیحت؛ سخن خالص و صادقانه را گویند. «تاج العروس، ج ۴، ص ۲۳۰».

۴. هود ۵۱

۵. هود ۵۲

۶. هود ۵۴

نشان غباوت و عقب ماندگی ذهنی آنها است خطاب به عادیان فرمود: خدای شهید، شاهد است که در انذار شما و ابلاغ رسالت خویش سعی لازم را نمودم و چون بر خدای سبحان توکل کرده‌ام از کید و مکر شما هیچ هراسی ندارم چرا که زمام هر جنبه‌ای در ید قدرت خدا است آن هم خدائی که بر صراط مستقیم است و ناصیه کاذبین را گرفته آنان را به سوی آتش سوق می‌دهد ﴿لنسفعا بالناصیه ناصیه کاذبه خاطئه فلیدع نادیه سندع الزبانیه﴾^(۱) و ناصیه صادقین را گرفته آنان را به سوی صراط مستقیم می‌برد.

﴿نزول عذاب الهی﴾

پس از چندی انذار و نصیحت، بالاخره زمان نزول عذاب الهی فرا رسید و قهر خدای سبحان در لباس باد وزیدن گرفت و نهب و هدم عادیان به وسیله باد «صرصر»^(۲) صورت گرفت. باد ریگهای صحاری را به خانه‌های ایشان برد و هیچ چیز حتی خانه‌های مرتفع و محکم آنها نتوانست از آنها حفاظت کند. تا اینکه پس از هفت شب و هشت روز؛ وزش عذاب گونه باد؛ عادیان مانند درختی خشکیده به زمین افتاده و هلاک شدند. جزء هود علیه السلام و عده کمی از عادیان که به او ایمان آورده بودند، آنها در کمال آرامش و بدور از عذاب بودند و در ایام عذاب جزء صدائی چیز دیگری نشنیدند.

﴿مدت زندگانی هود علیه السلام﴾

هود علیه السلام از معمرین است؛ و مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت برای او هفتصد و شصت سال زندگانی ثبت کرده است. آن حضرت پس از صرف عمری طولانی در هدایت مردم جان به جان آفرین تسلیم کرد. درباره مدفن او نقل است که حضرت امیر علیه السلام فرمودند «قبر هود علیه السلام فی بلاد الیمن» و طبق نقلی دیگر در دمشق است.^(۳) اگر چه نقلی دیگر از حضرت امیر است که از آن می‌توان استفاده کرد قبر هود علیه السلام در نجف است «ولما ضرب ابن ملجم امیر المومنین علیه السلام قال له الحسن: اقله، قال لا ولكن احبسه، فاذا مت فاد فنونی فی

۱. علق ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸.

۲. باد شدید و دارای تداوم را صرصر گویند.

۳. البدایة و النهایة، ج ۱، ص ۱۲۹.

هذا الظهر عند قبر اخوی هود و صالح^(۱) و نقل دیگر قبر آن حضرت در وادی السلام نجف است و فی الحدیث خرج امیر المومنین علیه السلام الی الظهر فوقف بواد السلام قیل «و این بواد السلام؟ قال: ظهر الکوفة» و فی حدیث آخر انه قال «اذا انامت فاد فنونی فی قبر اخوی هود و صالح^(۲)

«صالح علیه السلام»

صالح: النبی علیه السلام، هود ابن ثمود عاثر بن دارم بن سام بن نوح علیه السلام المولود سنة ۲۹۷۳ هـ. من هبوط آدم علیه السلام... و فی منا هل الضرب قال فی نسبه: صالح بن عبید بن آسف بن ماسخ بن عبید بن ثمود.^(۳)

و ایضاً فی نسبه: صالح بن عبید بن اسف بن ماشج بن عبید بن جا در بن ثمود.^(۴)

آنچه از مصادر تاریخی مستفاد است؛ اینکه صالح علیه السلام پیامبری بود که بعد از هود علیه السلام مبعوث به رسالت و هدایت انسانیت شد.

صالح علیه السلام برای هدایت و راهبری قومی بنام ثمود برانگیخته شد. ثمودیان قومی بودند که به اسم جدشان ثمود خوانده می شدند و در بین «حجاز و تبوک»^(۵) و یا بین «حجاز و شام»^(۶) زندگی می کردند.

ثمودیان به جای عادیان قرار گرفته بودند و مانند عادیان به بت پرستی مشغول بودند. صالح علیه السلام آنها را به عبادت خدای سبحان و ترک بتان و عدم قرار دادن شریک برای خدا دعوت کرد و از آنجا که براهین و استدلالات نورانی صالح نبی علیه السلام مطابق منطق و فطرت سلیم بود. جمعی از ثمودیان به او ایمان آوردند؛ و لکن عده‌ای دیگر به مخالفت با او پرداخته و

۱. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۱، ص ۲۲۹.

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۹۰

۳. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۱، ص ۲۲۸

۴. الکامل، ج ۱، ص ۸۹

۵. البداية و النهایة، ج ۱، ص ۱۵۰

۶. الکامل، ج ۱، ص ۸۹

این مخالفت را تا آنجا رساندند که قصد قتل و کشتن صالح را نمودند^(۱). ثمودیان از جهت فراوانی نعمت و قدرت و خلقت جسمانی چون عادیان بی نظیر بوده و دارای طول عمر بودند؛ به حدی که در تاریخ ضبط است آنها خانه‌های از گل (مدر) می‌ساختند و آن خانه‌ها از بین می‌رفت و آنهازنده بودند. از این جهت خانه‌های خود را در کوه‌ها قرار می‌دادند تا از دوام و استحکام بیشتری هم برخوردار باشد.^(۲) نعمات فراوان الهی آنان را مغرور کرده بود و روز به روز به مخالفت خود با صالح علیه السلام می‌افزودند تا آنجا که برای جلوگیری از دعوت صالح علیه السلام و افزوده شدن تعداد مومنین به او، شروع به بهانه تراشی کردند تا اینکه به او گفتند که تو باید آیت و نشانه‌ای برای اثبات صدق و راستی دعوت و نبوت خود بیاوری و این نشانه باید «ناقه‌ای»^(۳) باشد که از دل سنگهای کوه بیرون می‌آید.

صالح علیه السلام به درخواست آنان پاسخ مثبت داد و به اذن خدای سبحان از دل کوه ناقه‌ای بیرون آورد و فرمود: این ناقه‌ی خدای سبحان است شرب آب را بین او و خودتان قسمت کنید یک روز شما آب بنوشید و روز دیگر ناقه و البته آن روز که شما آب از چشمه بر نمی‌گیرید می‌توانید از شیر این ناقه بنوشید.^(۴) دیگر اینکه او را در چریدن آزاد گذارید.

ناقه که معجزه درخواستی ثمودیان از صالح نبی علیه السلام بود مدتی در بین این قوم زندگی کرد. کافران و منکران حقیقت وقتی دیدند وجود این معجزه برای منافع مادی آنها خطرناک است از این جهت شروع به اقدامات مکارانه کردند و در اولین اقدام خود سعی در تخریب شخصیت صالح نمودند و از سادگی بعضی از مردم استفاده کردند و بعضی از وقایعی که به طور عادی ممکن است و در گذشته هم وجود داشته مثل اینکه گاهی طبیعت گرفتار کم آبی و کمی ریزش نزولات آسمانی می‌شود؛ آن را به حضرت صالح علیه السلام نسبت دادند و وجود او و یاران آن حضرت را به فال بد گرفتند و گفتند: ما تو را و یارانت را به فال بد گرفته‌ایم **﴿قالوا اظیرنا بک﴾**

۱. البدایة و النهایة، ج ۱، ص ۱۵۰

۲. الکامل، ج ۱، ص ۸۹

۳. ناقه؛ به شتر ماده می‌گویند.

۴. المنتظم، ج ۱، ص ۱۴۵

و بمن معك^(۱) «ما تو و پیروانت را به فال بد گرفته ایم» .

ابن محمد الشوکانی در ذیل این کریمه و توضیح تطیر چنین می‌نگارد:

«اصله تطیرنا، و قد قرىء بذلك، و التطیر «التشاؤم»^(۲) أى تشاء منا بك و بمن معك ممن اجابك و دخل فی دینك و ذلک لانه اصابهم قحط فتشاء موا بصالح^(۳)»
تطیر، وسواس و مسائلی از این قبیل از جمله بیماریهای روانی هستند؛ که از جهل و بی معرفتی انسانها ناشی می‌شوند. از این جهت انبیاء الهی «علیهم السلام» جملگی با این پندارهای واهی و جاهلانه مبارزه کردند.

هنوز هم خرافات جاهلی میان بسیاری از ملل جهان مرسوم است مثل اینکه در ایران، ایرانیان مسلمان برای رفع و دفع چشم زخم، تخم مرغ می‌شکانند که عملی کاملاً خرافی و شیطانی است؛ چرا که اولاً در آن اسراف است و «ان المبدرین كانوا اخوان الشیاطین»^(۴) ثانیاً تهمت است؛ چرا که اسمی برده می‌شود و به طور اتفاقی و تلقینی تخم مرغ می‌شکند در حالیکه در بسیاری از موارد، آن شخص متهم، بری از این اتهام است. ثالثاً نوعی شرک خفی است چرا که موثر دیگری در عالم، در کنار خدای سبحان به نام «تخم مرغ» قائل اند. آنکه مؤدب به آداب توحیدی شده باشد در چنین مواردی به جای این گناه عظیم «حوقله»^(۵) می‌گوید و به خدا پناه می‌برد.

از این نمونه‌ها فراوان است مثل به تخته زدن برای رفع و دفع چشم زدن؛ سرقیچی و چاقو را به زمین زدن برای دعوا نشدن، در بین درگاهی ننشستن چرا که انسان دزد می‌شود. و... که تمامی آنها خرافاتی جاهلانه است و برای امت اسلامی بسیار قبیح است و ان شاء الله روزی از بین برود.

به هر تقدیر امت صالح علیهم السلام گرفتار تطیر شدند و بهانه جویان این دسیسه را به جهت

۱. نمل ۴۷

۲. نحسی، نامبارک بودن، شوم بودن، فال بد زدن.

۳. فتح القدیر، ج ۴، ص ۱۴۳

۴. اسراء ۲۷

۵. لاهول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

جهالت مردم به کار بردند تا شخصیت نبی ثمودیان را در نزد مردم شوم و نامبارک جلوه دهند.

«دام تطیر بستری برای دام گستران»

پیامبران الهی «علیهم السلام» معلمان راستین انسانهایند و متصل به خالق عالم «جل و علا» هستند. از تمامی لحظات برای هدایت مردم استفاده می‌کنند صالح علیه السلام هم از همین مسئله تطیر بهره برد و از همین دسیسه حسن استفاده را نموده آنان را به الله و خدا محوری و اینکه بدانند همه چیز در ید قدرت خدای سبحان است دعوت نمود و فرمود «طائرکم عند الله»^(۱) در تفسیر این کریمه نظر بعضی از مفسرین نقل می‌شود:

الف. «ای مازجرتم من الطیر لما یصیبکم من المکاره عندالله علمه»^(۲)

ب. «ای بلیتکم جاءتکم من ذنوبکم وکفرکم»^(۳)

ج. «وهو قدرة او عملکم المثبت عنده»^(۴)

د. «أی لیس ذلک بسبب الطیر الذی تتشاءمون به، بل سبب ذلک عندالله و هو مایقدره

علیکم و المعنی ان الشوم الذی اصابکم هو من عندالله بسبب کفرکم»^(۵)

جمع سخن اینکه صالح علیه السلام فرمود: این قحطی و خشکسالی قدر الهی است و عملی است که در نزد خدا ثابت بوده و حکمت او «جل و علا» ایجاب کرده که الان شما گرفتار چنین بلایی بشوید و بدانید این عمل به سبب کفر و گناهان شما بوده است در هر صورت اگر می‌خواهید از بلای این قحطی نجات یابید باید به خدای سبحان ایمان بیاورید.

معاندین و مخالفین حق آنها که تمامی منافعشان در باطل گرائی، حق کشی و حق فراموشی است هیچ وقت خاضع نمی‌شوند و حق را نمی‌پذیرند.

طرح مسائل حاشیه‌ای و شبهه پراکنی بهانه‌ای است برای تشویش اذهان و دور کردن عوام مردم از حقیقت.

۱. نمل ۴۷

۲. جامع البیان، ج ۹، ص ۵۳۱

۳. اضواء البیان، ج ۶، ص ۱۱۷

۴. تفسیر شبّر، ص ۳۳۲

۵. فتح القدیر، ج ۴، ص ۱۴۳

بررسی تاریخ شبهه پراکنی و عاملان آن روشن می‌کند؛ که شبهه پردازان هرگز در پی فهم حق و حقیقت نبوده‌اند؛ بلکه دایم در پی تشویش و باطل‌گرایی بوده‌اند. چرا که وقتی به شبهه آنان پاسخ صحیح و کامل داده می‌شود به جای تسلیم و عمل به حقیقت در پی ایجاد یک شبهه دیگر بوده‌اند. امروزه این مسئله به خوبی روشن است. گاهی غربیان و پیروان و مبلغان مزدور یا بدون مزد آنان در داخل و خارج، ایرانیان مسلمان را حیوان و وحشی معرفی می‌کردند وقتی به برکت حوزه‌های علمیه و علماء و روحانیون اسلام شناس و در صدر آنان مرحوم حجت‌الحق امام خمینی علیه السلام و با سلاح قال‌الباقر علیه السلام و قال‌الصادق علیه السلام، نه فرمولهای فیزیک و شیمی، مردم ایران، و حشیان و غارتگران پست‌تر از حیوان و جماد را مفتضح و مغلوب کردند؛ به جای درس گرفتن به فکر شیطننت دیگری افتادند و ایرانی را تروریسم معرفی کردند و وقتی دنیا فهمید آنها خود تروریسم پرورند ایرانی مسلمان را ضد زن، ضد جوان، ضد آزادی و... معرفی نمودند یعنی هر ساعت و لحظه یک شبهه.

بنابراین به وضوح معلوم است که این کوران بی‌خرد هرگز حاضر به پذیرش حقیقت نخواهند بود و لذا آنها که می‌گویند جواب شبهه را با منطق بدهید؛ بدانند هر شبهه‌ای از هر کسی ارزش پاسخ دادن را ندارد همان خدایی که در قرآن جدال احسن را تعلیم می‌فرماید به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید «لعلک باخع نفسک»^(۱) و «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً»^(۲) فتأمل.

آری ثمودیان منکر حقیقت وقتی دیدند شبهات و بهانه‌های آنان تغییری در پیروزی صالح نبی علیه السلام ایجاد نکرد تصمیم به قتل ناقه گرفتند.

برای اجرای این نقشه شوم خود مکارانه وارد عمل شدند و چون زنان صاحبان مکر عظیم‌اند «کید کن عظیم»^(۳) و شاعر می‌سراید:

درخت مکر زن صد ریشه دارد فلک از دست زن اندیشه دارد

مشرکین ثمود از زنان مشرک طراحی این عمل زشت را خواهان شدند.

۱. شعراء ۲

۲. بقره ۱۰

۳. یوسف ۲۸

تاریخ آنچه را نشان می‌دهد این است که هر وقت زنان از مدار و جایگاه فطری و شرعی خود خارج گشته و مشغول کارهای اجرائی شده‌اند؛ خسارات عظیمی را ببار آورده‌اند. با بهانه‌های واهی و هیاهوی شیطانی نمی‌توان باطل را حق جلوه داد. به راستی چرا خدای سبحان در بین این همه نبی و رسول یک زن را به پیامبری مبعوث نکرد. انصاف بدهید حضرت زهرا «روحی لها الفداء» چه چیزی از جمیع انبیاء و ائمه هدی «علی نبینا و آله و علیهم السلام» کم داشت که خدای سبحان او را به پیامبری یا امامت امت برگزید. مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه درباره آن حضرت «روحی لها الفداء» چنین می‌فرمایند: «فضایل او هم‌تراز فضایل بی‌نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود»^(۱) و در بیانی دیگر فرمودند «تمام خواسته‌های انبیاء در او است زنی که اگر مرد بود نبی بود زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود»^(۲).

با وجود این اوصاف چرا آن حضرت «روحی لها الفداء» پیامبر یا امام نشد. جواب را امام رحمته الله علیه داده‌اند؛ و آن این است چون آن حضرت مرد نبود و یک زن بود و خلقت و فطرت زن برای کارهای اجرائی نیست حائز مقام نبوت و امامت نشد.^(۳) آری هر کس در عالم خلقت وظیفه‌ای دارد که اگر خارج از آن وظیفه عمل کند سفاهت و جهالت خود را مطرح کرده است.

بانوی عظیم الشان اسلام جانشین صدیقه کبری خانم زینب کبری رضی الله عنها این پرستار نبوت و امامت چه چیز کم داشت که امام نشد.

آری حتماً حکمتی است که خدای سبحان مسولیت اجرائی را به هر شکلی که باشد به زن نمی‌سپارد و بیوت نساء را، برای تاثیر آنها در اجتماع از هر جایی بهتر می‌داند که دستور اکید

۱. صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲

۲. در جستجوی راه از کلام امام «ره»، دفتر سوم، ص ۱۲۷

۳. البته آن حضرت در خطبه فدکیه امامت حقیقی و باطنی را از خود دفع نکرده و با جمله نورانی «امامتنا امانا للفرقه» خود را هم جزء امامان و رهبران مردم معرفی نموده است بنابراین منظور ما از نبود مقام امامت برای آن حضرت امامت ظاهری است فتأمل.

می دهد ﴿و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى﴾^(۱)

قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در تمام ابعاد وجودی به عنوان اسوه معرفی می کند ﴿رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله و الیوم الاخر﴾^(۲) اهل ادب و دقت از ظاهر آیه متوجه می شوند که حصری در آیه وجود ندارد و بلکه نوع ترکیب و قرار گرفتن اجزاء جمله تاکید و تحقیق را بیان می کند. وقتی اقتداء و اتساع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تمام جوائب واجب شد نحوه و روش زن داری آن حضرت هم باید مورد تقلید قرار بگیرد.

باری وقتی خدای سبحان زنان پیامبر، زنانی که تحت اداره و نظارت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند را مأمور به خانه نشینی می کند زنان دیگر که جای خود دارد.

بطور یقین هر زنی که خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کند و کار اجرائی غیر لازم را می پذیرد و هر مردی که رضایت به چنین عملی می دهد پیرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست و هر کسی از پیامبر پیروی نکند سفیه و جاهلی بیش نیست.

جالب این است که خدای سبحان می فرماید هر کس امید به لقاء خدای سبحان و وجود آخرت دارد چنین است ولی آنکه امید به رابطه و دیدار با شیطان و شیطان بزرگ دارد به طور یقین چنین نخواهد بود.

همه می دانند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست کارها را بین داماد عزیز و دختر دلبندهش «روحی لهم الفداء» تقسیم کند کارهای خانه را بر عهده زهرای اطهر «روحی لها الفداء» و کارهای بیرون را بر عهده علی بن ابی طالب علیه السلام گذارد و از این موضوع فاطمه علیها السلام آن عارفه عالمه، بسیار خوشحال بود.^(۳) با اینکه آنقدر فقر این زوج جوان را آزار میداد که به نظر ما شاید لازم بود خانم فاطمه علیها السلام در بیرون از خانه شغلی برگزیند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اجازه ای را نداد و خود خانم هم تمایلی نداشت همانطور که مولای متقین هم هیچ علاقه ای نداشت.

انصاف بدهید آیا اسلام اجازه می دهد که حضرت صدیقه طاهره «روحی لها الفداء» با همه فضایلش جلو بایستد به عنوان امام جماعت و علی ابن ابی طالب علیه السلام و یا یکی از فرزندان

۱. احزاب، ۳۳

۲. احزاب ۲۱

۳. بحار، ج ۱۰، ص ۲۴

«علیهم السلام» و یا حتی یک صحابی ساده و یا یک مرد از اعراب بادیه نشین به آن حضرت اقتداء کند.

پناه بر خدا چرا عده‌ای می‌خواهند جاهلیت اولی را زنده کرده و رنگ شرعی به آن بزنند. در تاریخ نگاه کنید یک زن به نام عایشه دوبار در صحنه کار اجرائی وارد می‌شود هر دو بار جنایتی را مرتکب می‌شود. که تاریخ از نقل آن شرمسار است. در مثل واقعه جمل جنایتی را ترتیب می‌دهد که اهل فن می‌نویسند «و ما شوهدت واقعة مثلها لاقبلها و لابعدها فنی فیها الکماة من فرسان مضر»^(۱)

آبرو دارانی چون طلحه و زبیر برای همیشه تاریخ شاهد مثال بد عاقبتی شدند. چه خونها که ریخته شد و بزرگانی از زهد و تقوا به شهادت رسیدند. بزرگانی چون «زید بن صوحان»، «علی ابن الهیثم»، «هند بن عمرو» و... .

«زید بن صوحان» یکی از شهدای بزرگوار این جنگ، شخصیتی است که رسول مکرم اسلام ﷺ درباره او فرمودند «زید و مزید»^(۲) و فرمودند او کسی است که دستش زودتر از جسمش وارد بهشت می‌شود؛ آری دست او در جنگ قادسیه قطع شد و در جنگ جمل به شهادت رسید شخصیتی که خود عایشه از شهادت او مکدر شد و استرجاع کرد.^(۳)

امیر المومنین علیه السلام وقتی به بالای سر او رفتند فرمودند «رحمک الله یا زید کنت خفیف المونه عظیم المعونه»^(۴)

مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در کتاب رجال خود می‌فرماید: زید از «ابدال»^(۵) بود.

۱. تذکرة الخواص، ص ۷۴.

۲. اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳. نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۸۶.

۴. منتهی المقال، ج ۳، ص ۲۸۹.

۵. الابدال: وهم قوم من الصالحين لا تخلو الدنيا منهم اذا مات احدهم ابدل الله مكانه آخر وايضاً الابدال قوم بهم يقيم الله عزوجل الارض و هم سبعون... لا يموت احدهم الا قام مكانه آخر من سائر الناس. ابدال عده‌ای معلوم از صلحا و خاصان خدای سبحان هستند که گویند هیچگاه زمین از آنان خالی نمی‌شود و هر گاه یکی از آنان بمیرد خدای تعالی دیگری را به جای او برانگیزد. در در

آری یک چنین بزرگوار کریمی را یک زن وقتی کار اجرائی به دست گرفت به شهادت رساند.

البته ما نمی‌گوئیم که مردان جنایتی ندارند خیر چنین ادعائی نداریم و لکن حرف ما این است وقتی کسی از مدار وظیفه خود خارج شد مرتکب خلاف و خیانت و جنایت می‌شود چه مرد باشد چه زن و لکن اگر خدای سبحان زن را مواخذه کند که من ترا برای کار اجرائی نیافریدم چرا چنین کردی زن پاسخی ندارد بدهد چه رسد به اینکه با قبول این کار اجرائی فساد، فحشاء، گناه، قتل و... راه بیاندازد.

البته به انصاف جنایاتی را که زنان مرتکب شده‌اند واقعاً تکان دهنده است. شما جگر خوردن هند مادر معاویه و همسر ابوسفیان را وقتی در تاریخ می‌خوانید چه حالی پیدا می‌کنید. مثله کردن اعضاء بدن شهدای احد که همه توسط زنان انجام گرفت را چه می‌گویید. معاویه با همه پلیدیهایش در مقام جسارت به ابدان شهداء احد در زمان قدرت آن هم با هزار مکرو حيله فقط بر روی قبور شهدای احد آب بست و وقتی اجساد مبارک نمایان شد؛ همه تازگی آن اجساد را دیدند^(۱) ولی مادر همین معاویه سینه حمزه سیدالشهداء^(ع) را درید و جگر آن حضرت^(ع) را در دهان گذاشت.

عایشه یک بار دیگر به فرموده پیامبر^(ص) پشت کرده در اجتماع حاضر شد و این بار هم حضور او باعث پیدایش یک حادثه فجیع شد؛ چرا که او بدن امام حسن مجتبی^(ع) را تیر باران کرد. آری روزی با شتر آمد و روزی با استر؛ اگر با فیل می‌آمد چه می‌کرد؛ خدای می‌داند. والله اگر نبود حماسه همراه عفاف و حياء زینب کبری^(ع) برای همیشه آبروی زن در

تکروایت است هر کس در شب جمعه بعد از عشاء با همسرش مقاربت کند امید است که خدای سبحان فرزندی به او عطا کند که از ابدال شود همچنین نقل است؛ رهبری ابدال با امام زمان «سلام الله» است؛ اگر کسی از آنها مدد خواهد باید به یک جهتی رو کند و بعد از بسمله بگوید «السلام علیکم یا رجال الغیب السلام علیکم ایتهای الا رواح المقدسه اغیثونی بغوثه وانظروا الی بنظره یا رقباء یا نقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد یا غوث یا قطب». دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۲، ص ۲۲. قاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۲۴. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۱۹.

۱. الوفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۳۷

تاریخ لکه دار بود.

البته زن جایگاه والا و مقدسی در اسلام دارد شما وقتی بر مآدبه قرآن حاضر می شوید می بینید همانطور که خدای سبحان یاد خود را سبب آرامش بیان می کند ﴿الابذکر الله تطمئن القلوب﴾^(۱) زن را هم موجب آرامش معرفی می کند ﴿تسکنوا الیها﴾^(۲) یعنی زن باید به گونه ای باشد که موجب آرامش شود، نه مایه ابتذال فحشاء، فساد و آماده کردن بستر بی بندوباری با هر توجیه دور از شرع و منطق. بهتر است به جای خوش رقصی در برابر ساز غربیان و شیاطین که هرگز هم نمی توانیم با آن هماهنگ شویم؛ خود را با احکام الهی تطبیق دهیم.

باری، ثمودیان به سراغ مکرو حيله زنانه رفتند؛ نقل است «صدوق ابنة المحیا ابن زهیر بن المختار» که زنی صاحب جمال و ثروت و مکننت بود؛ خود را به ابن غمّش (پسر عمویش) مصرع بن مهرج بن المحیا، عرضه کرد و گفت کابین و مهریه من پی کردن و عقر ناقه صالح علیه السلام است و نیز پیرزنی از کفار بنام «عنیزه بنت غنیم» مکنی به ام عثمان چهار دختر داشت آنها را به «قدار بن سالف» عرضه کرد و گفت اگر ناقه صالح را عقر کنی هر کدام را که خواستی بدون مهریه در اختیار تو قرار می دهیم.^(۳)

مکر زنانه این دو جوان را فریفت و آنها همدستانی را یافته و کمین کردند و ناقه صالح علیه السلام را عقر کردند.

خبر پی کردن ناقه وقتی به صالح نبی «علی نبینا و آله و علیه السلام» رسید؛ فرمود: من شما را از این کار بر حذر داشتم. حال که چنین کردید بیش از سه روز مهلت ندارید و بدانید نشانه عذاب این است که روز اول رنگ صورتتان زرد و روز دوم قرمز و روز سوم سیاه می شود.^(۴)

آنها مکر زدند و خدای سبحان هم بدون آنکه آنان بفهمند مکر زد ﴿و مکروا مکراً و

۱. رعد ۲۸

۲. روم ۲۱

۳. البداية و النهایة، ج ۱، ص ۱۵۵

۴. المنتظم، ج ۱، ص ۱۴۵

مکرنا مکرراً و هم لا يشعرون»^(۱)

این بار عذاب خدای سبحان در چهره صاعقه جاری شد و ثمودیان را هلاک نمود و به زندگی پر از فسق و فساد آنها پایان داد تا بار دیگر به همگان بفهماند «ان الباطل کان زهوقاً»^(۲)

حضرت صالح علیه السلام وقتی از کنار اجساد آنان عبور کرد فرمود «یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم و لکن لا تحبون الناصحین»^(۳).

صالح علیه السلام پس از عمری انذار و تبشیر سرانجام دعوت حقه حق را لیبیک گفت؛ جان به جان آفرین تسلیم کرد. درباره مدفن آن حضرت دو قول است:

الف. نجف اشرف در جوار امیرالمومنین علیه السلام ب. در بیت الله الحرام^(۴).

﴿اسماعیل علیه السلام﴾

اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیه السلام الذبیح اخو اسحاق علیه السلام ولد سنة ۳۴۱۸ بعد هبوط آدم علیه السلام بمکه السنة التي نزل بما جرهم ولقب باعراق الثری لانتشار ولده فی البلدان و الصحاری.^(۵)

در تاریخ ذکر مفصلی از سیره نبوی آن حضرت علیه السلام بیان نشده و آنچه از مجموع آیات، روایات و کتب تاریخی می توان فهمید این است که:

۱. اسماعیل علیه السلام فرزند بزرگ ابراهیم علیه السلام است قال الصادق علیه السلام «اسماعیل اکبر من اسحاق بن خمس سنین»^(۶) حضرت ابراهیم علیه السلام مأمور به ذبح او شد که خدای سبحان وقتی عمق مطیع بودن ابراهیم را بر همگان ظاهر کرد ابراهیم را از کشتن فرزند معاف کرد.

۲. اسماعیل علیه السلام به همراه پدر مأمور تطهیر کعبه از اوئان و اصنام شد و در همان جا مقیم

۱. نمل ۵

۲. اسراء ۸۱

۳. اعراف ۷۹

۴. البداية و النهاية، ج ۱، ص ۱۵۸

۵. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۳، ص ۴۳۲ و ۴۳۵

۶. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۳، ص ۴۳۷

گردید و تولیت کعبه الحرام را به همراه پدر بر عهده گرفت .
 ۳. اسماعیل علیه السلام بعد از پدر بار نبوت را به دوش گرفت و به دعوت قوم جرهم، عمالقه و قبایل یمن پرداخت که فقط عده کمی به او ایمان آورده بقیه که جمعیت غالب را تشکیل می دادند او را انکار کرده به او کفر ورزیدند.

۴. اسماعیل علیه السلام پس از سالها انذار و تبشیر دعوت حقه حق را لبیک گفته و جان به جان آفرین تسلیم کرد و بدن مبارک او را در کنار مدفن مادرش هاجر علیها السلام مقابل حجرالاسود در بیت الله الحرام به خاک سپردند (۱).

﴿لوط علیه السلام﴾

لوط بن هاران بن تارح ... هو ابن اخى ابراهيم الخليل علیه السلام لان اياه هاران و ابراهيم كانا اخوين. (۲)

لوط اسمی عربی است؛ به معنای لزوق و چسبندگی و گویند به این جهت آن حضرت را لوط نامیدند که دوستی وی به قلب ابراهیم علیه السلام چسبیده بود. (۳)

لوط برادر زاده ابراهیم علیه السلام و جزء معدود افرادی بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد.
 لوط علیه السلام از سوی خدای سبحان برای هدایت و ارشاد خبیث ترین قوم تاریخ (تا آن روز) مبعوث شد (۴).

سدوم سرزمین بزرگی که لوط علیه السلام مامور به هدایت مردمان آن شده بود؛ مردمی را در خود داشت که به شنیع ترین عمل یعنی هم جنس بازی مشغول بودند. آنان در سر راه به کمین می نشستند و مردانی را که از آنجا عبور می کردند را اسیر کرده و با آنها عمل شنیع لواط را انجام میدادند (۵). قرآن آنان را چنین توصیف می کند ﴿انکم لتاتون الفاحشه ما سبقکم بها

۱. رجوع شود به المنتظم، ج ۱، ص ۱۹۱ - الکامل، ج ۱، ص ۱۲۵ - البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۶۵.

۲. دایرة المعارف الشیعة العامة، ۱۵۹، ص ۴۸۲

۳. الملة (فارابی)، ص ۱۰۰

۴. الکامل، ج ۱، ص ۱۲۰

۵. الکامل، ج ۱، ص ۱۱۸

احد من العالمین ائکم لتاتون الرجال و تقطعون السبیل و تاتون فی نادیکم المنکر»^(۱) وقتی مهمان بر کسی وارد می‌شد؛ زن آن خانه در روز به وسیله دود و در شب به وسیله آتش به دیگران خبر می‌داد تا مردم بیایند و آن عمل شنیع را مرتکب شوند^(۲). گویا وضع بگونه‌ای بود؛ که زنان آنها هم مشغول به هم بوده؛ گرفتار کبیره «مساحقه» بودند. حضرت لوط علیه السلام مرتباً آنها را از این عمل باز می‌داشت و عمق زشتی این گناه و شدت عذاب خدای سبحان را برای آنها بازگو می‌کرد. «اذقال لهم اخوهم لوط الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله و اطیعون»^(۳)

هر چه لوط بیشتر انذار می‌داد آنها بیشتر بر این عمل تحریص می‌شدند. البته اشکال و نقص در انذار و دعوت لوط علیه السلام نبود. اصولاً قلب مریض چنین است. انسانی که دستگاه گوارش او بیمار است؛ وقتی میوه خام بخورد اذیت می‌شود. اشکال از میوه خام نیست؛ دیگران همین میوه را مصرف می‌کنند و از فوائد آن بهره می‌برند. پس اشکال در آن میوه نیست. بلکه نقص در دستگاه گوارش انسان بیمار است. مسئله قوم لوط علیه السلام هم چنین است اشکال در انذار و دعوت لوط علیه السلام نبود بلکه نقص از فهم و درک لوطیان بود.

قوم لوط علیه السلام آنقدر خبیث و پلید بودند که در مقابل تمام خیرخواهی‌های لوط علیه السلام تصمیم به اخراج لوط گرفتند و گفتند «اخرجوا آل لوط من قریتکم انهم اناس یتطهرون»^(۴) لوط و خانواده لوط را به جرم پاک بودن از بین خود برانید.

از نصوص تاریخی این معنا استنباط می‌شود که جزء لوط و دخترانش بقیه قوم آلوده به این عمل زشت بوده و یا شریک در انجام این عمل شنیع بودند. از این جهت خدای سبحان همسر لوط را هم به عنوان عذاب شدگان نام می‌برد «فانجیناه و اهله الا امراته قدرناها من

۱. عنکبوت ۲۸ و ۲۹

۲. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۵، ص ۴۸۳

۳. شعراء ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳

۴. نمل ۵۶

الغابرين و امطرنا عليهم مطراً فساد مطر المنذرین»^(۱)

بعد از انذار لازم از سوی لوط و انکار قاطع از سوی قومش خدای سبحان جبرئیل و میکائیل و اسرائیل را جهت عذاب آن قوم مامور کرد و عذاب خدای سبحان در قالب زمین لرزه و باران سنگ از آسمان ظاهر شد و تمام لوطیان به هلاکت رسیدند.

﴿اسحاق علیه السلام﴾

ابن ابراهیم الخلیل علیه السلام ولد سنة «۳۴۲۳» بعد هبوط آدم علیه السلام^(۲). انه ولد ولابیه مائة سنة بعد اخیه اسماعیل باریع عشر سنه و كان عمر امه ساره حين بشرت به تسعين شه^(۳)

اسحاق برادر کوچک حضرت اسماعیل علیه السلام است که در قرآن چند بار از او یاد شده است.

قرآن اسحاق را نبی صالح معرفی می‌کند ﴿و بشر باسحاق نبیا من الصالحین﴾^(۴)

از بعضی از متون تاریخی بدست می‌آید که او برای هدایت مردم شام مبعوث و نزدیک یکصد و شصت سال زندگی و در فلسطین وفات کرد؛ و در کنار قبر پدرش ابراهیم خلیل علیه السلام دفن شد^(۵).

﴿يعقوب علیه السلام﴾

النبی ابن اسحاق بن ابراهیم الخلیل علیه السلام و یعقوب هو اسرائیل و معنی اسرائیل عبدالله لان اسرا هو عبد و ایل هو الله عزوجل و فی حدیث آخر ان اسرا هو القوة و ایل هو الله تعالی^(۶).

یعقوب فرزند اسحاق نبی علیه السلام یکی دیگر از انبیاء و رسولان برگزیده الهی است. از سیره و زندگی او ذکر مفصلی در تاریخ نیست و بیشتر به بیان جریان زندگی حضرت یوسف فرزند آن

۱. نمل ۵۸

۲. دایرة المعارف الشیعة، العامة، ج ۳، ص ۳۳۶

۳. البداية و النهایة، ج ۱، ص ۲۲۲

۴. صافات ۱۱۲

۵. المنتظم، ج ۱، ص ۱۹۶

۶. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱، ص ۶۰۷

بزرگوار علیه السلام پرداخته‌اند.

در قرآن شانزده بار از او به نام یعقوب و دوبار به نام اسرائیل نام برده شده است. قرآن صفاتی را برای یعقوب علیه السلام ذکر می‌کند. که در این جا بطور مجمل و خلاصه به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

یعقوب پیامبری بود که دعوت به توحید را در تمام جوانب زندگی خود جاری ساخته؛ تا آنجا که چون پدر بزرگ خود ابراهیم خلیل الرحمن «علیهما السلام» فرزندان خود را دعوت دوباره به توحید کرده و براین معنا تاکید نمود ﴿ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله ابائک ابراهیم و اسماعیل و اسحق الها واحداً و نحن له مسلمون﴾^(۱)

از این آیه این معنا مستناد می‌شود که پدر باید مراقب فرزندان خود باشد و حتی برنامه زندگی آنها را از جهت تربیتی و تعلیمی تنظیم کند و دیگر اینکه بر مسائل حق تاکید نماید و همانطوریکه جزء اولین شعائر زندگی گفتن اذان و اقامه در گوش فرزندان یعنی دعوت او به توحید و آشنا کردن او به توحید است باید آخرین کار تربیتی یک پدر همانا دعوت به توحید باشد همانطور که حضرت یعقوب علیه السلام این کار را کرد.

صفت دیگری که قرآن برای یعقوب بیان می‌فرماید صاحب علم بودن او است. چرا که انسان کامل دارای علم است. ﴿و علم آدم الاسماء کلها﴾^(۲) و شرف و بزرگی انسان به علم است ﴿لا شرف کالعلم﴾^(۳) لذا قرآن یعقوب را جزء شریفترین انبیاء معرفی می‌کند ﴿وانه لذو علم لما علمناه﴾ و عالم بودن او را از امتیازات آن پیامبر الهی علیه السلام می‌داند.

از ویژگیهای دیگر یعقوب علیه السلام اینکه او عبدالله بوده است و تمامی اعمال و رفتار و گفتار و کردار او حتی خوردن و نخوردن او بر مدار توحید بوده است. لذا برای رضای خدای سبحان بعضی از غذاها را بر خود حرام کرده بود و نمی‌خورد. یعنی برده و بنده شکم نبود بلکه فقط

۱. بقره ۱۳۳

۲. بقره ۳۱

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹

عبدالله بود ﴿كل الطعام كان حلالبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه﴾^(۱) یعقوب علیه السلام گویا بنا به دلایلی از زادگاه خود به سرزمین کنعان هجرت نموده و بعد از سالیانی باز به زادگاه خود بازگشته است؛ و چون تمامی اعمال انبیاء «علیهم السلام» بر مدار وحی و حق است؛ بنابراین هجرت او را هم می توان از صفات برجسته آن حضرت علیه السلام دانست.

﴿یوسف علیہ السلام﴾

ابن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم الخلیل علیه السلام المعروف بیوسف الصدیق. معنی یوسف ماخوذ من «اسف یوسف» ای اغضب یغضب اخوانه قال الله عزوجل ﴿فلما آسفونا انتقمنا منهم﴾^(۲) و المراد بتسمية یوسف انه یغضب اخوته ما یظهر من فضله علیهم.^(۳)

یوسف علیه السلام برگزیده دیگری از سوی خدای سبحان است که بار رسالت و رهبری آدمیان را برعهده گرفت.

گویند یوسف از «اسف، یوسف» به معنی خشم گرفته شده است چون وجود او برادرانش را خشمگین کرد و مقصود از نامگذاری او به یوسف این است که هر چه فضایل او برای برادرانش بیشتر روشن میگردید خشم آنها شعله ورتر می شد. قرآن سرگذشت او را احسن القصص معرفی می کند.

زندگی پر حادثه او که قرآن آن را احسن القصص معرفی می کند این گونه آغاز شد که او خوابی دید و این خواب را برای پدر نقل کرد و پدر او را از طرح این خواب برای دیگران منع کرد.

موضوع این خواب را قرآن اینگونه بیان می فرماید ﴿یأبت انی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین﴾^(۴)

یعقوب علیه السلام مهر و محبتی وافر نسبت به یوسف داشت و این امر باعث حسادت برادرانش

۱. آل عمران ۹۳

۲. زخرف ۵۵

۳. معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۲۶

۴. یوسف ۴

شد. به این جهت تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند. وقتی او را به سبزه زار بردند تصمیم گرفتند او را در چاهی بیندازند و به پدر بگویند او را گرگ خورده است ﴿واجمعوا ان يجعلوه فی غیابات الجب﴾^(۱) ﴿ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب﴾^(۲) بعد از انداختن یوسف به چاه شبانگاه گریه کنان به سوی پدر رفتند و دروغ خود را با چهره صادقانه‌ای بیان کردند. گویند یوسف سه روز در چاه بود و دعای او این بود ﴿یا صریخ المستصرخین یا غوث المستغیثین یا مخرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی ولا ینحی علیک شیء من امری﴾ و نقل است جبرئیل دعا ذیل را به او آموزاند ﴿یا صانع کل مصنوع و یا جابر کل کسیر و یا شاهد کل نجوی یا قریباً غیر بعید یا مونس کل وحید یا غالباً غیر مغلوب یا حی لا اله الا انت یا بلایع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام اجعل لی من امری فرجا و مخرجاً﴾^(۳)

سرانجام کاروانی از مدین رسید؛ سالار کاروان مردی بود از فرزندان ابراهیم و مسلمان به نام «مالک بن ذعوبن مویان بن ابراهیم الخلیل».

وقتی به نزدیک چاه رسیدند سالار کاروان دید شتران ناگاه زانو زدند در عجب شد لذا به تحقیق پرداخت مقداری از آب چاه کشید؛ دید آب چاه شیرین است. به کاروانیان گفت: همیشه آب این چاه تلخ بود؛ چه شده که اکنون شیرین شده؟ حتماً رازی در این چاه نهفته است.^(۴)

دلو را دوباره به درون چاه انداخت وقتی بالا کشید دید غلامی (نوجوانی) زیبا همراه دلو بالا آمد.

یوسف را از بقیه کاروانیان پنهان داشته او را به مصر برده و در معرض فروش قرار داد مردم از جمال او متحیر شدند و درخواست خریدن او را کردند و خبر به دربار عزیر مصر رسید و همسر او هم درخواست خریدن یوسف را نمود «مالک ذعر» مجبور به فروختن یوسف به

۱. یوسف ۱۵

۲. یوسف ۱۷

۳. کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۵، ص ۲۱ و ۲۲.

۴. کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۵، ص ۳۰

همسر عزیز مصر شد. (۱)

یوسف به دربار «اَظْفِیر» (۲) وارد شد و به سن جوانی رسید.

زن عزیز مصر دلباخته او شد و او را دعوت به گناه کرد یوسف علیه السلام که در طول این هجده سال حتی گوشه چشمی هم به این زن نیانداخته بود از او فرار کرد و ندا داد «مَعَاذَ اللَّهِ أَنَّهُ رِبِّیْ أَحْسَنُ مَثْوَایْ» (۳) زن عزیز مصر از پشت پیراهن یوسف علیه السلام را کشید تا پاره شد عزیز مصر که در پشت در آمده بود؛ ناگهان این صحنه را دید ماجرا را جویا شده همسرش با قیافه حق بجانب گناه را برگردن یوسف انداخت حکیمی حکم کرد اگر پیراهن از پشت پاره شد حق با یوسف علیه السلام است ولی زن یوسف مصر حيله‌ای ترتیب داد تا یوسف زندانی شود.

باری کید و مکر زنان آنقدر بزرگ و عظیم است که خدای سبحان هم در قرآن به آن اشاره دارد «ان کید کن عظیم» (۴).

یوسف به زندان افتاد در زندان با خزانه دار و یکی از نزدیکان عزیز مصر هم سلول شد شبی آن دو نفر خوابی دیدند و به یوسف علیه السلام آن خواب را عرضه داشتند.

یوسف علیه السلام به خزانه دار فرمود تو که در خواب دیدی که بر سرت طبق نانی گذارده‌ای و مرغان از آن می‌خورند اعدام خواهی شد و تو که در خواب دیدی «عصر خمراً» (۵) ساقی سلطان خواهی شد و همین طور هم شد.

سالها از آزادی ساقی گذشت تا اینکه عزیز مصر خوابی دید که همه معبران از تعبیر آن عاجز ماندند که ناگهان ساقی به یاد یوسف افتاد و خواب را بر او عرضه داشت یوسف در تعبیر خواب فرمود: او و مردم کشورش هفت سال دررفاه و آسایشند و پس از هفت سال قحطی

۱. چون قرآن اسمی از همسر عزیز مصر نبرده و با موصول و ضمیرازاو یاد کرده بهتر است برای حفظ شأن آن زن اسمی از او نبریم. (برای اطلاع بیشتر به کتاب شرح المختصر، ج ۱، ص ۷۸ مراجعه فرماید.)

۲. عزیز مصر

۳. یوسف: ۲۲

۴. یوسف: ۲۸

۵. یوسف: ۳۶

خواهد شد.

یوسف با تعبیر کردن این خواب اسباب آزادی خود را فراهم ساخت یعنی به جهت تعبیر خواب عزیز مصر از زندان عزیز مصر آزاد شد. گویند در زمان آزادی بر در زندان نوشت ﴿هذا قبر الاحیاء و بیت الاحزان و تجربه الاصدقاء و شماتة الاعداء﴾^(۱)

یوسف علیه السلام به پیشنهاد خود به سمت خزانه دار مصر منصوب شد ﴿قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم﴾^(۲)

نکته مهم این است یوسف علیه السلام تعهد را بر تخصص مقدم داشت و خود را اول مومن و متعهد و وفادار معرفی کرد ﴿انی حفیظ﴾ و بعد از تخصص خود سخن گفت ﴿علیم﴾ آری آن خیانتی که متخصص بی تعهد می کند بسی عظیم تر از متعهد بی تخصص است؛ چرا که «چو دزد با چراغ آید گزیده تر برد کالا را».

یوسف علیه السلام در آن هفت سال رفاه گندم ها و مواد لازم را ذخیره کرد و به مقدار لازم بین مردم تقسیم کرد.

در زمان قحطی یوسف علیه السلام از مواد ذخیره شده کشور را اداره کرد.

در سالهای قحطی فرزندان یعقوب علیه السلام یعنی برادران یوسف علیه السلام به نزد یوسف آمدند تا سهمیه ای بگیرند.

آنها یوسف علیه السلام را نشناختند ولی یوسف آنها را شناخت و کمکی به آنها کرد ولی کمک بعدی و پرداخت سهمیه آنها را منوط به آوردن بنیامین نمود. این بار برادران با بنیامین آمدند و هنگام بازگشت یوسف علیه السلام کیل مخصوص دربار را در میان آذوقه بنیامین گذارده و به این جهت بنیامین را پیش خود نگه داشت چرا که درباریان گفتند که کیل در اثاث بنیامین است و مانع از رفتن او شدند.

برادران ناراحت و پشیمان به نزد پدر رفتند و ماجرا را گفتند حضرت یعقوب علیه السلام که در فراغ یوسف علیه السلام جایگاهی ساخته بود و آن را بیت الاحزان نامیده و در آن به عبادت و ناله و زاری از فراق یوسف مشغول بود به پسران فرمود من بر این جدایی و مصیبت صبر می کنم ولیکن من

۱. بحار، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

۲. یوسف ۵۵

یقین دارم که یوسف زنده است بروید و او را پیدا کنید پسران یعقوب علیه السلام به طرف مصر حرکت کردند و به دربار رسیدند و گفتند «یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الكیل و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین»^(۱) یوسف علیه السلام فرمود آیا می دانید با یوسف و برادرش چه کردید؟ برادران گفتند: آیا تو یوسفی؟ یوسف علیه السلام فرمود «انا یوسف و هذا اخی قد من الله علينا انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین»^(۲) برادران اظهار پشیمانی کردند یوسف علیه السلام فرمود شما را سرزنش نمی کنم و بدانید خدای سبحان شما را بخشیده است.

یوسف علیه السلام پیراهن خود را به آنها داد و فرمود آن را بر صورت پدرم یعقوب علیه السلام قرار دهید تا قوت بینایی او برگردد.

برادران به کنعان برگشتند و پیراهن را به یعقوب علیه السلام دادند او قوت بینایی گرفت و همراه پسران به پیش یوسف آمد.

گویند زن عزیز مصر هم بر اثر دعای یوسف علیه السلام جوان شد و به نکاح یوسف در آمد. در پایان سیره یوسف علیه السلام به نقل لطایف و اشارات سیدنا الاستاذ آیت الله «تویسرکانی»^(۳) - مدظله الوارف - می پردازیم که در شرح و تفسیر سوره یوسف علیه السلام به حقیر تعلیم فرمودند.

۱. سوره یوسف علیه السلام بعد از سوره هود علیه السلام واقع شده که گوئی با توجه به آیات سوره هود که اغلب راجع به تکذیب پیامبران «علیهم السلام» و ایذاء آنان و نسبت سفاهت و جنون و ضلالت دادن به آنها است؛ گوئی خداوند به جهت تسلاهی دل رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشعار می دارد که تکذیب و ایذاء و تهمت به شما انحصار نیافته؛ بلکه اقوام پیشینیان نیز با پیامبران چنین بوده اند بلکه بالاتر برادران صلبی یوسف علیه السلام نیز با یوسف علیه السلام کردند آنچه می توانستند

۱. یوسف ۸۸

۲. یوسف ۹۰

۳. آیت الله سید ضیاء الدین الحسینی التویسرکانی؛ فقیه، ادیب، خطیب، العالم العلم الفاضل الكامل؛ از شاگردان برجسته مرحوم آخوند همدانی رحمته الله صاحب کرامات و تألیفاتی است که حقیر در بلده طهران افتخار تتلمذ در محضر ایشان را دارم.

بکنند ولی یوسف پس از پیروزی و به قدرت رسیدن آنان را عفو کرد؛ بنابراین تو هم قوم را عفو نما و در برابر ایذاء و تهمت آنها صابر باش که پس از گذشت زمانی نصرت از آن تو است.

۲. رویای حضرت یوسف علیه السلام و بشارت به اینکه بعد از تحمل شقاوت و شکنجه از دست برادران روزی می‌رسد که همگان در برابر وی خاضع شده و سجده می‌کنند.

۳. راه غلط پیمودن برادران که یوسف چون در نظر پدر محبوبتر از ایشان است وی را بکشند یا در چاهش بیفکنند تا توجه پدر بایشان انحصار یابد؛ در نتیجه پدر بینایی را از دست می‌دهد و اصولاً چشمی نمی‌ماند تا به آنها بنگرد.

۴. کوه فکری برادران در گفتن «گرگ یوسف راه خورده» و پیراهن سالم را شاهد آوردن زیرا چگونه گرگ بدن یوسف علیه السلام را می‌درد و می‌خورد و پیراهن پاره نمی‌شود و سالم می‌ماند.
۵. شهادت کودکی از خویشان زن عزیز مصر بر مبرا بودن یوسف از آنچه به وی نسبت داده شد و پیراهن گواه صدق یوسف علیه السلام بود.

۶. زندان رفتن و تعبیر خواب دو رفیق زندانی که مقدمه رسیدن یوسف علیه السلام به سلطنت گردید.

۷. آمدن برادران جهت اخذ آذوقه و نشناختن آنها یوسف علیه السلام را و شناختن یوسف علیه السلام آنها (برادران) را.

۸. گفتن یوسف «انا خیر المنزلین» که در نماز میت هم گفته می‌شود «منزول بک و انت خیر منزل به»

۹. رد سوغات برادران که باز برگردند؛ خدا هم فرموده قرض به من بدهید تا دو برابر یا چندین برابر به شما برگردانم.

۱۰. فرمان یوسف در آوردن بنیامین با خود در سفر دوم و آنها به پدر گفتند «فارسل معنا اخانا» اینجا بنیامین را با نسبت برادر خواندند ولی پس از جریان تهمت سرقت کیل به پدر گفتند «ان ابنک سرق» و برادری را قطع کردند. یعنی گفتند پسرت دزدی کرده و لیکن خداوند حتی بندگان مسرف در گناه را از بندگی خویش بیرون نبرده و می‌فرماید «قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم» یعنی باز هم آنها را با نام بنده (عبد، عباد) می‌خواند.

۱۱. بنیامین حاضر شد تهمت سرقت به او زده شود ولی از یوسف جدا نشود. شیعه معصومین «علیهم السلام» نیز حاضر است عامه او را رافضی و واجب القتل بدانند ولی از

ولایت امامان «علیهم السلام» دست نکشد.

۱۲. کودکی که شهادت به بی تقصیری و پاکی یوسف داد؛ پس از رسیدن یوسف به سلطنت؛ روزی در رهگذر حضرت بود جبرئیل نازل و به یوسف فرمود این همان شاهد بی گناهی تو است خدا می فرماید وی را اکرام کن یوسف علیه السلام مقام بلندی به او عطا فرمود. ما که در شبانه روز چند بار بیکتایی و تنزیه خداوند از عیب و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و امامت معصومین گواهی می دهیم خداوند چگونه با ما رفتار می کند.

۱۳. برادران یوسف در سرقت کیل گفتند اگر بنامین سارق شده برادرش یوسف نیز سارق بوده یوسف علیه السلام مطلب را پوشیده داشت و به رخشان نکشید. خداوند ستار چگونه در قیامت پرده گناه موحد را کنار می زند و رسوایش می کند ﴿ما هکذا الظن بک ولا خبرنا بفضلك عنک یا کریم یارب﴾ (۱)

۱۴. یوسف پس از معارفه، به جهت ظلمی که از برادران دیده بود؛ آنان را مواخذه نفرمود بلکه فرمود ﴿لا تشریب علیکم الیوم یغفر الله لکم﴾ خداوند از یوسف اولی تر است در عفو بندگان گنهکار.

۱۵. عشق و عداوت چه می کنند؛ برادران یوسف را نمی شناسند ﴿و هم له منکرون﴾ ولی پدر بوی یوسف را از چند فرسخی به واسطه پیراهن او استشمام می کند این چه شامه ای است!!؟ پیراهنی که با بدن یوسف تماس داشته چشم یعقوب علیه السلام را با بوئیدن آن بینا می کند.

مررت علی الدیار لیلی
اقبل ذالجدار و ذالجدار

پس چه مانعی دارد که چادر حضرت زهرا علیها السلام در خانه یهودی به رسم ودیعه نورافشانی کند و یهودی بینا و مستبصر گردد.

۱۶. عشق و محبت همسر عزیز مصر به حضرت یوسف علیه السلام که باید گفت اگر چه هدف رسیدن به کمال و جمال است اما چون با وسیله و راه غلط همراه شد، ثمر خود را ظاهر کرد یعنی آبروی همسر عزیز مصر می رود و مورد شماتت زنان دیگر قرار می گیرد اما وقتی هم راه و هم هدف صحیح شد به نتایج عزتمند می رسد یعنی جوان، باکره، همسر یوسف، ملکه کشور، ثروتمند و موحد می شود از جهنم نجات یافته و بهشتی می گردد آری عشق به اولیاء

۱. فرازی از دعای روح افزای کمیل.

خدا اگر با وسایل مقدس حاصل شود عزت و سعادت را برای عاشقان به ارمغان می آورد. (۱)
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد علیهم السلام
 ۱۷. در چند مورد به علت غفلت از خداوند قادر، مبتلا شدن به کفاره سنگین در آیات سوره بیان می شود که به قرار ذیل است:

الف. در همراه نمودن وی یوسف را با برادران فرمود می ترسم گرگ وی را بخورد و شما از او غافل باشید و خدای را حافظ وی قرار نداد. نتیجه چهل سال رنج هجران کشید. ولی در همراه نمودن بنیامین به ایشان فرمود **﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾**
 ب. حضرت یوسف علیه السلام به رفیق زندانی مستخلص خود فرمود **﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾** و به سلطان مصر چشم دوخت؛ در نتیجه به جهت چشم دوختن هفت سال دیگر در زندان ماند و هم زندانیش او را فراموش کرد **﴿فَانْسَاءَ الشَّيْطَانُ﴾**

ج. در استقبال پدر اندکی به جهت حفظ مقام سلطنت (در حضور دیگران) از مرکب خود دیر پیاده شد؛ نتیجه اش این شد که از فرزندان وی کسی به مقام نبوت نرسید؛ در مقابل، همسر عزیز مصر به تقصیر خود و پاکی یوسف علیه السلام معترف شد؛ رسید به آنچه که می خواست برسد.

۱۸. از چند آیه در سوره یوسف و موارد دیگر در قرآن معلوم می شود گناه از روی جهل و نادانی از آدمی سر می زند:

الف. آنجا که یوسف فرمود زندان برایم محبوبتر است از آنچه زنان مرا بدان می خوانند و الا بدین عمل زشت دست زده و از جاهلان خواهم بود **﴿أَصْبِ الْيَهُنِّ وَآكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾**
 ب. یوسف علیه السلام به برادران فرمود می دانید با یوسف چه کردید زمانیکه جاهل بودید **﴿إِذَا أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾** (۲) قبلاً اشاره شد که با تهمت سرقت به بنیامین کلمه اخ را برداشته و گفتند پسرت اما یوسف چون رسول است و مظهر صفات الله است فرمود **﴿بَعْدَ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي﴾** (۳) و کلمه اخوت را بکار می برد.

۱. این قسمت با اندکی تصرف در فرمایش استاد بیان شد.

۲. یوسف ۸۹.

۳. یوسف ۱۰۰.

﴿شعیب علیہ السلام﴾

النبي ﷺ هو ابن نوبة (نوبل) بن مدین بن ابراهیم ﷺ و قیل ابن بویب او ابن مکیل بن یشجب بن مدین، او ابن عیفا بن ابراهیم ﷺ و جدته ام مکیل هی بنت لوط علیہ السلام و قیل انما هو من ولد بعض من آمن بابراهیم و هاجر معه الى الشام.
از متون تاریخی مستفاد است که حضرت شعیب علیہ السلام برای هدایت و ارشاد مردم مدین برانگیخته شد.

شعیب علیہ السلام مانند دیگر انبیاء الهی «علیهم السلام» برای بیان حقیقت توحید و نفی شرک و غیر حق پرستی، مبعوث گردید.

از بعض اخبار و روایات استفاده می شود؛ شعیب و ایوب علیهما السلام و «بلعم با عورا» از آن عده کمی بودند که در روز آتش زدن ابراهیم علیہ السلام به او ایمان آوردند.

مردم مدین دو خصیصه مذموم داشتند یکی بت پرستی و دیگری کم فروشی و احتکار بود. شعیب نبی ﷺ آنها را از این صفات پلید انذار می داد ولی آنها او را جاهل، سفیه، ساحر و... می خواندند و می گفتند «لولا رهطک لرجمناک»^(۱) اگر ملاحظه نیاکان و قوم و قبیله ی تو نبود سنگبارانت می کردیم.

تلاش های ناصحانه و خالصانه شعیب در قلوب سفت شده آنها اثر نکرد و لذا عذاب الهی بر آنها جاری شد.

چند روز هوا بسیار گرم شد و سپس ابری صاعقه ای زد و بعد لرزه ای ایجاد شد و آنها همگی به هلاکت رسیدند.

گویند شعیب سیصد و چهل و دو سال زندگی کرد و سپس جان به جان آفرین تسلیم نمود. مزار او در بیت المقدس است و در روایات آمده است که شعیب علیہ السلام در روز قیامت خطیب انبیاء الهی «علیهم السلام» است.^(۲)

﴿هارون علیہ السلام﴾

هارون بن عمران اخو موسی النبی کان من بنی اسرائیل هو اکبر و اطول من

۱. هود ۹۱

۲. دایرة المعارف الشیعة العامة، ج ۱۱، ص ۹۷

اخیه و کان رجلاً فصيحاً ولد سنة «۳۷۴۵» و توفى سنة «۳۸۶۸» بعد هبوط آدم ﷺ و كان عمره مائة وسبع و سبعون سنة او مائة و ثلاث و ثلاثون.... قبره مع قبر اخیه بمصر. (۱)

هارون ﷺ به همراه برادرش موسی ﷺ بار نبوت و رسالت را بر دوش داشت و به هدایت قوم بنی اسرائیل پرداخت.

در زمان رفتن موسی ﷺ به طور، بار اصلی رسالت بر دوش هارون ﷺ قرار داشت. او به طهارت روح، تقوا، لطف و مهربانی و آرامش در میان بنی اسرائیل معروف بود به آن حد که بنی اسرائیل او را مظهر طهارت و پاکی می دانستند و مثال آنها برای طهارت علمی و عملی هارون ﷺ بود. لذا وقتی تفریطیان خواستند مریم ﷺ را مورد مواخذه قرار دهند گفتند «یا اخت هارون» اگر چه مریم ﷺ نسبتی با هارون داشت ولیکن این نوع خطاب خود بیانگر طهارت روح هارون ﷺ بوده است.

هارون ﷺ سه سال زودتر از موسی ﷺ رحلت نمود.

﴿داود ﷺ﴾

داود النبی والد سلیمان علیهما السلام هو ابن ایشابن عوید بن عابر بن سلمون بن نحشون بن عویناذب بن ارم بن خصرون بن فارض بن یهوذا بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم الخلیل.

داود ﷺ یکی از انبیاء بنی اسرائیل است در ابتدا با وجود اینکه پیامبر بود کسی اطلاع نداشت و تحت فرمانروایی طالوت با جالوت جنگید و جالوت را شکست داد و همین امر باعث محبوبیت او در دل بنی اسرائیل شد. پس از طالوت داود به پادشاهی رسید.

اهل تفسیر و تاریخ، معجزاتی را برای آن حضرت بیان می کنند مثل نرم شدن آهن بدست آن حضرت و اینکه آن حضرت اول کسی بود که زره، لباس مخصوص جنگ را ساخت. نام داود ﷺ در قرآن شانزده بار آمده است.

قرآن داود ﷺ را دارای صفاتی چون خلیفة الله، حکمت، ملک، علم، زبور، مناجات، تسخیر عالم قدرت داوری صحیح و ... می داند.

۱. دایرة المعارف الشیعة العامة، ذیل واژه هارون

نکته جالب اینکه داود علیه السلام پیامبر بود ولی وقتی صلاح حکومت در آن بود که تحت فرمانروائی طالوت حرکت کند ذره‌ای حرکت ناموفق انجام نداد تا کیان حکومت حفظ شود چنانکه در سیر نورانی امیرالمومنین علیه السلام داریم که آن حضرت هم، چنین عمل نمودند. از حالات معنوی او نقل است که انجام فرائض و نوافل را بین اهل خانه به گونه‌ای تقسیم کرده بود که در طول شبانه روز در خانه‌ی او کسی در حال عبادت بود یعنی زمانی یافت نمی‌شد که در خانه حضرت داود عبادتی صورت نگیرد. (۱)

﴿ایوب علیه السلام﴾

ایوب النبی و هو ابن آموص (موص) بن رازح (زراح) بن روم ابن العیص بن إسحاق ابن ابراهیم الخلیل. و حکى ابن عساکر أن امه بنت لوط علیه السلام (۲)

ایوب علیه السلام پیامبری از پیامبران الهی علیه السلام است که در قرآن و متون تاریخی مشهور به استقامت در راه حق، تقوی، و صبر الهی است؛ و به این جهت به او لقب صدیق داده‌اند. در معرفی او همین بس که خدای سبحان او را عبد خود می‌داند.

گویا او برای هدایت مردم عوص، یکی از سرزمینهای ارم مبعوث شد.

ایوب علیه السلام در ابتدای زندگانی در نعمت وافر دنیائی بود و بعد از مدتی فقر و بیماری به او روی کرد که همین امر سبب امتحان و آزمایش مردم او شد. شیطان این فقر و بیماری را بهانه‌ای برای قوم ایوب کرد تا ایوب را طرد کنند و حتی از خرید و فروش با او امتناع کنند.

آنچه که بسیار حائز اهمیت در سیره ایوب است؛ اینکه او هرگز گرفتار ناسپاسی و کفران نعمت نشد و در همه حال شاکر بود.

در قرآن وقتی سیره ایوب علیه السلام را مورد تامل قرار می‌دهیم، می‌بینیم ایوب علیه السلام بیماری و رنج خود را به شیطان نسبت می‌دهد و می‌فرماید ﴿أنى مسنى الشيطان بنصب و عذاب﴾ (۳)

آنهائیکه به مرحوم خاتم‌المحدثین شیخ عباس قمی رحمته الله اشکال می‌کنند که مگر بیماری

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۶۷۷.

۲. البداية و النهایة، ج ۱، ص ۲۵۴ - دایرة المعارف الشیعة، ج ۵، ص ۵۴۲

۳. ص ۴۱

شیطانی هم داریم، که او چنین نقل کرده؛ بفهمند که با روح قرآن بیگانه‌اند چرا که قرآن این معنا را تاکید و تأیید می‌نماید.

با همه بلاها و سختیها ایوب علیه السلام در مدار توحید حرکت کرد و دیگران را هم به پرستش خدای یکتا دعوت کرد و اقبال و ادبار مردم در نیت او تاثیری نگذاشت و او چون دیگر انبیاء الهی دین خدا را با تمام توان پاسداری کرد.

﴿سلیمان علیه السلام﴾

سلیمان النبی و هو ابن داود النبی علیهما السلام .

سلیمان علیه السلام فرزند داود علیه السلام یکی از انبیاء الهی است.

در میان انبیا سلیمان نبی علیه السلام به مقام پادشاهی و سلطنتی رسید که هیچ یک از انبیاء در ظاهر به چنین مقامی نرسیدند ﴿قال رب اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب﴾^(۱)

سلیمان علیه السلام دارای تواناییهای خاصی مثل قدرت تکلم به منطق طیور، بهائم، سباع و سخن گفتن به گویش‌های رومی، فارسی سریانی، عربی، عبری و تمام زبانهای موجود بود. در دوران نبوت به همراه سلطنت خود سعی بلیغ برای ارشاد و دعوت مردم به توحید نمود؛ تا آن حد که وقتی شنید ملکه سبا و مردمش مشرک و خورشید پرستند نامه‌ای برای او نوشت و او را دعوت به اسلام و توحید کرد و فرمود در صورت انکار علیه تو و کشورت جهاد کرده و با تو می‌جنگیم. بلقیس ملکه سبا به رایزنی با مشاورین پرداخت آنها رأی به جنگ دادند اما بلقیس آنها را منع کرد و در خواست ملاقات با سلیمان نمود. حضرت سلیمان قبل از ورود بلقیس به قصر تخت او را توسط یکی از عمالش به قصر خود در کمتر از یک چشم بر هم زدن منتقل کرد.

قرآن می‌فرماید قصری برای سلیمان از بلور ساخته شده بود که وقتی بلقیس بر آن قرار گرفت خیال کرد در آب قرار دارد ﴿قیل لها ادخلی الصرح فلما رأتہ حسبه لجة و کشفتم عن ساقیها﴾^(۲)

۱. ص ۳۵.

۲. نمل ۲۴.

بلقیس با دیدن حقیقت و شنیدن براهین و استدلالات متقن، اسلام اختیار کرد. قرآن در مقام مدح سلیمان چنین می‌فرماید ﴿و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب﴾^(۱) او مقرب خدای سبحان است که بهترین بازگشت برای آدمی در قوس ﴿انا الیه راجعون﴾ همین است.

باری بهترین انسان کسی است که نزدیکترین فرد به خدای سبحان باشد و دستور است در این امر انسان به منافسه و مسابقه با دیگران بپردازد لذا در دعای کمیل می‌خوانیم و می‌خواهیم ﴿واجعلنی من احسن عبیدک نصیبا عندک و اقربهم منزلة منک و اخصهم زلفة لدیک﴾

نقل است که امام صادق علیه السلام به عیسی بن عبدالله قمی فرمود ﴿یا عیسی بن عبد الله لیس منا و لا کرامة من کان فی مصرفیة مائة ألف أو یزیدون و کان فی ذلک المصر احد اروع منه﴾^(۲)

آری سلیمان علیه السلام جزو بندگان مقرب الهی است که این بزرگترین امتیاز برای انسان است. سلیمان نبی علیه السلام در این مقام بندگی به سر می‌برد و قرآن هم این را برای مدح و تعریف سلیمان به کار می‌برد و الا سلطنت بر جیفه دنیا که فخری ندارد حتی اگر دنیا را با چشم مزرعة الاخرة بنگریم.

نکته دیگری که از سیره سلیمان نبی علیه السلام استفاده می‌شود اینکه وقتی او خواست ملکه سبا را به اسلام دعوت کند دعوت خود را با نام الله شروع کرد ﴿انه بسم الله الرحمن الرحیم﴾^(۳) یعنی با نام توحید آنها با بهترین جمله یعنی بسمله.

و الله عظمتی را که بسمله دارد؛ باسمه تعالی ندارد شناسنامه‌ای توحیدی یک موحد مسلمان «بسم الله الرحمن الرحیم» است؛ و گرنه بسمک اللهم و باسمه تعالی را که مشرکین هم دارند.

نکته دیگر اینکه بلقیس با اینکه مشرک بود ادب را حفظ کرد و نه تنها اهانتی به نامه

۱. ص ۴۰

۲. سفینة البحار، ج ۶، ص ۲۵۶

۳. نمل ۳۰

نکرد؛ بلکه آن را نامه‌ای کریم لقب داد ﴿قالت يا ايها الملوا انى القى الى كتاب كريم﴾ همین ادب است که توفیق حقیقت‌پذیری می‌دهد بلقیس بر عکس تمامی مشرکین تاریخ که معمولاً دور از ادب زندگی می‌کنند با ادب تمام نسبت به مرقومه سلیمان علیه السلام رفتار کرد. مطلبی دیگر در زندگی سلیمان علیه السلام اینکه وقتی بلقیس برای او هدیه فرستاد حضرتش نپذیرفت و فرمود ﴿فما اتن الله خیر مما ءاتکم بل انتم بعهد یتکم تفرحون﴾^(۱) آری کارگزار الهی باید از پذیرفتن هدیه هم بپرهیزد تا اینکه مبدا این هدایا جلوی حقیقت‌گوئی او را بگیرد.

نقل است اشعث بن قیس شبانه برای امیرالمومنین علیه السلام ظرف حلوائی فرستاد؛ حضرت به او فرمود این چیست؟ اشعث گفت هدیه است حضرت فرمودند ﴿هبلتک الهبول! اعن این الله اتینى لتخد عنى؟ امختبط انت ام ذوجنة ام تمجر﴾^(۲) امیرالمومنین نه تنها این رشوه هدیه نما را نپذیرفت بلکه آن را به استفراع و آب دهان مار تشبیه کرد.

آری آن رشوه‌ای که در قالب هدیه می‌دهید چون زهر مار کشنده است هم آبرو را می‌برد هم جسم را معتاد می‌کند و هم ایمان را می‌کشد. اگر دوستان رییس اهل دادن هدیه بودند چرا قبل از ریاست و بعد از ریاست دیگر از هدیه‌ها خبری نبود و نخواهد شد.

در هر صورت سلیمان نبی علیه السلام رشوه در قالب هدیه را نپذیرفت که این درس بزرگی است برای همه دولتمردان تاریخ.

باری شخصیتی که تمام عالم از باد و خاک و گرفته تا جن و انس در اختیارش بودند گویند با یافتن زنبیل امورات خود را گذرانند ﴿اما سلیمان فقد کان مع ما هو فیه من الملک یلبس الشعر و اذا اجنة اللیل شد یدیه الی عنقه فلا یزال قائما حتی یصبح باکیا و کان قوته من سفائف الخوض یعملها بیده﴾^(۳)

۱. نمل ۳۶

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۵.

۳. بحار، ج ۶۷، ص ۳۲۱ و ج ۱۴، ص ۸۳.

عجبا! نبی پادشاه، فرزند نبی پادشاه، با آن همه شوکت و قدرت از راه بافتن زنبیل و فروختن آن زندگی را می‌گذراند. گویند مادر سلیمان از زنان صالحه تاریخ است و به سلیمان نصیحت کرده است که (یا نبی لا تكثر النوم باللیل فان كثرة النوم باللیل تدع الحبد فقيراً یوم القیامة) خواب شب را کم کن آن که شب را زیاد بخوابد در قیامت فقیر است.

روایت فوق بیانگر این حقیقت است که سلیمان نبی علیه السلام با آن همه وسعت سلطنت و مشغلات اداری تهجد شبانه را ترک نمی‌کرد.

نقل است همام آن شخصیت برجسته بین شاگردان امیرالمومنین علیه السلام در طول ده سال استانداری خراسان نماز صبح خود را با وضوی نماز عشاء اقامه کرد با اینکه مشغلات اداری هم در طول روز داشت.

درباره چگونگی رحلت سلیمان علیه السلام نوشته‌اند در حالیکه جنیان مشغول ساختن بنائی برای او بودند او تکیه به عصا داده بود که جان به جان آفرین تسلیم کرد. ^(۱) جنیان چون علم غیب نداشتند به کار ادامه دادند تا اینکه کار ساختمان پایان یافت و وقتی کار تمام شد خدای سبحان به موریانهای امر کرد عصای او را بخورد وقتی عصا خورده شد جسم سلیمان بر زمین افتاد و جنیان فهمیدند سلیمان علیه السلام فوت کرده است *﴿فلما قضینا علیه الموت ما ولم علی موته الا دابة الارض تاكل منساته فما فرتینت الجن ان لو كانوا یعلمون الغیب ما بعثوا فی العذاب المهین﴾* ^(۲)

﴿یونس علیہ السلام﴾

یونس النبئی ابن متی بالفتح و قیل متی اسم امه. ^(۳)

یونس علیه السلام برای رهبری اهل نینوا از اراضی موصل برانگیخته و مبعوث شد که آن قوم بر سنت همیشگی مشرکین او را انکار کردند.

یونس علیه السلام برای هدایت آنها تلاش بسیار نمود و لیکن آنها بر انکار خود افزودند. به این جهت یونس علیه السلام آنها را ترک کرد و به آنان وعده داد بعد از سه روز عذاب الهی بر آنان نازل

۱. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۴.

۲. سبأ ۱۴.

۳. دایرة المعارف الشیعة العامة ج ۱۸، ص ۸۶۵.

خواهد شد.

بعد از ترک یونس علیه السلام نینوائیان را علائم و نشانه‌های عذاب ظاهر شد. قوم او وقتی تحقق عذاب را واقع و نزدیک دیدند به توبه و انابه پرداختند. حتی فرزندان و بهایم خود را به ناله و زاری واداشتند و خدای سبحان توبه و ناله آنها را پذیرفت و عذاب را از آنان برگرداند و یونس علیه السلام به سوی قومش بازگشت.

﴿زکریا علیه السلام﴾

زکریا النبی علیه السلام ابن برخیا و یقال زکریا بن دان و یقال زکریا بن لدن بن مسلم بن صدوق بن حشبان بن داود بن سلیمان بن مسلم بن صدیقه بن برخیا بن بلعاطه بن ناحور بن شلوم بن بهنا شاط بن ایثامن بن رحبعام بن سلیمان بن داود ابو یحیی النبی علیه السلام من بنی اسرائیل. (۱)

زکریا علیه السلام یکی دیگر از انبیاء بنی اسرائیل است. نام او در قرآن هفت بار ذکر شده است. او سرپرستی مریم علیها السلام مادر عیسی علیه السلام را به عهده گرفت و خدای سبحان در سن کهنسالی به او یحیی علیه السلام را عطا کرد.

در قرآن زکریا علیه السلام را به این صفات می توان شناخت:

۱. او پیامبری صالح است یعنی هم حسن فاعلی داشت و هم حسن فعلی ﴿و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین﴾ (۲)
۲. همیشه به رحمت خدای سبحان معطوف و متکی بود ﴿لم اکن بدعائک رب شقیاً﴾ (۳)
۳. از خدای سبحان طلب خیر الوارثین و ذریه طیب دارد نه فقط وارث ﴿رب هب لی من لدنک ذریه طیبه﴾ (۴) ﴿رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین﴾ (۵)

۱. البدایة و النهایة، ج ۲، ۲، ۵۶

۲. انعام ۸۵

۳. مریم ۴

۴. آل عمران ۲۸

۵. انبیا ۸۹

۴. خواسته او در محراب به او داده شد یعنی او به مقامی رسیده بود که در هنگام نماز فقط او با خدای سبحان سخن نمی‌گفت بلکه خدای سبحان هم با او سخن می‌گفت ﴿فنادته الملائكة و هو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرك بیحیی مصدقا بکلمه من الله﴾^(۱) و می‌توان گفت معنای اقامه نماز شاید همین است؛ فتأمل.

۵. قوت و قدرت را از خود سلب کرده و فقط به قوت و قدرت خدای سبحان امیدوار بود ﴿قال رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس شیباً﴾^(۲) ﴿کانت امراتی عاقرا و قد بلغت من الکبر عتیا﴾^(۳)

۶. او به مقام عبد که همان مقام خواسته شده از انسان است رسیده است و خدای سبحان خود شهادت می‌دهد ﴿ذکر رحمت ربک عبده زکریا﴾^(۴)

۷. در مقام دعا ادب دعا را رعایت می‌کند ﴿اذنادی ربه نداء خفیا﴾^(۵)

گویند با همه این کمالات زکریا از راه نجاری امورات زندگی را سپری می‌کرد و نقل شده که او را در درختی قرار داده و درخت را ازه کردند و به این شکل زکریا را به قتل رسانند. البته عده‌ای این قول را مردود دانسته‌اند.^(۶)

﴿یحیی﴾

یحیی علیه السلام النبی هو ابن زکریا النبی علیه السلام.

یحیی علیه السلام یکی دیگر از پیامبران الهی علیه السلام است گویند مادرش او را فقط شش ماه در رحم داشت و او ششماهه به دنیا آمد. او پیامبری توحید مدار بود و در راه حاکمیت الله به شهادت رسید و قاتل او و لدزنا بوده است.^(۷) درباره امام حسین علیه السلام هم این دو موضوع نقل است لذا

۱. آل عمران ۳۹

۲. مریم ۴

۳. مریم ۸

۴. مریم ۲

۵. مریم ۳

۶. المنتظم ج ۱، ص ۳۰۲

۷. دایرة المعارف الشیعة العامة ج ۱۸، ص ۴۸۶

شاعر سروده است :

فان تكن آل اسرائيل قد حملت كريم يحيى على طست من الذهب
فآل مروان يوم الطف قد حملت رأس ابن فاطمه عليها السلام فوق القنى السغب
نقل است سبب قتل او اين است که پادشاه زمان او قصد می کند با برادرزاده خود ازدواج کند
يحيى عليه السلام اعلام می دارد اين نکاح حرام است.

برادرزاده پادشاه با عشوه گریه های زیاد عموی خود را فریب می دهد و مهریه و صداق خود را
سر يحيى قرار می دهد. لذا در محراب عبادت سر از تن يحيى عليه السلام جدا می کنند؛ تا لکه ننگ
دیگری بر دامن زنانی باشد که از مدار وظیفه خود خارج می شوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند
﴿لن يفلح و لو امرهم امرأة﴾^(۱) امتی که زن امور آنان را بر عهده گیرد رستگار نمی شوند.
قرآن کریم، يحيى شهيد عليه السلام را با صفات زیر معرفی می کند:

۱. از صالحين است ﴿و زكريا و يحيى و عيسى و الياس كل من الصالحين﴾^(۲)
۲. اسم او را خدای سبحان گذارده و قبل از او کسی به اين اسم خوانده نشده
است ﴿بشرك بسلام اسمہ يحيى لم نجعل له من قبل سميا﴾^(۳)
۳. در کودکی به مقام نبوت و دريافت حکمت رسيد ﴿اتيناہ صيبا﴾^(۴)
۴. در مقام سلامت يعنى خير محض بود ﴿سلام عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم
يبعث حيا﴾^(۵)
۵. حنان يعنى مظهر رحمت الهی بود ﴿حنانا من لدنا﴾^(۶)
۶. نفس زکی داشت يعنى عاری از هرگونه دنائت و پستی بود ﴿و حنانا من لدنا و

۱. سنن نسائی ج ۸، ص ۲۲۷، کتاب آداب القضاة - المنتظم، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. آل عمران ۳۹

۳. مریم ۷

۴. مریم ۱۲

۵. مریم ۱۵

۶. مریم ۱۳

زکاة^(۱) و رحمت و پاکی از جانب خود به او بخشیدیم و او پرهیزگار و زکی است .
 ۷. در نزد خدای سبحان کریم بود و جزء بندگان گرامی نزد خدای سبحان بود چرا که به
 مقام متقین رسیده بود ﴿وحناناً من لدنا و زکاة و کان تقياً﴾^(۲) و ﴿ان اکر مکم عند اللّٰه
 اتقاکم﴾^(۳)

۸. سید است ؛ یعنی اطاعت کسی غیر از خدا بر او واجب نبود به همین جهت است که بعد
 از اعطاء حکم نبوت برای اینکه یک وقت شبهه نشود که او نسبت به پدر و مادر نامهربان
 است فرموده ﴿و برأ بوالدیه و لم یکن جباراً عصياً﴾^(۴) وارد شده است.
 سید به معنای بزرگی و ریاست است یعنی با وجود صغر سن به جایگاهی رسیده بود که
 حرف و سخن و منطق او کامل بود و دیگران باید از او تبعیت می کردند و چون نبی بود لذا این
 تبعیت کلیت دارد.

وقتی می گوید فرزند تا هفت سالگی سید است یعنی اطاعت پدر و مادر بر او لازم نیست
 بلکه بر عکس پدر و مادر باید از او تبعیت کنند و چون فرزند نبی نیست تبعیت پدر و مادر
 کلیت ندارد در مواردی که برای فرزند خطری پیش می آید باید جلوگیری کنند.
 پیامبر اسلام سید اولاد آدم است. یعنی تمامی انبیاء و پیروان آنها و مردمان عالم باید از
 پیامبر اسلام ﷺ تبعیت کنند ولی یحیی، سید بنی اسرائیل و قوم خود است.

۹. حضور یعنی خویشتن دار است. قرآن عدم نکاح و ازدواج نکردن یحیی علیه السلام را برای او
 یک امتیاز شمرده ﴿سیدا و حصوراً و نبیا﴾^(۵)

آری اگرچه ازدواج یک امر لازم است. اما وقتی که بر پایه ﴿ان صلاتی و نسکی و محیای
 و مماتی لله رب العالمین﴾^(۶) باشد امتیاز است ولی اگر فقط به خاطر شهوت باشد دیگر

۱. مریم ۱۳

۲. مریم ۱۳

۳. مریم ۱۴

۴. مریم ۱۴

۵. مریم آل عمران ۳۹

۶. انعام ۱۶۲

امتیاز نیست.

یحیی علیه السلام بر پایه «ان صلاتی و نسکی و ...» ازدواج نکرد چون در ازدواج کفو لازم است گویا کفو پیدا نکرده است و دیگر اینکه ازدواج باید سبب تقویت و استحکام ایمان و تقوا شود گویا یحیی علیه السلام چنین فردی را نیافته است فلذا حضور شده است یعنی عفت اختیار کرده پیامبر هم عصر او عیسی علیه السلام هم مثل او حضور بوده است.

مرحوم شهید ثانی رحمته الله علیه در باب آداب متعلم می فرماید:

الرابع ان يترك التزويج حتى يقضى و طره من العلم به فانه اكبر شاغل و اعظم مانع، بل هو المانع جملة، حتى قال بعضهم: «ذبح العلم في فروج النساء» و عن ابراهيم بن ادهم: «من تعود افخاذ النساء لم يفلح» يعني اشتغل بهن عن الكمال»^(۱)

«الیاس علیه السلام»

الیاس بالكسر و قیل بالفتح اسم عبرانی و لیست بالعربیة هو الیاس التثبئی و یقال ابن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن هارون و قیل الیاس بن العازر بن العیزار بن هارون بن عمران.^(۲)

الیاس علیه السلام یکی دیگر از حاملان ثقل و سنگینی نبوت است. او برای هدایت اهل بعلبک برانگیخته شد.

این قوم بتی به نام بعل می پرستیدند و أحب پادشاهی بود که بر آنان حکومت می کرد که همسری داشت بنام ازیبیل.

الیاس علیه السلام چون دیگر انبیاء «علیهم السلام» قوم خود را به توحید و یگانه پرستی دعوت کرد ولیکن مشرکین بعلبک او را انکار کردند.

این قوم آنقدر در جهل و غفلت سقوط کرده بودند که هیچگونه راه تربیتی و تعلیمی در آنها مؤثر نبود.

دعوت و گفتار حکیمانه و برابر با منطق و عقل الیاس علیه السلام در آنها مؤثر نیافتاد و چراغ خاموش شده فهم و درک آنها هرگز روشن نشد.

۱. منیة المرید، ص ۲۲۷

۲. البداية و النهایة ج ۱، ص ۳۹۳

حتی وقتی گرفتار قحطی و خشکسالی شدند و الیاس علیه السلام به آنها فرمود این به جهت کفران و شرک شما است؛ نپذیرفتند و هنگامی که به آنها فرمود برای اثبات گفته‌ام بیاید بتان خود را حاضر ساخته و از آنها طلب باران کنید و من هم از خدای سبحان طلب باران می‌کنم؛ اگر خدای سبحان باران فرستاد؛ ایمان بیاورید. مشرکین بتان خود را حاضر کردند و دعا کردند اثری ندیدند. وقتی الیاس علیه السلام دست به دعا بلند کرد فوراً باران بارید باز هم مشرکین او را انکار کردند.

اصولاً انسانهای غافل اینگونه‌اند آنهائیکه دنیا و زرق و برق آن، آنان را کور و کر کرده و گیج دنیا شده‌اند چنین‌اند.

گویند تاجری بود که یک گربه و یک طوطی داشت. مدتها در تلاش بود که این دو را باهم دوست و رفیق کند غافل از این که:

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است

طبیعت گربه این است که به طوطی حمله برد و طبیعت طوطی این است که از گربه فرار کند. تاجر زحمت فراوانی کشید؛ تا شاید بتواند چنین کند ولیکن موفق نشد تا اینکه روزی در خیابان دید مردم دور مردی جمع شده‌اند. جلو رفت و سوال کرد این کیست که دور او جمع شده‌اید؟ گفتند: او شعبده باز است.^(۱)

تاجر جلو رفت و گفت که مهمی دارم اگر آن را انجام دهی؛ هر چقدر پول بخواهی می‌دهم، شعبده باز گفت: دردت چیست؟ تاجر جریان گربه و طوطی را توضیح داد شعبده باز گفت می‌توانم.

بازرگان رفت و طوطی و گربه را آورد و به شعبده باز سپرد شعبده باز آنها را گرفت و داخل خانه‌ای شد و دقایقی در آن خانه ماند و بعد از مدتی از خانه خارج شد. طوطی و گربه را کنار هم گذاشت مرد تاجر دید نه گربه تعرضی به طوطی دارد و نه طوطی از گربه فرار می‌کند بسیار مشعوف و خوشحال شد؛ پول خوبی به شعبده باز داد و به طرف خانه رفت. طوطی و گربه را کنار هم گذاشت و رفت اهل خانه را خبر کند.

۱. در اسلام انجام شعبده بازی و تردستی و دادن و گرفتن وجهی بابت آن و حتی نگاه کردن به آن حرام است؛ ولو اینکه از سیما (تلویزیون) پخش شود.

مرد تاجر وقتی با اهل خانه وارد اتاقی که طوطی و گربه را در آنجا گذارده بود شد دید گربه هست ولی از طوطی جز چند پری نمانده.

تاجر بسیار غمگین و محزون شد و به طرف شعبده باز حرکت کرد. وقتی به او رسید گفت شکایتی ندارم فقط بگو چه کردی که آنها چند لحظه کنار هم بودند.

شعبده باز گفت: من آنها را درون دو تا گونی گذاشتم و شروع کردم به چرخاندن آنقدر چرخاندم تا سر آنها گیج رفت آن لحظاتی که آنها کنار هم قرار گرفتند چون سرشان گیج می‌رفت چیزی نمی‌دیدند؛ به محض اینکه هشیاری یافتند شد آنچه که دیدی.

باری قرآن می‌فرماید انسانهایی که به هیچ طریقی حقیقت را درک نمی‌کنند مثل این گربه و طوطی‌اند و شیطان مانند آن شعبده باز آنها را گیج کرده ﴿کالذی استهوته الشیاطین فی الارض﴾^(۱) آنها سرشان گیج می‌رود و چیزی نمی‌شنوند و نمی‌بینند یکی را در گونی پست و مقام، یکی را در گونی ثروت، یکی را در گونی علم یکی را در گونی شهرت و این است معنای کریمه ﴿کالذی استهوته الشیاطین فی الارض﴾^(۲)

از همین جا است که نبی مکرم اسلام ﷺ فرمودند ﴿الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا﴾^(۳) عده‌ای آنقدر گیج دنیااند که بعضی از بزرگان نقل می‌کنند؛ هزار سال در جهنم عذاب می‌شوند و وقتی به آنها می‌گویند اسم پیامبرتان را بگوئید تا آزاد شوید باز هم یادشان نمی‌آید.

قوم الیاس علیه السلام گیج بودند و حقایقی را که الیاس نبی به آنها می‌گفت درک نمی‌کردند. از این جهت عذاب بر آنها جاری شد و الیاس آنها را ترک کرد و گویند الیاس نبی علیه السلام مثل حضرت خضر علیه السلام هنوز زنده است.

در حالات حضرت الیاس علیه السلام ذکر کرده‌اند که او بر روی آب راه می‌رفت و مردگان را زنده می‌کرد و معجزاتی شبیه معجزات حضرت عیسی علیه السلام داشت.

۱. انعام ۷۱

۲. انعام ۷۱

۳. عوالی الثالی، ج ۴، ص ۲۳- المحجة البیضاء، ج ۷، ص ۴۲.

در روایت است «علیکم بالکرفس فانه طعام الیاس و الیسع و یوشع»^(۱) عده ای معتقدند که او رحلت کرده و گویند قبر او در مصر است و عده‌ای گویند در بسر از قرات حوران در دمشق است.

البته حالات فوق را به حضرت الیسع هم نسبت داده‌اند.

حدیثی از الیاس نبی نقل است که فرمود:

با زنی که یکی از این چهار خصلت را دارد ازدواج نکنید:

۱. با زن «مختلعه» یعنی زنی که بدون حجت، تقاضای جدایی از همسر خود را می‌کند.

۲. زن «مباریه» یعنی زن خودخواه و فخر فروشی که به چیزهای واهی افتخار می‌کند.

۳. زن «عاهره» یعنی زن بی شرم و بی بند و بار.

۴. زن «ناشزه» زن بلندپروازی که می‌خواهد به شوهرش چیره گردد و از شوهر اطاعت

نکند.^(۲)

«الیسع علیه السلام»

الیسع و هو اسباط بن عدی بن شوتلم بن أفرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن

ابراهیم الخلیل علیه السلام یقال هو ابن عم الیاس النبى «علیهما السلام».^(۳)

الیسع یکی از انبیاء الهی است که قرآن با عظمت و فضیلت از او نام برده است. «والیسع

و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین»^(۴) «و اذکر اسماعیل و الیسع و ذالکفل و کل

من الاخیار»^(۵)

کلمه الیسع را عده‌ای عربی می‌دانند و می‌گویند اصلش یسع به معنی وسعت بوده و بعد که

جنبه اسمیت یافته الف و لام گرفته است.

حضرت الیسع علیه السلام بعد از الیاس نبی علیه السلام به نبوت مبعوث شد و مردم را بر مبنای شریعت

۱. دایرة المعارف الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۹۱

۲. المحجة البيضاء، ج ۳

۳. البداية و النهایة، ج ۲، ص ۶

۴. انعام ۸۶

۵. ص ۸۴

الیاس علیه السلام دعوت نمود.

الیسع علیه السلام دارای خوارق عاداتی بود که از همین جهت مردم فهمیدند او جانشین الیاس علیه السلام است.

او مردم را به سوی خدای سبحان دعوت نمود و بر این دعوت هم اصرار و استقامت داشت. الیسع علیه السلام یکی از انبیاء نبی اسرائیل بود و در بین آنها زیست تا دعوت جان آفرین را لبیک گفت. (۱)

در تاریخ ذکر مفصلی از او بیان نشده است. ولی آنچه که از بعضی از آیات و مصادر تاریخی مستفاد است این است که الیسع از انبیاء الهی بوده است؛ و در میان انبیاء الهی دارای فضایل خاصی بوده که قرآن ذکر آن را لازم دانسته و شناساندن او به خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله را با اهمیت دانسته است.

الیسع علیه السلام آنقدر با عظمت و فضیلت بوده است که خدای سبحان او را از اختیار می داند. اینکه قرآن کریم او را از اختیار معرفی می کند؛ می تواند بیانگر این معنا باشد که او در قومی زندگی می کرده که بعضی از آنها اشرار بودند و خدای سبحان او را از بین آنها به جهت فضائل نفسانی و اخلاقی انتخاب و اختیار کرده است. نام الیسع دوبار در قرآن آمده است.

﴿ذوالکفل علیه السلام﴾

ذوالکفل بکسر الکاف و سکون الفاء اسمه عدویا بن أدارین سمی ذوالکفل لانه کفل سبعین نبیا و نجاهم من العذاب قیل اسمہ إلیاس أو السیع کان عبداً صالحاً و قیل کان نبیا تکفل بقومه أن یقضى بینهم بالحق کقضاة داود «علیهم السلام» و کان بعد سلیمان بن داود علیه السلام. (۲)

ذوالکفل به شهادت قرآن پیامبری دیگر از جمع مبارک انبیاء الهی علیهم السلام است. او مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت می نمود و خود عبدی صالح، پیامبری صابر و از اختیار بود.

با بهره مندی از قرآن و انضمام دو آیه «و اسماعیل و ادريس و ذالکفل کل من

۱. الکامل، ج ۱، ص ۲۱۴

۲. دایرة المعارف الشیعة العامة ج ۹، ص ۵۲۶.

الصابرين و ادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحين»^(۱) «و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی و الابصار انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار و انهم عندنا لمن المصطفین الاخيار و اذکر اسماعیل و السیخ و ذوالکفل و کل من الاخيار»^(۲) می توان این استفاده را کرد که اخیار دارای چند ویژگی خاص هستند اولاً صابرند؛ ثانیاً صالح اند؛ ثالثاً در مقام عمل جز عملی که رحمت خدای سبحان در اوست عملی را انجام نمی دهند رابعاً عبد محض و مطیع خدایند؛ خامساً موید به قدرت و علم الهی اند؛ سادساً دایم به یاد معاداند؛ سابعاً مصطفایند.

ذوالکفل چون از اخیار است لذا دارای همه این هفت صفت است. درباره سیره علمی و عملی ذوالکفل تاریخ به تفصیل بیانی ندارد و بلکه به اجمال (که بیشتر آن هم نقل قول و احتمالات است) بحث می کند و لکن با تأمل در قرآن مطالب پیش گفته مستفاد و گفته های اهانت آمیز بعضی اهل نقل باطل می شود.

بعضی از اهل نقل نقلیات اهانت آمیزی را درباره ذوالکفل عليه السلام بیان کرده اند.^(۳) که بیانگر بیگانگی آنها با روح قرآن است.

متأسفانه در بعضی از کتب تاریخی و روایتی و اخلاقی برخی از نویسندگان بدون توجه به مسائلی، اقدام به نقل بعضی از روایات کرده اند که با اصول و مبنای دینی تعارض دارند که تعداد از این نقلیات هم بسیار است.

در اینجا برای تبیین این معنا به دو نمونه از این اهانت ها که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است با وجودی که کامل ترین زندگی که در تاریخ ثبت شده است سیره نورانی آن حضرت است و هیچ فردی تا به امروز تاریخ زندگیش به مانند آن حضرت ضبط و ثبت نشده است اشاره می کنیم تا روشن شود به ذوالکفل معصوم در حالی که سیره کامل آن حضرت در دست نیست چه نسبت داده اند البته تعارض آنها با عقل و نقل را هم بیان می کنیم.

۱. نقلی که در بسیاری از کتب آمده است که هر وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غرق در عبادت

۱. انبیاء ۸۵ و ۸۶

۲. ص ۲۸-۲۵

۳. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۵۷، کتاب صفة القيامة باب ۴۸، ح ۲۵۰۱-البداية و النهایه، ج ۷، ص ۲۶۱

می‌شد. برای اینکه جانش از تن نرود دست خود را بر ران عایشه قرار می‌داد و می‌فرمود
«کلمینی یا عایشه» (۱)

این روایت را فقط ابو حامد غزالی نقل کرده و دیگران هم از او رونویسی کرده‌اند و غیر از
 احیاء علوم اصلی برای آن یافت شد.

تعارضات این نقل، اینکه، ما اصلاً توجه به قبل از بعثت پیامبر نداریم و فقط به زمان
 بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازیم از آقایان ناقلین این روایت سوال می‌کنیم اولاً اینکه عایشه
 در مدینه به خانه پیامبر آمده، سیزده سالی که پیامبر در مکه بود و هنوز هم جریان سبوح
 طویل و تشکیل حکومت برای او پیش نیامده بود در وقت عبادت چه می‌کرد چرا یکبار
«کلمینی یا خدیجه» از پیامبر شنیده نشد ثانیاً اگر پیامبر محو و غرق در عبادت شده
 دیگری باید او را از آن حال خارج کند و دیگری بگوید **«کلمینی یا رسول الله صلی الله علیه و آله»** ثالثاً
 پیامبری که بار سنگین و توان فرسای رسالت را می‌تواند تحمل کند و به مقام **«دنی
 فتدلی»** می‌رسد چگونه توان مناجات با الله را ندارد آنهم پیامبری که برای عبادت لحظه
 شماری می‌کرد و ندای **«ارحنا یا بلال»** سر می‌داد رابعاً بارها در تاریخ و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله
 بیان شده که عدم تعادل روحی و روانی اصحاب را پیامبر ذم می‌کرد و آنها را برای رسیدن به
 اعتدال و مقام حق راهنمایی می‌کرد مثل جریان عثمان بن مظعون؛ حال با بیان این قضیه
 نعوذبالله پیامبری که خود توان اعتدال را ندارد و باید یک زن نوجوان او را هدایت کند چگونه
 توانایی راهنمایی دیگران را دارد پناه بر خدا.

۲. شرم آورتر از همه این روایت که عایشه گوید حبشیان در مسجد مشغول رقص بودند و
 من بر پشت پیامبر سوار شدم به طوری که صورتم به صورت پیامبر چسبیده بود و هر دو از
 دیدن رقص و صدای ساز و موسیقی حبشیان لذت می‌بردیم که ناگهان «عمر بن خطاب» وارد
 شد و آنها را دور کرد و پیامبر به عمر فرمود تو آنقدر هیبت و صلابت و سطوت داری که همه
 شیاطین از تو فرار می‌کنند. (۲) متأسفانه این روایت دروغین و شرم‌آور را نقل می‌کنند و از همه

۱. احیاء العلوم الدین، ج ۲، ص ۸۹

۲. جامع المسانید و السنن، ج ۳۵، ص ۳۶۹۶، ح ۱۵۷۲ - صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۰۹ و ۶۱۰، ح ۸۹۲

۸۹۳ - منتخب کنز العمال، ج ۴، ص ۲۹۳ و ج ۶، ص ۱۷۳

شرم آورتر اینکه روزنامه «اطلاعات» در ایام ولادت پیامبر ﷺ اقدام به چاپ این روایت و مطالب اهانت آمیز دیگری به عنوان نکات زندگی پیامبر می‌کند.^(۱)

در رد این روایت به چند نکته اشاره می‌شود: اولاً آیا به راستی پیامبری که محفوفة بالحیاء است و خدای سبحان او را با کریمه ﴿انک لعلی خلق العظیم﴾^(۲) ستوده است و به صراحت به او دستور می‌دهد ﴿یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المومنین یدنین علیهن من جلابیهن﴾^(۳) و به زنان آن حضرت دستور می‌دهد خودنمایی نکنید ﴿لاتبرجن تبرج الجاهلیه﴾^(۴) آیا با چنین سفارشات و صفاتی پیامبر ﷺ با چنین حالتی وارد اجتماع می‌شود. پیامبری که فرمود ﴿بعثت بکسر المزامیر﴾^(۵) و ﴿بعثنی الله رحمة و هدی للعالمین و بعثنی بمحق المعازف و المزامیر﴾^(۶) خدای سبحان مرا بر شکستن و از بین بردن لُهو و لعب و آلات موسیقی برانگیخت و مبعوث کرد خود عاشق موسیقی و رقص می‌شود و فراموش می‌کند و باید شخصی چون عمر بن خطاب او را یادآوری کند.

پیامبری که نقل است وقتی جوانی مشغول به غناء را دید فرمود ﴿ولیک یا شاب﴾^(۷) آیا خود دعوت به موسیقی و غناء می‌کند.

برای توجیه عمل خلاف خود و جولان چند روزه در این دار فانی تا چه حد می‌خواهیم عوام فریبی کنیم؟

پیامبری که به شهادت امیرالمومنین علیه السلام نهی از غنا و موسیقی می‌کند ﴿نهی رسول الله ﷺ عن ضرب الدف و لعب الصنج و صوت الزماره﴾^(۸) خود گرفتار رقص و

۱. روزنامه اطلاعات شماره ۲۰۸۲۷، ۱۵ ربیع الاول ۱۴۱۷ (۱۳۷۵ هجری شمسی)

۲. قلم ۴.

۳. احزاب ۵۹

۴. احزاب ۳۳

۵. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۹، ح ۴۰۶۸۲

۶. الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۲۴

۷. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۹

۸. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۹، ح ۴۰۶۸۶

آواز حبشیان می‌شود!؟

و باز هم علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر فرمود **«تمسخ طائفه من امتی قرده و طائفه خنازیر و یخسف بطائفه و یرسل علی طائفه منهم الريح العقیم بانهم شربوا الخمر و لبسوا الحریر و اتخذوا القیان و ضربوا بالدفوف»** ^(۱) آیا این نهی از منکر را فراموش می‌کند!؟

نقل است شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرضه داشت همسایه‌ای دارم که «یتغنین و یضربن بالعود» اهل غناء و موسیقی است وقتی به مستراح می‌روم برای شنیدن «فاطیل الجلوس» نشستیم را طولانی می‌کنم امام صادق علیه السلام در جواب فرمودند **«تالله انت! اما سمعت الله یقول: ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسولا»** ^(۲) آیا نمی‌ترسی در چنین حالتی بمیری و خدا را اینگونه ملاقات کنی.

پناه بر خدا فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را می‌داند اما پیامبر نمی‌داند به راستی آیا پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌ترسید در آن حال خدای سبحان را ملاقات کند.

آنهائیکه این احادیث دروغین را ساختند؛ خوب هدفشان معلوم است؛ همان هدف معاویه است یعنی شکستن شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و از بین بردن قداست آن حضرت. ^(۳) اما دیگران چه هدفی دارند روزنامه اطلاعات چرا باید چنین روایت دروغینی را چاپ کند.

سخن در باب حلیت و حرمت موسیقی از دیدگاه فقهی نیست و فقط یک حرف است و آن اینکه آقایان مبلغین موسیقی به راستی اگر در موسیقی خیر و فضیلتی بود چرا خدای سبحان در بین یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، یک پیامبر را همراه دف و دنبک تار و ساز و نی مبعوث نکرد. چرا یکبار رسول اکرم صلی الله علیه و آله در طول حیاتش مردم را دعوت به موسیقی نکرد چرا یک آیه در قرآن وجود ندارد که مردم را دعوت به موسیقی کند چرا انبیاء و ائمه «علیهم السلام» یکبار نفرمودند که مردم، یک شب از خواب برخیزند و برای رسیدن به خدای سبحان

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۷، ح ۴۰۶۷۰

۲. نورالثقلین ذیل آیه مبارکه ذکر شده.

۳. الاخبار الموفقیات، ص ۵۷۶، روایت ۳۷۵ به نقل از مطرف بن المغیره بن شعبه - شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹ ذیل خطبه ۶۰

و حضور قلب نی و سنتور بزئید.

این همه تبلیغی که بر اهمیت موسیقی می‌کنند، لازم است یکی از این موارد انجام می‌شد، و الله موسیقی جز فساد و فسق و نفاق ثمری ندارد ﴿الغناء ینبت النفاق فی القلب﴾^(۱) آنکه می‌گوید «موسیقی معجزه داود علیه السلام است»^(۲) فرق لحن خوش و لین را با موسیقی و غناء نفهمیده است و الله که اگر نبود ارشادات ائمه معصوم «علیهم السلام» و تلاشهای علما و فقهای شیعه؛ معلوم نبود این اکاذیب با اعتقادات مردم چه می‌کرد. شما روایت ﴿انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق﴾ و روایت ﴿بعثت بکسر المزامیر﴾ را با هم جمع کنید می‌فهمید که موسیقی یک ضداخلاق است و مستفاد جمع این دو روایت این است که یکی از راههای رسیدن به کمال و مکارم اخلاق حذف موسیقی از زندگی بشر است. آقایان مبلغ موسیقی اگر در موسیقی عرفان و سعادت بود غربیان که سابقه طولانی و تجربه عملی در این امر دارند پس چرا در مرداب ضداخلاقیات غرقند به طوریکه پاپ می‌گوید در دنیای امروز خدا فراموش شده و تنها اسلام است که می‌تواند غرب و فساد آن را نجات دهد چرا نگفت موسیقی.

این دو مورد از دروغها و اهانتها به پیامبر اسلام خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود.

باری جمعی از مورخین ذوالکفل علیهم السلام را گناهکار تائب، معرفی می‌کنند این هم از همان اکاذیب است که با روح و شهادت قرآن و سیره انبیاء مخالفت دارد.

ذوالکفل علیهم السلام پیامبری راستین و از اخیار بود که در زمان حث و بعث خود مردم را به توحید و یکتاپرستی و نفی شرک دعوت می‌نمود.

این بود مختصری از سیره چند پیامبری که در قرآن کریم از آنها یاد شده که برای آشنایی بیشتر ذکر نام و سیره آنها را ضروری دانستیم محقق می‌توانند برای آشنایی بیشتر به کتب تفسیری و تاریخی معتبر مراجعه فرمایند.

به این ترتیب یعنی با وجود سیره تعلیمی و تهذیبی انبیاء الهی هیچ گاه راه هدایت گم نمی‌شود و هیچ وقت حق از بین نمی‌رود. چرا که اگر چه انبیاء از نظر زمان و مکان و سایر لوازم

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۵، ح ۲۰۶۵۱

۲. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۵

مادی از هم جدا هستند ولی در حقیقت به هم متصل و پیوسته‌اند، زیرا حق در حالی که در مظاهر گوناگون ظهور می‌کند، یک واحد متصل است و باطلها همواره از هم گسسته‌اند، اگر چه کنار هم باشند.

﴿حقوق حق سیره مشترک انبیاء﴾

سیره مشترک انبیاء این است که حق را به مردم معرفی کنند و آنها را به سوی آن پیش برند.

به علت وجود انبیاء «علیهم السلام» راه و هدف و پیام و تربیت آنها، همیشه حق حاکم و دارای حیات و اصل تغییر ناپذیر بوده است. یعنی چنین نیست که در جهان تکوین گاهی حق بوده باشد و گاهی نباشد. اگر چه از لحاظ ظاهر گاهی حق مهجور بود. به این علت که دولتها دست به دست می‌گشتند ﴿تلك الايام نداولها بين الناس﴾^(۱) ولی نظام هستی بر روال حق می‌گردد و باطلها همانند علفهای هرزی هستند که در مزرعه آفرینش می‌روید و همواره محکوم به ریشه کن شدن می‌باشند.

ظلم و باطل هرگز در عمق جهان هستی ریشه نمی‌دواند. کفر و نفاق که همان باطل محضند در جهان هستی اصالت و ریشه‌ای ندارند. بدآموزی و بداخلاقی در جهان هستی پایه عمیق ندارد فرق بین حق و باطل مثل فرق بین درخت ثمربخش و علف هرز است. درختهایی که به ثمر می‌رسند، هم هدف اصلی باغبانند و هم به یکدیگر متصل‌اند یعنی درختی که به ثمر می‌رسد، محصول ثمر درخت قبلی است و اگر کسی میوه درخت قبلی را بکارد درخت بعدی را به بار می‌آورد ولی علفهای هرز چنین نیستند^(۲).

انبیای الهی همه برای برچیدن این علفهای هرزه از بوستان انسانیت ظهور می‌کنند و اگر آنها نباشد و انسان فقط به عقل خود اتکا کند یقیناً حق را گم می‌کند و چاه را با راه اشتباه می‌گیرد. خدای سبحان چنین حکم کرده است که درخت حق ثابت و پابرجا با ریشه‌های عمیق و استوار دائماً ثمر دهد تا روزی که جز ثمر حق چیزی دیگر در عالم یافت نشود.

طبق روایتی که از امام باقر علیه السلام رسیده است هنگام قیام حضرت مهدی علیه السلام هرگونه دولت

۱. آل عمران ۱۴۰.

۲. برگرفته از تفسیر موضوعی قرآن، ج ۶.

باطلی رخت برمی بندد فی قوله عزوجل ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَذَهَبَ الْبَاطِلُ﴾^(۱) قال: اذا قام القائم عليه السلام ذهب دولة الباطل^(۲)

اراده خدا بر این است که حق را احقاق کند و باطل را قطع نماید. این سنت دائمی خداوند به صورت سیره مستمر انبیاء ظهور می کند. پس نمی توان گفت که در جهان گاهی حق حکومت می کند. گاهی باطل حاکم است. بلکه بر جهان منطق انبیاء و ره آورد آنها که همان حق است حکومت می کند اگر چه گاهی افراد ستمکار در برابر اولیای الهی قیام می کنند. که آنان را باید مانند علف هرز از میان برداشت چرا که ﴿لِلْبَاطِلِ جُودَةٌ وَلِلْحَقِّ دَوْلَةٌ﴾.

باطل را توان ایستادگی در برابر حق نیست ﴿مَنْ أَبَدَى صَفْحَةً لِلْحَقِّ هَلَكٌ﴾^(۳) و طبق بیانی که از امام صادق عليه السلام رسیده، هیچ باطلی در برابر حق قیام نکرد مگر آنکه سرکوب شد.^(۴)

فلذا با همه عداوت‌هائی که با انبیاء و تعالیم آنها شده است با اینکه از وجود و حیات ظاهری آنها قرن‌ها است می گذارد و نسل‌های متفاوت بعد از آنها ظهور کرده و هرگز آنها و معجزات آنها را ندیده‌اند باز هم از تعالیم آنها پیروی می کنند و در تلاشند تا معارف و تعالیم آنها را صحیح‌تر و کامل‌تر کسب کنند.

آری وجود انبیاء و تعالیم آنها چنین ره‌آوردی دارد فلذا وجود آنان برای حفظ حق و تمیز آن از باطل لازم بوده است. با حضور و تربیت و تعلیم انبیاء الهی «علیهم السلام» بود که حق حفظ شد و باطل مغلوب می گردد. فراز ﴿لَئِنْ يَزُولِ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ يَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ﴾ بیان کننده این معنا است.

البته پر واضح است اگر مشعل تعلیم و هدایت بشر توسط انبیاء بر سر راه انسانها قرار نمی گرفت و راه از چاه نموده نمی شد. حجت بر مردم تمام نمی شد و گمراهان در دادگاه عدل الهی عذر داشته و همین خود شاهد گویایی است که از نظر خالق عالم «جل و علا» عقل و

۱. اسراء ۸۱

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۸۷

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۹

۴. کافی، ج ۸، ص ۲۲۴

حس و سایر استعدادهای انسان به تنهایی توان شناختن راه و روش صحیح را از باطل ندارند. لذا حکمت خدای سبحان اقتضاء کرده است که با فرستادن پیامبران، انسانها را هدایت کند و تنها در این صورت است که راه هر گونه عذر به روی بشر بسته می‌شود.

در معارف اسلامی از عقل به رسول باطنی و از نبی به رسول ظاهری تعبیر شده است که این خود حامل این معنا است که در بینش الهی عقل و شرع مخالف هم نمی‌باشند بلکه عقل در خدمت شرع و ظرف تحلیل آن و شرع مکمل عقل است.

خداوند سبحان پروردگار همه عوالم است و انسان نیز تحت تدبیر و ربوبیت او قرار دارد و همانطور که پرورش تکوینی انسان در پرتو قوانین تکوینی پروردگار است تربیت تشریحی انسان نیز جز از راه تدوین قواعد تشریحی ممکن نخواهد بود.

هیچ قانونی جز قانون آسمانی عامل تعیین سعادت ابدی جوامع بشری نیست. زیرا قانونی می‌تواند ضامن سعادت بشر باشد که با نظام تکوینی وی هماهنگ باشد و هماهنگی این دو قانون تنها به عهده کسی است که به همه جهات یاد شده آگاه باشد و آورنده آن قانون الهی همان پیامبر است. پس هیچ عصری بدون پیامبر نخواهد بود. عصاره نبوت و رسالت هر پیامبر نیز همان دین و کتاب او است. اگر چه شخصیت حقیقی پیامبر رحلت کرده باشد، ولی شخصیت حقوقی وی در عصرهای بعدی محفوظ است که گاهی در چهره وصی و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) (امام) و گاهی در چهره ولایت فقیه ظهور می‌کند. این جزو اصول کلی است که هیچ امتی نیست مگر اینکه دارای نذیر و راهنما است و ممکن نیست در سرزمینی اندیشه و فکر و اختیار و اراده باشد و رهبری آسمانی در آنجا حضور تبلیغی و هدایتی نداشته باشد ﴿ان من امة الا خلا فیها نذیر﴾^(۱)

﴿انبیاء فقط از بین مردان انتخاب شدند﴾

پیامبران در هر عصری برای هر نسلی که ظهور کنند جزء انسانها و مردان می‌باشند انسانند به خاطر اینکه آنها هم معلم بشرنند و هم اسوه، سرمشق و الگوی آنها و اگر پیامبر فرشته باشد مردم نمی‌توانند رفتار و گفتار و سیره خود را منطبق با او سازند و بهانه‌جویان همین را بهانه قرار داده از قبول حق خودداری می‌کنند و اینکه اگر پیامبران فرشته باشند

ارتباط مردم با آنها سخت یا غیر ممکن می‌شود چرا که همه انسانها نه آن قلبی را دارند که مهبط وحی باشد و نه آن چشم و گوش را که جمال فرشته را ببینند یا کلام او را بشنوند بنابراین رسول مردم باید جزو خود مردم باشد و مرد باید باشد چرا که نبوت و رسالت یک کار اجرایی است و مستلزم تماس با مردم است و در حد آن جریان صلح و جنگ و آموزش احکام پاسخ به سوالات و... مطرح است که این گونه اعمال با تکوین و خلقت زن منافات دارد و خدای حکیم منزله است از این که چنین کاری را انجام دهد و از آن جائی که هدف خلقت رسیدن انسان به کمال است و رسیدن به کمال لازمه‌اش پیامبر شدن نیست بلکه پیروی از پیامبری است لذا هیچ اشکالی بر زن به خاطر عدم نیل به مقام نبوت وارد نیست.^(۱)

﴿عقل مداری تنها، ثمری جز هلاکت ندارد﴾

اگر چه انسان از نعمت عقل محظوظ است ولکن عقل در بسیاری از مواقع مطلوب خدای سبحان که در واقع همان حقیقت و کمال است را نمی‌تواند تشخیص دهد و ممکن است که گرفتار اشتباه شود و اگر از افقی برتر به او جهت داد نشود خود را در این اشتباه معذور می‌داند. برای اینکه این مشکل پیش نیاید خدای سبحان نبوت را به انسان عطا کرد. تابهانه‌ای برای بهانه جویان وجود نداشته باشد که بگویند اگر تابلوهای هدایت را در برابر ما قرار می‌دادی و به وسیله نبوت ما را راهبری می‌کردی ما هرگز راه را گم نمی‌کردیم ﴿لا یقول لولا ارسلت الینا رسولاً منذراً و اقامت لنا علماً هادیا فتتبع ایاتک من قبل ان نذل و نخزی﴾^(۲)

لذا برای بستن راه بهانه جویان و دادن جهت و اعتماد به حقیقت خواهان، شریعت و نبوت را به انسان عطا کرد.

﴿سخن اینکه﴾

علت تجدید نبوتها این بود که بشر به علت عدم رشد و بلوغ فکری و علمی لازم قادر نبود که یک برنامه کلی برای طی طریق خود دریافت کند و با تبیین آن برنامه راه خویش را ادامه دهد لذا این امر ایجاب می‌کرد انسان مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمایی شود و راهنمایی همیشه او را همراهی کند.

۱. بر گرفته از تفسیر موضوعی قرآن، ج ۷.

۲. فراز مورد بحث دعای ندبه.

«شبهاتی در مورد پیدایش شریعت و دین»

«عوامل اقتصادی»

عده‌ای منشأ پیدایش دین و گرایش انسان به سوی دین را عوامل اقتصادی می‌دانند.^(۱) این نظریه از سوی مارکسیست‌ها بیان شد. آنها می‌گویند، طبقه استعمار کننده در جوامع انسانی برای درهم کوبیدن مقاومت توده‌های استعمار شده و تخدیر آنها مذهب و شریعت را به وجود آوردند، یعنی طبقه قوی برای ضعیف نگه داشتن ضعیف لازم می‌دیدند عاملی را ایجاد کنند از نظر فرهنگی برای تثبیت وضع موجود و آن عامل عبارت است از دین و مذهب. یعنی اینکه تو راضی باش این قضا و قدر الهی است، امید به آخرت داشته باش، پاداش آن جااست، این طبیعت دنیا است که یکی غنی باشد یکی فقیر. پس طبق این نظریه دین عاملی است که توسط رژیم حاکم برای منافع طبقه خاص خودش در اختیار ملت‌ها قرار داده شده است تقریر دیگر اینکه دین ساخته دست ضعیف است و عامل وحدت بخشی است که طبقات زیر دست برای متشکل شدن و مبارزه بر علیه اقویا آن را به وجود آورده‌اند و به قول نیچه^(۲)، ضعیف برای تسکین خود در مقابل قانون طبیعت که بر اساس آن ضعیف محکوم به فنا است دین را به وجود آورده‌اند.

«مختصری درباره رد تقریر اول»

تاریخ ثابت کرده و ضبط نموده که قبل از پیدایش استعمار، بشر دنبال دین بوده است و دیگر اینکه دیده شده جامعه‌ای از هر جهت در رفاه و تساوی طبقات بوده ولی گرایش عمیق و شدیدی به دین پیدا کرده ولی جامعه‌ای با همان شرایط از مذهب رو می‌گردانده و درباره تقریر دوم: باز هم مواردی است که شخص یا اشخاص در عین قوت باز هم به دین روی آورده‌اند نه از سر ضعف مثل اصحاب کهف، مومن آل فرعون، همسر فرعون.

«جهل انسان»

دومین علت در مورد پیدایش دین را عده‌ای جهل انسان می‌دانند بر اساس این نظریه

۱. فلسفه حقوق هگل - مارکس

۲. نیچه (فردریک ویلهلم) فیلسوف آلمانی که در سال ۱۸۸۹ میلادی تعادل فکری خویش را از دست داد و در حالت جنون زندگی را گذراند.

که از طرف افرادی همچون «تایلر» و «اسپنسر» و «اگوست کنت» ابراز و مورد تایید قرار گرفته است. جهل به علل حوادثی همچون سیل، زلزله، رعد و برق و... که بشر اولیه مرتباً با آنها روبرو بوده، او را وادار ساخته است که وقوع چنین حوادثی را به موجودی ماوراء طبیعی نسبت دهد و برای ایمن بودن از شر حوادث فوق به پرستش او بپردازد و به همین جهت است که در ابتدای امر به تعداد حوادث مجهول العلة، خدا وجود داشته است این خدایان با پیشرفت علم و آشنایی بشر با علل طبیعی پدیده‌ها و حوادث، یکی پس از دیگری عقب نشینی می‌کردند و تعداد خدایان کمتر و کمتر می‌شود تا اینکه این سیر به تک خدایی رسید که با پیشرفت علم این خدای واحد هم منعزل و مستعفی خواهد شد.

«اگوست کنت» جامعه شناس فرانسوی تلاش نمود که به نظریه فوق آب و رنگ علمی بدهد. وی در آثار فلسفی خود ضمن بحث در مورد منشاء دین، می‌گوید که انسان در مسیر معرفت جویی خود به تدریج سه مرحله را می‌پیماید.

۱. مرحله ربانی که تخیلی است.

۲. مرحله فلسفی که تعلقی است.

۳. مرحله علمی که تحقیقی است.

در مرحله ربانی بشر حوادث را با قوای ماوراء الطبیعه توجیه می‌کرد، علت هر چیز را خدا، یا خدایان می‌دانست.

در دوره فلسفی بشر به اصل علیت پی برده بود، اما هنوز به تفصیل علل اشیاء را نمی‌دانست چون به اصل علیت پی برده بود و درباره هر حادثه‌ای اجمالاً حکم می‌کرد که علتی در خود طبیعت دارد.

در دوره علمی بشر به شناخت تفصیلی علل اشیاء نایل شد در این دوره بشر از تفکر کلی و فلسفی روی گردانید و روش تجربی و پدیده شناسی را پیشه ساخت و پدیده‌ها را با یکدیگر تحلیل کرد.

«اگوست کنت» بر اساس این تقسیم بندی در مورد خدا که از او به «پدر طبیعت» تعبیر می‌کند چنین اظهار نظر می‌کند: علم، پدر طبیعت و کائنات را از شغل خود منفصل و او را به محل انزوا سوق می‌دهد و درحالی که از خدمات موقت او اظهار قدردانی کرد او را تا سرحد عظمتش هدایت نمود.

از مجموع گفتار «اگوست کنت» بر می آید که خدا در نظر او یعنی چیزی مانند جزئی از جهان و عاملی در عرض سایر عوامل جهان ولی عاملی مجهول و مرموز.

﴿کلامی در رد این نظریه﴾

صاحبان این طرز تفکر با الفبای خداشناسی هم آشنا نبوده اند چرا که الفبای خداشناسی این است که او خدای همه عالم است و با همه اشیا نسبت تساوی دارد و همه اشیا مظهر قدرت، علم، حکمت، اراده و مشیت اویند. برهان نظم که از ادله مهم اثبات وجود خدا است و تقریر آن گذشت بر خلاف این طرز تفکر با تکیه بر نظم عالم به استدلال می پردازد و از نظر متد اسلامی همه آن سه نوع تفکر با هم قابل جمع است و ربطی به دوره های مختلف بشری ندارد یک متفکر واقعی دنبال مطرح کردن این نیست که آیا علت حادثه آن است که علم نشان می دهد یا آن است که فلسفه معرفی می کند یا علت حادثه آن است که به نام خدا نامیده می شود، بلکه او جهان را مجموعه ای از اسباب و علل حساب شده می داند و دنبال سبب الاسباب و حافظ اسباب و مهمترین قیم آنها می باشد.

﴿ترس انسان﴾

سومین علت برای پیدایش مذهب و شریعت را عده ای ترس انسان معرفی می کنند: بعضی از جامعه شناسان آن را مطرح کرده اند و شاید بیشترین کسی که روی این نظریه تأکید دارد «راسل» باشد^(۱).

بر اساس این نظریه آنچه باعث شده است که انسان به مذهب رو آورد ترس از مرگ یا عوامل طبیعی وحشت آور است.

«ویل دورانت» در بحثی تحت عنوان سرچشمه های دین می نویسد:

همانگونه که لوکرتیوس حکیم رومی گفته: ترس نخستین، ما در خدایان است و از میان اقسام ترس خوف از مرگ، مقام مهمتری دارد، حیات انسان ابتدائی در میان هزاران مخاطره قرار داشته و خیلی کم اتفاق می افتاده است که کسی با مرگ طبیعی بمیرد یا به پیری برسد به همین جهت بود که انسان ابتدائی نمی توانست باور کند که مرگ یک حادثه و نمودی طبیعی

۱. جهانی که من می شناسم، ص ۲۸

است و به همین دلیل همیشه برای آن علتی فوق طبیعی تصور می‌کرد^(۱).

﴿کلامی در رد این نظریه﴾

اشکالات فراوانی بر این نظریه هست مثل اینکه انسان بگوید علم پزشکی یک واقعیت نیست زیرا انسان به علت ترس از بیماری و مرگ آن را پی‌گیری کرده و آنگاه به آن دست یافته است. همانطور که این حرف، بیانی غلط و بی اساس است این نظر درباره دین هم بی اساس است. یا اینکه کسی بگوید انسان برای این دنبال فهم وجود زندگی در کرات است که می‌ترسد در آنجا موجوداتی باشند که به انسان ضرر و زیان برسانند و علت خسارتهای بشر به خاطر وجود آنها است.

﴿میل جنسی﴾

چهارمین نظریه در مورد سرچشمه دین را میل جنسی معرفی کرده‌اند این نظریه به فروید انتساب دارد. او به طور اجمال می‌گوید علت العلیل تمام پدیده‌های اجتماعی، روانی و اخلاقی بشر میل جنسی انسان است. و بشر دین را برای سرکوب این میل و در نتیجه از بین بردن مشکلات به وجود آورده است.

﴿کلامی در رد این نظریه﴾

جواب اینکه، مذهب هیچگاه میل جنسی را سرکوب نکرده و نمی‌کند بلکه آن را تعدیل کرده است آن هم به خاطر مصلحت افراد و اجتماع.^(۲)

در آخر بیان می‌دارد همانطور که بیان شد شریعت یک رزق الهی است که در اختیار انسان قرار دارد و انسان آن را به طور ذاتی و فطری خواهان است و تمام این شبهات فقط بهانه‌ای است برای گریز از حقیقت.

﴿بهره‌مندی﴾

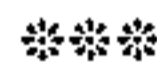
آنچه از این فرازهای دعای ندبه مستفاد است این که خدای سبحان در هیچ عصری انسان را بدون راهنما و برنامه رها نکرده و خود حافظ حق و شریعت بوده است. فلذا در این عصر راهنما و برنامه وجود دارد و انسان باید خود را به آن راهنما رسانده و آن برنامه را از

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱

۲. برگرفته از کتاب فلسفه اسلامی، ص ۹۹

طریق آن راهنما و یا جانشینان او بیاموزد؛ والا ذلیل و خوار و حقیر خواهد شد. آنچه شایان دقت و توجه فروان است اینکه حضور و ظهور حجت حق تعالی به آن صورت که همه مردم توفیق درک زیارت او را داشته باشند مهم نیست چرا که از شرح این فراز بدست آمد همه آنها بیکه انبیا الهی را درک و زیارت کردند و معجزات و کرامات آنها را مشاهده نمودند توفیق پیروی نیافتند؛ بلکه فقط آنها بیکه اهل فهم و حق طلبی بودند کامیاب و سعادت مند شدند فتامل.

بنابراین پیام این فراز دعوت به حق جوئی و حق مداری است؛ یعنی اگر در عصر عدم درک ظاهری مردم، کسی حق جو و حق مدار بود فائز رستگار است و اگر بر خلاف این بود و با بهانه های مختلف حق گریزی نمود ذلیل و خوار خواهد شد. آری چراغ هدایت همیشه روشن و فروزان است اگر چشمی بینا باشد و خورشید هدایت همیشه گرمابخش است اگر حسی درک کند.



گفتار دوازدهم

«الر از انتہیت بالا مرالی حبیب و نجیب محمد طار اللہ علیہ و آلہ
فطار کما انتجبتہ سید من خلقہ و صفوۃ من اصطفیہ و افضل من اجتبیہ و
اکرم من اعتمدتہ قدمتہ علی انبیانک و بعثتہ الی الثقلین من عبادک.»

بعد از طرح سیرہ عدہ‌ای از انبیاء الہی «علیہم السلام» و مسائل کلی درباره نبوت و
شریعت انبیاء، به بیان سیرہ نبی خاتم حضرت محمد بن عبداللہ ﷺ می‌پردازد.

«نسب پیامبر ﷺ»

طبق اتفاق جمیع مورخین نسب مبارک آن حضرت ﷺ تا عدنان کہ بیست و یکمین جد
آن حضرت می‌باشد چنین است:

محمد بن عبداللہ ﷺ بن عبدالمطلب بہ ہاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرہ
بن کعب بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ...

و نقل است از ابن عباس است کہ پیامبر اسلام ﷺ فرمودند «انہ کان اذا بلغ معد بن

عدنان امسک^(۱) چون نسب من به عدنان رسید خودداری کنید. فلذا اهل تاریخ نسب آن حضرت - صلی الله علیه و آله - را تا عدنان ذکر کرده‌اند و از بیان نام دیگر نیاکان آن حضرت خودداری نموده‌اند.

ولکن مورد اتفاق جمیع مورخین است که آن حضرت از نسل حضرت ابراهیم «علی نبینا و آله و علیه السلام» است.

با این بیان عده‌ای از مورخین به این روایت عمل نکرده و نسب حضرت را بعد از عدنان هم ذکر کرده‌اند اگر چه دچار اختلاف شده‌اند.

اما نسب آن حضرت از طرف مادر «ام رسول الله ﷺ آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب»^(۲)

خاندان پیامبر چه از طرف پدر و چه از طرف مادر بهترین خاندان عرب بلکه عرب و غیر عرب و شریفترین آنها بودند و بزرگترین منصبها و سیادتها در آنها وجود داشته است. پدران آن حضرت ﷺ همگی یا از انبیاء الهی و یا از بزرگان و کریمان عصر و زمان خویش و بیشتر آنان از فرمانروایان حجاز و مکه، موحد و خداپرست بودند.

آن حضرت ﷺ دارای نیاکانی پاک و در نتیجه دارای ولادتی پاک بوده است به طوری که خود آن حضرت ﷺ هم به این مهم اشاره دارند ﴿خرجت من لدن آدم من نکاح غیر سفاح﴾^(۳).

﴿مکان و زمان ولادت﴾

مکان ولادت حضرت مکه، شعب ابوطالب روی است و زمان آن سال فیل، پنجاه و پنج شب پس از آمدن اصحاب فیل در روز «هفدهم» ماه «ربیع الاول» بنا به نقل مشهور علمای امامیه^(۴) و موافقان آن و یا در روز «دوازدهم ربیع الاول» بنا به نقل مرحوم کلینی^(۵) و دیگران است.

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۷

۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶

نقل است مادر آن حضرت علیه السلام در ایام «تشریق»^(۱) آبستن گشته وعده‌ای گویند که روز ولادت آن حضرت جمعه یا دوشنبه بوده است.

«کرامات قبل و بعد از ولادت»

از حضرت آمنه علیها السلام نقل است که فرمود: من از هنگامی که به فرزندم بار گرفتم شدم تا هنگامی که او را وضع نمودم هیچ گونه ناراحتی نداشتم و چون از من جدا شد پرتوی از او سر زد که میان خاور و باختر را روشن ساخت و او پاک و پاکیزه بود و هیچ آلودگی به همراه او نبود.^(۲)

از موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام نقل است که فرمودند: وقتی حضرت علیه السلام از مادر جدا شد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را به سوی آسمان بلند کرد و لبهای خود را به توحید حرکت داد.^(۳)

فاطمه بنت عبدالله مادر عثمان بن ابی العاص که شاهد ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله بود گوید: مولود هنگامی که از آمنه علیها السلام جدا شد به هر چیز آن خانه می‌نگریستم فقط نور بود.^(۴)

«سماء مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله»

مورخین برای آن حضرت نامهای زیادی را ذکر کرده‌اند که برخی از آنها در قرآن تصریح شده^(۵) و بعضی در کتابهای سابق آسمانی و برخی دیگر در احادیث ذکر شده است.

بعضی از لسان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده‌اند: من دارای پنج نام هستم

۱. محمد

۲. احمد

۱. یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه.

۲. البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۲۲۲

۳. منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۴

۴. السیرة النبویة (ابن کثیر)، ج ۱، ص ۱۶۵

۵. نام پیامبر اسلام پنج بار در قرآن آمده چهار بار با نام مبارک محمد و یک بار با نام مبارک احمد، نام

مبارک محمد در سوره‌های آل عمران آیه ۱۴۴، احزاب آیه ۴۰، محمد آیه ۲ و فتح آیه ۲۹ و نام احمد در سوره

صف آیه ۶

۳. ماحی که خداوند کفر را به وسیله من محو می‌کند

۴. حاشر که مردم پس از بعثت من محشور می‌شوند

۵. عاقب یعنی آخرین نفر از پیامبران. (۱)

همچنین نقل است که فرمود برای من در قرآن هفت نام است: محمد - احمد - یس - طه - مدثر - مزمل - عبدالله. (۲)

عده‌ای برای پیامبر ﷺ نامهای دیگر به قرار ذیل ذکر می‌نمایند: نور «قد جائکم من الله نور» - سراج منیر - شاهد - مبشر - نذیر - داعی - شهید - خبیر - حق - مبین - رثوف - رحیم - کریم - مکین - امین - رسول - نبی امی - فاتح - قدم صدق - نبی التوبه - نبی الملاحم - الضحوک (اسمه فی التورات) - المتوکل - المصطفی. (۳)

در «علل الشرایع و معانی الاخبار» مرحوم صدوق ثبت است که یک یهودی از رسول الله ﷺ در علت و معانی اسماء آن حضرت سوال کرد حضرت ﷺ در جواب فرمودند:

«اما محمد، فانی محمود فی الارض و اما احمد، فانی محمود فی السماء و اما ابوالقاسم، فان الله عزوجل يقسم يوم القيامة قسمة النار فمن كفر بي من الاولين و الاخرين ففي النار و يقسم قسمة الجنة فمن آمن بي و اقر بنبوتی ففي الجنة، اما الداعی، فانی ادعو الناس الى دين ربي عزوجل، و اما النذیر، فانی انذر بالنار من عصائی، و اما البشیر، فانی ابشر بالجنة من اطاعنی» (۴)

«کنیه های پیامبر ﷺ»

کنیه‌های (۵) آن حضرت هم مختلف است که بعضی از آن‌ها به این قرار است: ابوالقاسم -

۱. الدمعة الساکبه، ج ۱، ص ۱۰۴

۲. الدمعة الساکبه، ج ۱، ص ۱۰۶

۳. دایرة المعارف الشیعه (اعلمی).

۴. الدمعة الساکبه، ج ۱، ص ۱۰۵

۵. «کُنْيَة» من کنیت اى ستترت و اعلم انه يقصد بالکنیه التعظیم... بعدم التصريح بالاسم... و هى ما صدر بأب أوام، أو این، أو بنت، أو اخ، أو اخت، أو عم، أو عمه، أو خال أو خالة. کنیه مشتق از «کنیت» به معنای پوشاندم است. زیرا به وسیله آن اسم پوشیده می‌شود و عرب از آوردن «کُنْيَة» قصد تعظیم و بزرگداشت دارد و در ابتدای آن «أب» است.

ابوالطاهر - ابوالطیب - ابوالمساکین - ابو الريحانتین - ابوالسبتین - ابو ابراهیم.
 در عیون اخبار الرضا علیه السلام و معانی الاخبار به نقل از علی بن الحسن بن علی بن فضال ثبت است که گوید از امام رضا علیه السلام سوال شد: چرا کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله «ابوالقاسم» است؟ فرمود: زیرا پسری به نام «قاسم» داشت و از این جهت به او کنیه ابوالقاسم دادند گفتم: ای فرزند پیامبر آیا مرا شایسته می دانید تا بیش از این برایم توضیح فرمایید؟ فرمود بلی مگر نمی دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی هر دو پدر این امت هستیم گفتم: آری می دانم. فرمود: آیا پیامبر خدا پدر همه است و علی هم یکی از افراد امت ایشان نبوده است که پس از او جانشین وی می باشد؟ عرض کردم، آری.

فرمودند: علی علیه السلام قسیم بهشت و جهنم است عرض کردم آری فرمود: بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله را به این جهت «ابوالقاسم» گویند که ایشان پدر قسیم (قاسم) دوزخ و بهشت است. (۱)

«حوادث مقارن با ولادت»

با به دنیا آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آسمان و زمین خصوصاً در شرق زمین که مهد تمدن آن روز بود حوادثی پدیدار گردید.

کاخ با عظمت انوشیروان که شبیحی از قدرت و سلطنت جاودان در اذهان نمودار کرده بود و مردم به آن و صاحبش چشم حسرت دوخته بودند آن شب لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت. (۲)

آتشکده فارس که شعله های آتش آن هزار سال زبانه می کشید به یکباره خاموش شد و خاکساران آن معبود خیالی و سوزنده که حجابهای تعصب و تقلید غلط به آنان مهلت تفکر و تأمل را نمی داد به حقیقت و جهت دیگری متوجه شدند. و دیگر اینکه دریاچه ساوه پس از سالها خشکید. (۳)

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۹۱

۲. المنتظم، ج ۲، ص ۴۸۶

۳. المنتظم، ج ۲، ص ۴۸۶

از امام صادق علیه السلام روایت است که ابلیس به هفت آسمان بالا می‌رفت و گوش می‌داد و اخبار آسمانی را می‌شنید، چون حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند تا چهار آسمان بالا می‌رفت و چون حضرت رسول صلوات الله علیه و آله متولد شد او را از همه آسمانها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سموات راندند. (۱)

در آن زمان گویند هر بتی در هر جای عالم بود به روی افتاد و وادی سماوه که سالها بود کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد.

نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید.

تخت تمام پادشاهان در آن روز سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز قدرت تکلم نداشتند، علم کاهنان بر طرف شد و سحر ساحران باطل شد و بت‌هایی که در مسجد الحرام بود به رو افتادند و چون شب شد ندای ﴿جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا﴾ شنیده شد.

آنچه در آسمانها و زمینها بود همه شروع به تسبیح خدای سبحان کردند و شیطان گریخت و فرار کرد. (۲)

«صباوت پیامبر صلی الله علیه و آله»

آری در زمانی که جهان در ظلمت و جهل فرو رفته بود و اثری از حیات و فعالیت انسانی دیده نمی‌شد شهر مکه در آستانه سپیده سحری بود که با آمدن خود نوید نور و رهایی از ظلمت و جهل را به همراه داشت آن هنگامی که با ولادت نور شبستان تاریک و خاموش آمنه روشن شده بود و همه از این ولادت مسرور و خوشحال بودند جای یک نفر خالی بود و آن هم عبدالله پدر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود. چرا که او در بازگشت از سفر شام در مدینه درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. حکمت الهی بر این بود که پیامبر دور از سایه پدر ولادت یابد.

در نزد اعراب از قبل چنین مرسوم بود که کودکان خویش را پس از تولد به دایه‌ای در میان

۱. حلیة الابران، ج ۱، ص ۱۳

۲. البدایه و النهایه، ج ۲، صص ۳۲۲، ۳۲۷

قبایل اطراف شهر می‌سپردند تا هم در هوای آزاد و در محیط طبیعی صحرا پرورش یابد و هم تکلم به لهجه‌ی فصیح عربی را که در آن زمان، اصیل‌ترین گویش آن در صحرا یافت می‌شد را فرا گیرد به این منظور و از آن جهت که آمنه برای تغذیه فرزندش شیر نداشت «عبدالمطلب» پدر بزرگ آن حضرت ﷺ به فکر افتاد کریمه‌ای جلیله، بانوی محترم و مطمئنی را برای نگهداری از یادگار فرزندش عبدالله، به خدمت بگیرد.

این افتخار نصیب بانو حلیمه که از قبیله بنی سعد بود گردید و قبیله بنی سعد قبیله‌ای بود که به شجاعت و فصاحت سخن معروف بود و حلیمه هم زنی پاکدامن و اصیل بود. حلیمه تا پنج سالگی از حضرت محمد ﷺ نگهداری کرد و سپس حضرت محمد ﷺ را به سوی مادرش بازگرداند.

هنوز شش بهار از عمر با برکت حضرت ﷺ نگذشته بود که مادرش آمنه ﷺ برای دیدار بستگان خود و زیارت قبر شوهرش عبدالله ﷺ شهر مکه را ترک گفته و به اتفاق فرزندش به سوی مدینه روان شد و پس از دیدار نزدیکان خود و زیارت مزار شوهرش به طرف مکه حرکت کرد. پیش از رسیدن به مکه در محلی به نام «ابواء»^(۱) درگذشت و آن حضرت ﷺ در سنینی از عمر که هر کودکی احتیاج به محبت‌های سرشار پدر و مادر دارد از نعمت پدر و مادر محروم شد.

«ابن ابی عمیر» از بعض صحابه از لسان مبارک امام صادق ﷺ در علت یتیم بودن پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند «ان الله عزوجل ایتیم نبیه صلی الله علیه و آله لثلاً یکون لاحد علیه طاعه»^(۲) خدای سبحان پیامبرش را به این جهت یتیم نمود تا فرمانبرداری و اطاعت احدی بر او واجب نباشد.

«رفتار پیامبر ﷺ در زمان کودکی»

همانطور که ولادت آن حضرت ﷺ و حوادث توأم با آن عجیب و خارق‌العاده بود و همه از

۱. الابواء: بالفتح شم السکون و واو و الف ممدوده. قال قوم سمی بذلک لما فيه من الوبا... الابواء جبل علی یمین

آراة و یمین الطريق للمصعد الی مکه من المدینه و هناک بلد ینسب الی هذا الجبل... و بالابواء قبر آمنه بنت وهب

ام النبی(ص) «معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۲»

۲. معانی الاخبار صدوق، ج ۱، ص ۱۲۲

شخصیت و عظمت او حکایت می‌کردند گفتار، کردار، اعمال، افکار و عقاید آن حضرت صلی الله علیه و آله در دوران کودکی هم از سایر کودکان ممتاز و برای دیگران عجیب و شگفت‌انگیز بود به طوری که عبدالمطلب صلی الله علیه و آله به این حقیقت واقف گشت و لذا آن حضرت صلی الله علیه و آله را بسیار احترام و اعزاز می‌کرد. ابوطالب رضی الله عنه عموی آن حضرت صلی الله علیه و آله در بیان خصوصیات آن حضرت صلی الله علیه و آله چنین می‌گوید: هرگز از او دروغ نشنیدم و هرگز کار ناشایست و جاهلانه از او ندیدم، نه بیجا می‌خندید و نه سخنان بیهوده و لغو می‌گفت. (۱)

دوران کودکی حضرت با رنج یتیمی در سایه حمایت نیای بزرگوارش «عبدالمطلب» سپری شد هشت سال از عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته بود که عبدالمطلب از جهان رخت بر بست و غمی دیگر بر اندوههای گذشته آن حضرت افزوده شد.

سرپرستی حضرت را ابوطالب رضی الله عنه به عهده گرفت. ابوطالب به حکم وظیفه اخلاقی و سفارش اکید پدرش از او نگهداری و حمایت می‌کرد. محمد صلی الله علیه و آله برای ابوطالب سه چیز بود پسرش، امانت پدرش، یادگار برادرش.

او برای پیامبر صلی الله علیه و آله پدری مهربان، عمویی با وفا، حافظی امین و دلسوز بود.

حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در اجتماع

ابوطالب رضی الله عنه اگر چه از بزرگان قریش بود ولی از آنجا که دارائی او برای مخارج سنگین عائله‌اش کافی نبود محمد صلی الله علیه و آله که به حد رشد و جوانی رسیده بود طبعاً میل داشت مشغول کاری شود تا از مخارج سنگین عمویش بکاهد، ولی چه کاری انتخاب کند که با روحیه‌ی او سازگاری بیشتری داشته باشد.

گویی که او می‌دانست قرار است بار سنگین تعلیم هدایت و تربیت مردم را به دوش بگیرد و قرار است با مردم افسار گسیخته و لجوجی روبرو شود و با عقاید غلط و رسوم جاهلانه آنها مبارزه کند و همه آنها را از بین برده و عقاید صحیح را جایگزین آنها کند و شیوه و روش صحیح زندگی کردن را به آنها یاد دهد از این جهت شغل شبانی را پیشه خود قرار داد.

او با مزدی که در برابر شبانی می‌گرفت به ابوطالب عمو و سرپرست خود کمک می‌کرد و همچنین از فضای بیابان که از تمام جنگ و جدالهای مردم شهر به دور بود استفاده می‌کرد، و

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸۲، ۲۶۶ و ۴۰۲

تجربه‌هایی بس گرانقدر اندوخته کرد و به این شکل اولین حضور آن حضرت ﷺ در اجتماع صورت پذیرفت.

«نخستین ازدواج پیامبر ﷺ»

اولین ازدواج پیامبر در سن بیست و پنج سالگی انجام شد و پیامبر اکرم ﷺ با بانوی بزرگ قریش حضرت خدیجه کبری ؓ ازدواج نمودند.

خدیجه بنت خویلد ؓ زنی ثروتمند با شرافت و جلیلة القدر بود که از طرف پدر با رسول الله ﷺ عمو زاده بودند و نسب هر دو به «قصی بن کلاب» می‌رسید.

خدیجه ؓ از نظر نسب از خانواده‌ای اصیل و از اشراف مکه بود و با اینکه دو بار ازدواج کرده بود باز هم دارای خواستگاران زیادی بود.

او ثروت خود را به صورت مضاربه در اختیار دیگران می‌گذاشت تا برای او تجارت کنند و در مقابل کار خود اجرتی دریافت دارند.

در زمانی که آوازه فضایل اخلاقی پیامبر ﷺ در همه جا پیچیده بود و همه جا سخن از مروت، خوش خلقی، بردباری، صداقت، امانت، درستی و شخصیت عظیم محمد امین ﷺ در میان بود خدیجه ؓ به این فکر افتاد که با محمد امین ﷺ کار کند.

این موضوع را با حضرت در میان گذارد و به حضرت اظهار داشت: مالی را با یک غلام در اختیار شما می‌گذارم (به طور مضاربه) و حضرت ﷺ هم این پیشنهاد را پذیرفت.

حضرت ﷺ با کاروان تجاری قریش به طرف شام حرکت کرد و در پایان سود فراوان در تجارت نصیب حضرت ﷺ و خدیجه ؓ شد و همچنین در این سفر شخصیت آن حضرت ﷺ بیش از پیش برای اهل کاروان مشخص شد.^(۱)

غلام خدیجه ؓ که «میسره» نام داشت جزئیات سفر را که شامل سود فراوان و کرامات حضرت ﷺ بود را به طور کامل و تمام برای بانوی قریشی بیان کرد و او با شنیدن این گزارش‌ها و نیز سخنانی که از یک عالم یهودی درباره شخصیت آسمانی حضرت شنیده بود و همچنین مطالبی که عمو یا عمو زاده او «ورقه بن نوفل» به او گفته بود شیفته پیامبر ﷺ شد و

۱. برگرفته از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۸

به خاطر وجود این اوصاف تصمیم گرفت به آن حضرت پیشنهاد ازدواج بدهد.^(۱) برای تحقق این منظور خدیجه علیها السلام از نفیسه دوست و محرم اسرارش خواست تا در این زمینه با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتگو کند و او هم به این مهم عمل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله جریان را با عموهایش در میان گذاشت.^(۲)

اعمام پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این موضوع بسیار خوشحال و مشعوف شدند و به خواستگاری و خطبه خدیجه علیها السلام رفتند و سرانجام خدیجه کبری علیها السلام به عقد و نکاح اشرف مخلوقات و سید المرسلین و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله درآمد.^(۳)

نکته مهمی که در این نقل تاریخی شایان توجه است اینکه؛ خدیجه علیها السلام با اینکه به خاطر ابعاد معنوی و شخصیتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه به جهت امیال طبیعی و عشق و شوق شیطانی و غریزی، شیفته نبی اکرم صلی الله علیه و آله شده بود؛ با این حال خود به خواستگاری پیامبر صلی الله علیه و آله نرفت و این درخواست را به طور شخصی با آن حضرت در میان نگذاشت. بلکه با واسطه کاری کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله به خطبه و خواستگاری او بیاید و دیگر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم با همه آمادگی ها و قابلیت های فردی و اجتماعی، خود به تنهایی این خطبه را انجام نداد بلکه با مشورت اعمام و بزرگان این کار را به سر منزل مقصود رساند این عمل درس بزرگی می تواند برای یاهو سرایان و کسانی که تبلیغ بی عفتی و بی حیایی می کنند باشد؛ البته اگر فسق و فساد و فجور، کور و کرشان نکرده باشد.

آری ثمره این ازدواج سراسر عفت و پاکدامنی است که می تواند بهترین مخلوق عالم، کفو امیرالمومنین علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را تحویل جهانیان دهد؛ که نغمه دل انگیز «خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال»^(۴) را سر دهد.

نقل است صاحب «سلونی قبل ان تفقدونی»^(۵) از آن عالمه بی نظیر پرسید «ما خیر

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۰ و ۲۱

۲. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۸

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، صص ۵۶ و ۷۲

۴. نهج الحیاة، ص ۱۶۰، حدیث ۸۷

۵. منظور امیرالمومنین علیه السلام است؛ و این گونه نام بردن از حضرت حامل این پیام است که آدمی درک کند

النسا؟ قالت ان لا یرین الرجال ولا یرونهن»^(۱) «بهترین زن، آن زنی است که نه نامحرم او را ببیند و نه او به نامحرم بنگرد».

ویل و زقوم ولعن ونفرین بر آنانی که با سیره فاطمی علیها السلام بیگانه و مخالف اند. آری این ثمره عفت است که می تواند فرزندی را متبلور سازد که پدر با همه عظمت بی ماندش خم شده دست فرزند را می بوسد و بارها از خدا می خواهد که او را فدای فرزندش نماید.

آری فرزندی که فرزندان او با همه مقامات الهی خود فقط افتخارشان این است که مادرشان فاطمه علیها السلام است. امام حسن عسکری علیه السلام ضمن بیان عظمت مادر خود مقام آن حضرت را چنین به رخ عالمیان می کشد و می فرماید «نحن حجج الله علی خلقه و جدتنا فاطمة علیها السلام حجة الله علينا»^(۲)

اینها و همه اینها ثمره آن ازدواج سراسر عفت و برکت است «اللهم الرزقنا ولایتهم فی الدنیا وشفاعتهم فی الاخره و عرفنا معرفتهم».

این بود ماجرای اولین ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و مختصری از زندگی دوران قبل از بعثت آن بزرگوار.

«وضع اجتماعی حجاز»

در هر قوم و قبیله ای و به طور کلی در هر جامعه ای، هم آداب و سنت های نیک و پسندیده وجود دارد و هم آداب و سنن زشت و ناپسند. جامعه قبل از بعثت هم از این قانون مستثنا نبود. جامعه عرب (حجاز و ...) قبل از بعثت دارای ویژگی خاصی بود. اگر چه در آن، آداب پسندیده هم بود. ولکن سنن قبیحه خیلی بیشتر از رسوم پسندیده و نیکو وجود داشت.

در پیش از ظهور اسلام مردم سراسر جهان عموماً و اهل حجاز خصوصاً از نظر عقیده، افکار و شئون فردی و اجتماعی در وضع اسف انگیز و نکبت باری به سر می بردند.

اگر چه همه ی نقاط عالم در وضع کاملاً یکسان قرار نداشت ولی به طور کلی همه مردم

^۱ که حضرت امیر علیه السلام با این مقام علمی بعضی از مجهولات را از حضرت زهراء علیها السلام سوال می کرده فافهم.

۱. صحیفة الزهراء علیها السلام، ص ۲۹۰.

۲. اطیب البیان، ج ۱۲، ص ۲۲۶.

دنیا در انحرافهای فکری، پندارهای موهوم، سنتهای غلط اجتماعی، خرافات، افسانه‌ها و گرفتاریهای اجتماعی و اخلاقی با هم شریک بودند.

یهودیان دین موسی علیه السلام را تحریف کرده و اصول آن را به صورت خشک و جامدی درآورده و روح مادیگری در زندگی آنها رخنه کرده بود.

مسیحیت از طرف پدران روحانی تغییر کرده و دکانی شده بود برای سوداگری اکثریت پدران روحانی مسیحی و چون مسیحیت فاقد قوانین کامل برای اداره اجتماع بود از نجات و رهبری همه جانبه‌ی مردم عاجز ماند.

در نتیجه این اوضاع بود که مردم جهان در موهومات و سنتهای غلط اجتماعی، خرافات و افسانه‌ها و گرفتاریهای اخلاقی و اجتماعی زندگی می‌کردند.

آتش فساد و تباهی، ظلم و ستم، جنایت و شیطنت و خرافات و اوهام به عنوان دین و مذهب بر مردم حکومت می‌کرد.

دو گانه پرستی و تثلیث بر مردم تحمیل شده بود. گروه بسیاری نیز بت، آتش، گاو، ستاره می‌پرستیدند و از همه ننگین‌تر و شرم‌آورتر پرستش آلات تناسلی زن و مرد بود که رواج داشت. (۱)

فساد و انحطاط اخلاقی و معنوی بر همه جا سایه افکنده و موجب نادرستیها، تاریکیها و انحرافهای جامعه بشری گشته بود. خونریزی و آدمکشی، ظلم و تعدی در سراسر جهان گسترده و در واقع بشریت در پرتگاه سقوط ابدی قرار داشت.

عربستان وضع عجیبی داشت. بیابانهای تفتیده، دره‌ها و تپه‌های از شن را حجاز می‌نامیدند. نه آبی داشت و نه گیاهی، خارهای تیز و داغ بیابانی را در آنجا گیاه می‌نامیدند.

خانه‌ها و منازل آن جا را اگر خانه نامند اشتباه است. دخمه‌هایی بود که در آن موجودی به نام انسان می‌لولید و با خرما می‌گندیده و آب کدر سد جوع می‌کرد.

جنگ و ستیز و نزاع قبیله‌ای اصل اساسی نظام اجتماعی مردم حجاز بود. ساکنان آن سوداگران و رباخوارانی بودند که با ستم و جنایت به ثروتی رسیده و گروه ضعیف را به استثمار کشانده بودند.

۱. تاریخ ویل دورانت، ج ۱، ص ۹۵-۹۶، ص ۲۰۲-۲۰۳، ج ۷، ص ۹۵

قبایل عرب به سبب جهل و نادانی در آن دوران به پرستش مظاهر طبیعت و بت پرستی مشغول بودند و خانه کعبه، بت خانه اعراب شده بود. اعتقاد آنها این بود فقط کسی بالاتر است که عرب باشد.

غار تگری، چپاول، وحشیگری، تعدی، تجاوز و خیانت از صفات بارز آنها بود و آدمکشی در نزد آنان شجاعت و قهرمانی تلقی می شد.

چون از هزینه زندگی و فقر و تنگدستی می هراسیدند فرزندان معصوم خود را می کشتند و چون دختر را مایه ننگ می دانستند دختران را زنده به گور می کردند.^(۱)

عربستان و جهان در دریای آشوب و جهل غرق بود و توده‌ی عرب در آتش فساد و خرافات می سوخت ابرهای سیاه جهالت، افق زندگی اعراب را تاریک ساخته بود و در روزگاری سیاه به سر می بردند چه مالها که به غارت می رفت و چه خونها که به ناحق ریخته می شد. از همه ذلت بارتر مجسمه‌های بی جان و روحی بود که مورد پرستش آنها واقع شده بود.

چیزی که وجود نداشت قانون، عدالت، علم و فرهنگ بود. عوض اینکه خود به کمال و تحصیل علوم پردازند به نیاکان و کثرت افراد قبایل خود افتخار می کردند و گاهی نیز برای اینکه ثابت کنند عده‌ی آنان از قبیله دیگر بیشتر است به گورستان می رفتند و قبرها را می شمردند.^(۲)

این دورنمایی از وضع عمومی و اخلاق و رفتار جامعه‌ی بود که نور اسلام از افق تاریک آن ظاهر شد.^(۳)

«رفتار پیامبر ﷺ قبل از بعثت»

در چنین جامعه‌ای که همه به سوی بتکده، بدی، ظلم، غارت و چپاول و... می رفتند محمد بن عبدالله ﷺ با اینکه از کسی درسی فرا نگرفته بود، راه غار کوه حراء را در پیش می گرفت و آنجا در مقابل قدرت و عظمت آفریدگار جهان خاکسار شده و او را می پرستید.

۱. برگرفته از آیه ۲۱ سوره اسراء و آیه ۹ سوره تکویر

۲. برگرفته از سوره تکاثر

۳. برگرفته از جزوه «جهان و عربستان پیش از اسلام»

او از همان ابتدا راه خود را تشخیص داد و بدون هیچ اضطراب و تردید روشهای نادرست قوم خود را تقبیح می‌کرد و بر خلاف آن سنتهای غلط حرکت می‌کرد. طبق اصل محاکات، روان‌شناسان معتقدند محیط، سازنده‌ی زیر بنای شخصیت و طرز تفکر افراد است و اصل هم‌رنگی و هماهنگی آنان را به دنبال افکار و کردار اجتماع می‌کشاند. عده‌ای از روانشناسان در این مسأله افراط کرده و این نظریه را یک اصل کلی و همه‌جانبه پنداشته و تمام پدیده‌های اجتماعی را بدون استثناء با این قانون تجزیه و تحلیل می‌کنند. اگر چه اصل تأثیر اجتماع در روحیه افراد قابل انکار نیست ولیکن کلیت ندارد چه بسیارند افرادی که این اصل را در هم شکسته و به عدم کلیت آن صحت نهاده‌اند. محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله شخصی بود که نه تنها رنگ اجتماع را نگرفت بلکه رنگ پلیدی را از اجتماع زدود.

او نه تنها لحظه‌ای از عمر شریفش را به بت‌پرستی نگذراند بلکه از شنیدن نام آنها هم بیزار بود لذا هنگامی که دوازده ساله بود و بحیراء، آن راهب دانشمند مسیحی او را به نام دو بت لات و عزی قسم داد او در غضب شد و فرمود من هیچ چیز را به اندازه‌ی این دو دشمن ندارم. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله با چنین عقاید و افکاری در بین چنان مردمی زندگی کرده رشد نمود تا به سن سی و هفت سالگی رسید.

هر روزی که بر او می‌گذشت آن بزرگوار به خلوت کردن با خود و تفکر در اوضاع و احوال عالم خلقت بیشتر علاقه نشان می‌داد. در هر سالی مدتی را در کوه حرا و در غار معروف آن به تنهایی و عبادت به سر می‌برد. گویا حالت انتظاری داشت و منتظر بود تا به وسیله‌ای از این همه حکمت و رموزی که در عالم خلقت وجود دارد و این همه علل و معلولی که زنجیروار به هم پیوسته است و این جهان را تشکیل داده است اطلاعاتی را کسب کند. شبها دیر به خواب می‌رفت و خوراک چندانی نداشت، در خواب و بیداری احساس می‌کرد کسی او را همراهی می‌کند و گاهی او را صدا می‌زند، بعضی از مورخین می‌گویند شبها غالباً خوابهایی می‌دید که در روز تعبیر می‌شد.

۱. اعلام الوری، ج ۱، ص ۶۶، کشف الغمه فی معرفة الائمه، ج ۱، ص ۳۰

«بعثت پیامبر»

سرانجام آنچه او در انتظارش بود فرا رسید چهل سال از عمرش گذشته بود که به طور آشکار فرشته وحی بر آن حضرت نازل شد و حکم نبوت را تسلیم حضرت کرد. بیست و هفت روز از ماه رجب گذشته بود و رسول خدا ﷺ در کوه حرا به عبادت مشغول بود، در آن روزی که به گفته عده‌ای دوشنبه بود جبرئیل علیه السلام بر حضرت ﷺ نازل شد و گفت بخوان «اقراء»^(۱) پیامبر ﷺ فرمود چه بخوانم من که خواندن نمی‌دانم و جبرئیل علیه السلام چهار بار این گفته خود را تکرار کرد تا اینکه پیامبر ﷺ پیام جبرئیل علیه السلام را دریافت و با او خواند. این چنین بود که حبیب خدا محمد مصطفی ﷺ به رسالت و پیامبری انتخاب شد. آری سید همه مخلوقات و صفوه همه اصفیاء و افضل بر همه اجتباء شدگان به رسالت و پیامبری رسید تا بشر را به سوی حق و حقیقت رهبری و راهنمایی نماید. او مبعوث شد تا انسانها را آگاه کرده و از بندگی آز و شهوت، غضب و جهل و بردگی طاغیان آزاد نماید. ره‌آوردی که مطابق با فطرت آدمیان است.

«خاتمیت پیامبر ﷺ»

مهمترین و بزرگترین مزیت پیامبر اسلام ﷺ بر انبیاء پیشین این است که او خاتم النبیین است. اگر چه همه مزایائی که در قرآن برای انبیا پیش از او آمده برای او هم هست ولیکن مزایای خاص دیگری هم برای پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد که درخشان‌ترین آنها همین خاتمیت رسالت برای آن حضرت است.

پیامبران با همه اختلافات فرعی، در پیام و تعلیم مکتب اشتراک داشته اما این مکتب باید به تدریج به مردم عرضه می‌شد تا زمانی که بشریت به حدی برسد که بتواند آن مکتب را به صورت جامع و کامل کسب کند که در آن زمان نبوت و رسالت به پایان می‌رسد.

آن کسی که به وسیله او صورت کامل و جامع دین عرضه و ابلاغ شد حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است «الی ان انتهیت بالامر الی حبیبک و نجیبک محمد صل الله علیه و آله».

علت ختم نبوت در این بود که اولاً بشر به آن حد از توان و ظرفیت فکری و عملی رسیده

بود که بتواند تمامی تعلیمات مورد نیاز خویش را به صورت یکجا دریافت کند. ثانیاً در سایه عنایت خدای متعال و راهنماییهای پیامبر اکرم ﷺ به حدی رسیده بودند که بتوانند تعالیم صحیح پیامبر خاتم را خصوصاً کتاب او را از تحریف و تغییر حفظ کنند. «خاتمیت» یعنی اینکه به وسیله وجود مبارک آن حضرت، صحیفه نبوت پیامبران به پایان رسید.

مقصود از خاتمیت، هم تاخر و خاتمیت زمانی است و هم خاتمیت رتبی در قوس صعود است، خاتم یعنی مهر، که در پایان نوشته‌ها قرار می‌گیرد، نویسنده وقتی هر آنچه لازم بود بیان داشت و مقاصد خود را عنوان کرد، پایان نوشتار خود را مهر می‌کند و بدین وسیله ختم آن را اعلام می‌دارد.

خدای سبحان با فرستادن آنها (انبیاء) برای جوامع بشری پیام و برنامه می‌فرستد. پس از پایان آن گفتار و کلماتش سلسله نبوت انبیاء را با فرستادن پیامبر اکرم ﷺ ختم می‌فرماید؛ و صحیفه رسالت آنان را با وجود مبارک خاتم المرسلین مهر کرده است. پس هرگز جا برای نبوت و رسالت دیگری نیست لذا می‌فرماید: رسول اکرم ﷺ زیور و خاتم همه انبیاء بوده است. رسول خاتم ﷺ انسان کاملی است و کاملتر از وجود مبارک او به وجود نخواهد آمد هر چند میلیونها سال بگذرد و اگر کاملتر از رسول اکرم ﷺ یافت می‌شد حتماً او به مقام خاتمیت می‌رسید نه رسول اکرم ﷺ، و چون تالی باطل است پس مقدم بی‌اثر می‌گردد او خاتم الانبیاء است چرا که مؤید و مصدق تمام گفتار و کلمات انبیاء پیش از خود می‌باشد و کاملترین برنامه را او به همراه دارد. او معارفی را در قلب دارد که احدی توان تحمل آن علوم و معارف را ندارد چرا که خدای سبحان می‌فرماید ﴿فاوحی الی عبده ما اوحی﴾^(۱) نمی‌دانید من بر او چه چیز نازل کردم، این نمی‌دانید شامل همه انسانها در تمام اعصار می‌شود فقط او است که می‌تواند ظرف قول ثقیل قرار گیرد.^(۲)

امیر مؤمنان علیه السلام درباره خاتمیت آن حضرت ﷺ چنین می‌فرماید ﴿الخاتم لماسبق

۱. نجم ۱۰.

۲. تفسیر موضوعی قرآن، ج ۹، ص ۱۲

والفاتح لما انغلق والمعلن الحق بالحق»^(۱) او نبوت را به پایان رسانید و درجات انسانیت را به بلندای اسم اعظم کشانید. او پایانبخش نبوت و گشاینده درهای بسته و روشن‌گر حق به وسیله حق است.

شیخ محمد عبده در تفسیر و شرح این بیان نورانی که آن را بعنوان شصت و هشتمین خطبه نهج البلاغه آن را نقل کرده چنین می‌فرماید:

«والخاتم لما سبق أي لما تقدمه من النبوات والفاتح لما انغلق كانت ابواب القلوب قد اغلقت بأقفال الضلال عن طوارق الهداية فافتتحها صلى الله عليه وآله بآيات نبوته وأعلن الحق وأظهر بالحق والبرهان»^(۲)

آیت الله جوادی آملی در ذیل این روایت چنین می‌فرماید: هیچ مقامی بالاتر از مقام رسول اکرم ﷺ نیست وگرنه پیغمبر دیگری می‌آمد و ظاهر آیه «و ان الی ربك المنتهی» آن است که نهایی‌ترین درجه رجوع الی الله همان مقامی است که پروردگار رسول اکرم ﷺ داده است یعنی گرچه همه موجودات زیر پوشش ربوبیت رب العالمین اداره می‌شوند، لکن با حفظ مراتب و درجات که به درجات و مراتب عبودیت آنها ارتباط مستقیم دارد. هر کس عبودیتش کاملتر باشد. تحت ربوبیت اسم کامل تر قرار می‌گیرد و نهایی‌ترین اسمها که کلمه المنتهی است با الف و لام، ناظر به آن است همان اسمی که رسول اکرم در تحت ربوبیت اوست.

از تعبیر اجمالی و تفصیلی خداوند سبحان در قرآن می‌توان چنین استنباط کرد که رسول گرامی ﷺ به تنهایی معادل مجموع جهان کیهانی است چون گاهی خداوند چنین تعبیر می‌نماید «رب السموات والارض و ما بینهما و رب المشارق» و گاهی می‌گوید: «ربك» به هر حال رسول اکرم ﷺ به تمامی کمالات گذشته‌گان خاتمه بخشید و راهگشای همه مسائل و مشکلات آینده است هیچ مطلب و مشکل نظری نیست که در پرتو وحی آسمانی و عقل رسول اکرم ﷺ حل نگردد و نیز هیچ مشکل عملی وجود ندارد که در سایه حکمت عملی و ره آورد عقل عملی آن خضر گشوده نشود. او گذشته‌ها را تکمیل کرد و راه را برای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۲

۲. شرح نهج البلاغه، ص ۱۷۲

آیندگان باز نمود لذا خاتم الانبیا شده. و نبوت او ختم دایره نبوت است.^(۱)

پس «انتهیت بالامر» که در دعای ندبه آمده است اشاره به این معانی عمیق دارد.

اگر چه «ان من امة الا خلا فیها نذیر»^(۲) وارد شده است ولیکن با وجود پیامبر ﷺ لزومی ندارد که دیگر نذیر امتها در لباس نبی و پیامبر ظهور کند بلکه گاهی در لباس امام و گاهی در لباس جانشین امام مثل ولایت فقیه ظاهر می شود.

رسول خاتم ﷺ برجسته ترین چهره فیض الهی است لذا برای بهره مندی از فضل خدای سبحان انسان باید پیرو آن حضرت باشد. یعنی تمام کسانی که پیرو انبیاء و ادیان گذشته اند باید به آن حضرت ایمان آورده و از او پیروی کنند تا به کمال مطلق برسند.

تمام انبیاء گذشته در مقابل پیامبر ﷺ خاضع اند اگر انسان کامل به جایی می رسد که فرشتگان در پیشگاه او سجده می کنند رسول خاتم ﷺ در جایی قرار دارد که همه انبیاء در برابر او خاضع می گردند پس وقتی تمام انبیاء در برابر خاتم النبیین ﷺ خاضع اند پیروان آنها به طریق اولی باید پیرو خاتم النبیین باشند.^(۳)

خداوند سبحان حضرت رسول اکرم ﷺ را جهانی دانسته است و درباره قلمرو رسالت او می فرماید «ما تو را برای جهانیان فرستادیم.

ره آورد پیامبر خاتم ﷺ چون چشمه ای صاف و زلال در اختیار انسانیت قرار گرفت و انسانها را سیراب نمود و به راستی چه کسی می توانست تمام سنتهای غلط و آیین های تحریف شده را شسته و مردم را در هر زمان و عصری به راه هدایت رهنمون نماید.

پیامبر اکرم ﷺ معلم انسانها است «یعلمکم الكتاب و الحکمه»^(۴) او نه تنها مدرس است بلکه معلم است علم یاد می دهد نه درس ممکن است کسی مدرس باشد ولی توان تعلیم نداشته باشد مرحوم صدر المتألهین علیه السلام می فرماید: اگر چه در علوم عقلیه ارسطو را معلم

۱. تفسیر موضوعی علامه جوادی آملی، ج ۸، ص ۱۴۸

۲. فاطر ۲۴

۳. در باب افضلیت نبی مکرم اسلام (ص) بر جمیع انبیاء (علیهم السلام) در کتاب الدمعة الساکیه، ج ۱، ص ۱۷۴، بحث مفصلی مطرح شده است.

۴. بقره ۱۵۱.

اول و فارابی را معلم ثانی می‌نامند ولی در علوم الهیه رسول خدا معلم اول و امیرالمؤمنین معلم ثانی است.

«پیامبر اکرم ﷺ حبیب الله است و درس محبت می‌دهد»

آن میل شدید انسان به سوی چیزی که جایی برای ورود غیر نگذارد را حب گویند. وقتی گفته می‌شود نبی مکرم اسلام ﷺ حبیب الله است یعنی در وجود پیامبر ﷺ چنان میلی به خدای سبحان ﷻ موج می‌زند که جایی برای صحبت و مصاحبت اغیار نیست و اگر کسی در زیر سایه الله ﷻ واقع شود محبوب پیامبر ﷺ می‌شود مثل حضرت سیدالشهدا ﷺ که چون اباعبدالله است محبوب پیامبر اکرم ﷺ واقع شده است. چهره دیگر حبیب الله، اینکه خدای سبحان ﷻ هم آنقدر میل به پیامبر اکرم ﷺ دارد که جا برای غیر نمانده پس اگر کسی خواستار محبت الله ﷻ است باید در زیر سایه محبت نبی مکرم اسلام ﷺ قرار گیرد.

عمق محبت متقابل حبیب الله ﷺ و الله ﷻ را از ادب برخوردار این دو موجود مقدس عالم که یکی خالق است و دیگری مخلوق می‌توان یافت.

بر خلاف جمله دور از حکمت «عند الاحباء تسقط الآداب» در نحوه برخورد خدای سبحان با پیامبر اکرم ﷺ و برعکس دیده می‌شود با آن حب شدید متقابل، آنقدر حرمت‌ها رعایت می‌شود که احدی توان حفظ حرمت به این اندازه را ندارد.

در قرآن تمامی انبیاء را خدای سبحان به نام صدا می‌زند الا نبینا الخاتم ﷺ؛ شدت این حفظ حرمت وقتی ظهور و بروز می‌کند که ذات اقدس اله ﷻ خطاب به مسلمین می‌فرماید «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی»^(۱) و در یک دستور توبیخی و شرعی مومنین را به حفظ ادب و حرمت حبیب ﷺ خود مؤدب می‌کند «یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی»^(۲) و کسانی که حرمت آن حبیب الله ﷺ را رعایت نمی‌کنند حتی اگر به اندازه سبک احترام کردن و خطاب نمودن آن حضرت ﷺ باشد رابی عقل معرفی می‌کند «ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون»^(۳)

۱. احزاب ۵۶.

۲. حجرات ۲.

۳. حجرات ۴.

در طرف دیگر نبی مکرم اسلام ﷺ را می بینید که حفظ حرمت خدای سبحان را حتی در خلوت هم لازم و واجب می داند.

نقل است رسول مکرم اسلام ﷺ برای دیدن گوسفندان تحت تملک خود به صحرا رفت ناگهان مشاهده فرمود که راعی (چوپان) عریان شده و تمامی لباسهای خود را از تن بیرون آورده، آن حضرت ﷺ از او اعراض کرده در غضب شدند و او را مرخص کرده از سرپرستی اغنام عزل نمودند و فرمودند در حضور خدای سبحان ولو اینکه در خلوت باشد بی ادبی و بی حیایی است که انسان خود را عریان کند فقال النبی ﷺ «امض فلا حاجة لنا فی رعایتک» فقال ﷺ «انا اهل بیت لا نستخدم من لا يتأدب مع الله و لا يستحی منه فی خلوته»^(۱)

این ادب پیامبر ﷺ است که عریان شدن در خلوت را هم جسارت به ذات اقدس اله ﷻ می داند.

آری در موقع غسل و استحمام یا هر مسئله دیگری انسان مؤدب می تواند در عین حیا و ادب با پوشش مناسب و یا در حدی که بی ادبی نباشد پوشش خود را کنار زده و حاجت خود را بر طرف کند. وای بحال زن و مردی که نه در خلوت و نه در جلوت حرمت حبیب رسول الله ﷺ یعنی خدای سبحان را حفظ نمی کنند.

سخن اینکه حبیب الله بودن نه یعنی حرمت شکن شدن بلکه یعنی اوج میل و دوستی و محبت به سوی حبیب داشتن.

در تأیید همین معنا از جنید بغدادی رسیده است که این جمله «اذا صحت المودة سقطت شروط الادب» بیجا و غلط و ناوارد است بلکه گوید هر گاه اساس دوستی و محبت محکم و عمیق شود لازمست بر دوست که بیشتر جدیت در حفظ و رعایت ادب و حرمت کند و بعد جنید در تأیید استنباط خود می گوید رسول الله ﷺ «کان اکثر الناس محبة لله تعالى و أعظمهم أدبا»^(۲)

البته جنید و دیگران از برکت ره آورد علمی و عملی ائمه اطهار «سلام الله علیهم» به

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۲۵.

چنین معارفی دست یافتند و گرنه در ظلمات جهل و بی ادبی تا ابد محصور و مسجون می ماندند و همین مقدار هم مؤدب نمی شدند.

بیان نورانی و حکیمانه‌ای از باب الحوائج الی الله موسی بن جعفر علیه السلام رسیده که آن حضرت فرمودند: ﴿لا تذهب الحشمة بینک و بین اخیک و ابق منها فان ذهابها ذهاب الحیاء﴾^(۱) در حالات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که مؤدب ترین عبد و شاگرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است نقل است که هرگاه برای قضای حاجت به مکان دفع فضولات می رفت نزدیک در توقف می فرمود و به دو ملک همراه امر می کرد که از من جدا شوید و این حالت مرا ذکر نکنید چرا که در حضور خدای سبحان وجود و نقل چنین حالتی بی ادبی است ﴿ان امیر المؤمنین علیه السلام کان اذا اراد قضا الحاجه وقف علی باب المذهب ثم التفت یمینا و شمالا الی ملکیه فیقول امیطا عنی فلکما الله علی ان لا احدث حدثا حتی اخرج الیکما﴾^(۲) و در نقل دیگر اینکه ﴿اذا اراد الحاجه وقف علی باب المذاهب ثم التفت عن یمینه و عن یساره الی ملکیه فیقول امیطا عنی فلکما الله ان لا احدث بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما﴾^(۳)

این ادب حبیب الله و تربیت شدگان مکتب حبیب الله است.

نکته دیگر اینکه اگر معلم با یک صفت خاصی معرفی می شود اشاره به آن دارد که تعلیم در این محور حول همان صفت است مثلاً اگر گفتند فلان مهندس درس می گوید یعنی درس هندسه می دهد. اگر گفتند فلان طبیب درس می گوید یعنی درس پزشکی می دهد و اگر گفتند معلم حبیب است یعنی درس محبت می دهد و هر که می خواهد درس محبت بگیرد و محبوب خدا شود باید تابع حبیب الله شود و از او درس محبت بگیرد و او محبت را به او تعلیم کند که فراز نورانی ﴿انتهیت بالامر الی حبیبک و نجیبک﴾ می تواند عهده دار این معنا باشد. اگر چه مقسطین، متطهرین، توابین و مجاهدین همگی محبوب خدای سبحان اند و لکن هر کس بخواهد محبوب خدا بشود باید تابع حبیب الله باشد ﴿ان کنتم تحبون الله

۱. تحف العقول، ص ۴۲۲.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۵۱-بحار، ج ۵، ص ۳۲۷.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳.

فاتبعونی یحببکم الله»^(۱)

«ره آورد محبت پیامبر ﷺ»

وجود مبارک پیامبر اسلام ﷺ که محور محبت خدای سبحان است خود فارق بین حق و باطل است و تبعیت از او این برکات را به دنبال دارد و آنها که از حبیب الله دورند گرفتار کفر، ظلم، فساد، خیال، فخر، اسراف، خیانت و استکبار می شوند.

رسول الله ﷺ معلم محبت است، احسان، شهادت، تقوا، صبر، توکل، اقساط، جهاد و توبه ره آورد تعلیم محبت است.

خدای سبحان در قرآن محبوب‌های خود را معرفی می کند ولی هیچ محبوبی به عظمت پیامبر اکرم ﷺ نیست لذا او «حبیب الله» است چرا که او مظهر محبت خاصه و کامله حق است. پس محبت حبیب الله انسان را محبوب کامل خدای سبحان می کند. سرمایه اصلی انسان سالک در دنیا و آخرت محبت حبیب الله است.

انس بن مالک می گوید: مردی از اهل بادیه از پیامبر اکرم ﷺ پرسید «متی الساعة» یعنی قیامت کی ظهور می کند؟ حضرت ﷺ فرمودند «انها لكائنه فما اعددت لها» قیامت نزدیک است چه چیزی برای قیامت فراهم کرده‌ای؟

عرضه داشت «انی لم اعد لها کبیر صلوة ولا صیام و لکنی احب الله و رسوله» یعنی نماز و روزه فراوانی برای قیامت ذخیره نکرده‌ام ولی خدا و پیامبرش را دوست می دارم آنگاه پیامبر ﷺ فرمودند «انت مع من احببت» یعنی تو با محبوبت محشور می شوی^(۲).

انس بن مالک بعد از نقل این بیان پیامبر ﷺ چنین می گوید «فما فرحنا بعد الاسلام فرحاً اشد من قول النبی ﷺ فانک مع من احببت»^(۳)

«طهارت شرط اساسی رسیدن به محبت پیامبر ﷺ»

همانطور که طهارت شرط کسب معارف الهی است در کسب محبت هم کسی می تواند به

۱. آل عمران ۲۱

۲. جامع المسانید و السنن، ج ۲۱، ص ۵۴، حدیث ۶۲

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۳۲، کتاب الادب، باب المرء مع من احب

مقام محبت حبیب‌الله ره یابد که دارای طهارت روح باشد و طهارت روح جز از راه اطاعت اوامر و فرامین و رهنمودهای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله حاصل نمی‌شود.

«حبیب‌الله، نجیب‌الله است و درس نجابت می‌دهد»

در دعای ندبه بعد از بیان حبیب‌الله بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقام نجیب بودن حضرت اشاره می‌شود.

«جبايه» یعنی بر چیدن و جمع آوری کردن نخبه‌ها و نجیب یعنی برگزیده.

خداوند از بین تمام افراد انسانیت افراد خاص را برمی‌چیند و اینها مجتبی‌ای الهی می‌شوند.

بزرگترین علت اجتناب و اختیار انبیاء از سوی خدای سبحان نزاهت آنها از پستی و فرومایگی است و کسی که نجیب است یعنی از هر پستی و فرومایگی منزّه است و تعلیم نزاهت از پستی و فرومایگی را می‌دهد پس هر که خواست نجیب شود باید پیرو نجیب‌الله شود که نجیب کامل، وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است.

«و جوب تکریم پیامبر صلی الله علیه و آله»

داعی بعد از آوردن نام مبارک آن حضرت مقام ادب را رعایت کرده و می‌گوید «صلی الله علیه و آله و سلم».

تکریم و احترام آن حضرت صلی الله علیه و آله در هر حال و زمانی واجب است.

تجلیل و تکریم از پیامبر صلی الله علیه و آله موجب رشد روح تقوا در وجود انسان می‌شود.

داعی در این فراز سیره ائمه هدی «علیهم السلام» را پیروی نموده و با بردن نام مبارک پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تکریم و تجلیل خود را به جای می‌آورد و بر آن حضرت و عترتش درود می‌فرستد.

سیره ائمه هدی «علیهم السلام» بر این بود که با شنیدن نام مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله چنان خضوع و تکریم می‌کردند و آنقدر مسرور و شاد می‌شدند که وصف ناشدنی است.

ابو هارون صحابی امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: روزی به محضر آن حضرت علیه السلام شرفیاب شدم حضرت علیه السلام خطاب به من فرمود چند روزی است که شما را ندیدم؟ عرضه داشتم خدای سبحان فرزندی به من عطا کرده و به همین جهت من به پرستاری او و مادرش و پذیرایی مهمانان مشغول بودم. حضرت فرمود: خدا مقدمش را مبارک گرداند. چه نامی برای او انتخاب

کرده‌ای؟ عرضه داشتیم او را محمد نامیده‌ام. هنگامی که اسم محمد را به زبان آوردم امام ششم علیه السلام صورت مبارکش را چنان به طرف زمین متمایل کرد که نزدیک به حال سجده شد و سه بار فرمودند: محمد - محمد - محمد پسر ت را محمد نامیده‌ای من، فرزندانم، پدر و مادرم و همه مردم روی زمین فدای پیامبر صلی الله علیه و آله باد مبادا به او دشنام دهی یا او را بزنی و با او بد رفتاری کنی بدان که بر روی زمین خانه‌ای نیست که در آن نام محمد باشد مگر آن خانه و زمین هر روز خدا را تقدیس کنند. (۱)

انسانیت، کمال انسانی خود را مدیون آن حضرت صلی الله علیه و آله است چرا که اگر آن حضرت نبود همه مردم در سراسر قرون در زندان جهل و شقاوت الحاد و کفر و شرک گرفتار بودند پس بر همه عالم واجب است که از آن حضرت با تکریم، احترام و تجلیل یاد کند.

درباره گرامی داشت و تکریم و تجلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله دستورات فراوانی رسیده است از جمله روایتی از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «اذا ذکر النبی فاکثروا الصلاة علیه فانه من صلی علی النبی صلاة واحدة صلی الله علیه فی الف صف من الملائکه و لم یبق شیء مما خلقه الله الا صلی علی لصلاة الله علیه و صلاة ملائکه فمن یرغب عن هذا فهو جاهل مغرور قد برىء الله منه و رسوله و اهل بینه» (۲)

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من ذکر ت عنده فنی ان یصلی علی خطا الله به طریق الجنة» (۳) اگر نام من پیش کسی برده شد و او صلوات بر من را فراموش کرد راه بهشت را اشتباه می‌کند و همانگونه که در این دنیا صلوات بر من را فراموش کرده در آخرت هم راه بهشت را اشتباه می‌کند مگر اینکه نسیان او در اثر سهل انگاری (عدم توجه) نباشد.

آیت الله جوادی آملی در ذیل این حدیث چنین، می‌فرماید: «البته ممکن است کسی که راه بهشت را گم کرده باشد پس از تحمل رنجها و دشواریهای فراوان، آن را پیدا کند، نه آنکه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۶

۲. بحار، ج ۹۴، ص ۵۷

۳. بحار، ج ۱۷، ص ۳۱

برای ابد محروم باشد. (۱)

در آخرت انسان برای دیدن نور لازم دارد و صلوات بر پیامبر و آلش نور است یقیناً اگر کسی نورانی نباشد راه را گم می‌کند. بهشت رفتنی است یعنی انسان خود باید مسیر را طی کند و اگر نور نداشته باشد راه را گم می‌کند بر عکس جهنم که انسان را می‌برند ﴿خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه﴾^(۲) لذا صلوات آن نوری است که راه را به انسان نشان می‌دهد. نبی اکرم ﷺ در بیان این معنا چنین فرمودند ﴿اکثر وا الصلاة علی فان الصلاة علی نور فی القبر و نور علی الصراط و نور فی الجنة﴾^(۳)

در روایتی دیگر از لسان مبارک آن حضرت ﷺ در اهمیت صلوات بر آن حضرت چنین آمده است ﴿البخیل حقا من ذکرته عنده فلم یصل علی﴾^(۴) و یا تعبیر دیگری که در حدیث دیگری آمده چنین است ﴿من ذکرته عنده فلم یصل علی فقد شقی﴾^(۵)

امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا «علیه آلاف التحية والثناء» در باب اهمیت صلوات چنین می‌فرمایند ﴿الصلوة علی محمد و آل محمد تعدل عند الله عزوجل التسبیح و التهلیل و التكبیر﴾^(۶) و در روایتی دیگر از معصوم ﷺ آمده است ﴿اقل ما یوضع فی المیزان یوم القیامة الصلاة علی محمد و آله﴾^(۷)

در محجة البیضاء مرحوم فیض کاشانی ﷺ چنین نقل می‌کند ﴿قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اولی الناس بی اکثرهم علی صلاة﴾ و همچنین ﴿من صلی علی صلی الله علیه و ملائكة فمن شاء فلیقل و من شاء فلیکثر﴾.

۱. تفسیر موضوعی قرآن، ج ۹، ص ۱۲۳.

۲. حاقه ۳۰ و ۳۱.

۳. بحار ج ۷۹ ص ۶۴.

۴. سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۷۱.

۵. کنز العمال، ج ۱، آثار الصادقین، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

۶. امالی صدوق (ره)، ص ۷۳.

۷. سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۷۰.

همچنین از آن حضرت علیه السلام نقل است که فرمودند **«صلوا علی فانها زکاة لکم»** (۱) و أخرج البيهقي في الشعب عن أنس بن مالك قال: رسول الله صلى الله عليه وآله **«أتاني جبرئيل فقال: رغم انف امرئ ذكرت عنده فلم يصل عليك»** (۲) و أخرج الاصفهاني في الترغيب و الوهي عن انس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله **«ان أنجاكم يوم القيامة من أموالها و مواطنها أكثرکم علی فی دار الدنيا صلاة»** (۳)

قال رسول الله صلى الله عليه وآله **«صلوا علی اینما کنتم من الارض فان صلاتکم تبلغنی»** (۴) عن ابن عباس قال **«ليس احد من امة محمد صلى الله عليه وآله يسلم علیه و يصلى علیه الا بلغه فلان يسلم عليك و يصلى عليك»** (۵)

عن النبي صلى الله عليه وآله قال **«ما صلی علی عبد من امتی صلوة صادقاً بما من قبل نفسه الاصلی الله علیه و سلم بها عشر صلوات و کتب له بها عشر حسنات و رفعه بها عشر درجات و محاً عنه بها عشر خطیات»** (۶)

«و عن علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابی عمیر، عن ابی ایوب، عن محمد بن مسلم، عن احدهما علیهما السلام، قال ما فی المیزان شیء اثقل من الصلوة علی محمد و آل محمد و ان الرجل لتوضع اعماله فی میزانه فیمیل به فیخرج صلی الله علیه و آله الصلوة علیه فیضعها فی میزانه فترجح» (۷)

در این فراز دعای ندبه داعی ادب ذکر نام رسول مکرم صلى الله عليه وآله را رعایت نمود و پس از ذکر نام آن حضرت صلى الله عليه وآله بر آن حضرت صلوات و درود می فرستد.

مطلب دیگر اینکه داعی در مقام صلوات بر حضرت رسول صلى الله عليه وآله بر خاندان طاهرین آن

۱. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۲

۲. تفسیر در المنثور، ملاجلال سیوطی، ج ۶

۳. تفسیر در المنثور، ملاجلال سیوطی، ج ۶

۴. تفسیر کشف الاسرار و عدة الابران، خواجه عبدالله انصاری، ج ۸

۵. تفسیر کشف الاسرار و عدة الابران، خواجه عبدالله انصاری، ج ۸

۶. تفسیر کشف الاسرار و عدة الابران، خواجه عبدالله انصاری، ج ۸

۷. تفسیر البرهان ج ۴

حضرت درود می‌فرستد و علت این درود این است که از ائمه معصومین «علیهم السلام» رسیده است در وقت صلوات بر پیامبر بر آل او هم صلوات بفرستید.

کعب بن عجرة نقل می‌کند: وقتی آیه ﴿ان الله و ملائکة يصلون علی النبی یا ایها الذین امنو صلوا علیه و سلموا تسلیما﴾^(۱) نازل شد خطاب به آن حضرت عرض نمودیم «قد علمنا السلام علیک فکیف الصلاة علیک؟ فقال ﷺ قولوا اللهم اجعل صلواتک و برکاتک علی محمد و علی آل محمد»^(۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید پدرم علیه السلام شنید مردی به کعبه معظمه آویخته و می‌گوید «اللهم صل علی محمد» پدرم علیه السلام فرمود صلوات را ناقص نکن ﴿لاتبترها، لاتظلمنا حقنا﴾ بگوی بار خدایا بر محمد و آلش صلوات و درود بفرست. ^(۳)

نقل است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه صلوات می‌فرستادند ﴿اللهم صل علی محمد و آل محمد﴾ همچنین نقل است که پیامبر فرمودند ﴿لاتصلوا علی الصلاة البتراء، فقالوا و ما الصلاة البتراء؟ قال تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون، بل قولوا اللهم صلی علی محمد و آل محمد﴾^(۴)

ابن بابویه علیه السلام فی امالیه، با سنده عن ابان بن تغلب، عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین سید العابدین عن ابیه الحسین بن علی سید الشهداء عن ابیه علی بن ابیطالب سید الاوصیاء صلوات الله علیهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله ﴿من صلی علی ولم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنة وان ریحها لیوجد من مسیره خمسمائة عام﴾^(۵)

نتیجه سخن اینکه بنا به دستور خود حضرت و ائمه اطهار «علیهم السلام» باید وقتی بر پیامبر عظیم الشأن اسلام درود و صلوات می‌فرستیم بر آل او هم درود و صلوات بفرستیم.

۱. احزاب ۵۶

۲. فرائد السمطین، ج ۱.

۳. بحار، ج ۲۳، ص ۱۶۹

۴. صواعق ابن حجر عسقلانی.

۵. تفسیر البرهان.

تکریم و تجلیل از پیامبر خاتم و آل طاهرش صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين جزء شعائر اسلامی است و وظیفه تمامی مسلمین توقیر و تکریم پیامبر اکرم و عترت معصومش «عليهم السلام» می باشد.

نکته مهم اینکه تجلیل و تکریم از پیامبر اکرم ﷺ را خدای سبحان به دیگران تعلیم داده و سفارش کرده است هم در مقام تعلیم و هم در مقام عمل. چنانکه در سراسر قرآن خدای سبحان برای حفظ بزرگداشت و عظمت پیامبر در هیچ جای قرآن با اسم، او را خطاب نمی کند چنانکه دیگر انبیا را با اسم مخاطب قرار می دهد مثل یا نوح، یا داود... ولی وقتی سخن از پیامبر خاتم ﷺ است در حین خطاب با القاب از او یاد می شود مثل یا ایها النبی، یا ایها المدثر. فقط چهار مورد در قرآن نام مبارک رسول خدا صلوات الله علیه و آله بدون القاب و با محمد ذکر شده است^(۱) و یک مورد احمد یاد شده است^(۲) و در همه اینها هم نکته ای نهفته است که لازم است به نام آن حضرت تصریح شود.

در عظمت وجودی و شخصیتی نبی مکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ همین بس که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که جان پیامبر ﷺ است فرمود ﴿کل الناس أمروا بأن يقولوا لا اله الا الله، الأرسول الله، فانه رفع قدره عن ذلك و قيل له فاعلم انه لا اله الا الله؛ فامر بالعلم، لا بالقول﴾^(۳)

اگر نبود ادب رعایت و حفظ اسرار و امانات، ذره ای از آنچه لازم است در ذیل این بیان نورانی گفته شود رامی گفتم.

تکریم و احترام پیامبر ﷺ چیزی نیست که فقط مربوط به زمان حیات آن حضرت باشد بلکه در زمان ممات آن حضرت هم نیز واجب است. این معرفتی است که ائمه هدی «عليهم السلام» آن را به جمیع مسلمین تعلیم دادند. ابن کثیر می نویسد: از قبایح سوال کردند تو بزرگتری یا رسول الله ﷺ قبایح ادب را رعایت کرده در جواب گفت «رسول الله ﷺ اکبر

۱. آل عمران ۱۴۴، احزاب ۴۰، محمد ۲، فتح ۲۹

۲. صف ۶

۳. نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۲.

منی و انا أسن^(۱)» او بزرگتر است ولی سن من بیشتر است. نقل است معاویة «علیه اللعنة» در حضور یکی از معمرین نام مبارک پیامبر اکرم ﷺ را بدون تکریم یاد کرد «امد بن ابد حضری» که از معمرین بود به او اعتراض کرد (و فی کتاب) المعمرین لابی حاتم السجستانی من اثناء محاوره زکرها لمعاویة مع المعر امد بن ابد الحضرمی قال: قال معاویة ارأیت هاشما قال نعم واللہ طوالا حسن الوجه یقال ان بین عینیه برکة قال: فهل رأیت امیة قال: نعم رأیته رجلاً قصیراً اعمی یقال ان فی وجهه لشرا او شئو ما قال: افرأیت محمدا قال: و من محمد قال رسول الله قال: افلا فخمته کما فخمه الله فقلت رسول الله ﷺ. (۲)

همچنین نقل است روزی منصور دوانیقی در مسجد رسول اکرم ﷺ با مالک رییس فرقه مالکیه اهل سنت به مناظره پرداخت و صدای خود را بالا برد. مالک به وی گفت خدای سبحان مسلمانان را به آداب الهی مودب کرده و فرمود صدایتان را از صدای پیامبر ﷺ بلندتر نکنید و کسانی را که صدایشان آرام تر از پیامبر ﷺ بود را مدح کرده و افرادی که صوت خود را فوق صوت نبی ﷺ قرار می دادند را مذمت کرده است «وان حرمة میتا کحرمته حیا» روشن است که حرمت آن حضرت ﷺ در زمان ممات مثل حرمت آن حضرت ﷺ در زمان حیاتش می باشد. (۳) یقیناً مالک این معارف عمیق را به برکت تتلمذ در محضر اهل بیت «علیهم السلام» آموخته است.

تکریم از پیامبر ﷺ آنقدر اهمیت دارد که در کنار شهادت به وحدانیت الله در اذان به رسالت آن حضرت هم شهادت داده می شود و در نماز به تنها شخصی که می توان سلام کرد پیامبر خاتم ﷺ است و صلوات بر آن حضرت و عترت طاهرین «علیهم السلام» جزء تشهد نماز هر نمازگزار است و جزء واجب تشهد است.

«سیادت پیامبر اکرم ﷺ»

پیامبر اکرم ﷺ سید من خلق الله است و مقام سیادت او عام است .

۱. البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۲۲۱

۲. النصائح الکفایة لمن یتولی معاویة، ص ۱۲۶

۳. بحار، ج ۱۷، ص ۳۲.

السید: بالفتح من السؤدد و السیاده ... و هو المجد والشرف.

آنچه در زبان روایات ما آمده این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سید انبیاء و اولاد آدم صلی الله علیه و آله است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله «یا علی هبط جبرائیل علی فقال یا محمد ان لکل شیء سید و سید ولد آدم انت» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند من گرامی ترین انبیاء نزد خدای متعال هستم. (۱)

سیادت یعنی اینکه اطاعت احدی جزء خدای سبحان بر پیامبر صلی الله علیه و آله لازم نبود و بر عکس تمامی مخلوقات خدای سبحان، لازم است از او اطاعت و پیروی کنند.

اینکه می گویند فرزند تا هفت سالگی «سید» است یعنی اطاعت و فرمانبری از والدین بر او واجب و لازم نیست و اگر تمرد و یا جسارتی کرد عقوبت نمی شود.

اطاعت و فرمانبری هیچکس جزء خدای سبحان بر پیامبر صلی الله علیه و آله لازم نیست به همین علت هم نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله یتیم بود این معنای سیادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

«پیامبر صلی الله علیه و آله صفوه من اصطفیة و افضل من اجتبیة و اکرم من اعتمدته»

پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر مجد و شرافت سر آمد جمیع انبیاء و انسانها است چرا که او سید المرسلین می باشد و برگزیده برگزیدگان است.

او مصطفی است. صفوه یعنی مبری بودن از نقص هوس پرستی و عیب هوامداری یعنی همان هوس و هوی را الهی کردن و متقی شدن به تقوای الهی.

نقل است نبی اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل کریمه **«ان اکرمکم عند الله اتقکم»** (۲) فرمودند **«انا اتقی ولد آدم و اکرمکم علی الله»** (۳)

در کسب معارف الهیه و گذراندن مدارج علمی و عملی زمان و مکان مطرح نیست و این طور نیست که بگوییم تقدم و تأخر زمانی مطرح است به طور مثال اگر کلاس درسی تشکیل شود آن کسی دارای امتیاز بیشتر است که معارف علمی و عملی بیشتری را کسب کرده باشد نه آن کسی که زودتر وارد این کلاس شده است. در بحث نبوت و رسالت هم، آن پیامبری که بار علمی و عملی بیشتری را بتواند تحمل کند و به معارف بیشتری ره یابد او افضل و اقدم

۱. خصال ج ۲.

۲. حجرات ۱۳

۳. البداية و النهایة، ج ۲، ص ۲۱۶

است و در جمیع مسایل بیشترین اعتماد را به او می‌توان کرد، خصوصاً در مسئله رهبری و راهنمایی بشریت به سوی حقیقت لذا پیامبر اکرم اسلام ﷺ «اکرم من اعتمدته» می‌باشد.

«پیامبر اسلام ﷺ اقدم و افضل بر جمیع انبیاء (ع)»

رسول اکرم ﷺ در مقام شناخت و عبادت رب العالمین سبحانه تعالی یعنی در مقام معرفت و عبادت الهی اول المسلمین است و احدی چه قبل از ایشان و چه بعد از ایشان به مرتبت ایشان نمی‌رسد.

آن حضرت به مقامی رسید که احدی توان ره یابی به آن را نداشت «ولقد وطئت مواضعاً ما وطئه احد قبلک و لا یطأه احد بعدک»^(۱) «لودنوت انمله لا حترقت»^(۲) فلذا آن معارف کامل و دین جامع را خدای سبحان به قلب ایشان نازل کرد چرا که هر چه شناخت انسان نسبت به خدای سبحان بیشتر شود ظرافت و بار معرفتی انسان بیشتر می‌شود لذا نبی اکرم ﷺ اقدم و افضل بر جمیع انبیاء (ع) است.

مطلب دیگر در بیان سر اینکه، پیامبر اکرم ﷺ افضل و اقدم بر جمیع انبیاء الهی است؛ را از کافی مرحوم کلینی رحمته الله طرح می‌شود که ایشان از لسان طیب و طاهر نبی مکرم اسلام ﷺ چنین نقل می‌کنند «ان بعض قریش قال لرسول الله ﷺ: بأی شیء سبقت الانبیاء و انت بعثت آخرهم و خاتمهم؟» فقال «انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حیث أخذ الله میثاق النبیین و اشهدهم علی نفسی الست برکم؟ فکنت انا اول نبی قال بلی فسبقهم بالاقرار بالله عزوجل»^(۳) و در نقلی دیگر دارد که آن حضرت ﷺ فرمودند «فکنت اول من اجاب»^(۴)

«پیامبر ﷺ مبعوث برای ثقلین»

آن روز که شعار توحید از لسان پیامبر جهانیان ﷺ در فضای تاریک مکه طنین انداخت، تنها نظر پرچمدار این نهضت اصلاح منطقه‌ی حجاز و گروه عرب نبود، بلکه مأموریت داشت

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۲

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۸۲

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۲۲.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲.

رسالت جهانی خود را از محیط عربستان شروع کند.

طبق بیانی که از خود حضرت رسیده است به این معنا اشاره شده است. قال رسول الله ﷺ «انی رسول الله الیکم خاصة والی الناس عامة»^(۱) در قرآن هم آیاتی است که بر این موضوع تاکید دارد «قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم»^(۲) «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»^(۳) «و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ»^(۴)

رسالت خاتم المرسلین ﷺ جهانی است از روز اول، دعوت آن حضرت برای عموم مردم در همه اعصار بوده است.

اگر چه او در مدت سه سال دعوت خفی داشت ولی در این مدت به طور پنهانی به ارشاد و نجات گمراهانی که شایستگی راهنمایی را داشتند اقدام می کرد.

هر گاه می دید بینوایی در منجلاب مفاسد اخلاقی و انحرافات عقیدتی غوطه ور است در راه نجات او می کوشید و با منطق جذاب خود و مهر و محبت بی مثال خود او را به آیین حق و حقیقت، توحید و یکتاپرستی دعوت می کرد.

از آنجا که آیین او یک آیین جهانی است و بایستی به جهانیان ابلاغ گردد، بالاخره دوران خفا و پنهان پایان پذیرفت و شروع به دعوت آشکار و علنی کرد. آشکارا هدف و برنامه‌ی خود را اعلام کرد. پیامبر اسلام ﷺ به منظور نشر آیین خود و اعلام آن به همه قبایل عرب و غیر عرب، به فرمان خدا تصمیم گرفت دعوت خود را عمومی سازد و در مقابل انبوه جمعیت، حقیقت آیین خود را تشریح نماید.

آغاز به معرفی دینی که مطابق فطرت جهانیان است. او رمز پیروزی و موفقیت را در دست داشت تطابق اسلام با فطرت انسانها که همه انسانها از آن برخوردارند و اساس زندگی آنها بر آن استوار است بزرگترین رمز موفقیت اسلام و پیامبر اسلام بود.

آنها که می گویند شرق، شرق است و غرب، غرب است، پیامبر شرقی نمی تواند رهبری

۱. کامل التاریخ، ج ۲

۲. اعراف ۱۵۸.

۳. انبیاء ۱۰۷.

۴. انعام ۱۹.

غرب را به عهده بگیرد سخت در اشتباهند زیرا شرق و غرب از نظر فطرت یکسانند و همانطوری که شرقی تابع فطرت و محتاج دین فطری است غربی هم نیازمند آن است. پیامبر اسلام ﷺ با این سرمایه و منطق دعوت خود را علنی کرد. او راه کوه صفا را در پیش گرفت و در نقطه مرتفعی از آن ایستاد و با صدای بلند فرمود «یا صبا حاه» مردم را مخاطب قرار داد جمعیت زیادی از قبایل مختلف به سویش شتافتند و برای شنیدن سخن پیامبر ﷺ چشم به او دوختند، حضرت روی به آنان کرد و فرمود «ای مردم هر گاه به شما خبر دهم که دشمنان می‌خواهند صبحگاه و یا شبانگاه غفلتاً بر شما بتازند آیا تصدیقم می‌کنید» همگی گفتند ما در سراسر عمر از تو دروغ نشنیده‌ایم. پیامبر ﷺ فرمود: «ای گروه قریش من شما را از عذاب خدای سبحان بیم می‌دهم. خود را از آتش نجات دهید»^(۱) و اضافه کردند: موقعیت من، موقعیت همان دیدبانی است که دشمن را از دور می‌بیند و قوم خود را از خطر آنان با خبر می‌سازد آیا چنین شخصی هرگز به قوم خود دروغ می‌گوید.^(۲)

دعوت عمومی پیامبری که او را از پیش می‌شناختند آغاز شد.^(۳) چرا که انبیاء گذشته خصوصاً حضرت عیسی علیه السلام به پیروان خویش ظهور اسلام را نوید داده بودند تا آنجا که حتی پاره‌ای از ویژگیهای پیامبر اسلام در کتابهای آسمانی آنان آمده بود. پیروان ادیان مختلف که چونان کسانی که کشتی بادبان گسسته و لنگر شکسته خویش را در خطر قرقاب ببینند چشم به ساحل آینده داشتند و ظهور اسلام را انتظار می‌بردند حال این انتظار به سر آمد.

از روزی که پیامبر اکرم ﷺ به دعوت عمومی پرداخت سران قریش برای ساکت کردن آن حضرت و خاموش کردن چراغ حقیقت به هر وسیله که امکان داشت متوسل شدند. طبق معمول آنان نخست از راه تطمیع وارد شدند و پیشنهاد مقام، مال و امور مادی دیگر

۱. تاریخ طبری، ج ۲.

۲. سیره حلبیه، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. نبی مکرم اسلام در سه سال اول بعثت مبارک خود دعوت مخفی داشتند و بعد از گذشت سه سال شروع به دعوت آشکار کردند.

را ارائه دادند.

پس از اینکه از این وسیله مایوس شدند راه تهدید و سپس آزار و شکنجه را در پیش گرفتند تهدید و آزار و شکنجه آنها می شود گفت در سه نوع خلاصه می شود:

۱. «مبارزه اقتصادی»: جنگ اقتصادی شدیدی را بر ضد پیامبر و یارانش آغاز کردند. فشار اقتصادی و تحریم هر گونه معامله با مسلمانان یکی از حربه های آنان بر ضد مسلمانان بود و آنان را از این راه مورد آزار قرار می دادند.

۲. «مبارزه روحی و روانی»: مثل تحریم زناشویی و ازدواج با مسلمانان و قطع هر گونه رابطه با آنان از طرف قریش و متهم ساختن رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سحر و جنون و دروغگویی
۳. «آزار و شکنجه های جسمی»: وسیله ضد انسانی و اخلاقی دیگری بود برای کوبیدن و آزار مسلمانان.

اینها راههای مبارزه مشرکین و کفار قریش و همپیمانان آنها بود علیه پیامبر و پیروان آن حضرت بود. اما علی رغم همه کارشکنیهای که قریش و ایادی آنان علیه، اسلام و حقیقت به کار بردند.

اسلام همچنان پیش رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به راه حق و حقیقت و پرستش توحید و نفی شرک و بت پرستی دعوت کرد و آیین خودش را منتشر ساخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش در راه نشر و تبلیغ و عمل به حق متحمل مشکلات فراوانی شدند حتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای استحکام بخشیدن به دعوت خود از وطن و زادگاه خویش به همراه پیروان خود هجرت کرد.

او می دانست مردمی که در تعصب های غلط، خرافات و جهالتها غرقند به این سادگیها و آسانیها از عقاید ضاله خود دست برنمی دارند و نجات آنها احتیاج به فداکاریها و زحمات طاقت فرسا و مبارزات دامنه داری دارد. او با چنین بصیرتی پرچم رسالت خود را به دوش گرفت و صبر را پیشه خود ساخت و در برابر کارشکنیهای مخالفین سیزده سال در مکه مبارزه کرد و سرانجام مکه را ترک گفته و محل تبلیغ خود را مدینه قرار داد.

مردم یثرب که از قبل آمادگی پذیرفتن اسلام را داشتند با چهره ای باز از پیامبر صلی الله علیه و آله استقبال کردند و یثرب چون مکان ظهور دین قرار گرفت آن را مدینه نام نهادند البته این بر آن اساس است که کلمه مدینه از دین اخذ شده باشد و حرف میم جزء حروف اصلی آن نباشد.

در صورت اشتقاق کلمه مدینه از «دین» علت تسمیه یثرب به مدینه این است که رسول الله ﷺ که دین مجسم و ممثل بود در آن شهر زندگی کرده و احکام اسلام را در آنجا پیاده می نمود و نیز بدان جهت است که اهل بیت عصمت و طهارت که عترت آن پیامبر بزرگوارند ﷺ در آن شهر رشد کردند و اگر اشتقاق کلمه مدینه از مدنیت و تمدن باشد باز مدینه پیامبر ﷺ از آن جهت که مهد تمدن است مدینه خواهد بود. (۱)

دعوت پیامبر اکرم ﷺ در مدینه وسعت بیشتری پیدا کرد تا آنجا که پیامبر ﷺ که صاحب رسالت و شریعت جهانی بود در سال ششم هجرت نمایندگان خود را به سوی زمامداران عالم فرستاد و با نامه‌هایی که ﴿محمد رسول الله﴾ بر تارک آن می درخشید آنان را به اسلام دعوت کرد این نامه‌ها همه معنای واحدی را در برداشتند و آن دعوت به توحید بود.

از تحقیقاتی که در زمینه‌ی جمع آوری نامه‌های تبلیغی پیامبر ﷺ شده است مشخص شده است که آن حضرت ﷺ حدود ۶۲ نامه به پادشاهان، بزرگان قبایل و دیرنشینان، برای دعوت به اسلام فرستاده است که متن ۲۹ عدد از آنها در اختیار است در اینجا برای نمونه و استحضار ۲ نامه حضرت ﷺ را مرقوم می‌دارد.

۱. به کسری، پادشاه ایران:

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس، سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمداً عبده و رسوله ادعوك بدعاية الله فاني انا رسول الله الی الناس كافة، لانذر من كان حيا و يحق القول علی الكافرين. اسلم تسلم، فان ابیت فعلیک اثم المجوس﴾.

«به نام خداوند رحمان و رحیم؛ از محمد فرستاده‌ی خدا به کسری بزرگ فارس درود به رهرو هدایت و گرونده‌ی به خدا و رسولش، آنکه شهادت به یکتاپرستی و رسالت بنده‌ی خدا محمد بدهد همانا من ترا به فرمان خدا به سوی اسلام می‌خوانم و من فرستاده‌ی خدا به سوی تمام مردم هستم تا دل‌های زنده را بیم دهم و کافران هم عذری نداشته باشند. اسلام را بپذیر تا در حصار صلح و سلامت قرار گیری و چنانچه روی برتابی، گناه مجوس بر تو

۱. شریعت در آینه معرفت، ص ۱۰۷.

است»^(۱)

۲. به هرقل پادشاه روم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

من ترا به اسلام دعوت می‌کنم، چنانچه در حصار محکم اسلام داخل شوی، در نفع و ضرر با مسلمانان شریکی... و گرنه مردم را آزاد بگذار تا اسلام را بپذیرند و یا جزیه بپردازند و مانع آنها مباش.^(۲)

۳. به زمامدار یمامه:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«نامه‌ای است که از محمد پیام آور خدا به سوی هوزده، درود بر کسی باد که هدایت و راهنمایی راهنمایان دین را متابعت نماید. تو ای زمامدار یمامه بدان که دین من تا آخرین لحظه که بشر می‌تواند بدان دست یابد پیشرفت می‌کند پس دین اسلام را بپذیر تا سالم بمانی»^(۳)

از مجموع آنچه که گفته شد به دست آمده که رسالت حضرت برای همه جهانیان و عالمیان در تمام اعصار بوده است. این مقدار لازم بود برای بیان شرح این فراز دعا که داعی می‌گوید «بعثته الی الثقلین من عبادك»

در معنای ثقلین گویند که منظور جن و انس می‌باشد «سمى الله تعالى الجن والانس الثقلین سمیا ثقلین لتفضیل الله تعالى ایاهما علی سائر الحيوان المخلوق فی الارض بالتمییز والعقل الذی خصّابه»^(۴)

تأثیر رسالت آن حضرت از جوامع بشری گذشته و تا آنجا که فکر و اندیشه در میان موجودات زمین هست، رسالت آن حضرت اثری از خود به جا گذاشته و می‌گذارد خواه در میان انسانها و یا در میان جنیان در این باره خداوند متعال می‌فرماید «قل لئن اجتمعت الانس و

۱. مکاتیب الرسول، ج ۱، سیره حلبیه، ج ۳، وهج الفصاحه، ص ۴۹، تاریخ بلعمی، ج ۱، ص ۱۱۲۸

۲. وهج الفصاحه، ص ۵۰

۳. وهج الفصاحه، ص ۵۴ به نقل از نهاية الارب، ص ۲۲۵

۴. لسان العرب، ج ۲

الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا»^(۱)
 استفاد از این آیه که تحدی نسبت به جن و انس دارد این است که جن هم مانند انس در برابر این رسالت پیامبر ﷺ مسؤولیت دارد.^(۲)

همچنین از آیه «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»^(۳) فهمیده می شود که جنیان هم مانند انسان دارای مسؤولیت اند و خلقتشان همان هدفی را دارد که خلقت انسان در بردارد یعنی عبادت معبود حقیقی «الله» و برای شناختن عبادت حقیقی، نیاز به راهنمایی پیامبر دارند فلذا دعوت و رسالت پیامبر ﷺ متوجه جنیان هم می شد. البته اینکه آیا فقط رسالت پیامبر خاتم ﷺ متوجه جنیان می شده یا جمیع انبیاء در قرآن بیانی نیامده و لکن مجموع گفتارهای گذشته و با توجه به مبانی خلقت چون جمیع انبیاء کاملترین موجودات در عصر خود بودند و جنیان هم در هر عصری وجود داشتند و باید عبادت می کردند لذا این نکته مشخص می شود که دعوت جمیع انبیاء متوجه جنیان هم، بوده است علی الخصوص پیامبر خاتم ﷺ بنابراین تا آنجا که محیط اندیشه است، اندیشه بلند انسانی یا اندیشه متوسط پریان، همه آنها را رسالت رسول اکرم ﷺ در بر گرفته است. همگان در برابر وحی الهی مسؤولند. روشن است که بعثت و برانگیخته شدن پیامبر برای همه جهانیان یعنی ثقلین جن و انس در همه اعصار بوده است و با توجه به تحدی قرآن که حافظ اسلام و پیام های پیامبر آن است هرگز این دین گرفتار تغییر و تحریف نمی شود لذا همه جنیان و انسانها در برابر آن مسؤولند و جای عذری دیگر ندارد لذا در دعای ندبه به مبعوث شدن پیامبر بر ثقلین اشاره شده در حالی که در مورد انبیاء دیگر به چنین صفتی تصریح نشده است.

«کلامی درباره انسان»

«سمى الانسان انساناً لانه ينسى و قيل سمي الانسان بالانسان لانه خلق و لا قوام له بانس بعضهم ببعض ولهذا يقال الانسان مدنى بالطبع من حيث لا قوام له و لا يمكنه ان يقوم بجميع اسبابه. وقيل: سمي بذلك لانه يأنس بكل ما يألفه.

۱. اسراء ۸۸

۲. تفسیر موضوعی، آیت الله جوادی آملی، ج ۹.

۳. ذاریات ۵۶.

قال الفيومي في المصباح: الانسان اسم يقع على الواحد والجمع والذكر والانثى واختلف في اشتقاقه مع اتفاقهم على زياده النون الاخير. فقال البصريون: هو من الانس فالهمزة اصلية و قال الكوفيون: هو مشتق من النسيان فالهمزة زائده»^(۱) از آنچه گذشت این به دست می آید که کلمه انسان یا از نسیان اخذ و مشتق شده که به این علت به انسان، انسان گویند چرا که زود فراموش می کند و یا از انس مشتق شده که بر این اساس به این علت به او انسان گویند که زود انس و الفت پیدا می کند و بدون علاقه و انس نمی تواند آرام زندگی کند.

«کلامی درباره جن»

الجن: فهو مخلوق في مقابل الانس، اي من كان غير مأنوس مع افراد الانسان و متوارياً عن انظارهم و مغطى عنهم و هم مكلفون وذو و عقول موحدون و كافرون و مبدء تكون الجن من النار، كما ان مبدء تكون الانس من التراب فان التراب يكون طينا و صلصالاً و حمأً كما ان النار يتفرع منها التوقد و الحرارة و النور و الاضاءة.^(۲)

وقتی سخن از جن به میان می آید عده ای فکر می کنند که جن همان موجود شرور و یا بسیار ریز است که قابل رویت نیست برای آشنایی بیشتر و شناخت صحیح از جن و از آنجا که جن یکی از دو گروه مورد خطاب رسالت پیامبران به ویژه خاتم المرسلین است مطالبی را بیان می داریم.

«جن چیست؟»

جن موجودی از مخلوقات خدا است که از حواس ما مستور است این نوع از مخلوقات قبل از نوع بشر و از جنس آتش خلق شده اند. کما اینکه انسان از جنس خاک خلق شده است. جن مانند انسان دارای زندگی، مرگ، عبادت و قیامت می باشد و مانند سایر جانداران نر و ماده داشته و ازدواج و توالد و تکاثر دارند. جن مانند انسان دارای شعور و اراده است و علاوه بر این کارهایی سریع و اعمالی طاقت فرسا را می تواند انجام دهد که از نوع بشر ساخته نیست. آنها

۱. دائرة المعارف الشيعه - اعلمی.

۲. التحقيق في كلمات القرآن.

مانند انسان، مؤمن و کافر صالح و طالح دارند. خلقت اولیه جن از نار سمومی که مشتعل گشته و به صورت مارچی از آتش درآمده است می‌باشد. اینکه آیا نسلهای بعدی در جان هم مانند فرد اولینشان از نار سموم بوده به خلاف آدمی که فرد اولش از صلصال و افراد بعدش از نطفه از آیات قرآن نمی‌توان چیزی را ادراک کرد.

البته روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که با توجه به آن روایت نمی‌توان گفت در آفرینش دیگر انسانها خاک بی‌اثر بوده است.

عن الحارث بن المغیره قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول ﴿ان النطفه اذا وقعت فی الرحم بعث الله عزوجل ملكاً فاخذ من التربة التي یدفن فیها فماتها فی النطفه فلا يزال قلبه یجنُّ الیها حتی یدفن فیها﴾^(۱)

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود «همانا نطفه مرد چون در رحم زن قرار می‌گیرد خدای عزوجل فرشته‌ای را مأمور می‌فرماید: تا او از خاک زمینی که آن جنین پس از مرگ در آنجا دفن می‌شود بردارد و در نطفه بریزد پس از آمیزش نطفه و خاک، همیشه دل آن جنین میل و رغبت به آن زمین پیدا می‌کند تا در آنجا دفن شود».

علی ای حال، آیا جن مثل انسان فقط فرد اولیه‌اش از ماده پیدایش بوده یا خیر از قرآن چیزی مستفاد نشد.

آنچه که از قرآن می‌توان درباره جنیان استفاده کرد این است که چون شیطان از جنیان است و یک جا برای شیطان قرآن ذریه نام برده است و در جای دیگر نسبت مرگ و مردن به آنها داده است از جمع این دو آیه استفاده می‌شود که تناسل در میان جنیان نیز جاری است زیرا معهود و مألوف از هر جاننداری که ذریه و مرگ دارد این است که تناسل هم داشته باشد.

﴿برتری انسان بر جن﴾

﴿و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً﴾^(۲) معنای آیه این است که خدای سبحان بنی آدم را بر بسیاری از مخلوقات برتری داده است اگر چه در این آیه سخن از برتری مطلق انسان نیست ولکن سخن از این است که انسان فضیلت و برتری بر بسیاری از موجودات

۱. بحار ج ۵۷ - آثار الصادقین ج ۵.

۲. اسراء ۷۰.

جهان را دارد و امکان برتری و فضیلت بر جمع موجودات عالم را دارد. چرا که انسان توان به استخدام گرفتن سایر موجودات را دارد و می‌تواند بر آن تسلط یابد. انسان نسبت به موهبت‌های الهی که در اختیار حیوان و جن قرار دارد سهم بیشتری را برخوردار است. انسان حامل روح الهی است و این کرامتی منحصر در انسان است.

جنیان همدوش انسان آفریده شده‌اند و در تکلیف، مواخذه، اختیار، اراده، ثواب و عقاب و رهسپار شدن به سوی بهشت و یا فرو افتادن در دوزخ علی‌السویه هستند. البته وجودشان از انسان ضعیف‌تر است همانطور که افراد خود انسان هم در قوت و ضعف تفاوت دارند.

چون انسان از جن قوی‌تر است لهذا پیامبر جنیان از انسان است و آنها از میان خود پیغمبری ندارند و اگر چه با توجه به آیه «الم یاتکم رسل منکم» می‌توان گفت یعنی از جنس ماده و طبیعت، در برابر فرشتگان که موجوداتی ملکوتی هستند. بنابراین پیامبران هم، چون از جنس بشرند و بشر هم با جنیان از جنس واحد یعنی از ماده و طبیعت‌اند صحیح است که گفته شود پیامبران از جنس جنیان و انسان می‌باشند^(۱).

به هر تقدیر از مجموع کلمات بزرگان این مهم استفاده می‌شود که انسان بر جن فضیلت دارد.

«علت اختصاص بعثت پیامبر اکرم ﷺ بر جن و انس»

همه عالم، در حال عبادت و تسبیح خدای سبحانند.

عبادت همان اظهار تذلل و غایت تذلل است که از عبودیت ابلغ است.

عبادت مخصوص تمام مخلوقات خدا است و کسی که خدا را عبادت کند او عبد خدا است.

همانطور که تمام عالم مشغول تسبیح و عبادت خدای سبحان هستند تمام عالم هم در

برابر انسان کامل خاضع و خاشع‌اند از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و بعضی از صحابه نبی اکرم

اسلام علیه السلام همچون جابر بن عبدالله انصاری، نقل شده است در بعضی نواحی که در خدمت

رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می‌کردیم، به هر سنگ و درختی می‌رسیدیم آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله

می‌گفتند «السلام علیک یا رسول الله» عن امیرالمومنین علیه السلام «كنت مع رسول الله صلی

الله علیه و آله فخرج فی بعض نواحیها، فیها بقی شجر و لا حجر الا قال: السلام علیک

۱. نگرشی بر قبض و بسط شریعت، علامه طهرانی (ره)، ص ۱۸۲

یا رسول الله ﴿١﴾

با این بیان در دعای ندبه اشاره به ثقلین من عبادك شده است زیرا ثقال موجودات انس و جن می‌باشند و آنها اختیاراً حق را انتخاب و یا رد می‌نمایند ولیکن درباره دیگر موجودات آمده است که آنها طوعاً و کرهاً اهل عبادتند ﴿ان كل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبداً﴾^(۲) ولیکن جن و انس اختیار در عبادت و غیر جن و انس اجبار بر عبادت دارند. به همین دلیل در دعای ندبه اشاره به ثقال از بندگان دارد. و بعثت پیامبر اکرم ﷺ را به آن دو اختصاص داده است.

بهره‌مندی

سخن اینکه بعثت رسول مکرم اسلام ﷺ برای تمام جهانیان بوده است و تمام عالم از فیض وجود آن حضرت ﷺ مستفیض خواهند شد ولی هدف بعثت برای ثقلین بود که دارای اختیار در عالم خلقت هستند.

اگرچه ظاهراً رسول مکرم اسلام ﷺ امی و درس نخوانده بود ولی در حقیقت عالمی بود که در جمع امیین ظهور کرد. او آن معلم کاملی بود که با تعلیم و تربیت خود از نانویسان و ناخواندگان حجاز و غیر حجاز انسانها و جنیانی تربیت کرد که برای همیشه اسوه و اسطوره سالکان کوی حقیقت در سراسر تاریخ گردیدند. بنابراین آنچه از این فراز به دست می‌آید اینکه همانطور که خدای سبحان در عصر جهل و ظلمت، شقاوت و غارت شخصیتی را برای تربیت پریان و آدمیان فرستاد که آن معلم به این مخلوقات بی‌فرهنگ و بیگانه با الفبای انسانیت درس محبت و نجابت و در یک جمله درس انسان شدن داد معلمی که منتخب منتخبین، و ممتاز ممتازین بود فلذا آنکه آن معلم جهانی را برای جاهلان آن زمان فرستاد یقیناً در زمان لزوم معلم این زمان را هم برای انسان های جاهلیت اخیری ظاهر خواهد ساخت تا او به مخلوقات جاهلیت اخیری درس نجابت و محبت بدهد معلمی که او هم ممتاز ممتازین یعنی عصاره تمام انبیاء و ائمه هدی «علیهم السلام» است.

۱. الذمعه الساکبه، ج ۱، ص ۱۵۱ - الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۶.

۲. مریم ۹۲

گفتار سیزدهم

«**او طاتة مشارق و مغارب و سخرت له البراق و عرجت به الی سماند و او دعتة علم ما كان وما یكون الی انقضاء خلقه**»

در این فراز دعا، داعی اشاره به مسأله معراج که یکی از اختصاصات و ویژگیهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است دارد.

اگر بعد از مسئله توحید و خداشناسی مهمترین مسئله، نبوت و پیامبری است، در مسئله نبوت هم بعد از مسئله خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسئله معراج یکی از مهمترین مسائل نبوت است که به ادعای بعض محققین از خواص ختم نبوت است.

اگر چه از بعض شواهد تاریخی و روایی استفاده می شود که بعضی از انبیاء «علیهم السلام» پیشین هم دارای معراج بوده اند ولیکن یقیناً معراج آنها به وسعت و عمق معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است.

بحث معراج رسول الله ﷺ در طول تاریخ و تمدن اسلامی همواره مورد فحص و بحث جمیع مفسران، متکلمان، محدثان، حکیمان و حتی ادیبان قرار گرفته است و در این باب رسالات فراوانی هم نگاشته شده است.

در این فراز دعا هم به علت اینکه معراج پیامبر ﷺ یکی از ویژگیهای اختصاصی ایشان بوده و به خاطر اهمیت مسئله معراج و اینکه معراج یکی از بزرگترین نعمات الهی بوده که خداوند به وسیله پیامبرش در اختیار انسان قرار داده است، داعی به آن اشاره نموده است.

مسئله معراج یکی از مسائل اعتقادی ما است به طوری که از امام صادق علیه السلام نقل است «من انکر ثلاثة اشياء فليس من شيعتنا، المعراج والمسالة في القبر والشفاعة»^(۱) «هر کس منکر سه چیز باشد شیعه مانیست: معراج، سؤال در قبر و شفاعت».

«معنای معراج»

المعراج: مفعال من العروج والصعود شبه السلم والدرج.

المعراج: ان الاصل الواحد في المادة: هو انتهاء في صعود، فتطلق على المرتبة الاخيره من الصعود.

معراج: سیر پیامبر در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی و از آن جا به آسمانها را گویند.

در قرآن کلمه معراج نیامده ولیکن در احادیث لفظ معراج آمده است اگر چه در قرآن به آن اشاره شده است.

«معراج معجزه پیامبر ﷺ»

پیامبر خاتم ﷺ چون انبیاء گذشته دارای معجزات فراوانی است که بزرگترین آنها قرآن کریم است و یکی از مهمترین آنها اسرا و معراج آن حضرت می باشد.

معجزه، حجت رسالت پیامبران و دلیل و گواه بر راستی گفتار و ادعایشان است که بیشتر این معجزات به خاطر درخواست انسانهای جویای حقیقت انجام می شد.

قرآن کریم آثار خارق العاده‌ای را که پیامبران به اذن خدا و برای اثبات راستی ادعایشان می آورند آیت و نشانه می نامد و علمای اسلامی آن را معجزه نامیده‌اند و از معجزه حتی یک

۱. امالی مرحوم صدوق (ره) مجلس ۴۹، ص ۲۹۲

بار هم در قرآن نیامده است.

اگر چه معجزه امری خارق العاده است ولی به هیچ وجه قانون علیت را نفی نمی‌کند بلکه از آن پیروی می‌نماید. یعنی اینکه مانند هر پدیده دیگر علتی دارد ولی علتش از سنخ علل و اسباب شناخته شده مادی نیست بلکه علت غیر مادی دارد و از مجرای علل ناشناخته صورت می‌گیرد.

معراج پیامبر یکی از معجزات پیامبر است که قرآن از آن خبر داده است.

اکثر سیره نویسان اعتقاد دارند که معراج معجزه‌ای بود که به پیامبر اختصاص داشت و آن معراجی است به جسم و روح که در بیداری صورت گرفت.

قرآن کریم اشارات و نشانه‌هایی روشن در خصوص معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رویت آیات کبری در هنگام سیر او در عالم اعلی دارد به همین دلیل منبعی موثق و اساسی برای اثبات و تأیید معراج به شمار می‌رود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای تعدد معراج بوده است که تعداد آنرا تا یکصد و بیست بار گفته‌اند. عن الصادق علیه السلام قال «عرج النبی صلوات الله علیه و آله و سلم مائه و عشرين مرة»^(۱) لذا نمی‌توان مشخص کرد که زمان معراجی را که قرآن مطرح می‌کند دقیقاً چه وقت است و منظور قرآن کدامیک از آنها است و لزوم چندانی هم ندارد که در این باب بحث نماییم و قلم بزنیم. و دعای ندبه هم مثل قرآن فقط اشاره کلی به این معجزه دارد به همین مقدار که پیامبر دارای معراج است و دیگر وارد جزئیات نمی‌شود.

﴿آیات و روایات معراج﴾

آیاتی که مسأله معراج را بیان کرده‌اند عبارت است از آیه اول سوره اسراء و آیات پنجم تا هجدهم از سوره النجم.

روایات فراوانی هم در بیان مسأله معراج در کتب روایی و احادیث نقل شده است که بسیاری از علمای اسلام تواتر یا شهرت آن را تصدیق کرده‌اند.

«اتی رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» بالبراق وهی الدابة التي کانت تحمل علیها الانبیاء قبله، تضع حافرهما فی موضع منتهی طرفهما، فحمل علیها، ثم خرج به صاحبه یری

الآيات فيما بين السماء والارض...» (۱)

قال رسول الله ﷺ ﴿لما عروج بي الى السماء دنوت من ربي عزوجل حتى كان بيني وبينه قاب قوسين او ادنى﴾ (۲)

قال اميرالمؤمنين عليه السلام ﴿واما الرد على من انكر المعراج فقوله تعالى وهو بالافق الاعلى ثم دنا فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى فاوحى الى عبده ما اوحى﴾ (۳)

﴿زمان وقوع و مکان معراج﴾

مشهور است که زمان وقوع معراج (منظور معراج مذکور در قرآن) کمی پیش از هجرت روی داد. برخی آن را شش ماه قبل از بعثت بعضی آنرا در سال دوازدهم یا یازدهم یا دهم بعثت ذکر کرده‌اند.

عده‌ای هم وقوع آن را بعد از هجرت می‌دانند که صحیح به نظر نمی‌رسد.

در مورد مکان معراج هم اختلاف زیادی است البته این اختلاف درباره آن معراج مشهور پیامبر است که قرآن به آن تصریح کرده لذا عده‌ای مبدأ آن را خانه‌ام هانی، عده‌ای مبدأ آن را مسجد الحرام و عده‌ای شعب ابوطالب و برخی هم محلی به نام ابطح را به عنوان مبدأ معراج ذکر کرده‌اند. (۴)

﴿وسیله پیامبر در شب معراج﴾

وسیله حضرت در شب معراج به نقل مشهور «براق» (۵) بوده است که داعی در دعای ندبه هم به آن تصریح می‌کند. البته در روایت از اجنحه ملائکه، جناح جبرئیل، رفر ف و مرکب تأیید ربانی هم به عنوان وسیله پیامبر ﷺ در شب معراج نام رفته است.

۱. السیره النبویه (ابن کثیر) ج ۲، ص ۴.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳. بحار، ج ۱۸.

۴. مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب) ج ۱، ص ۲۲۸.

۵. هی دابه اصغر من بغل و اکبر من الحمار و قیل سمیت بذلك لسرعة حرکتها تشبیها بالبراق و قیل هی دابه من دواب الجنه لیست بالقصیره و لا الطویله فلو اذن الله تعالی لجالت الدنیا و الاخره فی جریه واحده (دایرة المعارف الشیعه).

چون مشهور است که آن حضرت سوار بر براق به معراج رفته است و به این مهم هم داعی در دعاء اشاره دارد دو روایت ذیل را نقل می کنیم .

۱. فی صحیفة الرضا علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ﴿ان الله تعالى سخر لی البراق وهی دابة من دواب الجنة لیست بالطویل ولا بالقصیر فلو ان الله عزوجل اذن لجالت الدنیا والاخره فی جریة واحده وهی احسن الدواب لونا﴾^(۱)

۲. ابن الفارسی، فی روضة، فی حدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله فی صفة البراق ﴿وجهها کوجه الانسان وخذها کخذ الفرس عرفها من لؤلؤ مسموط واذناها زبرجدتان خضراوان و عیناها مثل کوکب الزهرة یتوقدان مثل النجمین المضیئین لها شعاع الشمس منحدر عن نحرها الجمال مطویة الخلق طویله الیدین والرجلین لها نفس کنفس الارمیین تسمع الکلام و تفهمه وهی فوق الحمار و دون البغل﴾^(۲)

﴿کیفیت تحقق معراج﴾

واقع این است که تحقق عروج در بیداری صورت گرفته نه در خواب به تعبیر علامه طباطبائی «قدس سره» فخر و امتیاز این نیست که انسان عروج را در خواب ببیند این خواب را خیلی ها می بینند تا صادق و کاذبش چه باشد^(۳). خدای سبحان بر پیامبر به واسطه این نعمت منت نهاده است. می فرماید ﴿سبحان الذی اسرى بعبدة﴾^(۴) اگر معراج در خواب بوده است با این منت سازگار نیست .

آنجا که جای خواب است قرآن خود تصریح می کند ﴿یریکهم الله فی منامک قليلا﴾^(۵) ما دشمنان را در خواب به تو اندک نشان دادیم، یا می فرماید: ما در خواب نشانت دادیم که وارد مکه می شوی و فتح نهایی نصیبت خواهد شد ﴿لقد صدق الله رسوله الرؤیا

۱. تفسیر البرهان، ج ۲.

۲. تفسیر البرهان، ج ۲

۳. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲

۴. اسراء ۱.

۵. انفال ۲۳.

بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمین»^(۱) و مانند این آیات. ولی در مثل آیه سوره اسراء ظهور قوی دارد که آن جریان در بیداری صورت گرفته بنابراین آنچه که از امثال عایشه نقل شده مثل اینکه گفته است در شب معراج سر مبارک رسول خدا ﷺ از فراش و بالین جدا نشد یا اینکه «ما فقد جسد رسول الله صلى الله عليه و آله ولكن الله أسرى بروحه»^(۲) گذشته از اشکال تاریخی مشکل تفسیری و روایی هم دارد، اشکال تفسیری که بیان آن گذشت و اشکال تاریخی این که او در مدینه همسر پیامبر شد و معراج در مکه صورت گرفت و اشکال روایی اینکه پیامبر ﷺ طبق نقل روایات فقط یک معراج نداشت.

بیان دیگر اینکه اگر این معراج در خواب صورت می‌گرفت اولاً دیگر بر قدرت عظیم خدای سبحان دلالت نداشت. ثانیاً رویاً در نظر توده مردم همیشه اعتبار ندارد. چه بسا عده زیادی از مردم بسیاری از خوابها را نوعی از اوهام و خیالات تفسیر می‌کنند و اگر این عروج و سیر شبانه در خواب بود دیگر جایی برای اعجاز نیست.

«آیا معراج روحانی بود یا جسمانی»

در مورد اینکه معراج فقط روحانی بود یا روحانی - جسمانی، نظرات مختلفی وجود دارد. عده‌ای آن را فقط روحانی و عده‌ای آن را روحانی جسمانی می‌دانند. روشن است که اگر معراج روحانی باشد و یا در خواب باشد دیگر منت گذاردن و آن را معجزه خواندن کاملاً بی‌معنا خواهد شد. در اثبات معراج جسمانی - روحانی علامه جوادی آملی می‌فرمایند:

«اثبات معراج جسمانی در محدوده حرکت‌های زمینی مانند اسراء و سیر از مسجد الحرام تا بیت المقدس، و نیز در محورهای آسمانی و کیهانشانه‌های مادی مانند سیر در مدارج آسمانی و طبقات آن، کاملاً ممکن خواهد بود. زیرا حرکت بدن در قلمرو جسم زمینی یا آسمانی هیچ محذوری ندارد، نه اصل حرکت بدن در اجرام آسمانی محال است و نه سرعت آن که در مدت بسیار کوتاه همه آن اجرام مورد سیر بدنی قرار گیرد، زیرا توهم امتناع خرق و التثام افلاک که مبتنی بر پندار برخی از پیشینیان بوده ناصواب می‌باشد، چه اینکه تخیل امتناع پیمودن

۱. فتح ۲۷.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۷۷.

مسافت طولانی و مدار وسیع در اندک مدت ناروا است، زیرا برای صاحب اعجاز و کرامت طی آسمان مانند طی زمین سهل است و اگر جریان حمل تخت عظیم ملکه سبا از یمن به فلسطین در کمتر از چشم برگرداندن میسور بود، «انا اتیک قبل ان یرتد الیک طرفک» سیر بدنی رسول گرامی «صلوات الله علیه و آله و سلم» در مدار وسیع آسمانها نیز مقدور خواهد بود، بنابراین نمی‌توان گفت: جسم به یک لحظه مسافت دور قطع نتواند کرد، پس معراج جسمانی نبود.

برخی برآنند که امتناع نفوذ جسم عنصری در فلک و استحاله خرق و التئام جرم فلکی مخصوص به فلک الافلاک که مجدد جهات است می‌باشد، و در سائر افلاک امتناعی نیست، این سخن نیز صائب نیست زیرا اولاً چنانکه محقق طوسی (ره) که در این فن صاحب نظر است فرمود: فرقی بین مجدد جهات با افلاک دیگر در اینگونه احکام نیست، و دلیل امتناع خرق و التئام (بر فرض صحت) شامل همه افلاک می‌شود. و ثانیاً لازم می‌آید که نهایت معراج رسول گرامی «صلوات الله علیه و آله و سلم» مادون فلک اعظم باشد، و به خود فلک اعظم نرسد، چه اینکه برای ترسیم معراج جسمانی و تصویر و تبیین آن، لطافت بدن مبارک رسول گرامی «صلوات الله علیه و آله و سلم» و ظرافت آن کافی نیست، زیرا هر چند بدن آن حضرت «صلوات الله علیه و آله و سلم» لطیف بوده و باشد و هر چند روح شریف آن حضرت «صلوات الله علیه و آله و سلم» تسلط کامل بر بدن داشته و دارا باشد هرگز بدن عنصری هر چند در نهایت لطافت و ظرافت و نیز در نهایت پیروی از روح مسلط باشد، با حفظ محدوده حسی و طبیعی خود وارد عالم مثال نمی‌شود چه رسد به اینکه به همراه روح وارد عالم عقل گردد و گفتن به اینکه ظاهر آن جناب «صلوات الله علیه و آله و سلم» عین باطن و باطن آن حضرت «صلوات الله علیه و آله و سلم» متحد با ظاهر و روح آن جناب متجسد و جسد آن حضرت متروح شد و از این جهت بدن مبارک سایه نداشت. مشکل را حل نمی‌کند، چون مجرد با حفظ تجرد تام هرگز در عالم طبیعی پدید نمی‌آید و موجود طبیعی با حفظ طبیعت هر چند رقیق باشد به عالم عقل مجرد راه ندارد، و اگر منظور از لطافت بدن، تجرد آن باشد، لازم آن حصر معراج در روحانی بودن می‌باشد و گرنه لطافت طبیعی مصحح ورود یک موجود طبیعی

رقیق ظریف به عالم مجرد عقلی نخواهد بود. (۱)

در فراز دعای ندبه سخن از «عرجت به» است نه «بروحه» توضیح اینکه مبدأ فاعلی در اسراء خدای سبحان است یعنی مبدأ فاعلی اسراء «سبوح» و «قدوس» بودن خدای سبحان است یعنی اگر خدای سبحان به عنوان «سبوح» و «قدس» درباره کسی تجلی کند، عروج و معراج نصیب او خواهد شد و مبدأ قابلی در اسراء عبد است و عبد همان مجموعه جسم و روح است.

انسان کامل جسمی دارد و روحی که با این دو عروج می‌کند و اگر انسان بخواهد از عالم طبیعت رهیده و به ماورای آن دست یابد، باید با خدای سبحان ارتباط داشته باشد و کسی می‌تواند با خدای سبحان ارتباط داشته باشد که اهل تسبیح باشد و کسی که اهل تسبیح شد عبد محض می‌شود و عبد محض قابلیت عروج را می‌یابد.

در روایات بسیار سفارش به تسبیح شده است خصوصاً تسبیح خانم فاطمه زهرا علیها السلام که تارک آن را، شقی می‌دانند عن ابی عبدالله علیه السلام قال «یا ابا هارون انا نأمر صبیاننا فاطمه علیها السلام کما نأمرهم بالصلاة فالزمه فانه لم یلزمه عبد فشقی» (۲)

سفارش شده انسان هر شب «مسبحات ست» را قرائت کند «من قرأ المسبحات کلها قبل ان ینام لم یمت حتی یدرک القائم و ان مات کان فی جوار محمد النبی صلی الله علیه و آله» (۳)

شش سوره در قرآن است که با سبح یا یسبح آغاز شده «جمعه، تغابن، صف، حدید، حشر، اعلی» اگر چه مرحوم مجلسی اول، سوره اسراء را هم جزء آنها می‌داند یعنی او قائل به مسبحات سبع است (۴) و نقل است رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر شب آنها را قبل از خواب تلاوت می‌فرمودند «کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا ینام حتی یقرأ المسبحات» (۵)

۱. تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۹، ص ۸۴

۲. تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۴۶

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۱۸

۴. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۰۸

۵. الدر المنثور، ج ۸، ص ۴۶

پس کسی که شبها همه هفت سوره را تلاوت کند چنین انسانی مظهر تسبیح خدا می‌شود و این تسبیح او را از عالم طبیعت می‌رهاند.

در دعای ندبه سخن از «به» است و اگر هم در بعضی از نسخ بروحه ضبط شده است با بیانی که گذشت که عبد مرکب از جسم و روح است و چون قرار است معجزه‌ای رخ دهد، لذا منظور از «بروحه» همان «به» است که مبین معنای عبد است یعنی جسم و روح پیامبر ﷺ.

﴿کلامی دیگر در اثبات معراج روحانی - جسمانی﴾

سیدنا الاستاد؛ آیت الله «تویسرکانی» در رد شبهه روحانی بودن معراج و توضیح ضبط «بروحه» در دعای ندبه چنین فرمودند:

این مطلب را به استاد معظم عارف کامل، حکیم آخوند همدانی رحمته الله علیه عرضه داشتم، ایشان به آرامی و سادگی فرمودند: هیچ نیاز به فلسفه و براهین عقلی نیست همین که در فراز دعا آمده است ﴿وسخرت له البراق﴾ خود بیانگر این موضوع است که معراج جسمانی بوده، چرا که اگر معراج روحانی بود دیگر نیاز به مرکب جسمانی نبود^(۱).

﴿شبهه مرحوم بوعلی بر معراج جسمانی﴾

البته حکیم مرحوم بوعلی سینا رحمته الله علیه بر وجود معراج جسمانی اشکال دارند و بحث عروج را چنین طرح می‌فرمایند:

و آنکه گفت: «بر اثر جبرئیل براق را دیدم بداشته». یعنی عقل فعال که غالب بر قوت‌های قدسی است. ولکن مدد او به عقول بیش از آن رسد، که بدین عالم کون و فساد رسد. و از عقول علوی او است. که بر تن پادشاه است. و ارواح را مدد دهند او است. اندر هر وقتی بدانچه لایق آن باشد. و به براق ماننده از آن کرد که اندر روش بود و مدد رونده مرکب باشد و اندر آن سفر مدد کننده او خواست بودن لاجرم مرکب خواندش.

و آنکه گفت: «از خری بزرگتر بود و از اسبی کوچکتر» یعنی از عقل انسانی بزرگتر بوده و از عقل اول کهتر.

و آنکه گفت: «روی او چون روی آدمیان بود» یعنی مایل بود به تربیت انسانی و چندان

۱. قریب به همین مضامین را مرحوم صاحب مکیال (آیت الله سید محمد تقی موسوی) بیان فرموده‌اند «مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۵۷».

شفقت دارد بر آدمیان که جنس را باشد بر نوع خود و ماندگی و به آدمیان به طریق شفقت و تربیت است.

و آنکه گفت: «دراز دست و دراز پای است» یعنی که فایده او به همه جا می‌رسد و فیض او همه چیزها را تازه می‌دارد.

و آنکه گفت: «خواستم بروی نشینم، سرکشی کرد، جبرئیل یاری داد مرا تا رام شد». یعنی به حکم آنکه در عالم جسمانی بودم خواستم که به روی نشینم، یعنی به صحبت وی پیوندم، قبول نکرد تا آنکه قوت قدسی مرا غسل کرد از مشغله‌های جهل و عوائق جسم تا مجرد گشتم و به وسیله او به فیض و فایده عقل فعال رسیدم.^(۱)

این مطالبی بود که مرحوم «بوعلی سینا» در توجیه و توضیح روایات معراج در جهت رد معراج جسمانی بیان کرده است^(۲) «ولکن لا خفاء بما فی ذلک من التکلف» چرا که تاویل و تفسیر آنهم وقتی که بخواهیم آن را به معصوم علیه السلام انتساب دهیم نیازمند وجود قرینه است و مؤید می‌خواهد و اینکه ما بخواهیم ظاهر را آنهم وقتی از سوی خود رسول صلی الله علیه و آله معنا و تبیین شده تاویل به ساخته‌های فکر خود ببریم خلاف اصل و دستور است.

﴿محدوده اسراء﴾

معراج نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله (البته معراج مشهور) دارای دو سیر بود. سیر اولی از مسجد الحرام تا بیت المقدس و سیر دوم از مسجد الاقصی تا سوره المنتهی و قرب الهی.

قرآن کریم محدوده سیر اولی را در سوره اسراء بیان می‌دارد و محدود سیر دوم را در سوره نجم مشخص می‌فرماید

﴿و اوطاتة مشارقك و مغاربك﴾

اوطاً یعنی کسی را واداشتن که چیزی را طی کند اوطاتة مشارقك و مغاربك یعنی اینکه خدای سبحان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را واداشت که مشارق و مغارب را طی کند.

۱. معراج نامه بوعلی سینا، ص ۱۰۳

۲. البته گویا ایشان معراج جسمانی را از جهت عقلانی قبول نداشته ولی از جهت نقل و به جهت اینکه یک معجزه الهی است پذیرفته است.

مشارق جمع مشرق است «الشرق بالفتح ثم سکون جهة شروق الشمس ضد الغرب».

در معنای مشارق و مغارب مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله چنین فرموده‌اند: یعنی مشارق و مغارب خورشید چون خورشید در هر روز از ایام سال، مشرقی و مغربی جداگانه دارد هیچ روزی خورشید از شرق روز قبل طلوع نمی‌کند و در مغرب روز قبل هم غروب نمی‌کند مگر در همان روز در سالهای آینده لذا جمع به کار برده می‌شود یعنی هر روز خورشید برای خود یک مشرق و یک مغرب دارد. احتمال دیگری هم که بعضی داده‌اند اینکه شاید مشرق و مغرب همه ستارگان باشد. (۱)

این فراز از دعای ندبه وسعت سیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج و اسراء را بازگو می‌کند یعنی سیر حضرت آن قدر وسیع بود که حتی از مشارق و مغارب یعنی جاهاییکه خورشید یا ستارگان از آن طلوع و در آن غروب می‌کنند گذر کرد.

اگر در دعا مشارق و مغارب همراه ضمیر مخاطب آمده به این دلیل است که الله «رب المشارق و المغرب» است «فلا اقسام برب المشارق و المغرب» (۲) مالکیت حقیقی از آن خدا است و ملکیت‌های دیگر «اعتباری» (۳) است لذا داعی در دعای ندبه مشارقك و مغاربك گفته است.

﴿آسمان بستر سیر پیامبر صلی الله علیه و آله﴾

بستر عروج پیامبر صلی الله علیه و آله آسمان‌ها بوده‌اند.

«السماء بالفتح والمدو تخفيف الميم من السمو بمعنى العلو يذكر و يوثق والذي نشاهده فوقنا كقبة زرقاء خضراء محيطه بالارض من الفضاء الواسع ويطلق على سقف كل شئ و قيل: المراد بالسماء الاجرام العلوية» (۴).

روی الزمخشري عن ابن ابن مسعود قال: «بين السماء والارض مسيرة خمس

۱. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۴

۲. معارج ۴۰

۳. اعتباری: یعنی عقلاء برای اینکه زندگی اجتماعیشان بگذرد آثار وجود را بر آنها بار می‌کنند مثل ملکیت.

۴. دایرة المعارف الشیعه اعلمی، ج ۱۰، ص ۵۰۲.

مائة عام و بين كل سماء الى السماء الاخرى مسيرة خمس مائة عام، و بين الكرسي و السماء السابعة مسيرة خمس مائة عام و ما بين الكرسي و الماء مسيرة خمس مائة عام و العرش فوق الماء»^(۱)

ماده اولیه آسمان دخان بوده است و خدای سبحان آن را به صورت آسمان درآورد. آسمان دنیا از بین آسمانهای هفتگانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سر ما قرار دارند، آسمانهای هفتگانه جزء خلقت جسمانی اند و داخل در طبیعت و ماده هستند نه ماورای طبیعت. این عالم طبیعت هفت طبقه است که هر یک روی دیگری قرار گرفته است و از همه آنها نزدیکتر به ما آسمانی است که ستارگان و کواکب در آنجا قرار دارند و اما آن شش آسمان دیگر، قرآن کریم هیچ حرفی درباره‌شان نزده جز اینکه فرموده روی هم قرار دارند.

«ره آورد پیامبر ﷺ از معراج»

شخصیتی که قرار است تحولی عظیم در جوامع بشری و غیر بشری یعنی آنجائی که فکر و اندیشه وجود دارد ایجاد کند. باید کون جامع و انسان کامل باشد. و ره‌آوردی داشته باشد به وسعت تمام تاریخ وجود و بالاتر از تمام ره‌آوردهای انبیای پیشین.

ره آورد پیامبر ﷺ در ليله اسراء کلام الهی همان قرآن است «و ما ينطق عن الهوى * ان هو الا وحى يوحى»^(۲) مقام و شخصیت علمی و عملی هر پیامبری در کتاب آسمانی او تجلی می‌کند لذا وقتی ثابت می‌شود که قرآن کتابی عمیق و جاودانی است «ان القرآن ظاهره اینق و باطنه عمیق»^(۳) ثابت می‌شود که پیامبر خاتم ﷺ هم جهانی و برای تمام اعصار و بر همه انبیای گذشته سیطره دارد و ره آورد او ماقبل و مابعد را در تحت سیطره علمی خود قرار می‌دهد «و انزلنا اليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب و مهيمناً عليه»^(۴)

۱. ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲

۲. نجم ۲ و ۳

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸

۴. مائده ۴۸

در احتجاجی آمده است:

عن ابن عباس قال: قالت اليهود للنبي ﷺ: موسى خير منك قال النبي ﷺ: ولم؟ قالوا: ﴿لأن الله عزوجل كلمه اربعة آلاف كلمة و لم يكلمك بشيء، فقال النبي (ص): لقد اعطيت أنا افضل من ذلك قالوا: و ما ذاك؟ قال: قوله عزوجل: «سبحان الذي اسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله» و حملت على جناح جبرئيل عليه السلام حتى انتهت الى السماء السابعة، فجاوزت سدرة المنتهى عندها جنة المأوى، حتى تعلقت بساق العرش فنوديت من ساق العرش: انى انا الله لا اله الا انا السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الرؤوف الرحيم، و رأيت بقلبي و ما رأيت بعيني فهذا افضل من ذلك﴾ فقالت اليهود: «صدقت يا محمد و هو مكتوب فى التوراة»

یک عالم یهودی به حضرت رسول خاتم ﷺ گفت موسی از شما بهتر است برای اینکه چهار هزار کلمه از خدای سبحان دریافت کرد. اما خدا با شما سخنی نگفت حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود ﴿اوتيت انا افضل من ذلك﴾ من از خدای سبحان چیزی بالاتر از آن چهار هزار کلمه که موسای کلیم دریافت کرد، دریافت کرده‌ام.

فقال ماداك؟ عالم يهودى گفت آن چیست؟ قال: قوله ﴿سبحان الذى اسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله﴾^(۱) من در معراج معارفی را از خدای سبحان آموختم که بالاتر از معارف موسای کلیم است و آن اینکه بر پر جبرئیل نشستم ﴿فجاوزت سدرة المنتهى عندها جنة المأوى﴾^(۲) و وقتی به معراج رفتم از پای عرش الهی ندایی رسید و من آن ندا را شنیدم که گفت ﴿انى انا الله﴾ من خدای واحد یگانه و بی شریکم رسول اکرم ﷺ فرمود این نوع دریافت معرفت از نوع دریافت موسای کلیم بالاتر است برای اینکه من به لقاء الله بار یافتم و مبدأ همه کلمات را مشاهده کردم و این بهتر از چهار هزار کلمه است که موسای کلیم تلقی کرد^(۳)

۱. اسراء ۱.

۲. بحار، ج ۹، ص ۲۹۰.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۹، تفسیر نور الثقلین، ج ۳.

آنچه که در شب اسراء صورت گرفت و اگذاری علوم ما قبل و ما بعد است اگر چه طبق نقل مرحوم سید علی خان کبیر شارح صحیفه سجادیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن لهجه‌ای که من می‌شنیدم لهجه علی بن ابی طالب علیه السلام بود.^(۱) ولکن آنچه مورد ذکر است اینکه آن حضرت با خدای سخن گفت و خدای سبحان با او تکلم کرد و مبدأ علوم را به آن حضرت تعلیم داده و واگذار کرد.

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام رسیده است که ﴿ان الله عزوجل فوض الی نبیه امر خلقه لینظر کیف طاعتهم﴾^(۲) یعنی خدای سبحان کیفیت تدبیر انسانها را به رسولش سپرد. البته تفویض تدبیر انسانها به نبی اکرم صلی الله علیه و آله تنها در محور تدبیر تعلیمی، تهذیب و تزکیه‌ای نیست بلکه تدبیر تمامی امور جامعه انسانی و اسلامی است و این تفویض همان ره آورد معراج می‌تواند باشد.

از آنجا که مردم در امور علمی هر چقدر پیشرفت کنند جزء ظاهری از دنیا و ما فیها چیز دیگری نمی‌فهمند و از باطن آن غافلند ﴿یعلمون ظاهراً من الحیات الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون﴾^(۳) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید آنها را طوری تعلیم دهد که تمام معارفی را که انسان به تنهایی نمی‌تواند به آنها دست یابد ﴿یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون﴾^(۴) به برکت ره آورد نبی به آنها ره یابد.

پس باید رسول خاتم که برای همه جهانیان مبعوث شده است. حامل جمیع علوم و معارف از ابتداء تا انتهای جهان باشد. لذا در روایت آمده است ﴿ان الله عزوجل ادب نبیه فاحسن ادبه فلما اکمل له الادب قال «انک لعلی خلق عظیم»﴾^(۵) یعنی خدای سبحان رسولش را به بهترین و ظریفترین آداب الهی مؤدب کرد وقتی تربیت او کامل شد اداره امور دینی و دنیایی مردم به آن حضرت واگذار شد برای همین تمام عالم در سراسر تاریخ در برابر

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۲۲

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳. روم ۷

۴. بقره ۱۵۱.

۵. کافی، ج ۱.

رسول اکرم ﷺ ناخوانا و نانویسا هستند لذا از خود پیامبر اکرم ﷺ رسیده است که فرمود ﴿اعطانی جوامع الكلم﴾^(۱) وقتی کسی جوامع کلم را دارا باشد و منشاء کلمات را هم مشاهده کند او علم ما قبل و ما بعد را در اختیار دارد.

﴿شب ظرف عروج انسان کامل﴾

ظرف عروج و اسرا شب بوده است چرا که ﴿ان ناشئة الیل هی اشد و طأ واقوم قیلا﴾^(۲) نشئه شب فرصتی است مناسب، چون در روز مشغولیات انسان فراوان است ﴿ان لك فی النهار سبحاً طویلاً﴾^(۳) کارهای روزمره و ارتباط با مردم و ... نمی گذارد انسان آرام باشد هر چند که انسان کامل مشغول به شغل نیست بلکه بر عکس دیگران که مشغول و شاغل اند او به جایی رسیده است که شغل به او مشغول است. ولکن شب دارای نشئه ای پایدار است و انسان می تواند با پای استوار قدم بردارد اگر چه کسی که از طبیعت گذشته و از آن جدا شد و بالا رفته است دیگر شب و روز برایش مطرح نیست ولکن برای بالا رفتن باید از شب استفاده کرد.

امام عسکری علیه السلام در بیان نعمت شب می فرماید ﴿ان الوصول الی الله عزوجل سفر لا یدرک الا بامتطاء الیل﴾^(۴) رسیدن به لقاء خدای سبحان سفری است که تنها مرکوب راهوار آن شب زنده داری است.

از جمع بیانات گذشته و این بیان نورانی این نتیجه حاصل می شود که راه عروج و وصول به الله برای انسان وقتی به مقام عبد نایل شد و مسبح خدای سبحان شد و از آشفتگیهای روز و شب جدا شد باز است.

پس وصول به خدای سبحان ممکن است و وصول به لقای او نیازمند حرکت است و طی راه وصول به لقای خدای سبحان نیازمند به مرکب رهوار است که این مرکب رهوار شب است

۱. مدینه المعجز، ج ۲، ص ۶

۲. مزمل ۶

۳. مزمل ۷

۴. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۲۸۰

و چون عمود دین نماز است لذا بهترین صورت امتطاء لیل اقامه نافله شب است . پس انسان پیرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید از نعمت شب برای عروج خود بهره ببرد و اگر کسی با شب بیگانه بود و از نعمت شب بهره‌ای نبرد حقیقتاً با آن حضرت بیگانه است. چرا که خود آن حضرت فرمودند: ﴿یا علی علیک بصلوة اللیل، علیک بصلوة اللیل ومن استخف بصلوة اللیل فلیس منا﴾^(۱) کسی که نماز شب را سبک بشمارد، نعمت شب را هدر داده است و کسی که نعمت شب را هدر دهد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و با او بیگانه است. بنا براین هر کس با پیامبر صلی الله علیه و آله بیگانه بود با خالق لیل، خدای سبحان هم بیگانه است. تنها نمازی که نام خدای سبحان بر او است نماز وتر است چرا که یکی از نامهای خدای سبحان وتر است.^(۲)

مرحوم ملامحسن فیض کاشانی رحمته الله ضمن نقل روایتی از وجود اقدس پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در اینکه یکی از نامهای ذات اقدس الله جل و علا «وتر» است می‌فرماید: عده‌ای جمله ﴿ان الله و تریحب الوتر﴾^(۳) را هم به آن اضافه کرده‌اند.^(۴)

البته ابن کثیر روایت را اینگونه نقل کرده است ﴿ان الله و تر و یحب الوتر فأوتروا یا اهل القرآن﴾^(۵) و احمد بن حنبل چنین نقل کرده است ﴿یا اهل القرآن أو ترُوا فان الله عزوجل و تر یحب الوتر﴾^(۶)

اگر چه طبق نظر بعضی نمی‌توان اختصاص روایت را فقط به صلاة وتر داد ولیکن تعمیم روایت و شمول آن یقیناً صلاة وتر را هم در بر می‌گیرد.^(۷)

۱. انوار البهیة حاج شیخ عباس قمی - زندگانی امام حسن عسگری (ع) - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۷، معادن الحکمه، ج ۲، ص ۲۶۵

۲. اسرار توحید صدوق (ره)، ص ۱۹۵

۳. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب لله مائة اسم غیر واحده.

۴. علم الیقین، ج ۱، ص ۱۴۹

۵. جامع المسانید و السنن، ج ۱۹، ص ۲۵۴

۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۷۷

۷. ارشاد الساری، ج ۱۱، ص ۱۹۰

بنابراین اگر انسان اهل شب و وتر باشد می‌تواند به سوی حضرت حق عروج کند. یقیناً اسراری در شب موجود است که خدای سبحان تنها نمازی که به نام خودش است را در شب قرار داده است.

﴿بهره‌مندی﴾

حاصل اینکه خدای سبحان برای هدایت کامل مردم حجت و رسول خود و رهبر مردم را در دل شب عروج داد تا علوم ما قبل و ما بعد و الی یوم القیامه و با بهره‌مندی از روایت ﴿انا والساعة كهاتین﴾^(۱) می‌توان گفت علوم فی القیامه را هم در اختیار او قرار داد.

همه اینها برای هدایت بشر و کمال یافتن او است خدائی که در زمانی کوتاه بنده خود محمد بن عبدالله ﷺ را عروج داده و مشارق و مغارب خود را تحت سیطره و در منظر بنده خود قرار می‌دهد و نقطه‌ای در عالم خلقت نمی‌ماند که از دید رسول مکرمش (ص) مخفی بماند. و او را در عوالمی می‌برد که جسم ممکن است در حالتی غیر از اعجاز توان تحمل آن فضا را نداشته باشد. آن خدای سبحان می‌تواند ولی خود حضرت خاتم الاوصیاء ﷺ را در طول سالیان متمادی به طریق اعجاز حفظ کرده و تمام عالم را در تحت سیطره و منظر او درآورد. او می‌شود مظهر ﴿لاتصحبه الاوقات﴾^(۲) و در یک لحظه در تمام عالم قرار می‌گیرد و امورات عالم را تدبیر می‌کند. و همانطور که رسیدن به خدای سبحان در همه ساعات میسر است ولی در شب آسان‌تر، کسب فیض حضور حجت او ارواح العالمین له الفداء هم در همه ساعات میسر ولی در دل شب آسانتر است.

سخن آخر اینکه همانگونه که ره‌آورد جامع رسول اکرم ﷺ در شب انجام گرفت اصلاح امر حجت و ره‌آورد آن حضرت «عجل الله» هم در یک شب انجام خواهد گرفت چنانکه مرحوم شیخ مفید نقل فرموده است که ﴿یصلح الله له امره فی لیلۃ﴾^(۳) و همچنین نقل است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند ﴿المهدی منا اهل‌البیت یصلحه الله فی لیلۃ﴾^(۴)

۱. الجامع الصحیح (سنن ترمذی)، ج ۴، ص ۴۹۶، کتاب الفتن

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶

۳. اختصاص، ص ۲۵۷

۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۶

بيده لوح من نور ينظر فيه، مكتوب فيه كتاب ينظر فيه، لا يلتفت يمينا لا شمالاً مقبلاً عليه كهيئة الحزين، فقلت من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا ملك الموت، وائب في قبض الارواح فقلت: يا جبرئيل أدنى منه حتى اكلمة، فأدنانى منه، فسلمت عليه و قال له جبرئيل: هذا محمد نبي الرحمة الذي ارسله الله الى العباد، فرحب بي و حيّاني بالسلام. قال: ابشر يا محمد. ارى الخير كله في امتك فقلت: الحمد لله المنان، ذى النعم على عباده، ذلك من فضل ربي، و رحمته على فقال جبرئيل هو اشد الملائكة عملاً، فقلت اكل من مات او هو ميت فيما بعد هذا تقبض روحه؟ فقال: نعم، قلت: و تراهم حيث كانوا، و تشهد هم بنفسك؟ قال: نعم، فقال ملك الموت: ما الدنيا كلها عندي فيما سخر الله لي و مكنى عليها الا كالدرهم في كف الرجل يقبلها كيف يشاء، و ما من دار الا و انا اتصفحها كل يوم خمس مرات، و اقول اذ ابكى اهل الميت على ميتهم، لا تبكوا عليه فان لي عودة و عودة حتى لا يبقى منكم احد، فقال رسول الله: كفى بالموت طاقة يا جبرئيل فقال: جبرئيل: انما بعد الموت اطم و اطم من الموت قال: ثم مضيت فاذا انا بقوم بين ايديهم موائد من لحم طيب، و لحم خبيث يأكلون اللحم الخبيث، و يدعون الطيب، فقلت من هولاء يا جبرئيل؟ فقال الذين يأكلون الحرام و يدعون الحلال و هم من امتك يا محمد، فقال رسول الله (ص) ثم رايت ملكاً من الملائكة جعل الله امره عجيباً، نصف جده النار، و النصف الآخر ثلج، فلا النار تذيب الثلج ولا الثلج يطفىء النار، و هو ينادى بصوت رفيع و يقول: سبحان الذي كفى حر هذه النار فلا تذيب الثلج، و كفى برد هذا الثلج فلا يطفىء حر هذه النار، اللهم يا مولف بين الثلج و النار الف بين قلوب عبادك المومنين، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا ملك و كله الله بأكناف السماء و اطراف الارضين، و هو انصح ملائكة الله لاهل الارض من عباده المؤمنين يدعو لهم بما تسمع منذ خلق، و رايت ملكين يناديان في السماء واحد هما يقول: اللهم اعط كل منفق خلفاً، و الآخر يقول اللهم اعط كل ممسك تلفاً.

ثم مضيت فاذا انا باقوام لها مشافر كمشافر الابل، يقرض اللحم من جنوبهم و يلقي في افواههم فقلت: من هولاء يا جبرئيل؟ قال هولاء الهمازون اللمازون (المغتابون النمامون). ثم مضيت فاذا انا بقوم ترضخ رؤوسهم بالصخر، فقلت: من هولاء يا جبرئيل؟ فقال: هولاء الذين ينامون عن صلاة العشاء ثم مضيت فاذا انا باقوام تقذف النار في افواههم و تخرج من ادبارهم، فقلت من هولاء يا جبرئيل؟ قال: هولاء «الذين يأكلون اموال اليتامى ظلماً. انما

يأكلون في بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً» ثم مضيت فاذا انا بأقوام يريد احدهم ان يقوم فلا يقدر من عظم بطنه، فقلت، من هولاء يا جبرئيل؟ قال: هولاء الذين يأكلون الربا «لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» و اذا هم بسبيل آل فرعون يعرضون على النار غدواً و عشياً ... يقولون: ربنا متى تقوم الساعة، قال: ثم مضيت فاذا انا بنسوان معلقات باثدائهن فقلت: من هولاء يا جبرائيل؟ فقال هولاء اللواتي يورثن اموال ازواجهن و اولاد غيرهم (يعنى أن المرأة تلد من الزنا فتجعله للزوج) ثم قال رسول الله (ص) «أشدت غضب الله على امرأة ادخلت على قوم في نسبهم من ليس منهم، فاطلع على عوراتهم و اكل خزائهم».

ثم قال: مررنا بملائكة من ملائكة الله عزوجل خلقهم الله كيف شاء، و وضع وجوههم كيف شاء، و ليس شيء من اطراف اجسادهم الا و هو يسبح الله و بحمده من كل ناحية باصوات مختلفة، فسألت جبرئيل عنهم، فقال: كما ترى خلقوا، ان الملك منهم الى جنب صاحبه ما كلمه كلمة قط، و لا رفعوا رؤوسهم الى ما فوقها، و لا خفضوها الى ما تحتها خوفاً من الله و خشوعاً، فسلمت عليهم فردوا على ايماءاً برؤوسهم من الخشوع، فقال لهم جبرئيل: هذا محمد نبى الرحمة ارسله الله الى العباد رسولاً و نبياً و هو خاتم النبيين و سيدهم، افلا تكلمونه؟ فقال: عندما سمعوا ذلك من جبرئيل اقبلو على بالسلام و اكرموني و بشروني بالخير لى و لامتى،

يقول رسول الله (ص): «ثم سعدنا الى السماء الثانية فاذا فيها رجالن متشابهان، فقلت: من هذان يا جبرئيل؟ فقال: ابناء الخالة يحيى و عيسى، فسلمت عليهما و سلما على و استغفرت لهما، و استغفرا لى و قالوا: مرحبا با لآخ الصالح، و اذا فيها من الملائكة و عليهم الخشوع، وقد وضع الله وجوههم كيف شاء، ليس منهم ملك الا يسبح الله بحمده باصوات مختلفة».

ثم سعدنا الى السماء الثالثة، فاذا فيما رجل، فضل حسنه على سائر الخلق، كفضل القمر ليلة البدر على سائر النجوم، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا اخوك يوسف، فسلمت عليه و سلم على، و استغفرت له، و استغفر لى و قال: مرحبا بالنبي الصالح، و لآخ الصالح، المبعوث فى الزمن الصالح، و اذا فيها ملائكة عليهم من الخشوع مثلما و صفت فى السماء الاولى و الثانية، فقال لهم جبرئيل فى امرى، ما قال للاخرين، و صنعوا فى مثلما صنع الآخرون، ثم سعدنا الى السماء الرابعة و اذا بى رايت رجلاً، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا ادريس رفعه الله مكاناً

علیا، فسلمت علیه، وسلم علی، و استغفرت له، و استغفرلی، و اذا فیها من الملائکه اخشع مثلما فی السماوات التي عبرناها، فبشرونی بالخير لی و لامتی، ثم رأیت ملكاً جالساً علی سریر و تحت یدیه سبعون الف ملك، تحت كل ملك سبعون الف ملك، فوقع فی نفس رسول الله انه هو، فصاح به جبرئیل فقال: قم، فهو قائم اله يوم القيامة.

ثم سعدنا الى السماء الخامسة فاذا فیها رجل كهل عظیم العین، لم ار كهلاً اعظم منه، حوله ثلة من امته، فاعجبنی کثرتهم فقلت: من هذا یا جبرئیل؟ فقال هذا المحبب فی قومه هارون بن عمران، فسلمت علیه وسلم علی، واستغفرت له و استغفر لی، و اذا فیها من الملائکه الخشع مثلما رأیت فی السماوات.

ثم سعد الى السماء السادسة و اذا فیها رجل آدم (ای اسمراللون) طويل كأنه من شنوة (شنوة قبيله عربيه معروفة طوال القامة) و لوان له قميص لنفذ شعره فیها، و سمعته يقول: يزعم بنو اسرائيل انی اکرم من ولد آدم علی الله و هذا رجل اکرم علی الله منی (و اشار الى رسول الله) فقلت: من هذا یا جبرئیل؟ فقال: هذا اخوک موسی بن عمران فسلمت علیه و سلم علی، و استغفرت له و استغفر لی، و اذا فیها من الملائکه الخشع مثلما فی السماوات.

ثم سعدنا الى السماء السابعة فما مررت بملك من الملائکه الا قال: یا محمد احتجم و أمر امتک بالحجامة و اذا فیها رجل اشمط الرأس و الحیه، جالس علی کرسی، فقلت یا جبرئیل من هذا الذی فی السماء السابعة علی باب البيت المعمور فی جوار الله؟ فقال: هذا یا محمد ابوک ابراهیم و هذا محلك و محل من اتقى من امتک ثم قرأ رسول الله: «ان اولی الناس بابراهيم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المومنین» فسلمت علیه و سلم علیه و قال: مرحبا بالنبی الصالح، و الابن الصالح، المبعوث فی الزمن الصالح، و اذا فیها من الملائکه الخشع مثلما فی السماوات فبشرونی بالخير لی و لامتی.

قال رسول الله (ص): «و رأیت فی السماء بحاراً من نور تتلألأ. تلألؤها یخطف بالابصار و فیها بحار من ظلمه، و بحار من تلج ترعد، فکلما فزعت و رأیت هولاً سألت جبرئیل فقال: ابشر یا محمد، و اشکر کرامة ربک، و اشکر الله بما صنع الیک قال: فثبتنی الله بقوته و عونه جتی کثر قولی لجبرئیل و تعجبی، فقال جبرئیل: یا محمد تعظم ماتری (هل تراه عظیماً)؟! انما هذا خلق من خلق ربک فکیف بالخالق الذی خلق ما تراه و مالا تراه اعظم من هذا!!

ان بین الله و بین خلقه سبعین الف حجاب، و اقرب الخلق الى الله انا و اسرافیل و بیننا و

بینه اربعة حجب: حجاب من نور و حجاب من الظلمه و حجاب من الغمامه و حجاب من الماء قال: ثم مضیت مع جبرئیل، فدخلت البيت المعمور، فصلیت فيه رکعتین و معی اناس من اصحابی علیهم ثياب جدد، و آخرین علیهم ثياب خلقان، فدخل اصحاب الجدد و جلس اصحاب الخلقان ثم خرجت فانقاد لی نهران، نهر یسمى الکوثر و نهر یسمى الرحمه، فشربت من الکوثر و اعتسلت من الرحمه ثم انقادا لی جميعاً حتى دخلت الجنه و اذا علی حافنیها بیوتی و بیوت اهلی، و اذا ترابها کالمسک و اذا جاریة تنغمس فی انهار الجنه^(۱).

«مشاهدات پیامبر ﷺ در شب معراج»

پیامبر اکرم ﷺ مشاهدات خود را در شب اسراء چنین بیان می‌فرمایند:
و جبرئیل بر دست راست من بود، از من مفارقت نمی‌کرد و روی به جانب بیت المقدس نهادیم از دست راست آوازی شنیدم که می‌گفت: ای محمد یک ساعت بایست تا از تو چیزی بپرسم من براندم و التفات نکردم چون پاره‌ای برفتم از دست چپ ندائی شنیدم که: یا محمد بایست تا از تو چیزی بپرسم من براندم و التفات نکردم.
چون از آنجا برفتم عجوزی پیش من آمد آراسته به انواع زینت مرا گفت: توقف کن تا تورا چیزی گویم. من اسپ براندم و به او نگاه نکردم. چون از آنجا بگذشتم من جبرئیل را گفتم: یا جبرئیل این که بوده مرا ندا کرد از دست راست؟ گفت: آن داعیه جهودان بود نیک کردی که جوابش ندادی که اگر او را جواب دادیت، امت توبه جهود میل کردند. گفتم: آن که بود که از چپ مراندا کرد؟ گفت آن داعیه ترسایان بود و اگر جواب دادیت او را، امت توبه ترسای میل کردند. گفتم: آن عجوز که بود که از پیش من برآمد، مرا گفت توقف کن؟ گفت: آن دنیا بود و اگر او را جواب دادیت امت تو به دنیا میل کردند.

چون از آن جا برفتم «دوانا»^(۲) پیش من آوردند: یکی را آب در بود و یکی را خمر، من انای آب بستدم و باز خوردم چون خمر عرضه کردند، گفتم: نخواهم که سیراب شدم. جبریل مرا گفت: نیک کردی که خمر نخواستی و الا امت تو مولع شدند به خمر خوردن. گفت: از آن جا

۱. تفسیر من هدی القرآن ج ۶ ص ۱۸۴

۲. انا: ظرف، کاسه

بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می‌کشتند و حالی به بر می‌آمد و می‌درویدند^(۱) و دیگر باره می‌کشتند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت اینان مجاهدان اند در سبیل خدا، که حسنات ایشان مضاعف می‌کنند به هفتصد ضعف و آنچه نفقه کنند از مالِ خدای، عوض بازدهند ایشان را.

از آنجا بگذشتم، جماعتی را دیدم مردمانی را بگرفته بودند و سرهای ایشان به سنگ می‌کوفتند، هرگه که بکوفتندی دگر باره درست شدند. بار دیگر به سنگ بکوفتندی هم چونین. من گفتم یا جبریل اینان که اند؟ گفت اینان آنان اند که در نمازهای فریضه تقصیر کرده‌اند و در نماز کسلانی کرده‌اند و از نماز خفتن بخفته‌اند نماز ناکرده. اینان را هم چونین عذاب می‌کنند تا روز قیامت.

از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم هریکی را خرقة پاره‌ای بر عورت نهاده ایشان را جانب دوزخ می‌رانند. چنان که چهار پایان را رانند به ضریع و زقوم و حمیم و سنگهای دوزخ، گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: آنان اند که زکات مال نداده‌اند، اینان با این عذاب گرفتار باشند تا به قیامت، وما ظلمهم الله و ما الله بظلام للعبید.

از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم پاره‌ای گوشت پاکیزه پخته در پیش ایشان نهاده و پاره‌ای گوشت پلید خام، ایشان گوشت پاک پخته رها می‌کردند و گوشت پلید خام می‌خوردند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت اینان گروهی اند از امت تو که ایشان را زنان حلال پاکیزه باشند ایشان را رها کنند و تعرض حرام کنند و از زنان هم چونین، شوهران خود را رها کنند و میل به مردان نامحرم کنند.

آنگه گفت: در راه چوبی دیدم که هرکس که به او بگذشت جامه‌اش بدرید و اندامش بخراشید. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این مثل مردمانی است از امت تو که بر راهها بنشینند و راه زنند. آنگه این آیت برخواند ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بَکُلِّ صِرَاطٍ تُوْعَدُونَ﴾^(۲)

آنگه به مردی بگذشتم که او پشته‌ای هیزم بسیار جمع کرده بود و در هم بسته، میخواست تا برگیرد نمی‌توانست پاره‌ای دیگر بر سر می‌نهاد. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این

۱. درویدند

۲. اعراف ۸۶

مثال مردی است از امت تو که امانات مردمان پیش او باشد و او به آن قیام نتواند کردن، دیگر می‌ستاند و اضافت می‌کند با آن.

گفت: از آن جا بیامدم جماعتی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهای ایشان به مقاریض آهن می‌بریند، هرگه که ببریدند باز هم چنان شد که بود. من گفتم: اینان کیستند ای جبریل؟ گفت: هولاء خطباء الفتنه، گفت: اینان خطیبان فتنه اند.

گفت: آنگاه برسیدم به جایی که سوراخی بود کوچک از او گاوی بزرگ بیرون می‌آمد باز می‌خواست تا با جای شود نمی‌توانست. گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این مثال مردی است که سخنی از دهن بیرون اندازد بزرگ پس پشیمان شود، باز خواهد تا رد کند و باز جای برد، نتواند. گفت: از آنجا بیامدم به وادی رسیدم بویی شنیدم خوش و آوازی. گفتم: ای جبریل این چه بویی است و این چه آواز است؟ گفت: این بوی بهشت است و آواز خازنان اوست، می‌گوید: بار خدایا آنچه مرا وعده کرده‌ای انجام فرمای که شرف و عُرف من بلند شد و سندس و استبرق و حریر من بسیار شد و لؤلؤ و مرجان و زر و سیم من بسیار شد و اکواب و اباریق من و آب و شیر و می و انگبین من به غایت رسید. آنچه مرا وعده کرده‌ای بفرمای تا به من آرند. گفت: «لک کل مومن و مومنة»، گفت: تو راست هر مومنی و مومنه‌ای که ایمان دارد به من و پیغامبر من و شرک نیارد به من و عمل صالح کند. هر که از من ترسد، ایمن شود و هر که از من چیزی خواهد، بدهمش و هر که قرضی به من دهد، مکافاتش کنم [و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم] که من خداوندی‌ام که جز من خدایی نیست و وعده خلاف نکنم ﴿قد افلح المؤمنون﴾^(۱) ﴿تبارک الله احسن الخالقین﴾^(۲) بهشت گفت راضی شدم. از آنجا بگذشتم آوازی منکر شنیدم از وادی و بویی کریه، گفتم: ای جبریل این چه بوی است و این چه آواز است؟ گفت: این بوی دوزخ است و آواز زبانگان^(۳) که می‌گویند: بار خدایا! آنچه وعده بکرده‌ای ما را بده که سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم، و سعیر و ضریع من، و غساق و عذاب من بسیار شد. قعر من دور شد و گرمای من سخت شد. گفت: تو راست هر مشرک و مشرکه‌ای

۱. مؤمنون ۱

۲. مؤمنون ۱۴

۳. آواز زبانگان (زبانیه + گان)

و کافری و کافره‌ای و خبیثی و خبیثه‌ای و کل جبار لا یؤمن بیوم الحساب گفت: راضی شدم. پس برسیدیم به جایی، جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن. این جا من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی؟ گفتم: نه گفت: به طیبه، یعنی مدینه، و الیها المهاجر - ان شاء الله - و آن هجرت گاه تو باشد - ان شاء الله

از آن جا برفتم چندان که خدای خواست، مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم مرا گفت: دانی تا کجا نماز کردی؟ به طور سینا که خدای تعالی با موسی مناجات کرد.

از آن جا برفتم به جایی رسیدم جبریل مرا گفت: فرود آی و نماز کن من فرود آمدم و نماز کردم. مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی؟ به بیت اللحم که مولد مسیح است. از آن جا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فرشتگان را دیدم آن جا که از آسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا تحیت کردند و بشارت دادند به کرامت از جهت خدای تعالی مرا گفتند: السلام علیک یا اول یا آخر یا حاشر، من جبریل [را] گفتم: این چه خطاب است که اینان می‌گویند؟ گفت: می‌گویند: سلام بر تو ای اول، یعنی تو اول کسی که فردا قیامت از گور بر خیزد. و آخری به آن معنی که ختم و آخر پیغامبرانی و حاشری بآن معنی که حشر قیامت به تو و امت تو برخیزد.

برفتمیم تا در مسجد بیت المقدس رسیدیم. جبریل علیه السلام گفت: فرود آی، من فرود آمدم او اسپ مرا در حلقه در مسجد بست به خطامی از حریر بهشت [و گفت: این آن حلقه است که پیغامبران چهار پایان خود در او بستندی، چون این جا آمدندی.] چون در مسجد شدم پیغامبران را دیدم آن جا.

و در حدیث ابو العالیه چنان است که گفت: ارواح پیغامبران دیدم آنجا از عهد ادیس و نوح تا به روزگار عیسی «علیهم السلام» خدای تعالی ایشان را جمع کرده بود، بر من سلام کردند و مرا همان تحیت کردند که فریشتگان کرده بودند. من گفتم: ای جبریل اینان که اند؟ گفت: اینان برادران تواند از انبیا و رسولان، قریش دعوی می‌کنند که خدای را انباز است، و جهودان و ترسایان می‌گویند خدا را فرزند است. بپرس از پیغامبران تا خدا را شریک هست؟ و ذلک قوله ﴿و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة

یعبدون ﴿^(۱) ایشان اقرار دادند خدای را به ربوبیت و توحید.

آنکه همه را جمع کرد و با فریشتگان به صفها بداشت و دست من گرفت و مرا در پیش ایشان داشت تا بایشان امامت نماز کردم، دو رکعت نماز بکردم. آنکه پیغامبران - صلوات الله علیهم - بر خدای تعالی ثنا گفتند به آن نعمت که بر ایشان کرد.

ابراهیم گفت: اسپاس آن خدای را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملکی عظیم داد و مرا امتی قانت کرد که خلقان به من اقتدا کنند و آتش بر من برد و سلام کرد.

آنکه موسی علیه السلام بر خدای ثنا گفت: اسپاس خدای را که با من سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بر دست من کرد و بنی اسرائیل را به من نجات داد و از امت من قومی را کرد که به حق راه نمایند و به حق داد دهند.

آنکه داود علیه السلام بر خدای ثنا گفت و گفت: سپاس آن خدای را که مرا ملکی عظیم داد و مرا زبور پیاموخت و آهن نرم بکرد برای من و کوهها را مسخر کرد تا با من تسبیح کردند و مرا حکمت داد و فصل الخطاب.

آنکه سلیمان بر خدای ثنا گفت، و گفت: سپاس آن خدای را که باد مسخر من کرد و شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثیل کردند و ذلک قوله ﴿یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات﴾ ^(۲).... و منطق الطیر مرا پیاموخت و مرا بداد از هر فضلی و مرا ملکی داد که کس را از پس من نباشد.

آنکه عیسی علیه السلام بر خدای ثنا گفت بقوله: «الحمد لله الذی جعلنی کلمة منه»، سپاس آن خدا را که مرا کلمتی کرد از او، و مثل من چون مثل آدم کرد که او را از خاک بیافرید و مرا کتاب و حکمت پیاموخت و توریت و انجیل و بر دست من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را به دعای من شفا داد و مرا رفیع کرد و پاک بکرد و مرا و مادرم را پناه داد از شیطان رجیم. آنکه من گفتم: شما همه بر خدای ثنا گفتی و من نیز بر خدای ثنا گویم به احسانی که با من کرد سپاس خدا را که مرا به رحمت جهانیان کرد و مرا به کافة الناس فرستاد به بشارت و انذار و قرآن بر من انزله کرد که در او بیان همه چیزی است، و امت مرا بهترین امتان کرد و امت مرا امتی وسط

۱. زخرف ۲۵

۲. سبأ ۱۲

کرد و امت مرا اولینان و آخرینان کرد، و مرا شرح صدر کرد و بار گران از من، فرو نهاد، و ذکر من رفیع کرد و مرا به فاتح و خاتم کرد. ابراهیم علیه السلام گفت بهذا فضلکم محمد، محمد را این بر شما فزون آمد آنکه سه انا بیاوردند سرپوشیده: یکی را آب در بود و یکی را شیر و یکی رامی. من انای آب بستدم و باز خوردم اندکی و انای شیر بستدم و باز خوردم تمام. چون خمر عرضه کردند من گفتم: مرا حاجت نیست که من سیراب شدم. مرا گفت: این برامت تو حرام خواهند کردن، گفتند: اگر آب بسیار باز خوردیت امتت بر غرق مبتلا شدند. و اگر خمر می باز خوردیت امتت به خمر مولع شدند و اجتناب نکردند.

آنکه جبریل علیه السلام دست من گرفت و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده بود و آن صخره بیت المقدس است پای معراج بر آن سنگ بود و بالای آن به آسمان پیوسته بر صفتی که از آن نکوتر هیچ ندیده بودم یک قائمه او از یاقوت سرخ بود و یک قائمه از زمرد سبز و پایهای او یکی از سیم و یکی از زر بود و یکی از زمرد و مکمل به دَر و یاقوت و آن، آن معراج است که ملک الموت از او پدید آید چون قبض ارواح کند و آن نگاه بود که بیمار را چشم رها شود و متحیر بماند آن بود که این معراج بر او ظاهر شود او از حسن او متحیر بماند جبریل علیه السلام از آن جا مرا بر پر بگرفت و بر آن معراج مرا به آسمان دنیا برد و در بزد. گفتند: کیست؟ گفت: جبریل است. گفتند: با تو کیست؟ گفت محمد است. گفتند: محمد را بفرستادند گفت: آری. گفتند: «مرحبا به حیاه الله من اخ و من خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفه و نعم المجيء جاء»، تحیت کناد خدای او را از برادری و خلیفت که نیک برادری و نیک خلیفه‌ای و نیک آمدی و در بگشادند و مادر رفتیم.

... از آن جا بگذشتم به فریشته‌ای رسیدم که نیمه تن او از آتش بود و نیمه‌ای از برف که نه آتش برف را می‌گداخت و نه برف آتش را می‌کشت. تسبیح او این بود که به آوازی بلند فصیح می‌گفت: «اللهم مولفا بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المؤمنون»، گفتم: ای جبریل این کیست؟ گفت: این فرشته‌ای است او را حبیب گویند. خدای تعالی او را موکل بکرده است بر اکناف آسمان و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمینی را و تسبیح او آن است که گفتم از آنکه که خدای تعالی او را آفریده است. گفت: آنگاه از آنجا بگذشتم به فریشته‌ای رسیدم بر سریری نشسته که همه دنیا جمع کرده بود و در پیش او نهاده و در دست او لوحی بود از نور، او در آن لوح می‌نگرید، از چپ و راست نگاه نمی‌کرد و بر هیأت مردی دل تنگ حزین بود. گفتم:

ای جبریل این کیست؟ که من به هیچ فریشته بنگذشتم که مرا از او خوفی در دل آمد جز این فریشته. گفت: ما همه چونین خایفیم از او، او ملک الموت است موکل به قبض ارواح و از همه فریشتگان کار او بارنج تر است. من گفتم: «کفی بالموت طامه فقال مابعد الموت اطم و اعظم»، گفتم: مرگ بس باد طامه و انبارنده گفت: آنچه از پس مرگ است از مرگ عظیم تر است و هایل تر، گفتم: یا جبریل! هر که بمیرد لابد او را ببند؟ گفت: آری. گفتم: من می‌خواهم تا نزد او روم و بر او سلام کنم و از او چیزی بپرسم. جبریل علیه السلام مرا پیش برد. من بر او سلام کردم. او جبریل را به اشارت گفت: این کیست؟ جبریل گفت: این محمد است - نبی الرحمه - پیغامبر رحمت و رسول عرب، مرا گفت: مرحبا بنبی الرحمه و مرا تحیت نیکو کرد و بشارت داد به کرامت و مرا گفت: بشارت باد تو را ای محمد که من همه آثار خیر در امت تو می‌بینم. من گفتم: الحمد لله المنان بالنعیم، گفتم: این لوح چیست که در دست داری؟ گفت: لوحی است. آجال خلاق در او نوشته گفتم: نام آنان که قبض ارواح ایشان [کرده‌ای] در روزگار گذشته؟ گفت: آن در لوحی دیگر است گفتم یا ملک الموت! تو چگونه توانی قبض ارواح اهل زمین کردن و تو بر جای خود نشسته‌ای؟ گفت: نمی‌بینی که همه دنیا در پیش من است از مشرق تا به مغرب و دست من به همه جای برسد دنیا در پیش من بمنزلت خوانی است پیش کسی نهاده تا چنان که خواهد دست دراز می‌کند و از آنجا که خواهد می‌گیرد^(۱) چون بنده‌ای را اجل بنزدیک رسد، من در او نگرم و در اعوانان خود نگرم، اعوانان من بشناسند، نظر من در او و در ایشان بدانند که قبض روح او می‌باید کردن معالجه قبض روح او کنند چون روح او به حلق رسد، از پیش من باشد، بر من پوشیده نبود. دست دراز کنم و جان او بستانم تولای قبض روح او جز من کس نکند کار من چنین بود با خلقان خدای در قبض ارواح. من از حدیث او بگریستم.

چون از او بگذشتم برسیدم به فریشته‌ای دیگر عابس الوجه، کریه المنظر، شدید البطش، ظاهر الغضب، من در او نگریدم از او بترسیدم سخت. گفتم: یا جبریل! این فریشته کیست که من از او سخت بترسیدم؟ گفت: ما همه در ترس از او به این منزلت‌ایم، این مالک است،

۱. در بعضی از روایات (چنانچه گذشت) نقل است که فرمود: دنیا در دست من چون درهمی است در دست کسی که هر طور بخواهد آن را پشت و رو می‌کند.

خازن دوزخ تا خدای او را بیافرید باز خندیده نیست^(۱) و هرچه روز آید، خشم و عبوس او زیادت است بر دشمنان خدای و بر اهل معصیت او تا از ایشان انتقام کشد. گفتم: مرا نزدیک او بر تا از او چیزی بپرسم مرا نزد او برد. من بر او سلام کردم و جبرئیل سلام کرد، او سر بر نداشت. جبرئیل گفت: یا مالک! هذا محمد رسول العرب، این محمد است رسول عرب. او سر برداشت و مرا تحیت کرد و بشارت داد. گفتم: چندگاه است تا دوزخ می‌تابی؟ گفت: از آنگاه که خدای تعالی دوزخ آفرید تا به اکنون و هم چونین تا قیامت ساعت خواهم تافتن. جبرئیل را گفتم: بفرمای تا طرفی از دوزخ به من نماید. او گفت: طرفی دوزخ به محمد نمای. او یک گوشه بر گشاد درفشی بر آمد از دوزخ آتشی سیاه دودی کدر تاریک با او که آفاق از او پر شد، از آن هولی عظیم دیدم و کاری منکر که وصفش ندانم بگفتن هوش از من برفت و نزدیک بود تا جانم هلاک شود.

از آنجا بگذشتم فریشتگان بسیار را دیدم که عدد ایشان جز خدای نداند فریشتگان بودند در میان ایشان که ایشان را رویها بود بر سینه و پشت و بر هر روی دهنها بود و در هر دهنی زبانها بود و ایشان به هر زبانی خدای را تسبیح می‌کردند به انواع لغات.

و در خبری آمد که رسول ﷺ گفت: رایت لیلۃ اسری بی ملکاً له الف الف راس، علی کل راس الف الف وجه علی کل و جه الف الف فم فی کل فم الف الف لسان یسبح الله تعالی بکل لسان بالف الف لغة، گفت: شب معراج فریشته ای را دیدم که او را هزار هزار سر، هر سری هزار هزار روی، بر هر روی هزار هزار دهن بود، در هر دهنی هزار هزار زبان بود، تسبیح می‌کرد خدای به هر زبانی به هزار هزار لغت. یک روز بر خاطر این فریشته بگذشت که همانا درد آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت من باشد. حق تعالی گفت مرا بنده‌ای است که تسبیح و عبادت او و ثواب او بیش از تسبیح و ثواب تو است گفت: بار خدایا دستور باش تا من به زمین روم و او را ببینم. حق تعالی او را دستور داد و بیامد بر آن بنده موکل بود سه شبان روز او را یافت که جز فرایض نمی‌کرد جز که به عقب فرایض کلماتی می‌گفت، گفت: بار خدایا من نمی‌بینم که او عبادتی گران می‌کند، گفت: بلی او در تعقیب نماز کلماتی می‌گوید که آن بلیغ‌تر از تسبیح تو است و آن کلمات این است: سبحان الله کلماتی

۱. نخندیده است

الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله. و الحمد لله کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شی و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله. این کلمات در باب تسبیح و تهلیل از گفتار و تسبیح توبلیخ تر است. رجعنا الی سیاقه الحدیث. گفت: از آن جا بگذشتم برسیدم به مردی تمام خلق نکو صورت در او هیچ ضعفی و نقصانی نبود، چنان که در مردمان تمام سال باشد. بر دست راست او دری بود از آن جا بوی خوش می دمید و بر دست چپ او دری بود از آن جا بوی کریه می آمد هر گاه بادست راست نگریدی با آن در شادمانه شدی و بخندیدی و چون با دست چپ نگریدی دلتنگ شدی و بگریستی. گفتم: ای جبریل این کیست؟ گفت: این پدر تو است آدم، و این در که بر راست اوست در بهشت است و این در که بر چپ اوست در دوزخ است، چون بنگرد از فرزندان او یکی را به بهشت آرند شادمانه شود و بخندد و چون بیند که یکی را از فرزندان او به دوزخ برند دلتنگ شود و بگرید.

گفت: از آن جا برفتم تا به آسمان دوم. جبریل علیه السلام گفت: دریگشای. گفتند: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفتند: با تو کیست؟ گفت: محمد. گفتند: خدای او را بفرستاد؟ گفت: آری. گفتند: «حیاه الله من اخ و خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفه و نعم المجدی جاء». و در بگشادند و مادر رفتیم در آسمان دوم دو برنا را دیدم. من گفتم: یا جبریل! این دو برنا کیستند؟ گفت: یکی عیسی مریم است و یکی یحیی زکریا، پسران خاله یک دیگراند. از آن جا برفتم تا به آسمان سه ام مرا همان تحیت کردند. در آسمان سه ام رفتم، مردی را دیدم که او را بر خلقان در حسن چندان تفضیل بود که ماه را در شب بدر برستارگان.

گفتم: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این برادر تو است یوسف - علیه السلام. از آن جا برفتم به آسمان چهارم جبریل در بزد و بگفتند که، با تو کیست؟ او بگفت که محمد نبی الرحمه و رسول العرب، و ایشان مرا تحیت کردند و در بگشادند و ما بر آسمان چهارم رفتیم. در آن جا مردی را دیدم پشت باز داده به جایی، گفتم: یا جبریل! این کیست؟ گفت: ادریس است که خدای تعالی او را رفیع بکرده است به این جای بلند و او پشت به دیوان خلائق باز نهاده است که در آن جا امور و احوال ایشان است.

از آن جا برفتم به آسمان پنجم رسیدم. در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند چنان که به دگر درهای آسمان کرده بودند و من در آسمان پنجم رفتم، مردی را دیدم نشسته و پیرامن او قومی را، و برای ایشان حدیث می‌کرد و قصه می‌گفت، گفتم: یا جبریل! این مرد کیست و اینان که اند؟ گفت: این هارون است که محبوب بود به بنی‌اسرائیل و این قوم پیرامن او بنی‌اسرائیل اند امت او و موسی.

از آن جا بر آسمان ششم رفتم و جبریل استفتاح کرد و در بگشادند و مرا تحیت کردند. در آسمان ششم مردی را دیدم نشسته، چون مرا دیدند بگریست. گفتم: ای جبریل! این کیست؟ گفت: این موسی عمران است. گفتم: چرا می‌گرید؟ گفت: برای آن که بنی‌اسرائیل دعوی کردند که از او گرمی‌تر خدای را بنده‌ای نیست و تو از پس او به سالهای دراز آمدی و پایه تو این است، و نیز می‌گویند: هر پیغامبری به امت باشد و نیز امت تو از امت او بیشترند و بهتر. از آن جا برفتم به آسمان هفتم و در بزد و بگشادند و مرا تحیت کردند، هم چونان که آنان که پیش ایشان بودند. در آسمان هفتم مردی کهن دیدم بر در بهشت بر کرسی نشسته، بنزدیک او جماعتی نشسته بودند با جامه‌های سپید و رویهای سپید و جماعتی دیگر که در گونه‌های ایشان کدرتی بود برفتند و در آبی رفتند و از آن آب خویشتن بشستند، گونه ایشان صافی شد بعضی صفا و از آن جا بر آمدند و در جوی دیگر شدند و از آن جوی غسل کردند. الوان ایشان نیک صافی شد. بیامدند و نزدیک اصحاب خود آمدند. من گفتم: یا جبریل! این مرد کیست و اینان که اند پیرامن او و این جویها چیست؟ گفت: این پدر تو است ابراهیم خلیل - علیه السلام و او اول کسی است که بر زمین پیر شد. اما این جماعت که روی ایشان سپید است و صافی آنان اند که ﴿امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم﴾^(۱)، که ایمان آوردند و ایمان خود به ظلم و فسق پوشیده نکردند و اما: آنان که در الوان ایشان چیزی بود، آنان اند «خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا»، عمل صالح با عمل بد بر آمیختند آنکه توبه کردند. خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد. و اما این جویهای سه گانه: یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور. و ابراهیم علیه السلام پشت به خانه باز داده بود، گفتم: یا جبریل! این خانه چیست؟ گفت: بیت المعمور است که هر روز هفتاد هزار فریشته در او شود تا قیامت نوبت با اولینان نرسد.

از آن جا برفتیم تا به سدره منتهی رسیدیم، درختی دیدیم بر او برگهایی بود هر برگی چندان که دنیا و اهل دنیا را سایه کند و بر او بری بود و میوه‌ای چون نبق به بزرگی چندان که تله‌های^(۱) هجر، از بن آن درخت چهار چشمه بیرون می‌آمد دو ظاهر و دو پنهان، اما دو ظاهر، نیل بود و فرات و آن دوجوی پنهان به بهشت می‌رفت و از اصل چهار جوی به در می‌آمد از آب و شیر و می و انگبین، و هی قوله تعالی ﴿مِثْلَ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾^(۲) و این درخت بر حد آسمان هفتم است از جانب بهشت و شاخهای آن در زیر کرسی است.

رسول ﷺ گفت: چون به سدره منتهی رسیدم می‌شناختم که آن درخت سدره است به شاخ و برگش جز که نوری بر آن درخت نشست از نورهای خدای تعالی که وصف آن کس نداند و هو قوله ﴿إِذْ يَغْشَى السَّدرَةَ مَا يَغْشَى﴾^(۳) و فریشتگان که عدد ایشان جز خدای نداند بر صورت ملخ زرین بیامدند و بر آن درخت نشستند و چندان فریشته بودند گروه گروه پیرا من آن که عدد ایشان جز خدای نداند. و در مسایل عبدالله سلام آمد که از رسول - ﷺ از سدره منتهی پرسید. گفت: درختی است در آسمان هفتم او را هزار هزار شاخ است بر هر شاخی هزار هزار ازگ است بر هر ازگی هزار هزار برگ است هر برگی چندان که هزار هزار کردوس فریشته را سایه کند در هر کردوسی هزار هزار فریشته. گفت: مقام جبریل در میان آن درخت بود، چون به آن جا رسیدیم جبریل باز ایستاد و مرا گفت: پیش رو گفتم: یا جبریل تو پیش رو. گفت: نه. تو بر خدای گرامی تری از من و مقام من بیش از این نیست، و ذلک قوله ﴿وَمَا نَا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴾^(۴)

و روایت دگر آن است که جبریل - ﷺ رسول را پیش کرد و او بر اثر می‌رفت، گفت تا برسیدیم به حجابی که آن را حجاب فراش زر گویند. جبریل - ﷺ حجاب بجنابانید. گفتند: کیست؟ گفت: جبریل است و محمد با من است، فریشته موکل بر حجاب گفت: الله اکبر و

۱. قلّه‌ها

۲. محمد ۱۵

۳. نجم ۱۶

۴. صافات ۱۶۴

دست از حجاب بیرون کرد و مرا در بر گرفت و جبریل - علیه السلام از من باز ایستاد. من جبریل [را] گفتم در چنین جای مرا رها می‌کنی؟ گفت: یا محمد! این جای نهایت مقام خلقان است هیچ کس را نیست که از این حجاب در گذرد و هیچ فریشته زهره ندارد تا پیرامن این حجاب گردد و مرا به حرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب رفتم. گفت: آن فریشته که صاحب «حجاب الذهب» بود مرا برد تا به حجابی که آن را «حجاب اللؤلؤ» گویند. حجاب بجنابانید، صاحب حجاب گفت: تو کیستی؟ گفت: من صاحب حجاب زرم و محمد با من است، رسول العرب. فریشته موکل بر حجاب تکبیر کرد و دست از حجاب بیرون کرد و مرا از آن فریشته بستد و ببرد تا به حجاب دیگر هم چونین حجاب بجنابانید و آن فریشته بگفت: کیستی؟ گفت: صاحب حجاب لولو و محمد که رسول عرب است با من است. او تکبیر کرد و مرا از او بستد و به دگر حجاب رسانید و به صاحب حجاب سپرد و هم چونین مرا از حجاب به حجاب می‌برند تا هفتاد حجاب ببریدم سطبری هر حجابی پانصد ساله راه، و از حجاب تا حجاب پانصد ساله راه. پس از آن جا رفرفی سبز فرو گذاشتند که نور آفتاب را غلبه می‌کرد چشم من در آن نور خیره شد و مرا بر آن رفرف نهادند و به عرش رسانیدند. چون عرش بدیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت. خدای تعالی مرا به مسند عرش مقرب کرد و آن جا که مستند اوست برابرسانید و از عرش قطره ای میچکید و بر زبان من آمد به طمعی که چشندگان از آن شیرین تر هیچ نچشند و خدای تعالی مرا خبر داد از خبر اولینان و آخرینان و زبان من برگشاد. پس از آن که زبان من کند گشته بود. از آن هیبت و عظمت من گفتم: التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات. خدای تعالی گفت: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته». من گفتم: «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین»، خدای تعالی مرا گفت: یا محمد! دانی تا ملا اعلی در چه خصومت کردند؟ گفتم: بار خدایا تو عالم تری که علام الغیوبی. گفت: خلاف ایشان در درجات و حسنات بود. ای محمد تو دانی تا درجات چه باشد و حسنات چه باشد؟ گفتم: بار خدایا تو عالم تری. اما الدرجات فاسباغ الوضوء [فی المکروهات و المشی علی الاقدام الی الجماعات و انتظار الصلوات بعد الصلوات] و اما الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطعام و التهجید باللیل و الناس نیام. گفت: درجات اسباب وضو باشد در مکروهات و به پای رفتن به جماعات و انتظار نماز [پس] نماز. و اما حسنات: سلام کردن بر همه کس و طعام دادن به هرکس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته باشند. آنکه گفت: یا

محمد ﴿امن الرسول بما انزل الیه من ربه﴾^(۱).. من گفتم: «نعم ای رب و المؤمنون کل امن بالله و ملئکة و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله کما فرّق الیهود و النصارى»، مؤمنان ایمان دارند به خدا و فریشتگان و کتابها و پیغامبران، و جدا نمی‌کنیم میان پیغامبران چنان که جهودان و ترسایان کردند گفتند ﴿نومن ببعض و نکفر ببعض﴾^(۲)... گفت: مؤمنان چه گفتند؟ گفتم گفتند: «سمعنا و اطعنا ای و سمعنا قولک و اطعنا امرک». گفت: راست گفتی، سل تعط بخواه تات بدهند. من گفتم: «غفرانک ربنا و الیک المصیر». گفت: غفرت لک و لامتک، بیامرزیدم تو را و امتت را. سل تعط، بخواه تات بدهند، گفتم: ﴿ربنا لا تواخذنا ان نسينا او اخطانا﴾^(۳)... گفت: بار خدایا! ما را مگیر اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم، گفت: قد رفعت الخطا و النسیان عنک و عن امتک و ما استکرهوا علیه.

... آنکه جبریل گفت: یا محمد! بیا تا تو را به بهشت برم و با تو نمایم آنچه خدای تو را نهاده است تا تو را رغبت بیفزاید در آخرت و زهدات بیفزاید در دنیا. آنکه فرود می‌آمدیم از باد سبک‌تر و از تیر سریع‌تر تا به بهشت رسیدیم. به فرمان خدای مرا دل ساکن شد و هوش با من آمد و جبریل را می‌پرسیدم از آن عجایبی که در علین دیده بودم از دریاها و آتشفشانها و نورها و جز آن. او گفت: سبحان الله! آن سراپرده‌های حرس^(۴) رب العزه که به عرش او محیط است آن پرده‌ای میان خلاق و میان عرش و حجابهایی از نور و اگر نه آن حجابها استی، هر چه زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو ندیدی بیشتر است و عجیبتر. من گفتم: «سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب خلقه».

آنکه گفتم: یا جبریل! آن فریشتگان که بودند که من ایشان را دیدم در آن دریا صف در صف کشیده پنداشتی بناهایی اند از ارزیر ریخته؟ گفتند: یا رسول الله! ایشان روحانیانند که خدای تعالی می‌گوید ﴿یوم یقوم الروح و الملئکة صفا...﴾^(۵)، الروح الاعظم از ایشان است

۱. بقره ۲۸۵

۲. نساء ۱۵۰

۳. بقره ۲۸۶

۴. حریر

۵. نبا ۲۸

که روز قیامت یک صف بایستند و همه فریشتگان یک صف. آنکه از پس آن اسرافیل است. گفتم: یا جبریل! آن یک صف چیست که از بالای همه صفهاست در بحر اعلی که از گرد عرش در آمده است؟ گفت: آن کروبیان اند که اشراف و عظمای فریشتگان اند و هیچ فریشته زهره ندارد که در ایشان نگرد و شأن ایشان از آن عظیم تر است که من وصف ایشان توانم کردن و وصف ایشان آن بس که تو معاینه دیدی، آنکه جبریل مرا در بهشت بگردانید، هیچ جای نماند در بهشت و الا بر من عرضه کرد و به من نمود کوشکها دیدم از درّ و یاقوت و زبرجد. و درختان دیدم از زرسرخ شاخهای آن از لؤلؤ سپید و بیخ آن از سیم سپید در زمین مشک اذفر فرو شده تا چنان بدیدم و بشناختم که گویی درج و عُرف و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم از این مسجد که سالهاست که در او می آیم و می شوم. و در بهشت جویی دیدم از آب، سپیدتر از شیر و شیرینتر از انگبین. ریگ آن از دُرّ و مرجان و گل او از مشک اذفر. جبریل گفت: این حوض است که خدای تعالی به تو داده است، فی قوله ﴿إِنَّا عَطَيْنَاكَ الْكُوْثِرَ﴾^(۱)، و مادّت او از تسنیم که از زیر عرش بیرون می آمد و از آنجا منشعب می شود به سرایها و کوشکها و غرفه های مؤمنان. و ذلک قوله ﴿عِنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾^(۲).

آنکه در بهشت می رفتم تا به درختی رسیدیم که در بهشت از آن نکوتر درختی نبود به شکل و منظر و تداخل اغصان، از هر لون که خدای آفریده است بران درخت بود جز سیاهی. از او بویی شنیدم که در بهشت از آن خوش تر نشنیده بودم. براو میوه ای بود مانند قلّه های بزرگ که از هر میوه که خدای آفریده است در آسمان و زمین از الوان و انواع مختلف به رنگ مختلف و به طعم مختلف و به بوی مختلف و به طبع مختلف. من از حسن او به تعجب فرو ماندم گفتم: ای جبریل! این چه درخت است؟ گفت: این درخت طوبی است که خدای تعالی گفت: ﴿طوبی لهم و حسن ماب﴾^(۳)، و بسیاری از امت تو را در سایه آن مقبل باشد و در بهشت آن دیدم از نعیم که: «لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر»، که هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست از

۱. کوثر ۱

۲. انسان ۶

۳. رعد ۲۹

همه پرداخته و تمام کرده و مُعَدّ نهاده گوش صاحبش می‌دارند تا به او سپارند مرا عظیم آمد آنچه دیدم گفتم ﴿لمثل هذا فليعمل العاملون﴾^(۱)

آنکه از آن جا بیامدم دوزخ بر من عرضه کردند تا من سلاسل و اغلال او بدیدم و ماران و کژدمان او و حمیم و زقوم و غساق و یحمووم او. در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چو لبهای شتر و جماعتی موکل برایشان که لبهای ایشان می‌بریدند. سنگها از آتش در دهان ایشان می‌نهادند و از زیر ایشان می‌فتاد. من گفتم: ای جبریل! اینان که اند؟ گفت: اینان آنان اند که مال یتیمان خورده‌اند به ظلم و ذلک قوله ﴿ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم ناراً...﴾^(۲)

از ایشان بگذشتم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خانه‌های فراخ بود و ایشان بر ره گذر قوم فرعون بودند چون آل فرعون به ایشان رسیدندی که ایشان از ثقل آن شکمها شان بیوفتادندی، تا آل فرعون بر ایشان برفتندی و ایشان را در پای گرفتندی هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بر دوزخ عرض کردند، کما قال ﴿النار یعرضون علیها غدوا و عشیا...﴾^(۳) گفتم: ای جبریل! اینان که اند؟ گفت: اینان آنان اند که ربا خورده‌اند در دنیا، و ذلک قوله ﴿الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس...﴾^(۴) از آن جا برفتم زنانی را دیدم به پستانها آویخته و بعضی به پایها آویخته نگوسار. گفتم: اینان که اند؟ گفت: اینان آنان اند که در دنیا زنا کرده‌اند و فرزندان کشته. آنکه از آن جا بیرون آمدیم و روی به جانب زمین نهادیم و فرومی آمدیم از آسمانی تا به آسمانی^(۵).

۲- باسناده الی عبد العظیم بن عبدا... الحسنی عن محمد بن علی الرضا عن ابیه الرضا عن ابیه موسی بن جعفر - عن ابیه جعفر بن محمد - عن ابیه محمد بن علی، عن ابیه علی

۱. صافات ۶۱

۲. نساء ۱۰

۳. مؤمن ۴۶

۴. بقره ۲۷۵

۵. تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۲، ص ۱۲۱

بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه امير المؤمنين علي بن ابي طالب «عليهم السلام» قال: «دخلت انا و فاطمه علي رسول الله (ص) فوجدته يبكي بكاءً شديداً فقلت: فداك ابي و امي يا رسول الله ما يبكيك؟ فقال: يا علي ليلة اسرى بي الى السماء رأيت نساءً من امتي في عذاب شديد، فأنكرت شأنهن فبكيت لما رأيت من شدة عذابهن و رأيت امرأة معلقة بشعرة يغلى دماغ رأسها و رأيت امرأة معلقة بلسانها و الحميم يصير في حلقها و رأيت امرأة معلقة بثدييها و رأيت امرأة تأكل جسدها و النار توقد، من تحتها رأيت امرأة شد رجلاها الى يديها و قد سلط عليها الحيات و العقارب و رأيت امرأة صماء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها (الانف) و بدنها منقطع الجذام و ابرص، و رأيت امرأة معلقة برجليها في تنور من نار و و رأيت امرأة يقطع لحم جسدها من مقدمها و موخرها بمقاريض من النار رأيت امرأة يحرق و جهها و يداها و هي تأكل امعائها و رأيت امرأة رأسها رأس الخنزير و بدن الحمار و عليها الف الف لون من العذاب، و رأيت امرأة على صورة الكلب و النار تدخل في دبرها و تخرج من فيما و الملائكة يضربون رأسها و بدنها بمقامع من نار.

قالت فاطمة عليها السلام: حبيبي و قرّة عيني! اخبرني ما كان عملهن و سيرتهن حتى و ضع الله عليهن هذا العذاب؟ فقال: يا بنتي اما المعلقة بشعرها فانها كانت لا تغطي شعرها من الرجال، و اما المعلقة بلسانها فانها كانت تؤدى زوجها و اما المعلقة بثدييها فانها كانت تمنع زوجها من فراشها و اما المعلقة برجليها فانها كانت تخرج من بيتها بغير اذن زوجها و اما التي كانت تأكل لحم جسدها فانها كانت تزين بدنّها للناس، و اما التي شد يداها الى رجليها و سلط عليها الحيات و العقارب فانها كانت قذرة الوضوء، قذرة الثياب و كانت لا تغتسل من الجنابة و الحيض و لا تنتظف و كانت تستعين بالصلوة و اما الصماء العمياء الخرساء فانما كانت تلد من الزنا فتعلقه في عنق زوجها، و اما التي يقرض لحمها بالمقاريض فانها كانت تعرض نفسها على الرجال و اما التي كانت يحرق وجهها و بدنّها و هي تأكل امعائها فانها كانت قوادة و اما التي كانت رأسها رأس الخنزير و بدنّها بدن الحمار فانها كانت نمامه كذابه و اما التي كانت على صورة الكلب و النار تدخل في دبرها و تخرج من فيها فانما كانت قينه (المغنيه) بوجه حاسده ثم قال ويل لامرأة اغصبت زوجها و طوبى لامرأة رضى عنها زوجها^(١).

١. تفسير نورالثقلين، ج ٣، بحار الانوار ج ٨

در ضمن حدیثی طولانی به هنگامی که رسول خدا به معراج رفته بودند در شب معراج زنانی را مشاهده فرمودند که به انواع عذابها گرفتار شده بودند، حضرت فاطمه عرضه داشت: ای حبیب من، و ای نور چشم من مگر کار و رفتار این زنها چه بود که خداوند این گونه عذابها را بر آنان مقرر داشت: رسول خدا(ص) فرمود: دخترم، آن زنی که به موهایش آویزان شده بود بخاطر آن بود که موهایش را از مردها نمی پوشانید و آن کسی که به زبانش آویخته شده بود شوهرش را اذیت می کرد، و آن زنی که به پستانهایش آویخته شده بود از اینکه شوهرش با او هم بستر شود خود داری می نمود و آن زنی که به پاهایش آویخته شده بود بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون می رفت و آن زنی که گوشت بدن خود را می خورد بخاطر آن بود که جامه هایش چرکین و وضو ساختنش بآبدن نجس بود، و از جنابت و حیض غسل نکرده رعایت نظافت را نمی نمود و نماز را سبک می شمرد و اما آن زن کر و کور و لال به خاطر آن بود که از عمل زنا بچه دار می شد و بچه را به شوهرش منتسب می کرد اما آن زنی که گوشت بدنش باقیچی پاره پاره می شد بخاطر آن بود که خودش را در معرض دید مردها قرار می داد، و آن زنی که صورت و بدنش در حال سوختن بود به خاطر اینکه خودش را در معرض دید مردم قرار می داد، و آن زنی که صورت و بدنش در حال سوختن بود و اجزاء درون خود را می خورد به خاطر آن بود که زنان دیگر را اغواء کرده و به زنا وادار می نمود و آن زنی که سرش سرخوک و بدنش بدن الاغ بود به خاطر آن بود که سخن چین و دروغگو بود و آن زنی که به شکل سگ بود و آتش از پایینش وارد و از دهانش خارج می شد به خاطر آن بود که زنی آوازه خان، نوحه سرا و حسود بود.

﴿گفتار چهاردهم﴾

﴿ثم نصرته بالرعب و حفته، بجبرئيل و ميكائيل و المسومير من ملائكت﴾

در این فراز داعی به فضایل و خصوصیات دیگر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مثل نصرت آن حضرت به سبب ایجاد رعب در دل دشمنان و مخالفین آن حضرت و (احتفاف^(۱)) پیامبر صلی الله علیه و آله توسط جبرئیل و میکائیل و عده‌ای از ملائک اشاره می‌کند.

﴿نصرت به وسیله رعب﴾

نصر: هو اعانة في قبال مخالف، كما ان الاعانة تقوية شيء في نفسه و من دون نظر الي غيره.^(۲)

رعب: هو استيلاء الخوف على القلب فالرعب: هو حالة استيلاء خوف على القلب يسلب الأمن بالكلية.^(۳)

نصرت یعنی اینکه سببی بیاید و کمبود کار انسان را ترمیم کند اگر کسی بتواند بعضی از

۱. محاصره کردن

۲. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۱۳۰

۳. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۴، ص ۱۵۷

کارها را به عهده بگیرد ولی کمبودی در میان باشد احتیاج به نصیر دارد. رعب، آن وحشت، ترس و خوفی را گویند که بر قلب کسی افکنده شود به طوری که آرامش از او دور گردد.

خدای متعال به وسیله رعب پیامبرش را نصرت داد، یعنی اینکه یکی از وسایلی که خدای سبحان پیامبر اکرم ﷺ را برای انجام رسالتش با آن یاری داد ایجاد رعب در قلب و دل مخالفین حضرت ﷺ بود.

بیانی از لسان مبارک آن حضرت رسیده است که وجود نعمت رعب در نشر دین و پیروزی پیامبر اکرم ﷺ را بیان و تأیید می‌کند، رسول اکرم اسلام ﷺ فرمودند: «نصرت بالرعب مسيرة شهر»^(۱) تا مسافت یک ماه راه، رعب و ترس از من در دل دشمنان اسلام قرار گرفته و از این رهگذر خدایاریم فرموده است.

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: «ان الله تبارک و تعالی اعطی محمداً ﷺ شرائع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی «علیهم السلام»... و نصره بالرعب»^(۲)

«انذار کار اصلی انبیاء (ع)»

کار اصلی انبیاء الهی خصوصاً پیامبر خاتم ﷺ انذار مردم است لذا جزء اولین دستورات ابلاغی خدای سبحان به پیامبر انذار امت می‌باشد «یا ایها المدثر قم فانذر»^(۳) حال این انذار نیازمند به تأییداتی از سوی خدای سبحان است این تأییدات الهی در چهرهای گوناگونی جلوه می‌کرد.

نقل است پیامبر مکرم اسلام ﷺ فرمودند: «نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور»^(۴) در غزوه خندق خدای سبحان مرا با باد صبا یاری داد این نمونه‌ای از تأییدات الهی است. در دعای ندبه داعی رعب را یک نصرت الهی که بر پیامبر ﷺ عرضه شد بیان می‌کند. رسالت جمیع انبیا الهی ﷺ علی الخصوص پیامبر خاتم ﷺ به گونه‌ای است که برای

۱. سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۷۸

۲. اصول کافی ج ۳، ص ۳۰.

۳. مدثر ۱ و ۲.

۴. ارشاد الساری، ج ۵، ص ۳۳۴- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۶۹- آثار الباقیه، ص ۳۹۲

ابلاغ و اجرای احکام آن نیاز به جدال دائمی با مستکبران دارند. از آنجا که مردم در برابر ره‌آورد انبیاء «علیهم السلام» به دو گونه‌اند یک عده حق مدارند و دعوت حق را با قول حق و منطق صحیح می‌پذیرند و عده‌ای دیگر هوامداراند و قول حق را نمی‌پذیرند لذا دائماً مستکبرانی هستند که در مقابل انبیاء صف می‌کشند اگر نصرت الهی نباشد کار انبیاء مشکل‌تر از مشکل خواهد شد.

بیان شد وظیفه اصلی انبیاء تنذیر امت است اگر چه تبشیر هم جزء وظیفه تبلیغی انبیاء است لکن کار اصلی آنها همان اندازامت است.

آنها آمده‌اند که مردم را از شرک به سوی توحید و از ظلمات به طرف نور و از اسارت طاغوت‌ها به آزادی بندگی خدای سبحان هدایت کنند لازمه این هدایت درگیری با مستکبران است. از صفات مستکبران این است که آنها جباری متکبرند که قدرت نمایی دلشان را سخت کرده است و جز ندای غضب، شهوت و هوس خود چیزی دیگر را نمی‌شنوند. حال که انبیاء الهی «علیهم السلام» باید با مستکبران جدال کنند لازم است که خدای سبحان آنها را به طرق مختلف در برابر مستکبران یاری دهد که ایجاد رعب یکی از راههای یاری خداوند است. بنابراین نعمت رعب به طور کامل و جامع به جهت نصرت در اختیار پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفت.

﴿بعاد جدال پیامبر ﷺ﴾

پیامبر اسلام ﷺ در پنج بعد با طاغیان و رهزنان حقیقت، مبارزه نمود:

۱. فکری و اعتقادی.

۲. سیاسی و حکومتی.

۳. اجتماعی و اخلاقی.

۴. اقتصادی.

۵. نظامی.

پیامبر اکرم ﷺ در تمام دوران رسالت خویش درگیر مبارزه با زراندوزان باطل‌گرا بوده است. بنابر بعضی اقوال رسول خدا ﷺ در مدینه پس از اذن قتال حدود صد جنگ را برای مقابله با مستکبران در بعد نظامی تدارک کرده است.

این جنگها از یک جهت جنبه دفاعی در مقابل تهاجمات مشرکین مکه و همپیمانان آنها

را داشت و از سوی دیگر حرکت به طرف آنان پس از اتمام حجت و بسته شدن هر گونه راه اصلاح دیگر بود در بعضی از این جنگها اگر رعب پیامبر در قلب مشرکین و کافرین قرار نمی‌گرفت و آن حضرت با رعب یاری نمی‌شد یقیناً اسلام شکست را پذیرا بود.

به طور مثال در جریان جنگ احد با اینکه بت پرستان در جنگ پیروزی چشمگیری پیدا کردند و لشکر اسلام ظاهراً از هم متلاشی شده بود. می‌بایست مشرکین در بازگشت به سوی میدان واز بین باقیمانده قدرت مسلمین و حتی غارت کردن مدینه و کشتن شخص پیامبر ﷺ که از بی‌اساس بودن شایعه شهادت آن حضرت آگاه شده بودند کمترین تردیدی به خود راه ندهند. اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دل‌های آنها افکند به طوری که طبق نقل بعضی از روایات وقتی به مکه برگشتند شکل و قیافه یک لشکر شکست خورده را داشتند با اینکه آنها در این جنگ به ظاهر پیروز شده و توانسته بودند بزرگانی از اسلام چون حضرت حمزه رضی الله عنه را به شهادت برسانند و برای خرد کردن روحیه مسلمین به کارهائی ضد اخلاقی و انسانی حتی در حد فرهنگ عرب آن روز دست زدند. مثل اینکه هند مادر معاویه «علیها لعنة الله» به بدن حضرت حمزه رضی الله عنه جسارت کرده آن را «مثله»^(۱) نمود و با اعضای آن حضرت رضی الله عنه برای خود گردن‌بندی درست کرده و به گردن آویخت پس از او دیگر زنهای قریش هم از او تبعیت کردند و بدن مطهر هفتاد تن از شهدای مسلمین را در جنگ احد مثله کردند و با اعضای آنها برای خود گردن‌بندی ساخته و به گردن آویختند.^(۲)

نقل است هند زوجه ابوسفیان و مادر معاویه «علیهم اللعنه» سینه حمزه رضی الله عنه را شکافت تا جگر او را بخورد ولی جگر حمزه رضی الله عنه سفت شد و او نتوانست جسارت خود را کامل کند. در علت اینکه چرا هند ملعونه نتوانست جگر مبارک حضرت حمزه رضی الله عنه را بخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ﴿ما كان الله يدخل شيئا من حمزة في النار﴾^(۳)

با این اوصاف خدای سبحان چنان رعبی در دل آنها قرار داد که آنها به وحشت و خوف افتادند و دیگر به خود جرأت حمله به باقیمانده لشکر اسلام و یا مدینه را ندادند.

۱. بریدن اعضاء بدن مثل گوشها، لبها و ... که در اسلام به شدت از آن منع شده است.

۲. منتهی الآمال.

۳. السيرة النبوية (ابن کثیر)، ج ۲، ص ۲۶۴

بدیهی است که اگر این رعب در دل و قلب آنها افکنده نمی‌شد یقیناً اسلام گرفتار شکست مطلق می‌شد.

حکایتی را مرحوم قطب راوندی نقل می‌کند که بیانگر نصرت و یاری رسول مکرم اسلام ﷺ توسط نعمت رعب است آن بزرگوار ﷺ نقل می‌فرمایند:

مرد غریبی شتری به ابوجهل فروخت وقتی پول شتر را از ابوجهل «علیه اللعنة» درخواست کرد، ابوجهل از دادن پول ابا کرد.

مرد غریب، قریش را مورد خطاب قرار داد که مرا به حرمت خانه خدای سبحان یاری دهید ولکن از آنها جز استهزاء چیز دیگری ندید.

عده‌ای از آنها به حالت سخره و استهزاء گفتند اگر پولت را می‌خواهی سراغ شخصی به نام محمد [ﷺ] برو او قدرت دارد پول تو را بگیرد.

قریشیان این مطلب را از روی مزاح و استهزاء گفتند چون پیامبر ﷺ آن زمان در مکه یار و یآوری نداشت و قدرت نظامی و مالی هم نداشت. به هر حال مرد غریب چون چاره‌ای نداشت. سراغ پیامبر ﷺ آمد و عرض حال کرد. حضرت بلادرنگ به همراه او به طرف خانه ابوجهل ملعون حرکت کرد. به خانه ابوجهل رسید در زد، ابوجهل گفت کیست؟ پیامبر ﷺ خود را معرفی کرد، گویند ابوجهل هراسان و ترسان در را باز کرد و خیلی آرام و از روی ترس عرضه داشت چه فرمایشی دارید.

فقال ﷺ ﴿اعط هذا الرجل حقه﴾ حضرت ﷺ فرمودند: پول این مرد را بده ابوجهل خیلی سریع پول شتری را که خریده بود پرداخت کرد.

قوم ابوجهل بر ابوجهل خرده گرفتند که چرا اینطور عمل کردی، ابوجهل گفت چنان ترسی مرا درگرفت که گویا ماری بزرگ می‌خواست به من حمله کند و مرا ببلعد یعنی اگر به حرف محمد [ﷺ] عمل نمی‌کردم آن مار مرا می‌بلعید لذا از ترس مجبور به چنین کاری شدم. (۱)

جدای از اینکه استفاده می‌شود پیامبر ﷺ در اینجا به وسیله رعب یاری داده شدند این درس بزرگ را از پیامبر ﷺ می‌گیریم که در هر زمان و در هر حال باید در خدمت مظلومین و

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴

محرومین باشیم حتی اگر آن مظلوم یک روستائی مشرک باشد.
پیامبر اکرم ﷺ (چنان که گذشت) به وجود این نوع نصرت یعنی نعمت رعب اشاره فرموده‌اند «نصرت بالرعب مسيرة شهر» ابن کثیر در معنای این روایت چنین می‌نویسد:
و معنی ذلك انه ﷺ كان اذا قصد قتال قوم من الكفار القى الله الرعب في قلوبهم قبل وصوله اليهم بشهر ولو كان مسيره شهرا، فهذا في مقابله: غدوها شهر و رواحها شهر، بل هذا ابلغ في التمكين والنصر والتأييد والظفر.^(۱)

«فرشتگان الهی»

در قرآن کریم مکرر کلمه ملائکه ذکر شده ولی نام هیچیک از آنان برده نشده مگر جبرئیل و میکائیل و بقیه را با ذکر اوصافشان یاد کرده مثل «ملک الموت»، کرام الکاتبین، رقیب و عقید «علیهم السلام».

ملائکه با همه کثرتی که دارند، دارای مراتب مختلفی از نظر بلندی و یا پستی مقام هستند ملائکه از آنجا که هر چه می‌کنند به امر خدا می‌کنند، هرگز شکست نمی‌خورند.

ملائکه خلقی از مخلوقات خدایند دارای ذواتی طاهره و نوریه، که اراده نمی‌کنند مگر آنچه را که خدا اراده کرده باشد و انجام نمی‌دهند مگر آنچه او مأمورشان کرده باشد و به همین جهت در عالم فرشتگان جزاء و پاداشی و ثوابی و عقابی، وجود ندارد، ملائکه محض اطاعتند و در آنها معصیت راه ندارد، موجوداتی هستند که در وجودشان منزله از ماده جسمانی اند و اگر در روایات سخن از صورت و شکل و هیئت‌های جسمانی ملائک رفته از باب تمثل است یعنی ملک در ظرف ادراک آن کسی که وی را می‌بیند، در آید در حالی که بیرون از ظرف ادراک او واقعیت و خارجیت دیگری دارد و آن عبارت است از صورتی ملکی.

خلق ملائک برای این است که آنها واسطه باشند میان خدا و خلق و برای انفاذ امر او فرستاده شوند.

ملائک برای فوز و فلاح انسان کار می‌کنند. یک طایفه از ایشان مأمور حیات بخشی، طایفه دیگر مأمور مرگ و طایفه دیگر در کار رزق و طایفه‌ای مأمور رساندن وحی، طایفه‌ای نویسنده، طایفه‌ای معقیاتند و طایفه‌ای هم مأمور حفظ انسان هستند پس ملائکه اسبابی

۱. البدایه والنهایه، ج ۷۶ ص ۲۲۰.

الهی و اعوانی سبحانی برای انسانند که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می‌کنند. قرآن سه وظیفه اصلی برای ملائکه بیان می‌فرماید: (۱)

«وساطت ملائکه در مسئله عود»

یعنی مأمور ظهور نشانه‌های مرگ، قبض روح، اجرای سوال، ثواب، عذاب قبر، سپس میراندن تمام انسانها در نفخه صور و زنده کردن آنان در نفخه دوم و محشور کردن آنان، و دادن نامه اعمال، وضع میزان، رسیدگی به حساب و سوق به سوی بهشت یا دوزخ می‌باشند.

«وساطت ملائکه در مرحله تشریح دین»

یعنی نازل شدن، و آوردن وحی و دفع شیطانها از مداخله در آن، تسدید و یاری دادن به رسول خدا «صلوات الله علیه و آله و سلم» و نیز تایید مومنین و پاک کردن آنان از راه استغفار و طلب مغفرت کردن از خدای سبحان برای آنان.

«وساطت ملائکه در تدبیر امور این عالم»

تدبیر امور را «راغب» در مفردات اینگونه معنا کرده است «التفكير في دبر الامور، قال الله تعالى فالمدبرات امرا» یعنی بعد از معلوم شدن امر برخی از ملائک موکل به انجام آن امر هستند.

«جبرئیل و میکائیل محافظان پیامبر خاتم ﷺ»

نعمت دیگری که پیامبر اکرم ﷺ از آن بهره‌مند بود حمایت و حفاظت از آن حضرت ﷺ توسط جبرئیل و میکائیل و جمعی از ملائک است.

جبرئیل: فیه لغات، جبریل - جبریل، جبرئیل، يقال انه اسم مركب من جبر و هو العبد و ایل و هو الله تعالى و فیه لغات غیر ذلك فحقیقة معنی جبرئیل: هو مظهر نفوذ الله تعالى و قدرته و سلطانه الغالب الحاکم. (۲)

میکائیل: ان الكلمه مأخوذه من العبریه و السریانیه و کما فی قاموس الکتاب انها مرکبه من ثلاث کلمات [می، کی، ایل] بمعنی من الذی هو مثل الله فی القدره والقوه... و يتصرف فيه بتغيرات لفظیه، فيقال، میکائل، میکئیل، میکال اما جبرئیل و

۱. برگرفته از کتاب «معارف قرآن در المیزان ج ۳»

۲. التحقيق في كلمات القرآن.

میکال: فهما من اعظم الملائكة مظهریه و قدرة و قوة و استعداد و لهما من الوظائف المحمولة ما ليس لغيرهما. (۱)

با این مقدمات به شرح فراز ﴿حففته بجبرئیل و میکائیل﴾ می پردازیم.

این فراز این معنا را تبیین می کند که خدای سبحان عنایت خاصه‌ای به رسول مکرم اسلام ﷺ دارد و نه تنها خود پیامبرش را یاری می کند و متولی امور او می شود بلکه از آن جهت که بر او ولایت دارد یعنی همه کارهای مولی علیه خود که پیامبر خاتم ﷺ را به عهده گرفته، به وسیله مخلوقاتش که در صدر آنها ملائک هستند، (۲) او را یاری و حفظ می نماید.

قرآن این معنا را به زیبایی مطرح و تأیید کرده است ﴿و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین و الملائکه بعد ذلك ظهیرا﴾ (۳)

حفاظت از پیامبر ﷺ به وسیله مظاهر قدرت خدای سبحان یعنی جبرئیل و میکائیل که این دو ملک دارای قوت، قدرت و شدت بالقوه‌ای هستند و همانطور که گذشت چون مظهر قدرت خدایند هیچگاه شکست در آنها و ضعف در قدرتشان راه ندارد به خوبی انجام می گیرد. در بسیاری از اوقات شده است که خدای سبحان رسول خاتم ﷺ را به وسیله‌ی دو ملک و ملائک دیگر یاری رسانده است که اگر این یاری و نصرت از سوی جبرئیل و میکائیل و ملائکه نبود پیامبر اسلام ﷺ در امر انجام رسالت دچار مشکلات زیادتری می شد.

در اینجا به چند نمونه از یآوری و حفاظت پیامبر توسط جبرئیل و دیگر ملائک اشاره می کنیم.

نقل است در اوایل دعوت علنی پیامبر اکرم ﷺ در بین مستکبران چندین نفر بودند که از همه بیشتر به آزار و اذیت و استهزاء پیامبر مشغول بودند که عبارتند از: «ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبد یغوث، حارث بن طلائله و حارث بن قیس». گویند در حمایت پیامبر و کوتاه کردن شر آنها از پیامبر ﷺ جبرئیل از سوی خدای سبحان مأموریت یافت.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن.

۲. منظور شرافت در خلقت نمی باشد.

۳. تحریم ۴.

اولین آنها ولید بن مغیره بود که جبرئیل به او اشاره کرد، او از کنار مغازه مردی که تیر می تراشید رد شد و تراشه تیر در پای او فرو رفت و او از تکبرش خم نشد که آن را از پای خود جدا کند و بیرون بیاورد فلذا آنقدر خون از پای او رفت تا به جهنم واصل شد.^(۱)

درباره «عاص بن وائل» هم نقل می کنند جبرئیل علیه السلام به او اشاره ای کرد، خاری به کف پایش فرو رفت و پایش بخارش افتاد تا اینکه او هم هلاک شد.

به «اسود بن مطلب» اشاره ای کرد او کور شد و سر بر دیوار زد تا هلاک شد و به نقل دیگر اشاره به شکمش کرد آنقدر آب خورد تا شکمش پاره شد.

«حارث بن طلاله» را اشاره به سرش کرد از سرش چرک آمد و مرد.

«حارث بن قیس» ماهی شوری خورد و آن قدر آب خورد تا مرد.

«اسود بن عبد یغوث» را کور کرد و او چون به نفرین پیامبر گرفتار بود که داغ فرزند ببیند در همین حال ماند تا جنگ بدر صورت گرفت و خبر مرگ فرزندش را شنید از غصه دق کرد و مرد.^(۲)

شاید بزرگترین یاری جبرئیل و میکائیل و ملائک پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر بود به طوری که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله هم این موضوع را درک کردند.

نقل است که چون کفار قریش از جنگ بدر برگشتند ابولهب از ابوسفیان پرسید که سبب انهزام شما چه بود، ابوسفیان گفت: همینکه ملاقات کردیم یکدیگر را آنها ما را کشتند و اسیر کردند. هر طوری که می خواستند. مردانی سفید دیدم که بر اسبان ابلق سوار بودند و در میان آسمان و زمین در حرکت بودند و هیچ کس در برابر آنها نمی توانست ایستادگی کند. «ابورافع» و «ام الفضل» زوجه «عباس» گفتند اینها ملائکه اند ابولهب از این سخن خشمگین شد و ابورافع را بر زمین زد ام الفضل عمود خیمه را گرفت بر سر ابولهب زد که سر او شکست و بعد از هفت روز مبتلا به بیماری بدی شد تا اینکه به هلاکت رسید.^(۳)

روشن است اگر در جنگ بدر خدای سبحان جبرئیل و میکائیل و ملائک دارای نشان

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۹

۲. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۹

۳. منتهی الآمال.

(مسومین) را به یاری و کمک پیامبر ﷺ نمی فرستاد یقیناً با آن روحیه ناامیدی که بعضی از مسلمین داشتند و با آن تعداد جنگ جویانی که لشکر کفار داشتند اسلام گرفتار شکست می شد ولکن خداوند پیامبرش را به وسیله جبرئیل و میکائیل و ملائکش حفظ کرد و یاری نمود.

«ملائکه مسومین»

در این فراز دعا اشاره‌ای به حمایت و حفاظت و یاری پیامبر ﷺ به وسیله ملائک مسومین دارد.

مسومین: «ای مسومین معلمین لانفسهم او لخیولهم او مرسلین لها و روی عنه ﷺ أنه قال «تسوموا فان الملائكة قد تسومت»^(۱) ملائک مسومین فرشتگانی بودند که خدا برای یاری پیامبر ﷺ و حتی آموزش اصحاب آن حضرت در باب جنگ کردن و استقامت و برای پشتیبانی و دل گرمی و ایجاد رعب و ترس در دل دشمنان آنان فرستاد که بیان کلی آن در سطور گذشته تبیین شد.

«بهره‌مندی»

آنچه از این فراز مستفاد است اینکه خدای سبحان تمام عالم را به یاری حق و اقامه کننده حق می فرستد حتی اشرف ملائک یعنی جبرئیل را. به این معنا که تمام عالم در خدمت حق و اقامه گر آن هستند.

برای اقامه حق نه تنها ملائک به انواع و اشکال مختلف ظهور کرده و اقامه گر حق را یاری می دهند بلکه خدای سبحان از صفات درونی انسان هم برای اقامه کننده حق یاری می گیرد. به این معنا که خدا صفات ذاتی انسان را به کمک حجت خود می فرستد. کما اینکه رعب و ترس که یک صفت ذاتی هستند را به یاری رسولش فرستاد.

بنابراین حجت بن الحسن «ارواح العالمین له الفداء» هم به وسیله رعب و ترس یاری داده می شود چنانچه مرحوم محدث قمی (ره) نقل فرموده است که «وان الرعب یسیر مع الحجة ﷺ»^(۲) همچنین آن حضرت توسط ملائک خصوصاً جبرئیل یاری داده می شود و از

۱. مفردات راغب

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۸

همین جا است اولین فردی که با حضرت «عجل الله» بیعت می‌کند جبرئیل علیه السلام است. (۱)
 از این روایت امام باقر علیه السلام که می‌فرمایند «کانی بالقائم علیه السلام علی نجف الکوفه قد سار
 إليها من مکه خمسة آلاف من الملائكة جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن شماله
 والمؤمنون بین یدیه، وهو یفرق الجنود فی البلاد» (۲) این معنا را می‌توان فهمید که
 جبرئیل و میکائیل علیهما السلام و جمعی از ملائکه آخرین احیاگر و اقامه کننده حق را نصرت و یاری
 می‌دهند.

۱. الامام المهدی من المهدی الی الظهور، ص ۲۲۶

۲. ارشاد ج ۲ ص ۲۸۰.

گفتار پانزدهم

﴿و وعدته ان تظهر دینه علی الدیر طله ولو طره المشرکون وذلک بعد ان بؤنته نبوة صدق من اهلہ﴾

در این فراز داعی اشاره به فراگیر شدن دین مبین اسلام داشته و بیان می دارد، تلاشهای مذبحخانه مشرکین و دشمنان حق و حقیقت، دین و توحید مداری، به جایی نخواهد رسید. باری خدای متعال حکم کرده است که عاقبت، جهان در عدل و حق به سر برد و پیروان حق وارثان زمین باشند ﴿ان الارض یرثها عبادی الصالحون﴾^(۱)

قدرت خدای سبحان، قدرت مطلق است و اراده او اراده مطلق؛ هیچ کسی توان ایستادگی در مقابل اراده و قدرت خدای سبحان را ندارد و چون او اراده کرده است که اسلام بر عالم حاکم شود پس روزی در سراسر گیتی فقط حکم اسلام و شریعت پیامبر مکرم اسلام حضرت

محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله جاری خواهد شد **﴿و انتظروا انا منتظرون﴾** ^(۱)

﴿حقوق حق و حاکمیت اسلام﴾

اراده خدا بر این است که حق را احیا و احقاق و ریشه کافران را قطع نماید و چون اسلام همان دین حق است پس اراده خدا بر این است که اسلام را حاکم کند.

ره آورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اسلام است که همان تنها دین الهی است **﴿ان الدین عند الله الاسلام﴾** ^(۲) ره آورد انبیاء قبل از او اگر چه اسلام بوده ولی مقداری از آن بوده است نه همه آن و چون باید دین کامل بر جهان حاکم شود لذا ره آورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر جهان حاکم خواهد شد به طوری که از هیچ انسانی هیچ دینی غیر از آن پذیرفته و قبول نخواهد شد **﴿و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه و هو فی الاخر من الخاسرین﴾** ^(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود به این معنا تصریح و اشاره دارند آن حضرت فرمودند **﴿لایبقی علی بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام﴾** ^(۴)

در این که دین اسلام چگونه بر همه ادیان، شرایع و آیین‌ها پیروز می‌گردد سخن‌های فراوانی در مصادر علمی و تفسیری مطرح است. بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته و معتقدند این پیروزی حاصل شده است زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آیینهای موجود نیست.

ولی بررسی موارد استعمال شده ماده «اظهار» این معنا را بیان می‌کند که این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است چنانکه در داستان کهف آمده **﴿انهم ان یظہروا علیکم یرجموکم﴾** ^(۵) و نیز در مورد مشرکین می‌خوانیم **﴿کیف و ان یظہروا علیکم لایرقبوا فیکم الا ولاذمه﴾** ^(۶) بدیهی است غلبه در اینگونه موارد غلبه منطقی

۱. فراز پایانی خطبه نورانی فدکیه بانوی دو عالم فاطمه زهرا علیها السلام «الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۴».

۲. آل عمران ۱۹.

۳. آل عمران ۸۵.

۴. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۲ توبه.

۵. کهف ۲۰.

۶. توبه ۸.

نیست، بلکه غلبه عملی و عینی است به هر تقدیر جامع معانی این است که پیروزی و غلبه فوق را، غلبه همه جانبه اسلام بر تمام ادیان و پیروان آن ادیان بدانیم یعنی روزی فرا می‌رسد که اسلام از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان تحریف شده جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد ﴿الا ان نصر الله قریب﴾^(۱)

﴿ابعد فتوح برای پیامبر ﷺ﴾

آنچه از بعض متون تفسیری بدست می‌آید این است که نبی اکرم ﷺ از سه گونه فتح بهره‌مند بودند

﴿فتح قریب﴾

﴿نصر من الله و فتح قریب﴾^(۲) در فتح قریب، که اوایل مرحله ترقیات انسانی است و احياناً مقام قلب است، مؤمنان هم حضور دارند لذا می‌فرمایند ﴿واثابهم فتحاً قریباً﴾^(۳)

﴿فتح مبین﴾

﴿انا فتحنا لك فتحا مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر﴾^(۴) فتح مبین در خصوص پیامبر اکرم ﷺ است و برای همه نمی‌باشد.

﴿فتح مطلق﴾

بالاتر از فتح مبین فتح مطلق است که مقید به چیزی حتی قرب و مبین نمی‌باشد ﴿اذا جاء نصر الله و الفتح﴾^(۵)

در این فراز دعای ندبه ظهور دین پیامبر ﷺ به عنوان دین غالب بیان می‌شود و این غلبه شامل هر سه فتحی که برای آن حضرت وجود دارد می‌باشد.

فتح قریب که با گفته‌های گذشته روشن است و فتح مبین را هم در این فراز دعای ندبه با

۱. بقره ۲۱۴

۲. صف ۱۳.

۳. فتح ۱۸.

۴. فتح ۱-۲.

۵. نصر ۱.

جمله ﴿وَذَلِكَ بَعْدَ أَنْ يَبْوُتَهُ مَبْوَةٌ صَدَقَ مِنْ أَهْلِهِ﴾ بیان نموده است.

﴿توضیح اینکه﴾

«بوء: بَاءٌ يَبْوُءُ: رَجَعُ. بَوَّاتُهُ دَارًا: اسكنته اياها و بَوَّاتُ لَهُ كَذَلِكَ وَ تَبَوَّءُ بَيْتًا: اتخذه سَكْنَا، ان الاصل الواحد في هذه المادة: هو الرجوع الى الشيء»^(۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شهر مکه به دنیا آمد و اهل آنجا بود، مردم آنجا خصوصاً خاندان و قبیله آن حضرت (قریش) برای ایشان ذنب و گناهی را در نظر داشتند خداوند فتح مبین یعنی فتح درونی را هم شامل حضرت کرد و تمام آن پندارهای غلط را که اهل مکه در ذهن خود داشتند از بین برد و آن جایگاه صدق و راستی و رفیعی را که قبل از اعلام رسالت و اعلان آن در نظر آنها داشت پیدا کرد و این عظمت مقام برای همیشه در نظر آنها خصوصاً و تمام مردمان عالم عموماً ایجاد شد و چون مبدا پیدایش این عظمت شهر مکه بود داعی پیروزی نهایی را هم که بعد از گذشت زمان حاصل می شود را متکی بر همان مبدا معرفی می کند.

﴿عالمگیر شدن اسلام﴾

فتوحی دیگر که این فراز از آن خبر می دهد همانا جهانی شدن اسلام و عالمگیر شدن این آیین الهی است.

از این فراز دعای ندبه و آیاتی چند از قرآن کریم مثل کریمه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۲) به خوبی بر می آید که سرانجام جهان به دست بندگان شایسته خدای سبحان خواهد افتاد و آنان رهبر و پیشوای جهانیان خواهند گردید و دین اسلام بر همه ی ادیان پیروز خواهد شد ﴿وَ نَصْرَنَا هُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ﴾^(۳)

در دعای ندبه داعی پیروزی نهایی حضرت را بعد از پیروزیهای منطقه ای و محدود که بزرگترین آن فتح مکه است بیان می کند.

اگر چه این پیروزی نهایی در حال حاضر تحقق نیافته ولی این وعده حتمی خدا تدریجاً

۱. التحقيق في كلمات القرآن.

۲. صف ۹

۳. صافات ۱۱۶

در حال تحقق است سرعت پیشرفت اسلام در جهان و به رسمیت شناخته شدن این آیین در کشورهای مختلف اروپائی و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می‌رود.

البته پیروزی نهایی همانطور که در منابع اسلامی وارد شده است هنگام شکستن آینه غیبت و ظهور حضرت حجت بن الحسن «ارواح العالمین له الفداء ان شاء الله» خواهد بود. مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه ۳۳ سوره توبه چنین نقل می‌نماید که امام باقر علیه السلام فرمودند «ان ذلك يكون عند خروج المهدي فلا يبقى احد الا اقر بمحمد صلی الله علیه و آله» در تفسیر نور الثقلین به نقل از «کمال الدین و تمام النعمه» به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است آن حضرت علیه السلام فرمودند «والله ما نزل تاويلها بعد ولا ينزل تاويلها حتى يخرج القائم عليه السلام فاذا خرج القائم لم يبق كافر بالله العظيم ولا مشرك بالامام الا كره خروجه حتى لو كان كافراً و مشرك في بطن صخرة لقاتل يا مؤمن في بطنى كافر فاكسرنى واقتله»^(۱)

حدیثی دیگری از لسان مبارک امام حسین علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است:

«قال الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام: منا اثنا عشر مهديا اولهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام و آخرهم التاسع من ولدى و هو القائم بالحق، يحيى الله به الارض بعد موتها و يظهر به الدين الحق على الدين كله و لو كره المشركون»^(۲)

«علت بیان وعده در تحقق حاکمیت اسلام»

«وعد: ان الاصل الواحد فى المادة: هو تعدد على امر، والتعمد اعم من ان يكون

فى امر خير او فى شر»

چون ظهور و حاکمیت اسلام در سراسر گیتی بنا به حکمت الهی نیاز به گذشت زمان دارد لذا داعی در این فراز از دعا بیان می‌دارد که خدایا تو وعده ظهور و پیروزی مطلق اسلام را به

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۱

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۲.

پیامبرت داده‌ای و چون خدای سبحان خلف وعده ندارد ﴿ان الله لا یخلف المیعاد﴾^(۱) پس یقیناً و تحقیقاً اسلام بر جهان حاکم خواهد شد و مجری آن یعنی «مهدی صاحب الزمان» هم آینه غیبت را خواهد شکست و اسلام را حاکم خواهد کرد اگر چه مشرکین عالم از این پیروزی کراهت و انزجار داشته باشند.

﴿عدم تعارض لو کره المشرکون با لا اکراه فی الدین﴾

نکته مهم دیگر اینکه این فراز دعای ندبه که بیان می‌فرماید ﴿و لو کره المشرکون﴾ با کریمه ﴿لا اکراه فی الدین﴾^(۲) هیچ تعارضی ندارد چرا که در لا اکراه سخن این است که چون دین مطابق فطرت شما است بر شما تحمیل نشده است زیرا هر چه برابر فطرت آدمی باشد قبول آن برای انسان مشکل نیست و سخن در لو کره این است شما چون می‌خواهید در برابر فطرت خود بیاستید غلبه حق برایتان کراهت آور شده است و خدای سبحان که ناصیه هدایت را در دست دارد آنچه مطابق با فطرت حق ساخته آدمیان است را حاکم خواهد کرد. نتیجه اینکه هیچ تعارضی بین این فراز دعای ندبه و آن کریمه نیست چرا که در لا اکراه سخن از تطابق دین با فطرت است و در لو کره هم سخن از حاکمیت دین مطابق با فطرت است.

بنابراین اگر اراده خدای سبحان بر این قرار گرفته که اسلام و حق را حاکم کند هیچ منافاتی با ﴿لا اکراه فی الدین﴾ ندارد چرا که خدای سبحان می‌خواهد از حق فطری انسانها دفاع کرده و عامل شرک و کفر را از بین ببرد لذا قدرت مطلق امام زمان «عجل الله فرجه الشریف» که همان قدرت خدای سبحان است بر جهان حاکم می‌شود و احدی توان و قدرت ایستادگی در برابر آن را ندارد.

﴿توضیح مطلب﴾

همانطور که بر حاکم اسلامی و الهی واجب است که اگر فرد یا افرادی خواستند به حیات ظاهری فرد یا جامعه‌ای آسیب برسانند با آسیب‌زندگان برخورد اسلامی داشته باشد و حتی اگر لازم شد آنها را از حیات ظاهری محروم کند مثل جریان اجرای احکام حدود و قصاص.

۱. آل عمران ۹.

۲. بقره ۲۵۶.

اگر فرد یا افرادی هم کوشیدند تا حیات معنوی فرد یا جامعه‌ای رامصدوم کنند برحاکم الهی واجب است که جلوی تخریب و آسیب آنها را بگیرد و کاری کند که جز حق حکومت نکند پس وقتی که حق حکومت کرد دیگر نه مظلومی هست نه ظالمی نه مستکبری و نه مستضعفی البته عده‌ای یقیناً وجود خواهند داشت که به جهت از بین رفتن منافع شخصی خود دوست ندارند نه خود از نور الهی بهره گیرند و نه دیگران روشن شوند اما آنها دیگر توان اظهار نظر و اعمال عقیده خود را نخواهند داشت اگر چه آنها هم فطرتاً حق را دوست داشته و طلب می‌کنند.

در هر صورت فتح مطلق نصیب اسلام خواهد شد حتی اگر لازم باشد برای رسیدن به این فتح از اسباب و وسایل فیزیکی بهره‌مند گردد چرا که خدای سبحان سراسر رحمت است و همه عالم هم جنود و سربازان او می‌باشند ﴿لله جنود السموات والارض﴾^(۱) پس همه وسایلی که برای تحقق فتح الهی بکار گرفته می‌شوند وسیله و ابزار رساندن رحمت الهی خواهند بود فلذا فتح و سلطه اسلام بر عالم عین رحمت و لطف خدا خواهد بود هر چند با جنگ و جهاد، قدرت و اراده خدا حاصل شود و جنود خدای سبحان در هر قالب و لباسی که باشند پیروز و غالبند ﴿وان جندنا لهم الغالبون﴾^(۲)

﴿سخنی پیرامون جنگ و جهاد در اسلام﴾

الجهاد: هو بذل الطاعة والسعى البلیغ الی ان ینتهی النهایه الممكنه ویبلغ غایه وسعه^(۳).

الجهاد: من الجهد بالفتح لغه التعب والمشقة او منه با لضم كذلك ایضا الوسع والطاقة وشرعا بذل النفس وما يتوقف علیه من المال فی محاربة المشرکین او الباغین علی وجه مخصوص او بذل النفس والمال والوسع فی اعلاء کلمة الاسلام واقامة شعائر الايمان^(۴).

۱. فتح ۲.

۲. صافات ۱۷۳.

۳. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۲

۴. جواهر الکلام، ج ۲۱

الجهاد: فريضة من فرائض الاسلام وركن من اركانه و هو من فروض الكفايات^(۱).

الجهاد: هو فعال من الجهد بفتح الجيم، و هو لغة المشقة يقال: جهد الرجل في كذا أي جد فيه و بالغ و منه في الدعاء الاستعاذة «من جهد البلاء» او من الجهد بالضم و الفتح معاً و هو الوسع و الطاقة يقول: انفق على جهدك، أي على طاقتك و شرعاً بذل الوسع بالنفس و ما يتوقف عليه المال في محاربة المشركين او الباغين على وجه مخصوص و عرفة الشهيد(ره) بأنه بذل النفس و المال في اعلاء كلمة الاسلام و اقامه شعائر الايمان و أراد بالأول ادخال جهاد المشركين و با الثاني جهاد الباغين و هو غير مانع، فان اعزاز الدين اعم من أن يكون بالجهاد المخصوص^(۲).

جهاد به كسر جيم مصدر باب مفاعله^(۳) می باشد که هم وزن و هم معنای قتال است. جهاد از جهد یا جهد به معنای طاقت، توان، سختی و مشقت می باشد. جهاد، در اصطلاح عبارت است از بذل مال و جان در راه خدای سبحان به قصد قربت به منظور حفظ یا گسترش دین اسلام و اجتماع مسلمین. مجاهد، کسی است که توان خود را به کار گرفته و سختی ها را تحمل می نماید. جهاد واجب کفایی است مرحوم شیخ طوسی^(۴) در تبیین معنای کفایی بودن جهاد چنین می فرماید: .

«الجهاد فريضة من فرائض الاسلام و ركن من اركانه و هو فرض على الكفايه، و معنى ذلك: أنه اذا قام به من في قيامه كفاية و غناء عن الباقيين، ولا يودی الى الاخلال بشيء من أمر الدين سقط عن الباقيين و متى لم يقم به احد، لحق جميعهم الذم و استحقوا باسرههم العقاب»^(۴)

۱. السرائر، ج ۲

۲. مسالك الافهام، ج ۳

۳. مصدر دوم باب مفاعله جاهد، يجاهد مجاهدة و جهاداً

۴. النهاية و نكتها، ج ۲

وجوب کفایی جهاد، یعنی ابتداء بر جمیع مسلمانان واجب است که جهاد کنند تا وقتی که یک جمع کافی قیام به آن جنگ کنند و آن را بر عهده گیرند که در این صورت وجوب از عهده دیگران ساقط می‌شود. این سقوط معلق است بر اینکه آن عده کافی، جنگ را ادامه دهند تا وقتی که غرض شرعی از آن جهاد (مثلاً اسلام آوردن کفار است) حاصل شود و گرنه اگر آن عده جنگ را تا حصول غرض شرعی ادامه ندهند بر بقیه مسلمانان واجب است که قیام به جنگ کنند و آن را تا حصول غرض شرعی ادامه دهند.

به فتوای اکثر فقها جهاد ابتدائی فقط در زمان معصوم علیه السلام واجب است اگرچه عده‌ای در این نظر تشکیک کرده‌اند.

مرحوم صاحب جواهر چنین می‌فرماید: «... ان تم الاجماع المزبور فذاک، و الا ممکن المناقشة فيه بعموم و لایة الفقیه فی زمن الغیبه الشامله لذلك المعتضده بعموم ادلة الجهاد»^(۱)

اگر اجماعی در مسئله لزوم اجازه امام وجود داشته باشد باید بدان عمل شود، و گرنه ممکن است به استناد عموم ولایت فقیه در زمان غیبت و کمک ادله عامه جهاد فقیه عادل بتواند فرمان جهاد ابتدائی را صادر نماید.

مرحوم حضرت امام (ره) در آخر کتاب امر به معروف تصریح کرده‌اند که «فقیه تمام شئون امام را می‌تواند تصدی کند جز در فرمان جهاد ابتدائی^(۲)» و لکن ایشان در کتاب البیع در این مورد اظهار تردید کرده چنین فرموده‌اند:

«أن للفقیه جمیع مال الامام علیه السلام و الا اذا قام الدلیل علی أن الثابت له علیه السلام لیس من جهة ولایة و سلطنته بل الجهات شخصیة تشریفاً له أو دل الدلیل علی ان الشیء الفلانی وان کان من شؤون الحكومة و السلطنة لکن یختص بالامام (ع) و لا یتعدی منه، كما اشتهر ذلك فی الجهاد غیر الدفاع، وان کان فیہ بحث و تأمل»^(۳)

در جوامع فقهی جهاد بر چهار قسم است:

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱

۲. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۲

۳. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۶

۱. جهاد ابتدائی: جهاد با کفار و مشرکین به منظور دعوت آنها به دین اسلام را گویند. در جهاد ابتدائی برای مجاهد شروط ذیل را لازم می‌دانند:

یشترط فی من یجب علیه الجهاد بالمعنی الاول^(۱) البلوغ والعقل و الحریه و البصر و السلامة من المرض المانع من الركوب و العدو و العرج و (الفقر)^(۲).

برای وجوب جهاد ابتدائی بر مسلمان شروط ذیل را ذکر کرده‌اند

۱. بلوغ

۲. عقل

۳. حریت (آزاد بودن یعنی برده نباشد)

۴. بینایی

۵. صحت و سلامت آن هم از مرضی که مانع سوار شدن، دویدن و زمین گیر بودن باشد

۶. عدم کهولت و پیری آنهم کهولتی که مانع از قیام باشد.

۷. مرد بودن یعنی بر زن جهاد ابتدائی واجب نیست.

۲. جهاد دفاعی جمعی: جهاد با مهاجمین که هجوم آورده‌اند به بلاد مسلمین و جان، مال، آبروی و شوکت مسلمین در خطر است اینجا بر مسلمین واجب است که با مهاجمین وارد جنگ شوند و آنها را دور کنند.

۳. جهاد دفاعی فردی: جهاد و مبارزه با کسی که می‌خواهد مال و جان و ناموس انسان را از بین ببرد، اینجا واجب است بر شخص که جهاد کند. و با مهاجم مبارزه کند و فرقی ندارد که مهاجم چه کسی است و دارای چه مذهبی است.

حضرت امام خمینی^{علیه السلام} درباره دفاع چنین می‌فرمایند:

اگر مهاجمی بر انسان حمله کند خواه دزد باشد یا غیر دزد، و مقصودش کشتن بناحق باشد دفاع برای انسان بهر وسیله ممکن، واجب است، هر چند به کشتن مهاجم منجر شود. و برای انسان تسلیم شدن و تن به ستم دادن جایز نیست. و این حکم به کسی که خودش مورد هجوم واقع شود اختصاص ندارد بلکه اگر فرزند(دختر، پسر) مادر، پدر، برادر، خواهر و دیگر

۱. هو الجهاد الابتدائی

۲. الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه، ج ۲

بستگان و حتی خادم و کنیز او مورد هجوم ظالمانه دشمن برای کشتن ناحق واقع شوند، دفاع تا سرحد کشتن مهاجم واجب است.

اگر مهاجم به حریم او حمله کند و قصدش تجاوز به همسر یا غیر همسر او باشد دفاع بهر وسیله ممکن تا سرحد کشتن متجاوز، واجب است، بلکه ظاهراً همین حکم را دارد. اگر هجوم بر عرض و حریم برای منظوری پایین تر از تجاوز باشد، همچنین اگر تجاوز به مال او یا مال افراد خانواده او باشد.

البته باید در همه این موارد دفاع را با آسانترین وجه ممکن شروع کند و در صورتی که موثر نباشد به مرحله بالاتر اقدام ورزد. بنابر این اگر بایک اخطار و تنبیه مهاجم دست بر می دارد به همان اکتفا کند، و اگر ممکن نباشد با فریاد زدن یا با تهدیدات شدید و اگر نشد با دست یا عصا او را دفع نماید و اگر جز بازخم زدن ممکن نباشد با زخم زدن، و اگر ممکن نشد و جز با کشتن دفع نمی شود او را با هر حربه و آلت کشنده‌ای که می شود بکشد. اما اگر با مراعات این ترتیب بیم آن باشد که دشمن فرصت پیدا کند و چیره شود، مراعات ترتیب واجب نبوده و بهر کیفیتی که برای دفع دشمن موثر باشد توسل جوید جایز است و قطعاً اگر از حد اعتدال بیرون نرود و در دفاع بر مال یا بدن مهاجم نقصی وارد آید یا به قتل او بیانجامد هیچگونه ضمانتی بر مدافع نیست. اما اگر از مقداری که به نظر خودش و به واقع کافی است در گذرد ضامن است اما به عکس اگر از طرف مهاجم مستقیماً یا غیر مستقیم بر مدافع نقص مالی یا جانی وارد شود. مهاجم ضامن و مسؤل است.

اگر مدافع بداند و یا احتمال بدهد که توانائی مقابله با دشمن را ندارد و در درگیری با او کشته یا مجروح می شود. در صورتی که به جان یا حریم او حمله شده است دفاع واجب است. زیرا تن به ظلم دادن و تسلیم شدن در چنین موردی جایز نیست. اما اگر هجوم به اموال باشد احتیاط آن است که خود را در معرض نابودی قرار ندهد و حتی با احتمال کشته شدن از مال بگذرد و جان خود را حفظ کند. (۱)

و از همین نوع است جهادی که مسلمان گرفتار در چنگ کفار، که برای نجات خود در وقت پیدا شدن زمینه فرار انجام می دهد.

۱. تحریر الوسیله، ج ۱.

۴. جهاد با بغات: جهاد و قتال با افرادی که علیه امام زمان مسلمین خروج کرده‌اند مثل جهاد امیر المؤمنین علیه عایشه، معاویه و خوارج.

«جهاد در خدمت حق»

اسلام مکتبی است که آمده است تا تمام شؤون انسان را در تمام ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و ... اصلاح کرده و باطل را از فضای زندگی اودور سازد و چون باطل را باید از بین برد چرا که باطل خود به خود از بین نمی‌رود لازمه زهوق و ابطال آن قیام علیه باطل می‌باشد.

از بین بردن باطل گاهی با قیام فرهنگی و گاهی با قیام فیزیکی ممکن است. چرا که جهاد، آدم کشی و خونریزی نیست، جهاد حاکم کردن حقیقت و از بین بردن باطل است جهاد برای این است که ذاکران الهی ناسیان حق را به یاد حق بیاندازند و یا آنها را در صورت انکار واقع و حق، از بین ببرند تا در عالم جزء حق و عدل چیزی حکومت نکند که البته این همان خواسته فطرت انسان است در پی همین معنا است که رسول مکرم اسلام ﷺ یکی از ارکان اسلام را جهاد دانسته اند «بنی الاسلام علی شهادة أن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة و صوم شهر رمضان و الحج الی البیت و الجهاد و ولایة علی بن ابی طالب (علیه السلام)»^(۱)

عده‌ای چون صاحب فصوص از آنجا که لطافت معنا و پیام جهاد را ادراک نکرده‌اند جهاد را انهدام طرفین معنا کرده‌اند و از این جهت ذکر را بالاتر از آن معرفی نموده‌اند.

این بزرگوار و پیروانش با استناد به روایتی دروغین و بیگانه با روح قرآن جهاد به هر شکلی که باشد را خونریزی بی ثمر معرفی کرده و صلح ذلت بار را در هر صورتی زیباتر می‌دانند.

صاحب فصوص با نقل روایتی در چگونگی ساختن بیت المقدس توسط داود و تخریب آن توسط خدای سبحان آن هم به جهت اینکه دست داود آلوده به خون است ذکر را برتر از جهاد می‌داند.^(۲) غافل از اینکه قرآن ضمن تأیید جهاد داود و انتساب آن به خود خدای سبحان علت انجام جهاد را چنین بیان می‌دارد «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۷۱

۲. فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۶۷.

لفسدت الارض»^(۱) در این کریمه اولاً دفع مردم فاسد به خدای سبحان نسبت داده شده و جهادگران و در راس آنان داود به عنوان وسیله اعمال این دفع معرفی شده‌اند و ثانیاً بیان می‌فرماید اگر جهاد و مجاهدان الهی نبودند زمین پر از فساد فاسدان می‌شد.

صاحب فصوص بیان می‌کند که ذکر بالاتر از کشتن و جهاد است چرا که ذاکر جلیس خدای سبحان است اما مجاهد یا مقتول است یا قاتل در هر دو صورت موجب هدم ذی روحی شده است اما غافل از این معنای عمیق است که اولاً دنیا سرای بقا نیست بلکه دار فنا است و این اشکال اگر قرار است وارد باشد اولاً و بالذات به خالق عالم وارد است که مرگ را پایان حرکت تمامی ذووالارواح و غیر آنان قرار داده ثانیاً اینکه مجاهد اگر کشته شود هم موفق به اقامه ذکر و یاد الهی شده و هم به مقام «عند ربهم یرزقون»^(۲) رسیده است و اگر بکشد توفیق رفع و دفع فساد از روی زمین را یافته و به اعتلای کلمة الله رسیده است.

البته چون نیک بنگریم خواهیم دید که اگر جهاد نباشد حق و یادو ذکر حق هم نخواهد ماند تا ذاکران الهی در زیر سقفهای دور از خطر مشغول ذکر شوند تا به شرافت جلیس مذکور برسند قرآن در این باره می‌فرماید «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیما اسم الله کثیرا»^(۳)

دور بودن از معارف حیات بخش اهل بیت علیهم السلام چنین جهلی را همراه دارد. سیمای جهاد و شهادت در مکتب اهل بیت را در دو بیان نورانی علوی و سجادی علیه السلام می‌توان یافت امیر المؤمنین علیه السلام در جملات پایانی نامه شریف خود به مالک اشتر چنین می‌فرماید «و انا اسال الله بسعة رحمته... و ان یختم لی و لک بالسعادة و الشهادة»^(۴) و امام سجاد زین العابدین علیه السلام در مقام دعا از خدای سبحان چنین درخواست می‌کند «حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه و نصیر به فی نظم الشهداء بسیوف

۱. بقره ۲۵۱.

۲. آل عمران ۱۶۹.

۳. حج ۴۰.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اعدائه^(۱) در این دو کلام هماهنگ با قرآن کریم شما می بینید جهاد به عنوان یکی از ارزشهای بنیادی عالم خلقت مورد طلب و درخواست این دو امام همام قرار گرفته است. شاگردان اهل بیت نه تنها جهاد و قتال در راه خدای سبحان را هدم و خونریزی بی ثمر و اثر نمی دانند بلکه آن را آرزو کرده یکی از ارکان هدایت و فوز و رحمت و سعادت می دانند و برعکس همه آنها ییکه به هر عنوان حاضرند در جهان شرک آلود زندگی کنند، زندگی در کنار فاسدان و ظالمان را هم ننگ می دانند و چون سالار شهیدان علیه السلام فریاد **﴿فانی لا أرى الموت الا سعادة و لا الحياة مع الظالمین الا برما﴾**^(۲) را سر می دهند.

آری آنکه می گوید هر که مردن برایش آسان شود کشتن هم برایش آسان است و با همین استدلال جاهلانه حرفی پست تر از خودش را می زند و سالار شهیدان علیه السلام را محاکمه می کند و در آخر او را مستحق جنایات یزیدیان می داند؛ «اولاً» بداند سالار شهیدان کشتن برایش آسان نبود و لذا چون قبل از ظهر جنگ در اسلام کراهت دارد حضرت قبل از ظهر حتی یک تیر نیانداخت و ثانیاً در تمام کتب تاریخی نقل است که در طول جریان جهاد مقدس حسینی، سالار شهیدان علیه السلام فریب خوردگان یزیدی را از جنگ و قتال منع می کرد.

پست ترین استدلال این فریب خورده یزید مسلک^(۳) این است که وقیحانه به روایت امام هادی علیه السلام که فرموده **﴿من هانت علیه نفسه فلا تامن شره﴾**^(۴) استدلال کرده و بیان جاهلانه خود را به زعم خود رنگ روایی هم می زند غافل از اینکه اولاً مسئله قیام امام حسین علیه السلام یک امر و تصمیم شخصی نبوده بلکه بنا به دستور خدای سبحان صورت گرفته و ثانیاً در اینجا بحث کوچک شمردن شخصیت نیست زیرا که یزیدیان به شخص امام حسین علیه السلام کاری نداشتند و امام حسین علیه السلام به خاطر اهانت به شخصیتش قیام نکرد بلکه بحث اهانت به

۱. صحیفه سجادیه علیه السلام، دعای اول.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۹.

۳. در جوامع تاریخی ضبط است که یزید هم خود حسین بن علی علیه السلام را مسئول شهادتش می دانست و ملک و حکومت خود را نتیجه یک فرآیند الهی - طبیعی معرفی می کرد این تفکر عوام فریبانه در بین اکثر حکام فاسد اموی و حتی عباسی به عنوان نوعی جبر گرایی جریان داشت.

۴. تحف العقول، ص ۵۱۲.

دین بود و سالار شهیدان به جهت حفظ دین قیام کرد و ثالثاً شری دامن حسین بن علی علیه السلام را نگرفت چرا که او مثل یزید مسلکان تشنه و گرسنه لماظه و جیفه دنیا نبود او دنیا را برای ساختن آخرت می خواست و در این امر هم پیروز شد و به بهترین وجه ممکن آخرت خود را ساخت اگر چه سایه آن عظمت اخروی بر دنیای او هم افکنده شد و اعتباری که او در عالم دارد جز پدران و فرزندان معصوم او احدی ندارد.

من در جواب این گفتار سخیف که صبغه تاریخی هم دارد و معمولاً عالم نمایان هنری جز زنده کردن شیطنت تاریخ گذشته شیاطین را ندارند جمله‌ای از خود سالار شهیدان علیه السلام ذکر می‌کنم نقل است وقتی فرزند عمر بن خطاب، همین نصایح شرک آلود را به آن حضرت ارائه داد حضرت در جواب او فرمودند ﴿اف لهذا الکلام ... لو ان اباک عمر بن الخطاب ادرک زمانی لنصرنی کنصرته جدی و اقام من دونی قیامه بین یدی جدی﴾^(۱).

﴿هدف مجاهد در اسلام﴾

در اسلام مجاهد برای آن قیام نمی‌کند که از راه جهاد به قطعه زمینی دست یافته و یا حکومتی را سرنگون ساخته که خود و یا همفکران خود بر آن دست یابند. بلکه مجاهد در اسلام برای این تلاش می‌کند که توده‌های ضعیف و دور از حقیقت را از شر باطل نجات داده و فتنه‌ها را کنار زده انسان را به تکامل رسانده و ذکر خدا را حاکم و احیاء کند.

آری پیام و هدف جهاد و مجاهد در اسلام انهدام طرفین نیست بلکه احیاء و اعلام کریمه ﴿کلمة الله هی العلیا﴾^(۲) است.

پس روشن است که اگر جهاد نباشد، ذکری نخواهد بود تا عارف نمایان بیگانه با روح دین در زیر سقفها در عین راحتی و آسایش به ذکر گفتن پردازند.

جهاد که سبب احیای حق و زهوق باطل است، به خواب آلودگی و ذلت جمعیت مستضعف و محروم از حق و حقیقت پایان داده و نیز خودکامگی و سودجویی عده‌یی که از جهل و ضعف جمعی سود جسته‌اند پایان می‌دهد.

اسلام جهاد را اینگونه معرفی می‌کند که جنگ و جهاد خود هدف نیست، بلکه قیام برای

۱. موسوعة کلمات الحسین علیه السلام، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲. توبه ۴۰.

جلوگیری از تجاوزها و ستمگریها و نیز گشایش راه سعادت در فرا روی انسانهای حقیقت‌جو و حقیقت‌خواه می‌باشد.

با این معنا است، که ذاکران واقعی و عدالتخواهان و آزاداندیشان عالم به چنین مبارزه‌ای مبادرت می‌ورزند و آن را می‌ستایند.

نقل است «ربعی بن عامر» نماینده مسلمانان به «رستم فرخ زاد» سردار ایرانی گفت: «خدایا ما را برانگیخته و خدا ما را آورده تا هر که را خواهد از پرستش بندگان به پرستش او ببریم و از مضیقه دنیا به وسعت آن ببریم و از ستم ادیان باطل به عدل اسلام برسانیم»^(۱). همچنین «حذیفه بن محسن» در دیداری دیگر به او گفت:

«خدای عزوجل با دین خویش بر ما منت نهاد و آیات خویش را به ما نمود تا او را شناختیم که از پیش منکر او بودیم، آنگاه به ما فرمان داد که مردم را به یکی از سه چیز بخوانیم و هر یک را پذیرفتند، بپذیریم. یکی اسلام که اگر بپذیرند از دیار شما برویم، یا جزیه که اگر بدهید، در موقع نیاز از شما دفاع می‌کنیم و یا جنگ»^(۲).

هدف اسلام از جهاد ایجاد ارتباطی بین خالق و مخلوق است.

مجاهد مسلمان در پیکار خود با کفار کسی را مجبور به پذیرش اسلام نمی‌کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اول مجاهد فی سبیل الله بود و در میدان جهاد شجاع‌ترین انسان میدان بود که امیر شجاعت علی بن ابی طالب رضی الله عنه می‌فرماید: «کنا اذا اشد (احمر) البأس اتقینا برسول الله صلی الله علیه و آله فکان أقربنا الی العدو»^(۳) «وقتی نائره جنگ مشتعل می‌شد ما به آن حضرت پناه می‌بردیم، وقتی در میدان جنگ به آن بزرگوار نزدیک می‌شدیم چنان احساس امن می‌کردیم که گویا به سنگر رسیده‌ایم» همین پیامبر که حقیقت شجاعت بود وقتی مکه را فتح کرد، قریش همانهایی که سیزده سال بدترین آزارها را به پیامبر رسانند را آزاد گذارد و هیچ فردی را به قبول اسلام و ادار نساخت تا بلکه خود ایشان دین صحیح را بشناسند^(۴).

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۶۹۲

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۶۹۴

۳. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۷، ص ۱۰۴ - کامل بن اشیر، ج ۲، ص ۳۰۶.

۴. اعلام الوری، ج ۱

و نیز وقتی که کفار امان می‌خواستند اما نشان می‌داد تا خود پس از تحقیق اسلام را آزادانه بپذیرند.

در جوامع تاریخی آمده است صفوان بن امیه پس از فتح مکه به جده فرار کرد وقتی از پیامبر اسلام ﷺ برایش امان خواستند حضرت عمامه خود را برای او فرستاد تا با این نشانه در امان باشد و به مکه وارد شود، صفوان از جده برگشت و به پیامبر ﷺ عرض کرد دو ماه به من اختیار و مهلت بده پیامبر ﷺ به او چهار ماه مهلت داد او همراه حضرت به حنین رفت و سپس با اختیار اسلام را انتخاب کرد (۱).

البته تاریخ می‌نویسد، همین پیامبر رحمة للعالمین ﷺ که مکیان را پس از فتح مکه عفو فرمود، چند نفر از جمله دو زن مغنیه را عفو نکرد «لما كان يوم فتح مكة أمن رسول الله ﷺ الناس الا اربعة نفر وامراتين و قال «اقتلوهم وان وجدتموهم متعلقين بأستار الكعبة» (۲)

باری پیامبری که «وحشی» قاتل حمزه را عفو می‌کند، حاضر نیست دو زن رقا صه آوازه خوان را عفو کند و می‌فرماید: اگر به پرده‌های کعبه هم آویزان شده بودند آنها را بکشید. خوب است آنها که به فراریان از انقلاب می‌گویند اگر دستتان به خون آلوده نیست باز گردید، به این نکته توجه کنند.

«سخن اینکه»

اسلام چنین چهره‌ای را از جهاد برای بشریت ترسیم کرد تا جهان انسانیت آن صورت وحشتناک جنگ را برای همیشه از ذهن بیرون بریزد.

در اسلام جهاد مبارزه برای فرونشاندن لهیب سوزان انتقام و یا سلطه جویی و یا برای خاموش کردن زبانه‌های فروزان آتش خواهش‌ها و آمال و شهوات حیوانی نیست بلکه جهاد برای از میان برداشتن موانع گسترش حقیقت و مفاهیم والای آن است و نیز برای جلوگیری از تجاوز دشمن خارجی و حفظ مرزهای اسلامی و یا برای سرکوبی یا غیان و طاغیان داخلی و برای نشر عدالت و پیشگیری ستم و تجاوز است.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲

۲. البداية و النهایة، ج ۴، ص ۳۴۱

«جهاد یک امر فطری»

اسلام جهاد را یک امر فطری معرفی می‌کند. فطرت انسان حکم می‌کند که همواره علفهای هرزه و عضوهای فاسد عالم را قطع کند اسلام هم که همان دین مطابق با فطرت است بر چنین معنائی حکم کرده است.

انسان با نگرشی به سراسر گیتی به روشنی در می‌یابد که زندگی تمام موجودات وابسته به تلاش و مبارزه است.

آری جهان میدان مبارزه است و هر موجودی به نحوی در حال مبارزه با باطل است چرا که باطل همان عدم و نابودی است و سرانجام به نابودی هم ملحق می‌شود و هر کس که خواهان بقا باشد باید با باطل مبارزه کند.

جهاد و مبارزه، در تمام موجودات عالم جریان دارد. خالق عالم به هر موجودی ابزار لازم برای رسیدن به بقا را داده است به گوزن شاخهای پیچ در پیچ به آهو ساقهای باریک برای فرار و به شیر چنگالهای تیز و پنجه‌های قوی تا هر یک به نحوی باطل خود را دفع کند حتی گیاهان با ریشه دوانیدن و شکافتن ژرفای زمین برای جذب آب و غذا و ادامه حیات مبارزه می‌کنند تا راهی برای خود باز کنند در تمام این مراحل مبارزه و جهاد است که امکان حیات را فراهم می‌کند در انسان هم اگر بشریت بخواهد به آرمانهای والای الهی، انسانی برسد باید مبارزه کند و برای اینکه درهای رحمت و توفیق را بر روی خود و دیگران بگشاید باید جهاد کند.

«جهاد اکبر»

جهاد دارای ابعاد مختلفی است که مهمترین آن جهاد انسان با نیروهای اهریمنی است که مادر آنها هوای نفس خود انسان است به تعبیر «محمی الدین» بت لطیف و نادیدنی است «الطف الاوثان الهوی»^(۱) و این جهاد بزرگترین جهادی است که اسلام به آن امر کرده است.

نقل است که امیر المومنین علیه السلام فرمودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لشکری را برای پیکار با دشمن گسیل داشتند پس از بازگشتن پیروزمندانه آنان خطاب به آنها فرمودند «مرحبا بقوم

۱. فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۵۸۰

قضوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر، قيل يا رسول الله ﷺ و ما الجهاد الاكبر قال ﷺ: جهاد النفس ثم قال ﷺ افضل الجهاد من جاهد نفسه بين جنبيه^(۱) تبیین معنا اینکه؛ دشمن ترین دشمنان انسان نفس آدمی است چرا که ﴿اعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك﴾^(۲) وارد شده است و از آنجا که پیامبر اسلام ﷺ فرمودند ﴿ان افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائر﴾^(۳) و امام باقر علیه السلام فرمودند ﴿من مشى الى سلطان جائر فأمره بتقوى الله و وعظة و خوفه كان له مثل اجر الثقلين من الجن و الانس و مثل اجورهم﴾^(۴) بنابراین می شود گفت «ظالمترین سلاطین، شاه نفس انسان است» که انسان هر چه می کشد از اوامر این شاه ستم دوست است ﴿ان النفس لامارة بالسوء الامارحم ربی﴾^(۵) پس جهاد با نفس جهاد اکبر است.

﴿بزار جهاد در اسلام﴾

وسیله در جهاد فقط شمشیر نیست بلکه فکر، زبان، قلم و شمشیر است یعنی اسلام آخرین وسیله را شمشیر معرفی می کند. با نگاهی به سیره پیامبر اسلام ﷺ به خوبی روشن می شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر خلاف دیگر زمامداران که فقط به منظور کشورگشائی و استثمار و استعمار نیروهای انسانی و به دست آوردن ثروت ملل دیگر اقدام به جنگ کرده و دست به شمشیر می زنند، اول با مشعل منطق و فکر، کتاب و قانون حرکت کرده و آن ها را به حق و حقیقت دعوت می کند و وقتی دست به شمشیر می برد که دیگر ضرورت ایجاب می کند. در اسلام جهاد، ویژه جنگ مسلحانه و تنها به وسیله ی سلاح گرم و سرد نیست، بلکه جهاد فرهنگی و علمی یکی از بالاترین جهادها در اسلام است ﴿ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن﴾^(۶).

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۵

۲. بحار، ج ۶۷، ص ۶۴.

۳. وسایل، ج ۱۱، ص ۴

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۸

۵. یوسف ۵۳

۶. نحل ۱۲۵

﴿امر به معروف و نهی از منکر﴾

دعوت به حق و نهی از باطل که در لباس امر به معروف و نهی از منکر معرفی شده است؛ یکی از والاترین جهادها در اسلام است.

در کتب و جوامع فقهی امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو فرع مهم از فروع اسلام مورد بحث فقهای اسلام قرار گرفته و جالب اینکه بحث آن را در پایان کتاب الجهاد ذکر کرده‌اند.

در تبیین معنای امر به معروف و نهی از منکر گفته‌اند: «الامر بالمعروف و هو الحمل علی الطاعة قولاً او فعلاً و النهی عن المنکر و هو المنع من فعل المعاصی قولاً، او فعلاً (و هما واجبان عقلاً) فی أصح القولین^(۱)»

امر به معروف: دعوت و تحریک دیگران بر اطاعت خدا و انجام واجبات لافرق که قولی و لسانی باشد یا به فعل و عمل صورت گیرد.

نهی از منکر: باز داشتن و منع کردن دیگران از انجام محرمات و ارتکاب معاصی.

در باب علت وجوب امر به معروف و نهی از منکر بین علماء اختلاف است عده‌ای وجوب آن را عقلی می‌دانند و بعضی شرعی و عده‌ای عقلی و شرعی.

قائلین به وجوب عقلی به قاعده لطف استناد کرده و چنین می‌فرمایند:

لطف قاعده‌ای است در علم کلام که در بحث عدالت خدای سبحان مطرح است و تعریفش «ما یقرب العبد الی الطاعة و یبعد عن المعصیه» می‌باشد که بر سه نوع ذیل است:

۱. لطفی که فعل خدا است و افراد انجام می‌دهد مثل ارسال رسل.

۲. فعل مکلف است مثل تعلیم احکام که خداوند متعال تعلیم آنها را واجب کرده تا انسان با تعلیم آنها به او نزدیک شده و از معاصی دور شود.

۳. نه فعل خدای سبحان است و نه فعل مکلف بلکه موثر ثالثی دارد.

هر سه شعبه لطف به مقتضای حکمت خداوند، بر خدای سبحان واجب است. چرا که هدف خدای سبحان از آفرینش انسان این بود که بندگان به کمال و سعادت برسند و خدای

۱. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة کتاب الجهاد.

سبحان می‌داند که اگر ارسال رسل و انزال کتب نداشته باشد انسان نمی‌تواند به مطلوب او که همان کمال و سعادت است برسد و از طرفی انجام این امور هم برای خدای سبحان دشوار نیست و اگر این امور را انجام ندهد نقض غرض کرده و نقض غرض هم قبیح است و مولای حکیم کار قبیح نمی‌کند پس همه این امور بر خدای سبحان واجب است پس امر به معروف و نهی از منکر یک لطف است که خدا در عقل انسان آن را قرار داده و کل لطف واجب علی الله پس امر به معروف و نهی از منکر بر مولای حکیم و بر دیگران واجب است به حکم عقلی.

به عبارت دیگر چون امر به معروف و نهی از منکر فعلی است که بنده به اعتبار آن به طاعت نزدیکتر و از معصیت دور می‌شود و جزء وسایلی است که بنده را ترغیب به طاعت و تحذیر از معاصی می‌فرماید: یک لطف است و لطف هم وجوبش عقلی است پس امر به معروف و نهی از منکر یک واجب عقلی است.

اما دلیل قائلین به وجوب شرعی:

قائلین این قول می‌فرمایند: اگر وجوب این دو به حکم عقلی بود لازم می‌آمد که تخصیص بردار نباشند و بر همه کس واجب باشد چرا که احکام عقیده تخصیص بردار نیست و اگر یک ماده استثناء پیدا کند این حکم دیگر حکم عقلی نبوده بلکه شرعی می‌باشد زیرا فقط احکام شرعی است که تخصیص می‌خورد در مسأله امر به معروف و نهی از منکر تخصیص درکار است چرا که امر به معروف و نهی از منکر بر خدا واجب نیست چون اگر این کار بر خدا واجب بود یا این کار را انجام می‌دهد یا خیر و اگر انجام ندهد که اخلاص کرده که این امر قبیح است و مولای حکیم کار قبیح انجام نمی‌دهد. و اگر انجام بدهد این امر مستلزم جبر است که باز هم خلاف است چون با تکلیف تعارض دارد چون تکلیف با آزادی و اختیار است نه با جبر، پس چون تخصیص برداشت لذا وجوب امر به معروف و نهی از منکر عقلی نیست بلکه شرعی است که این معنا از آیات و روایات هم استفاده می‌شود.

عده‌ای هم گفته‌اند که وجوب آن عقلی و شرعی است:

«الی ذلک اشار فی الدروس: ان وجوبهما عقلی و شرعی، بمعنی انه فی بعض المواضع عقلی یجده من غیر حاجة الی الشرع، و ان وجد فی الشرع ایضاً»

در هر صورت چه وجوبش عقلی باشد چه شرعی مخالفتش معصیت است چون عقل و شرع هر دو حجت خدا هستند.

«علت دعوت اسلام به امر به معروف و نهی از منکر»

اسلام برای اینکه اولاً گناه در جامعه تسری نیابد و ثانیاً برای اینکه قبح آن از بین نرود و ثالثاً برای آنکه منکر و زشتی از جامعه رخت بریندد و رابعاً برای آنکه معروف و زیبایی در جامعه حاکم شود، دستور به امر به معروف و نهی از منکر می‌دهد.

آری وقتی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه فراموش شود گناه و پلیدی مانند یک بیماری مسری در اجتماع رواج پیدا می‌کند و زمانی که رایج شد دیگر برای آن زشتی و قبحی نمی‌ماند مثل وقتی که همه افراد جامعه سیر خورده باشند در آن وقت احدی بویی استشمام نمی‌کند تا بخواهد اعتراضی کند؛ در مرحله بعدی وقتی منکر حاکم شد اصولاً جای برای معروف نمی‌ماند بلکه معروف به عنوان یک جرم تلقی می‌شود و آمرین و عاملین به آن مجرم و متهم و کج تمدن و دور از زمان معرفی می‌شوند و بر عکس، هر کس منکرش بیشتر تمدن و روشنفکریش بیشتر، شعار محبوب مردمان اسیر دست شیطنت مستکبرین می‌شود برای جلوگیری از پیدایش چنین خطری است که اسلام دعوت به «امر به معروف و نهی از منکر» می‌کند تا معروف و نیکی از جامعه رخت بریندد و منکر جای آن را بگیرد.

از همین جا است که بزرگ مصلح عالم اسلام یعنی سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در بیان علت قیام کفر و شرک بر انداز خود چنین می‌فرمایند: «وانی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و...»^(۱)

اسلام با بینش وسیع خود می‌داند که حوادث منکر و قبیح در جامعه تأثیر گذار است و اگر جلوی آن گرفته نشود ممکن است قبح و زشتی آن از بین برود و نه تنها قبح آن از بین برود بلکه رنگ حقیقت و نیکی هم پیدا کند؛ مثل غیبت که جزء بزرگترین گناهان است و آیات و روایات فراوانی در قبح آن وارد شده است ولی به علت عدم وجود جهاد لازم و انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر متأسفانه قبح خود را از دست داده و جامعه اسلامی را بیمار به خود کرده است و زمانی که فردی را از آن می‌شود ناراحت گشته خود را در موضع حق می‌پندارد. مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله در مکاسب به چند آیه و روایت اشاره کرده و به استناد

آنها حکم به تحریم غیبت داده فرموده‌اند «الغیبة حرام بالا دله الاربعه و یدل علیه من الكتاب»^(۱)

قوله تعالی:

۱. ﴿و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم أن یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه﴾^(۲)
فجعل المؤمن اخیاً و عرضه کلحمه، و التفکر به أکلاً و عدم شعوره بذلک بمنزلة
حالة موته.

اولین آیه‌ای را که ایشان در باب تحریم غیبت نقل می‌کنند آیه فوق است و در ذیل آیه چنین می‌فرمایند: خداوند متعال در این آیه مومن را برادر مومن قرار داده و ابروی مومن را مانند گوشت وی محترم و واجب الحفظ محسوب نموده است و لذت بردن از غیبت را اکل^(۳) گوشت وی محسوب داشته و بی اطلاعی شخص غیبت شونده از غیبت را به منزله حالت مرگ وی قرار داده همانطور که انسان مرده نسبت به اطراف خود شعوری ندارد، شخصی که غیبت می‌شود نیز نسبت به غیبت کننده و غیبت اطلاعی ندارد و قادر به دفاع از خود نیست و از این رو لذت بردن از غیبت او مانند خوردن گوشت شخص مرده می‌ماند.

۲. ﴿ویل لكل همزة لمزة﴾^(۴)

دومین آیه‌ای را که مرحوم شیخ (ره) اشاره دارد که دلالت بر غیبت می‌نماید سخن خدای متعال است که می‌فرماید: «وای بر هر بدگوی طعنه زن»

۳. ﴿لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم﴾^(۵)

سومین آیه «خداوند آشکار نمودن بدی را مگر از سوی کسی که مظلوم واقع گردیده و بر او ظلمی روا شده است دوست ندارد»

۱. کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۰۸

۲. حجرات ۱۲.

۳. خوردن

۴. همزه ۱

۵. نساء ۱۲۸

۴. ﴿ان الذين يحبون أن تشيع الفاحشة في الذين امنوا لهم عذاب اليم﴾^(۱)
 چهارمین آیه «آنانکه دوست دارند که گناهان و امور زشت موجود در بین مؤمنین و آنانکه ایمان آورده‌اند را رواج دهند عذاب دردناکی خواهند داشت.» که البته استدلال به آیه آخر در صورتی تمام خواهد بود که جارو مجرور (فی الذین) متعلق به (فاحشه) باشد بنابراین معنای آیه اینگونه خواهد بود «آنهاییکه دوست دارند فحشای مومنین و کارهای زشت ایشان شایع گردد به عذاب الهی وعده داده شده‌اند».

و در ادامه می‌فرمایند «یدل علیه من الاخبار ما لا یحصى: فمنها ما روی عن النبی (ص) بعدة طرق ﴿أن الغيبة اشد من الزنا و أن الرجل یزنی یتوب و یتوب الله علیه، و أن صاحب الغيبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه﴾

روایاتی که در باب تحریم غیبت رسیده است بی شمار است از آن جمله روایاتی است که از لسان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است که:

۱. همانا غیبت شدیدتر است از زنا، همانا انسان ممکن است زنا کند و بعد توبه کرده و بر اثر توبه خداوند نیز توبه او را قبول کند ولی صاحب غیبت بخشیده نمی‌شود تا هنگامیکه صاحب او (یعنی شخص غیبت شونده) او را ببخشد

۲. وعنه صلی الله علیه و آله أنه خطب يوماً فذكر الربا و عظم شأنه فقال ﴿ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم من ستة و ثلاثین زینه و أن اربی الربا عرض الرجل المسلم﴾
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی خطبه‌ای خواندند که در ضمن آن ربا و بزرگی گناه ربا را برشمردند و فرمودند یک درهم که انسان آن را از راه ربا بدست بیاورد از سی و شش مرتبه زنا بالاتر است و رباترین ربا ابروی مسلمان است بنابراین اگر کسی ابروی شخص مسلمانی را ببرد گناهی به مراتب بیش از ربا را مرتکب گردیده است.

۳. وعنه صلی الله علیه و آله ﴿من اغتاب مسلماً او مسلمة لم یقبل الله صلاته و لا صیامه اربعین صباحاً الا أن یغفر له صاحبه﴾ هر کس از مرد یا زن مسلمانی غیبت بنماید، خداوند تا چهل روز نماز و روزه او را قبول نخواهد کرد مگر اینکه شخص غیبت کننده او را ببخشد.

۴. وعنه صلی الله علیه و آله ﴿من اغتاب مومناً بما فیہ لم یجمع الله بینهما فی الجنة و من اغتاب

مومنا بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما و كان المغتاب خالداً في النار و بئس المصير) هر کس غیبت نماید از مومنی به عیبی که در او وجود دارد، یعنی تهمت و افترا نزده بلکه عیب موجود در او را بیان دارد خداوند متعال بین این دو نفر در بهشت جمع نمی‌کند و هر کس مومنی را غیبت کند به آنچه که در او نیست و عیبی را به او نسبت دهد که آن را ندارد عصمت و رابطه اخوت دینی بین این دو منقطع گردیده و شخص غیبت کننده در جهنم جاودانه خواهد بود، که به تحقیق بد جایگاهی است.

۵. و عنه عليه السلام كذب من زعم انه و لد من حلال و هو ياكل لحوم الناس بالغيبة، فاجتنب الغيبة، فانها ادم كلاب النار) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است که فرمودند: دروغ می‌گویند کسی که می‌پندارد حلال زاده است در حالیکه گوشت مردم را با غیبت می‌خورد، پس اجتناب کنید از غیبت که همانا غیبت غذای سگان جهنم است.

۶. و عنه عليه السلام «من مشى في غيبة اخيه و كشف عورته، كانت اول خطوة خطاها و وضعها في جهنم» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است هر کس در غیبت برادر مومنش راه برود (یعنی از جایی به جایی حرکت کند تا غیبت شخصی را بنماید) عیب و عورت (سرو راز) او را بر ملا کند اولین قدمی که بر می‌دارد را در جهنم می‌نهد یعنی اول قدم او سبب دخول وی در آتش جهنم خواهد بود.

۷. و روی «ان المغتاب اذا تاب فهو آخر من يدخل الجنة و ان لم يتب فهو اول من يدخل النار» در روایت آمده شخص غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند اولین کسی است که وارد جهنم می‌گردد.

۸. و عنه عليه السلام «و ان الغيبة لتاكل الحسنات كما تاكل النار الحطب»

همانا غیبت حسنات و اعمال صالح انسان را می‌خورد همانطور که آتش هیزم را.

۹. و منها النبوی صلی الله علیه و آله «یوتی باحد یوم القیامه فیوقف بین یدی الرب عزوجل و یدفع الیه کتاب فلا یری حسناته فیہ فیقول: الاهی لیس هذا کتابی لا أری فیہ حسناتی فیقال له: ان ربک لا یضل و لا ینسی ذهب عملک باغتیاب الناس ثم یوتی بأخر و یدفع الیه کتابه فیری فیہ طاعات کثیرة فیقول: الاهی ما هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطاعات. فیقال له: «ان فلاناً اغتابک فدفع حسناته الیک» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند «در روز قیامت شخصی آورده می‌شود که در مقابل پروردگار عزوجل قرار گرفته و کتاب و نامه اعمالش به او داده

می‌شود، پس حسنات خود را در آن نمی‌بیند، از این رو می‌گوید: خدای من این کتاب و نامه اعمال من نیست، چرا که حسنات خود را در آن نمی‌بینم، پس به او گفته می‌شود پروردگار تو نه چیزی را کم می‌کند و نه فراموش می‌نماید، همانا عمل تو به واسطه غیبت نمودن از مردم رفع شده است. سپس شخص دیگری آورده می‌شود و نامه اعمالش به او داده می‌شود پس در آن طاعات بیشماری را می‌بیند و با ناباوری می‌گوید: پروردگار من این نامه اعمال من نیست، چرا که من این طاعات و عبادات را انجام نداده‌ام پس به او گفته می‌شود که فلانی از تو غیبت نمود و به این جهت حسنات و اعمال صالح او به تو داده شد.

۱۰. عن النبی ﷺ «ادنی الکفر ان یسمع الرجل من اخیه کلمة فیحفظها علیه یرید ان یفضحه بها اولئک لا خلاق لهم» «پایین ترین مراتب کفر این است که انسان از برادر دینی خود کلمه‌ای شنید، و آن را حفظ کند علیه او و قصد کند که به وسیله آن کلمه او را مفتضح سازد و همانا افرادی که اینگونه رفتار می‌کنند در عالم آخرت نصیبی برای ایشان نخواهد بود.»^(۱) آری غیبت که به تعبیر شیخ مرتضی انصاری رحمته الله در قبح آن احادیث بی شماری نقل شده به علت عدم نهی از منکر قبح خود را از دست داده و جزء رایج‌ترین گناهان جوامع اسلامی شده است به طوری که کمتر مسلمانی را می‌شود یافت که در طول عمرش غیبت نکرده باشد لذا اسلام وجود جهاد در ابعاد مختلف را لازم می‌داند.

«شرایط امر به معروف و نهی از منکر»

در جوامع روائی و فقهی ما آمده است که انسان به هر اندازه که می‌تواند باید امر به معروف و نهی از منکر کند اگر چه حتی به اندازه ایجاد و احساس نفرت از عمل ناپسند در اندرون دل باشد.

۱. «(انما یجبان مع علم) الامر والنهي (المعروف و المنکر شرعاً) لئلا یأمر بمنکر او ینهی عن معروف»^(۲) «علمای اسلام فرموده‌اند: کسی که معروف و منکر را نمی‌شناسد نباید امر به معروف و نهی از منکر نماید چرا که ممکن است در اثر جهل و ندانستن واقع به منکر امر کرده و از معروفی نهی کند.»

۱. احادیث شماره یک تا نهم از کتاب مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) نقل شده است.

۲. الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه، ج ۲

۲. «و اصرار الفاعل، او التارك فلو علم منه الاقلاع و الندم سقط الوجوب بل حرم»^(۱)

فقهائ می فرمایند: اگر معلوم شود که شخص گناهکار و نافرمان بدون اینکه او را امر و نهی کنیم خود از خطا دست بر می دارد یعنی منکر را ترک می کند و معروف را بجای می آورد، دیگر امر و نهی او واجب نیست و نیز اگر او اظهار ندامت و پشیمانی کند امر و نهی او واجب نیست، ولی اگر کسی تصمیم گرفته است که معصیت کند و یا در حال انجام معصیت است باید او را نهی کرد.

۳. «(والامن من الضرر) علی المباشرة، او علی بعض المومنین نفساً، او مالاً. او عرضاً» فقهائ فرموده اند: اگر امر و نهی موجب شود که به شخص امر و ناهی و یا به مسلمانان دیگر ضرر جانی و یا آبرویی و یا مالی قابل توجه برسد. در این جا امر و نهی واجب نیست و همچنین است اگر موجب در جرح و مشقت قرار گرفتن خود یا مسلمانان دیگری شود البته اگر معروف و منکر از اموری است که شارع مقدس به آن بسیار اهمیت می دهد دیگر هیچکدام از مسائل فوق الذکر موجب ترک این فریضه حیات بخش نمی شود.

۴. «(تجویز التأثير) بأن لا یكون التأثير عنده ممتنعاً، بل ممکناً بحسب ما یظهر له من حاله» فقها فرموده اند: امر و ناهی احتمال بدهد که امر یا نهی او تاثیر در شخص عاصی یا تارک دارد البته این امکان تاثیر دارای معنای ظریف و عمیقی است؛ که اگر به آن توجه نشود ممکن است خیلی از مواقع انسان به خیال عدم تاثیر تارک امر و نهی شود. برای تبیین این مهم نکات زیر را بیان می دارد:

۱. اگر احتمال می دهد که امر و نهی او در شخص مخاطب تاثیر دارد و در نتیجه معروف را به جا می آورد و منکر را ترک می کند. در این صورت، امر و نهی بر شخص مکلف واجب است.
۲. اگر با یک بار امر و نهی نمی توان به چنین تاثیری رسید ولی با تکرار تاثیر قطعی یا محتمل است، واجب است امر و نهی را تکرار کند تا نتیجه ی مطلوب حاصل آید.
۳. اگر فعلاً امر و نهی او اثر ندارد ولی باعث می شود که شخص خطا کار در آینده گناه را ترک کرده و مرتکب نشود در اینجا هم امر و نهی واجب است.

۱. الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه، ج ۲.

۴. اگر امر و نهی در شخص مخاطب تاثیر ندارد، ولی در شخص دیگر موثر است، یعنی با امر و نهی ای که به کسی غیر از عامل منکر و تارک معروف می‌شود، شخص عامل منکر و تارک معروف که نمی‌توان او را مخاطب قرار داد دست از گناه بر می‌دارد در این صورت هم امر و نهی واجب است یعنی باید به آن شخص که امر و نهی در او اثر دارد امر و نهی کرد تا دیگری از گناه دست بردارد.

۵. اگر احتمال دهد امر و نهی موجب می‌شود گناه کم شود یا گناه مهمی به معصیتی غیر مهم تبدیل گردد، باید امر و نهی کرد.

۶. اگر احتمال دهد امر و نهی او موجب می‌شود که معصیت دیرتر و اقع شود، نهی واجب می‌شود.

«مراتب امر به معروف و نهی از منکر»

مرتب اول اینکه مسلمان باید تنفر قلبی خود را نسبت به کسی که معروف را ترک می‌کند و یا منکری را به جا می‌آورد، اظهار کند تا او بفهمد که کار وی موجب تنفر است. اظهار تنفر و کراهت قلبی در جاتی دارد که تا مرحله سبک و اسفل ممکن است درجه اعلی لازم نیست «فیبتدی (اظهار الكراهة) و الاعراض عن المرتكب متدرجاً فیه ایضاً، فان مراتبه کثیره (ثم القول اللین) ان لم ینجع الاعراض، (ثم الغلیظ) ان لم یؤثر اللین متدرجاً فی الغلیظ ایضاً، (ثم الضرب) ان لم یؤثر الکلام الغلیظ مطلقاً»^(۱).

اظهار کراهت و تنفر قلبی به صورتهای گوناگون می‌تواند انجام بگیرد مانند:

اخم کردن، روگرداندن، پشت کردن، چشم بستن، صحبت را قطع کردن و....

مرتب ثانی این است که با گفتن از طرف بخواهد تا از منکر دست بردارد یا معروف را انجام دهد و تا ممکن است باید با گفتاری نرم از او بخواهد تا منکر را ترک و یا معروف را به جا آورد اگر طرف بالحن آرام حاضر نشد از کار خود دست بردارد، می‌باید او را امر و نهی کند منتها با غلظت و درشتی و تند خوئی البته نباید با دشنام یا اهانت همراه باشد چرا که دشنام حتی به

۱. الروضه البهیة، کتاب الجهاد

کفار هم جایز نیست ﴿لا تسبوا الذین یدعون من دون الله﴾^(۱) امیر المومنین علیه السلام خطاب به یاران خود می‌فرماید ﴿انی اکره لکم ان تکونوا سباین﴾^(۲)
 مرتبه سوم اعمال ضرب و قدرت، البته تا با آسان‌ترین روش اعمال قدرت می‌توان نتیجه گرفت به شدیدتر آن نباید پرداخت.

«هدف از امر به معروف و نهی از منکر»

هدف از این وظیفه و فرضیه همان هدف جهاد است یعنی حاکم شدن ارزشهای الهی و تطبیق معیارهای زندگی انسانی با دین و آشنا شدن جوامع انسانی با معارف حقه اسلام.

«سخن اینکه»

سخن این است که اسلام در مقام جهاد ابتدا به سراغ شمشیر نمی‌رود بلکه به عنوان آخرین حربه از شمشیر استفاده می‌کند یعنی آنجا که حیات انسان منوط به ممانعت باطل و باطل‌گرایان باشد اسلام گردن باطل را قطع می‌کند.

«پژوهشی پیرامون جنگهای پیامبر»

۱. جنگ بدر:

در سال دوم هجرت واقع شد و آغازگر جنگ مشرکین قریش بودند. کفار قریش از جمله عتبه، ولیدبن عتبه، شیبه، ابوجهل، نوفل بن خویلد و ... به همراه صد اسب و هفتصد شتر و ادوات طرب و زنان مغنیه^(۳) برای لهو و لعب از مکه به طرف مدینه حرکت کردند در حالیکه شمار آنها نزدیک به هزار مرد جنگجو بود.

از طرف دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همراه سیصد نفر برای دفاع از اسلام و حقوق مردم مدینه و ساکنان آن به پا خاست و در محلی بنام بدر با لشکریان قریش روبرو شدند. در این جنگ عده زیادی از بزرگان مشرکین قریش و مکه از قبیل عتبه، شیبه، ولیدبن عتبه، حنظله بن ابی سفیان، عاص بن سعید و ابوجهل کشته شدند و هفتاد نفر اسیر شدند. این واقعه در هفدهم رمضان سال دوم هجرت واقع شد.

۱. انعام ۱۰۸

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶

۳. آوازه خوان

۲. جنگ احد:

در ماه شوال سال سوم هجرت، قریش به بهانه گرفتن انتقام کشته شدگان بدر به طرف مدینه حرکت کردند و لشکری متشکل از پنج هزار نفر جنگجو، سه هزار شتر، دویست اسب و جمعی از زنان مغنیه و غیر مغنیه (برای تقویت روحی سربازان خود!!) فراهم نمودند این بار هم پیامبر اکرم ﷺ برای دفاع از اسلام و حقوق مسلمین به همراه تنی چند از اصحاب و یاران خود به طرف لشکر مشرکین حرکت کردند و در کنار کوه احد با مشرکین روبرو شدند در این جنگ مشرکین از نظر نظامی پیروز شدند ولیکن باز هم پیروز واقعی میدان مسلمین بودند چرا که هدف مشرکین مکه از بین بردن اسلام و پیامبر بود که موفق نشدند پس در حقیقت باز هم شکست خوردند.

۳. جنگ احزاب:

در ماه شوال یا ذوالقعدة سال پنجم هجرت جمعی از یهودیان «بنی النضیر» به مکه رفتند و قریش را به جنگ با مسلمین ترغیب و تحریک کردند. قریش از فرصت استفاده کرده و لشکر انبوهی از احزاب مختلف تشکیل داده به سوی مدینه حرکت کردند.

مسلمانان برای حفظ اسلام به پیشنهاد سلمان فارسی رضی الله عنه دورشهر را خندق کردند و در برابر ده هزار سرباز دشمن صف بستند.

قریش که از ابطال و پهلوانان عرب چون عمرو بن عبدود سود می برد پیروزی خود را اینبار حتمی می دید و لکن حضرت علی علیه السلام با کشتن بزرگ آنان یعنی عمرو بن عبدود که به او فارس یلیل یعنی کسی که قدرت او برابر هزار مرد جنگی است. مقدمه شکست آنها را فراهم کرد

با کشته شدن عمرو بن عبدود همزمان او پای به فرار گذاشتند و سرانجام این جنگ هم به نفع مسلمین پایان یافت^(۱).

۴. جنگ بنی المصطلق:

در سال ششم هجرت روی داد گروهی از قبیله ی خزاعه برضد مسلمانان به اقداماتی

۱. النهایة الارب فی فنون الادب، ج ۲، ص ۱۵۵

دست زدند، پیامبر مکرم اسلام ﷺ از توطئه آنها مطلع گردیده و بالشکری به سوی آنها حرکت کرده تا از خطر آنها جلوگیری کند این دو لشکر در محلی به نام مریسیع با هم روبرو شدند و در این پیکار هم لشکر اسلام پیروز شد^(۱).

۵. خیبر:

محلی بود در نزدیکی مدینه که دارای قلعه‌های محکمی بود به نامهای: ۱- ناعم ۲- قموص ۳- کتیبه ۴- شق ۵- نطاة ۶- طیح ۷- سالام.

گروهی از یهودیان در آنها زندگی می‌کردند. یهودیان خیبر برای تضعیف مسلمین با مشرکین روابط نظامی و اقتصادی برقرار کردند از آنجا که روابط اقتصادی و نظامی آنها امنیت مسلمین را به مخاطره می‌انداخت مسلمین برای از بین بردن این تهدید به سوی آن قلعه‌ها حرکت کردند و به برکت قدرت و شجاعت علی بن ابی طالب (ع) پیروز شدند. آن حضرت مرحب یهودی را در آن روز کشته و به طرف در قلعه قموص رفته در آن را از جای در آوردند دری که چهل نفر آن را به حرکت در می‌آوردند حضرت یک تنه آن را از جای درآورد، یهودیان پس از یک محاصره و جنگ تسلیم حکومت اسلامی شدند. این جنگ در سال هفتم هجرت روی داد.

۶. فتح مکه:

به دنبال شکستن پیمان صلح حدیبیه توسط مشرکین قریش که در آن صلحنامه، عهد کرده بود نسبت به مسلمانان و هم پیمانان آنها تجاوز و تعدی نکند ولیکن به این عهد خود عمل نکرده و با قبيله بنی بکر همدست شده می‌خواستند قبيله خزاعه که هم پیمان با مسلمین بودند را مورد حمله قرار دهند. پیامبر برای از بین بردن این تجاوز به طرف مکه حرکت کرد و بدون خونریزی مکه را فتح کرده و مردم را در مقام اسلام آوردن آزاد گذاشتند.^(۲) اینها مهمترین جنگ‌های پیامبر ﷺ بود و شما به خوبی دیدید که در تمام این جنگها پیامبر اسلام ﷺ اولاً به قصد دفاع از حقوق مسلمین و ثانیاً برای رساندن پیام حق حرکت کرده است نه برای خونریزی و انتقام بر خلاف دشمنان اسلام.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲

۲. البداية و النهایة، ج ۴، ص ۲۸۸

اگر انسان به منابع تاریخی رجوع کند می‌بیند آمار کشته شدگان در تمام جنگهای پیامبر به هزار و پانصد تن هم نمی‌رسد^(۱) شما این آمار کم را با آمار کشته شدگان در جنگهای سایر ملل دنیا مقایسه کنید خواهید دید که واقعاً اسلام دین رحمت، انصاف و عدالت است. آنها که دور از انصاف و اطلاع، با جهل همراه بغض «نعوذبالله» پیامبر اکرم ﷺ را خونریز و جنگ طلب معرفی می‌کنند، این معانی را چه وقت می‌خواهند درک کنند. لعن و نفرین خدای سبحان و انبیاء و ائمه هدی و اولیاء و پاکان تاریخ بر آنها و رویشان سیاه باد.

گوستاولوبون درباه اسلام چنین می‌گوید: لشکریان اسلام در هر جا که می‌رفتند اعلان عمومی می‌کردند که به عقائد ملتها احترام می‌گذارند و هر کس در اظهار عقیده و رفتار دینی خود آزاد است... رسم مسلمین این بود که پیش از اینکه برای فتح شهر یا مملکتی لشگر را بسیج کنند و حرکت دهند پیکههایی به نزد مردم آنجا می‌فرستادند که حامل شرایط صلح بودند. (۲)

این سخنان برای این بود که کسی فکر نکند که اگر در دعای ندبه گفته می‌شود که اسلام دین حاکم جهان خواهد شد «ولو کره المشرکون» و اگر این حاکمیت در سایه شمشیر ایجاد شود نه تنها بی عدالتی و بی انصافی نیست بلکه عین عدالت، انصاف و رحمت است چرا که مطابق با فطرت سلیم انسانها است و یقیناً تمام ملل جهان آگاهانه یا ناآگاهانه خواهان فرا رسیدن روزی هستند که اسلام این دین عدالت، انصاف، رحمت و حق بر جهان حاکم شود.

﴿بهره‌مندی﴾

بایره‌مندی از این فراز دعای ندبه می‌توان گفت خدای سبحان به وسیله حجت بن الحسن عجل الله تعالی اسلام که همان ره‌آورد جمیع انبیاء الهی - علی نبینا و آله و علیہ السلام - است را حاکم خواهد کرد ولو اینکه عده‌ای آن را نپسندند و این حکومت حق بعد از آن است که اهل عالم یا منکر آن شده‌اند و یا از احقاق و احیاء آن ناامید گشته‌اند.

۱. آمار کشته شدگان در جمیع جنگهای پیامبر در تاریخ الخمیس ۱۳۳۶، در سیره ابن هشام ۱۳۱۴، طبقات ابن سعد ۱۲۶۴ و فقط در بحار الانوار ۱۵۵۷ تن ثبت می‌باشد.

۲. تمدن اسلام و عرب ص ۱۵۴.

ولکن از آنجا که خدای سبحان خواهان زهوق باطل و احقاق حق است و هرگز خلاف وعده خود عمل نمی‌کند اسلام و حق را حاکم می‌کند و حجت خدای سبحان بعد از مدت‌ها در جایگاه خود یعنی رهبری مردم قرار می‌گیرد و به غضب غاصبان حق پایان می‌دهد.

﴿ سخن پایانی ﴾

سیمای جهاد و امر به معروف نهی از منکر در روایات:

۱. قال امیر المؤمنین علیه السلام «اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه» «الی ان قال» هو لباس التقوی، و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه فمن تركه ألبسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار و القماعة و ضرب علی قلبه بالاسداد و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد و سیم الخسف و منع النصف»^(۱)
 ۲. قال امیر المؤمنین علیه السلام «ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره و الله ماصلحت دنیا و لادین الاب»^(۲)
 ۳. قال امیر المؤمنین علیه السلام «اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنة، ضمن تركه رغبة عنه البسه الله الذل و سیم الخسف و دیت بالصغار»^(۳)
 ۴. روى عن النبی صلی الله علیه و آله «جهاد الرجل بذل نفسه و ماله حتى یقتل فی سبیل الله و جهاد المرأة حسن التبعل»^(۴)
 ۵. سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن الايمان فقال «ان الله عزوجل جعل الايمان على اربع دعائم على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد.. و الجهاد على اربع شعب: على الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و الصدق فی المواطن - و شنان الفاسقین»^(۵)
- عقال الباقر علیه السلام «... ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فريضة عظيمة بها تقام الفرائض، هنالك يتم غضب الله عزوجل عليهم فيعمهم بعقابيه فيهلك الا برار في دار

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹

۳. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۱

۴. هداية الامة، ج ۵، ص ۵۲۰

۵. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴۴

الاشرار، و الصغار فی دار الکبار، ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج و الصلحاء، فریضة عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب، و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقیم الامر الحیث»^(۱)

۷. قال النبی ﷺ «ان الله عزوجل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لادین له فقیل: و ما المؤمن الضعیف الذی لادین له؟ قال: الذی لاینهی عن المنکر»^(۲)

۸. قال امیر المؤمنین علیه السلام «من ترک انکار المنکر بقلبه و لسانه «ویده» فهو میت الاحیاء»^(۳)

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۷

۳. المقنعه شیخ مفید (ره)، ص ۸۰۸

گفتار شانزدهم

﴿وجعلت له ولهم اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين
فيه آيات بينات مقام ابراهيم و من دخله كان امنا﴾

در این فراز داعی به یکی دیگر از نعمات الهی و فتوحاتی که خدای سبحان نصیب پیامبر اکرم ﷺ و پیروان راستین آن حضرت فرمود اشاره می‌کند.

اسرائیلیان در طول تاریخ همیشه دشمن حق و حقیقت بوده و هیچ‌گاه در مقابل حق خاضع و خاشع نبوده و در طول تاریخ وجودشان، در مقابل تمام انبیاء الهی ایستاده‌اند و از هیچ‌گونه ظلم و جنایتی حتی کشتن انبیاء اباء نداشتند.

الآن هم باقیمانده آنها یعنی اسرائیلیان شاهدان خوبی برای بیان سیره ظلمانی اسلاف ناپاکشان هستند.

در زمان رسالت نبی خاتم حضرت محمد بن عبدالله ﷺ هم دست از شیطنت و

بهانه‌جویی که دأب و عادت همیشگی آنها بود بر نداشته و با ایراد بهانه‌های واهی تصمیم به ایجاد سستی و جدایی در صفوف مسلمین داشتند.

یکی از توطئه‌ها و بهانه‌های آنها ایجاد شبهه بر تریب بیت المقدس بر کعبه بود که خدای سبحان در این مورد هم دشمنان پیامبر ﷺ را مأیوس و سرافکننده ساخته فتحی عظیم را نصیب حال پیامبر اکرم ﷺ و پیروانش نمود.

خدای سبحان با قرار دادن کعبه به عنوان قبله و مکانی که موجب اتحاد، همبستگی، معرفی و ترویج دین جاودان پیامبر اکرم ﷺ، فتح و پیروزی دیگری را نصیب آن حضرت نمود.

«کعبه اولین عبادتگاه»

الكعبة: بفتح الكاف والموحده بينهما عين مهملة، هو البيت المربع منصرف اولاً ای بیت الله الحرام سمیت به لانها مكعبه على خلق الكعب و قيل التكعيب التربيع و قيل سمیت به لارتفاع بنائه و كل بناء مرتفع فهو كعبه... و فی الحدیث اول ما خلق الله تعالى فی الارض مكان الكعبه و وحی الارض من تحتها فهي سرّة الارض و وسط الدنيا... هو فی وسط المسجد الحرام. (۱)

یهودیان بر مسلمانان فخر می‌فروختند و مانند سایر اندیشه‌های واهی خود چنین می‌پنداشتند که بیت المقدس از کعبه برتر و شریف‌تر است اما خدای سبحان بافته‌های آنها را رشته کرده و فرمود کعبه اولین بنای روی زمین است یعنی قبل از آنکه بیت المقدس باشد کعبه وجود داشت.

نخستین جایگاهی که برای عبادت جمعی و پرستش گروهی اختصاص یافت کعبه است که بر پایه توحید و مهندسی وحی و عمارت پیغمبری و استواری امامت و تطهیر ضمیر، بنیان شده و از همین جهت کعبه را بیت العتیق خوانده‌اند.

عتیق به چیزی اطلاق می‌شود که قدیم و نفیس باشد و به چیزی که قدمت ندارد و یا قدیمی باشد اما از نفاست و قداست بهره‌ای نداشته باشد عتیق نمی‌گویند. بلکه عتیق تنها اختصاص به چیز کهنی دارد که زمانها بر او گذشته و از بین نرفته باشد و چیزی او را آلوده

۱. دایرة المعارف الشیعه العامة.

نکرده باشد و جاهلیت با پلیدیهای خود آن را پلید نکرده باشد^(۱).
در روایت آمده است «أنه سمی العتیق لانه بیت عتیق من الناس و لم یملکه احد»^(۲)
اینکه در این فراز داعی اشاره دارد کعبه «اول بیت وضع للناس» است یعنی اینکه کعبه
اولین جایگاه عبادت و پرستش است بنابراین مانعی ندارد که قبل از آن خانه‌های مسکونی
دیگری در روی زمین وجود داشته باشد که یقیناً چنین هم بوده است.

«تکریم و قداست کعبه»

کعبه عبادتگاهی است که در طول تاریخ مورد احترام و تکریم انسانها بوده است خانه کعبه
نزد تمام مردم و طوائف مختلف، بزرگ و مقدس شمرده می‌شد.
کعبه در نزد عرب و غیر عرب، از جهت حیثیت، منزلت و رفعت به گونه‌ای بود که هیچ
معبدی بدان پایه نمی‌رسید، زیرا آن را خانه خدا اعتبار می‌کردند.
هندوان آنرا بزرگ می‌داشتند و معتقد بودند که روح سیفا که اقنوم سوم از تالوث بوذی است
هنگامی که با همسر خود از شهرهای حجاز دیدار می‌کرد، در حجر الاسود حلول کرد.
صائبین که ستاره پرستانی از ایرانیان و کلدانیان بودند، کعبه را یکی از خانه‌های هفتگانه
معظم به حساب می‌آوردند. فارسیان کعبه را احترام می‌نمودند زیرا عقیده داشتند که روح
هرمز در آن حلول کرده حتی یهودیانی که گرفتار خبث، کینه و بدذاتی دیگر یهودیان نبودند و
به دین و شریعت موسی علیه السلام نزدیکتر بودند آنها هم کعبه را احترام نموده بزرگ می‌شمردند. از
طرفی عربها بالاترین تعظیم و کرنش را درباره آن انجام می‌دادند، آن را خانه خدا حساب
می‌کردند و از هر سوی به عنوان حجج به آنجا رو می‌آوردند.
کعبه خانه‌ای بود که سالها بلکه قرن‌ها قبل از پیدایش بیت المقدس عبادتگاه مردم حتی
بت پرستان بود و در نزد همه انسانها از قداست خاصی برخوردار بوده است.
خدای سبحان با بیان و طرح این مهم که خانه کعبه اول بنای روی زمین بوده است این
قداست را به آدمیان یادآور شده و آبی بر آتش توطئه‌های یهودیان ریخته نقشه‌های آنان را
بی‌اثر نموده است.

۱. صهبای صفا.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۱

اینکه اولین بنای روی زمین و پاکترین و مقدس‌ترین عبادتگاه روی زمین قبله موحدین و پرستشگاه مسلمین باشد بهترین نعمت برای جمیع مسلمین است.

«چگونگی ساخت کعبه»

آنچه از مبانی تاریخی و علمی در مورد چگونگی ساختمان کعبه و تحولات آن به دست می‌آید به قرار زیر است:

ابتدا حضرت آدم علیه السلام آن را بنیان کرد و سپس حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان الهی و کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام و تعیین محل خانه به وسیله جبرئیل علیه السلام آن را تجدید بنا نمود. بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام عمالقه بنای کعبه را تجدید نمودند در قرن ششم قبل از میلاد مسیح علیه السلام قبیله جرهم از راه یمن به مکه وارد شده بر عمالقه غلبه کرده و کعبه را تجدید بنا نمودند.

در نیمه قرن پنجم میلادی قصی بن کلاب^(۱) از شام به وطن اصلی خویش مکه مکرمه مراجعت نموده و مورد احترام اهل مکه و خویشاوندان خود قرار گرفت و کلید داری کعبه را که پیش از اسلام مقام مهمی به شمار می‌رفت از قبیله خزاعه خریداری نمود و سپس در اثر هوشمندی و نفوذ و قدرت خود سایر مناصب کعبه را از جمله سقایت و رفادت^(۲) حاجیان و دادرسی و فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و بناء کعبه را به طرزی محکم تجدید فرمود و از آن تاریخ ریاست خانه خدا و مشاغل نامبرده به قریش انتقال یافت.

پنج سال قبل از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیلی عظیم از کوه‌های مکه سرازیر شد و مقداری به بنای کعبه آسیب رساند، قریش تصمیم به تجدید بنا کعبه گرفتند و هر تیره از قریش ساختمان قسمتی از کعبه را به عهده گرفت دیوارها را برچیدند از نو دیواری بنا نمودند. هنگامی که دیوارها به اندازه قامت یک انسانی بالا آمد برای نصب حجرالاسود بین سران قریش اختلاف پدید آمد و تا چهار روز کار کعبه تعطیل شد تا اینکه پیر مردی موقر در بین ایشان چاره‌ای اندیشیده پیشنهاد کرد که انجام این کار به داوری یک نفر حکم محول گردد و نخستین کسی که از در صفا به مسجد الحرام وارد شود حکمیت به او واگذار شود و همه این

۱. جد چهارم پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم.

۲. پذیرایی.

نظر را پذیرفتند لحظه‌ای بعد حضرت محمد ابن عبدالله علیه السلام از در صفا وارد مسجد شد ظهور آن حضرت آرامشی به دلها بخشید و همه حکمیت آن حضرت علیه السلام را قبول کردند و حکم حضرت هم بر این قرار گرفت که سنگ را در وسط عباى ایشان قرار دهند و بزرگ هر قبیله یک گوشه آن را بگیرد و متفقاً آن را به محل نصب حمل نمایند تا همه از این افتخار نصیبی بگیرند این دستور عملی شد و چون به محل نصب رسیدند حضرت حجر الاسود را در جای آن نصب فرمودند. (۱)

«علت اینکه کعبه، کعبه است»

شخصی از امام صادق علیه السلام سوال کرد چرا کعبه را کعبه گفتند؟ حضرت فرمودند: چون کعبه دارای چهار دیوار است و چیزی که دارای چهار دیوار باشد شش سطح دارد و چون شش سطح دارد مکعب است و چون مکعب است، آن را کعبه گویند.

آنگاه درباره اینکه چرا کعبه دارای چهار دیوار بوده و چهار ضلعی است فرمود: چون بیت المعمور دارای چهار ضلع است کعبه هم محاذی آن است باید دارای چهار دیوار باشد و بیت المعمور خانه‌ای است در آسمان که به وسیله عبادت فرشتگان معمور و آباد است.

درباره اینکه چرا بیت المعمور چهار ضلع دارد چنین فرمود: چون عرش خدا دارای چهار ضلع است و سر اینکه عرش خدا، چهار ضلعی است، آن است که کلماتی که مبنای اسلام است چهار تا است که عبارتند از «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر» یعنی تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر. (۲)

«عظمت و قداست کعبه»

در اینجا به نقل چند روایت در بیان قداست و عظمت کعبه می‌پردازیم. زراره می‌گوید: من در کنار امام باقر علیه السلام در برابر کعبه نشسته بودم آن حضرت فرمود: نگاه به کعبه عبادت است، عاصم بن عمر به آن حضرت علیه السلام گفت کعب الاحبار می‌گفت: کعبه هر بامداد برای بیت المقدس سجده می‌کند امام باقر علیه السلام به او فرمود: تو درباره گفته کعب چه می‌گویی، عاصم گفت: کعب درست گفته، امام باقر علیه السلام به او فرمود: تو دروغ گفتی و کعب

۱. التنبیه الناسک عن حکمة المناسک، آیه الله تویسرکانی.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۰ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۰۱

الاحبار هم با تو دروغ گفت و در ادامه فرمودند: خداوند هیچ سرزمینی را محبوب تر از کعبه خلق نکرد سپس بادت اشاره به کعبه نمود و فرمود ﴿ولا اکرم علی الله عزوجل منها﴾^(۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند ﴿من نظر الی الکعبه لم یزل تکتب له حسنه و تمحی عنه سیئه حتی ینصرف ببصره عنها﴾ هر کس به کعبه بنگرد تا هنگامی که چشم از آن برداشته حسنه (و ثواب) برای او نوشته می شود و گناهی از او محو می گردد.^(۲)

و نیز، آن حضرت می فرماید: خداوند تبارک و تعالی، در پیرامون کعبه یکصد و بیست نوع رحمت، قرار داده است که شصت نوع آن مخصوص طواف کنندگان و چهل نوع آن از نمازگزاران در پیرامون کعبه و بیست نوع مخصوص ناظران کعبه است.^(۳)

همچنین از امام ششم علیه السلام نقل شده: هر کس از روی معرفت و آگاهی به کعبه بنگرد و همانطور که حق و حرمت آن را شناخته، حق و حرمت ما را بشناسد و حریم امامت و رهبری ما را پاس دارد، خداوند گناهانش را می آمرزد و شئون دنیا و آخرت او را کفایت و تأمین می کند ﴿من نظر الی الکعبه بمعرفة معرف من حقنا و حرمتنا مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفر الله له ذنوبه، و کفاه هم الدنيا و الاخره﴾^(۴)

در ذیل این حدیث مناسب دیدم بیانی را از مفسر حکیم حضرت آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) نقل نمایم.

ایشان می فرمایند: اگر چه نگاه به کعبه محمود و نظر به آن ممدوح و ناظر به آن مثاب و ماجور است لیکن همان طوری که کلمه توحید به شرط ولایت حصن امن و دژ نجات است نگاه عارفانه به کعبه، هماهنگ با ولایت نیز مایه غفران گناه و پایه نیل به جاه و رهایی از اندوه دنیا و آخرت است چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود ﴿من نظر الی الکعبه بمعرفة فعرف حقنا و حرمتنا مثل الذی عرفه من حقها و حرمتها غفر الله ذنوبه و کفاه هم الدنيا

۱. اصول کافی باب مولد امام باقر و امام صادق (ع) - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۶۲.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۱ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۶۴ - من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵.

۳. کافی ج ۴، ص ۲۴۰، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۷، ثواب الاعمال و عقابها، ص ۱۵۵.

۴. کافی، ج ۴، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۶۴ - ثواب الاعمال و عقابها، ص ۱۵۴.

والاخره ﴿(۱)﴾

در حرمت و قداست کعبه همین بس که فقها از خوف شکستن حرمت آن سکونت در حرم حتی مکه را مکروه می‌دانند.

امام صادق علیه السلام در تبیین معنای کریمه ﴿و من یرد فیه بالحداد بظلم نذقه من عذاب الیم﴾^(۲) می‌فرمایند ﴿کل الظلم فیه الجاد لو ضربت خادمک ظلما خشیت أن یکون الحداد﴾^(۳)

﴿بکه و معنای آن﴾

کعبه به بیان داعی در دعای ندبه واقع در بکه است.

بکه در اصل از ماده بک به معنی ازدحام و اجتماع است و این که به خانه کعبه، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است بکه گفته‌اند به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجا است. قول دیگر آن است سراسر حرم که خانه‌ها را نیز شامل می‌شود را مکه گویند و بکه تنها بر مسجد اطلاق می‌شود.

گروهی دیگر، بکه را موضع خانه و مطاف دانسته‌اند و مکه را نام شهر و اغلب براین نظرند.

در اشتقاق بکه دو وجه وجود دارد که یک وجه آن گذشت و وجه دیگر آن این است که گویند بکه از بک به معنای راندن یکی دیگری را، مشتق شده است.

و از آنجا که نظر جباران و طاغوتیان و بدخواهان از آن برگرداننده شده آن را بکه گویند علت اینکه مکه را بکه گویند در روایات چنین آمده است عن ابی عبدالله علیه السلام قال ﴿انما سمیت مکه بکه لان الناس یتباکون فیها﴾^(۴) و نقل دیگر اینکه ﴿سمیت بکه لان الناس یرکبونها بعضا فیهما بالایدی﴾^(۵) واللّه العالم.

۱. صهبای صفا.

۲. حج ۲۵

۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۴۱

۴. علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۰۰

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۳

«صفات و امتیازات کعبه الحرام»

داعی در این فراز چهار امتیاز و صفت برای کعبه بیان کرده است.

۱. مبارک: مبارک به معنی پربرکت و پرفایده است و کعبه از این جهت مبارک است که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پربرکت‌ترین سرزمینهای جهان است. معنای دیگری هم برای برکت گفته‌اند که به معنای بقاء و دوام و ثبوت دائمی خیرات و عبادات و طاعات در آن و حتی روایت شده که در هیچ زمانی، طواف خانه خدا قطع نمی‌گردد و گفته‌اند که پاداش عبادت در آنجا چند برابر است.

گویند مبارک را از برکه گرفته‌اند، برکه آن گودال را که شبیه، حوض است گویند و چون آب در آن ثابت و برقرار می‌ماند به آن برکه گویند.

۲. هدایت برای عالمیان: صفت بعدی که کعبه به آن متصف است «هدی للعالمین» است.

کعبه مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک، صفحات خشکی و دریا را زیر پا می‌گذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می‌شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم (ع) همچنان رائج بوده شرکت می‌کنند.

بعضی از مفسرین گویند مراد دلالت و هدایت جهانیان است به سوی خداوند چرا که بیانگر قدرت و عظمت خدای متعال است. به راستی چگونه است که در سرزمینی خشک و بی‌آب، سوزان و سنگلاخ و عاری از هر گونه امکانات زیست چگونه و با چه جاذبه‌ای تمامی یکتاپرستان را به دور خود جمع می‌کند و درس توحید، وحدت و اتحاد را به آنها تعلیم می‌دهد.

۳. آیات بینات: آیه را به این جهت آیه گفته‌اند که پیدا و هویدا است، آیه یعنی علامت یعنی نشانه‌ای که راه را نشان می‌دهد مقصود را نشان می‌دهد اگر مخفی بود که آن را آیه نمی‌گفتند فلذا اگر کسی آیات را نبیند نه یعنی اینکه آیات پنهان بوده که این بیان مخالف با معنای آیت است بلکه برای این است که آن شخص کور بوده و آیت را ندیده است.

«فالآیه مایکون مورد اللتوجه و القصد فی السیر الی المقصود و وسیله للوصول بها الیه»^(۱) و معنای «بیین» این است که امری کاشف، روشن و واضح باشد.

۱. التحقیق فی کلمات القرآن.

صفت بعدی کعبه این است که در این خانه نشانه‌های روشنی وجود دارد نشانه‌هایی از قدرت خدای متعال و حقانیت توحید و یگانه پرستی اگر چه دوام و ثبوت و وجود آن در طول تاریخ خود بزرگترین آیت و نشانه الهی است. چه بسیار بوده‌اند دشمنان نیرومندی که قصد تخریب آن را داشتند ولی ذلیل و نابود شدند و لکن در کنار این نشانه بزرگ الهی آیات بینات دیگری هم وجود دارد. از جمله این نشانه‌ها، آثاری است که از پیامبری بزرگ، قهرمان توحید و یکتا پرستی یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام در کنار آن باقی مانده مانند زمزم، صفا، مروه، رکن، حطیم، حجر الاسود، حجر اسماعیل که از همه روشن تر مقام ابراهیم می‌باشد که در این فراز هم به آن اشاره شده است.

مقام ابراهیم محلی است که در آن ابراهیم ایستاد برای بنای کعبه و یا انجام مراسم حج و هنوز آن معلوم و نمایان است.

مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است که بر سطح آن اثر قدمهای حضرت ابراهیم علیه السلام نمایان است که مابین مشرق و شمال خانه کعبه تقریباً موازی با در خانه کعبه واقع شده است و فاصله آن تا دیوار کعبه حدود ۱۳ متر است.

خدای سبحان آن سنگ را در سالهای طولانی هم چنان باقی گذارد. و جای پا و انگشتان پای حضرت به وضوح دیده می‌شود، اگر چه تماس و مسح بسیار مردم آن را فرسوده کرده است.

علامه آیت الله جوادی آملی درباره آیت و معجزه بودن مقام ابراهیم چنین نقل می‌فرماید:

از مکه مکرمه خاطره خوبی دارم. در سفری که سال ۵۱ - ۵۰ مشرف شدیم. در آن سفر دستمان به حجر نرسید و نتوانستیم استلا می‌کنیم ولی در کنار مقام بالاخره فرصت مختصری دست می‌دهد، مقام ابراهیم سنگی است که در قفسه‌ای قرار دارد و اثر دو قدم بر آن است، اما اثر انگشت به نظر نمی‌آید، چند سانتی ضخامت دارد و معروف است که اثر دو پای ابراهیم سلام الله علیه است و حضرت روی این سنگ پا می‌گذاشته‌اند و بنای کعبه را می‌چیده‌اند این به ذهن نمی‌آید که این اثر دو تا پا باشد برای اینکه هیچ اثر انگشتی نیست مگر اینکه کفش باشد، که باز ممکن است قابل توجیه باشد، بالاخره مثل اینکه باور کردنش تعبد بیشتری می‌طلبد و همانطور که من نگاه می‌کردم به این حجر مبارک، خوب که نگاه

کردم دیدم سمت چپ آن سنگ - اگر کسی پشت به کعبه بایستد - روی آن نوار با خط خیلی عالی نوشته «ولایوذه وحفظهما» این جای مبارک «آیه الکرسی» را که خدای سبحان می فرماید: حفظ آسمان و زمین برای ما دشوار نیست و ما را خسته نمی کند. حفظ این هم ما را خسته نمی کند. ما اگر بخواهیم اثر این دو پا را حفظ بکنیم برای ما خیلی خستگی ندارد، «لایوده حفظهما» وقتی من این جمله مبارکه را در نوار این سنگ دیدم خیلی خوشحال شدم و برای دوستان نقل کردم: آقایان و دوستانی که در سنوات بعد به مکه مشرف شدند برای اینکه این خط را با این خصوصیت ببینند، هر چه گشتند آن را نیافتند و من خودم اخیراً که باز مشرف شدم رفتم ببینم هر چه گشتم نبود.

آن کسی که مسئول آن قسمت است گفت دنبال چه می گردی؟ گفتم یک چنین چیزی گفت مگر در کتابها خوانده باشی، اینجا نیست آنجا واقعاً آیات و بینات است^(۱). آری واقعاً آنجا آیات و بینات است و خدای سبحان خود آن را حفظ کرده است و کعبه هدایت برای عالیمان است به خاطر وجود چنین نشانه های مبینی.

خدای سبحان مقام ابراهیم علیه السلام را در هر عهده و در هر شرایطی در برابر هر سیلی حفظ کرده است.

زراره از امام باقر علیه السلام پرسید. آیا شما حضرت حسین بن علی علیه السلام را ادراک کرده ای؟ فرمود: آری، بیاد دارم که در خدمت آن حضرت در مسجد کنار کعبه بودم و مردم درباره مقام ابراهیم علیه السلام سخن های گوناگونی داشتند بعضی می گفتند: مقام اسماعیل بود و برخی می گفتند: مقام درجای خود باقی است امام حسین علیه السلام به من فرمود: مردم چه کرده اند؟ گفتم: می ترسند سیل مقام را ببرد - فرمودند: ندا کن، خداوند مقام را آیت و علامت قرار داده هرگز آن را نمی برد آرام باشید (مردم آرام شدند)^(۲)

به هر تقدیر ظهور اعجاز و قدرت الهی در رخدادهای مختلف ضامن صیانت و حفظ آیات بینات حرم بوده و هست و آنهایی که گرفتار کوری باطن نباشند این نشانه های روشن را می بینند.

۱. میراث ماندگار - کیهان فرهنگی شماره ۹/۱۳۶۴.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ج ۲۴۲ - نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۴. کعبه مکان امن: صفت دیگری که داعی برای کعبه بیان کرده امنیت است و آن یعنی اینکه هر که در آن داخل شود در امن است و آنجا محلی امن برای مردم می باشد. مکه محل امنی است برای جمیع مردم و پناهگاه آنان است از هر جهت. امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس از مردم به حرم پناهنده شود در امان است و هر کس از گنهکاران داخل خانه شود و بدان پناه ببرد، از خشم خدا در امان است و حیوانات وحشی و درندگان و پرندگان که وارد حرم شوند از هر گونه شوراندن یا آزاری در امانند، تا زمانی که از حرم بیرون شوند. (۱)

کعبه جای امنی برای شهری، روستائی، متمدن و صحرائشین، دور و نزدیک، عالم و جاهل، حیوان، انسان و... می باشد.

سماعة بن عمران از امام صادق علیه السلام پرسید مردی به من بدهکار بود و مدتی غایب شد بعداً وی را در حال طواف دور کعبه دیدم آیا مال خود را از او بخواهم؟ امام ششم (ع) فرمود: نه براو سلام نکن و او را نترسان تا از حرم بیرون آید. (۲)

مرحوم فیلسوف الفقهاء ملا محسن فیض کاشانی «اعلی الله مقامه الشریف» در باب صفات و اسماء کعبه چنین می نگارد: «بیکه» مکه سمیت بما لانها کانت تبک اعناق الجبابره ای تدققها اولانها موضع ازدحام الناس من بک بکه اذا زحم «مبارکاً» کثیر الخیر و البرکه لما یحصل لمن حجه و عکف عنده من مضاعفة الثواب و تکفیر الذنوب و لمن قصده من نفی الفقر و کثره الرزق و «هدی للعالمین» لانه معبدهم «فیه آیات بینات» دلایل و اضحات کاهلاک اصحاب الفیل و غیره «مقام ابراهیم» ای منها مقام ابراهیم کما یستفاد مما یأتی فی باب خصائص الکعبه خصه بالذكر لانه أظهر آیاته للناس الیوم و قیل عطف بیان لایت أما لکونه وحده بمنزلة آیات کثیره لظهور شأنه وقوه دلالة علی قدرة الله و بنوة ابراهیم من تأثیر قدمه فی حجر صلدکتوله «ان ابراهیم کان امة» و إما لاشتماله علی عدة آیات کثیره فی الحجر و غوصهما فیه الی الکعبین و... (۳)

۱. وسائل الشیعه، ج ۹، صص ۲۲۹، ۲۳۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۶۵

۳. کتاب الوافی، ج ۱۲، ص ۲۲

آری خدای سبحان کعبه را یکی از نعمات برای موحدین مسلمین و در رأس آنها پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که اول مسلم است قرار داده که وجود کعبه تضمینی برای بقای دین او است همانطور که از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمودند ﴿لایزال الدین قائماً ما قامت الکعبه﴾^(۱) قرار داده است لذا داعی به این نعمت بزرگ هم که جزء نعم محوری است اشاره دارد تا جهت دعا را رعایت کرده باشد که یکی از شرایط رعایت جهت دعا ذکر نعم الهی است.

بهره‌مندی

مستفاد این فراز این است همانطور که مکه زادگاه اسلام پس از سالها که در اسارت شرک و مشرکین بود، به وسیله پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از آلودگی شرک و بت پرستی پیرایش شد و مرکز نشر و توسعه اسلام گشت، در زمان درک ظهور و حضور حجت بن الحسن عجل الله هم مکه مرکز نشر، توسعه و تحکیم اسلام خواهد شد.

در زمان درک حضور آن حضرت - ارواح العالمین له الفداء - دیده می‌شود آن حضرت به دیوار کعبه تکیه می‌دهند و خود را معرفی می‌کنند.

قال الامام الباقر علیه السلام ﴿والقائم یومئذ بمکه، قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيراً به، فینادی:

«ایها الناس! إنا نستنصر الله و من اجابنا من الناس فإنا اهل بیت نبیکم محمد و نحن أولى الناس بالله و بمحمد صلی الله علیه و آله فمن حاجنی فی آدم فأنا أولى الناس بآدم، و من حاجنی فی نوح فأنا أولى بنوح، و من حاجنی فی ابراهیم فأنا أولى الناس بابراهیم و من حاجنی فی محمد صلی الله علیه و آله فأنا أولى الناس بمحمد صلی الله علیه و آله و من حاجنی فی النبیین فأنا أولى الناس بالنبیین، ایس الله یقول فی محکم کتابه: «ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم»^(۲) فأنا بقية من آدم و ذخيرة من نوح و مصطفى من ابراهیم، و صفوة من محمد صلی الله علیه و آله»^(۳) بنابراین مکه سرچشمه دوباره خیرات و برکات می‌شود

۱. وافی ج ۱۲، ص ۴۰ - وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۴۸

۲. آل عمران ۳۳ و ۳۵.

۳. الامام المهدي من المهد الى الظهور، ص ۲۱۲

و قبله گاه مسلمین جایگاه فرزندِ مولودِ کعبه یعنی مهدی و هادی امت خواهد شد و آیات فراوان خود را بر جهانیان عرضه خواهد کرد و هر که به او معتصم و پناهنده شود در امان خواهد بود. چرا که آن حضرت می فرماید: ﴿وانصرونا ینصرکم اللہ تعالیٰ﴾^(۱) پس هر کس به کهف هدایت آن حضرت پناه برد منصور و هر کس ابا کرده از آن حضرت اعراض کند مخدول خواهد شد.

بهره دیگر اینکه در روایت نبوی آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد جایگاه امیر المومنین علی علیه السلام فرمودند: ﴿انت منی بمنزلة الكعبة توتی و لا تاتی﴾^(۲) و در این بیان امیر المومنین علیه السلام را به منزله کعبه معرفی کرده اند در این فرمایش نبوی صلی الله علیه و آله چند نکته وجود دارد که در ذیل به آنها اشاره می شود:

۱. چون امیر المؤمنین علی علیه السلام به منزله کعبه معرفی شده پس باید تمامی صفات کعبه در امیر المؤمنین علیه السلام باشد که چنین هم هست چرا که امیر المؤمنین علیه السلام هم رایت هدایت است و هم وجودش مبارک است و هم وجودش آیات بینات است و هم همه در پیشگاه او در امنیت عدالت او قرار دارند.

در اثبات این صفات ما در جلد دوم به طور مفصل حرف خواهیم زد اما به طور اجمال در توضیح آیات بینات و یکی در اثبات من دخله کان امانه دو مستند بسنده می کنیم.

در باب اثبات اولی استناد به این روایت نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: ﴿كف علی كفی فی العدل و فی العدد سواء﴾^(۳) دست علی علیه السلام دست من است و در عدالت و در خلقت مانند دست من است یعنی حتی سر انگشتان علی علیه السلام هم مثل سر انگشتان پیامبر صلی الله علیه و آله است که غیر از این دو شخصیت مقدس احدی دارای چنین شباهتی با دیگری نیست و این خود آیتی بزرگ است. در باب اثبات دومی هم به گفته خالد بن معمر در جواب معاویه که پرسید شما چرا علی علیه السلام را دوست دارید بسنده می کنیم که وقتی خالد سوال را شنید پاسخ داد: «علی ثلاث

۱. کتاب الغیبه نعمانی، باب ۱۴، حدیث ۶۷

۲. بحار، ج ۳۳، ص ۲۸۰- وسائل، ج ۸، ص ۲۱.

۳. ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۲۹۲.

خصال علی حمله اذا غضب و علی صدقه اذا قال و علی عدله اذا ولی»^(۱)
 ۲. موقعیت کعبه چنین است که حاجیان باید به طرف آن بروند دور او بگردند و طواف کنند و کعبه به طرف کسی نمی رود طبق بیان پیامبر ﷺ این خصوصیت در مورد امیرالمومنین علیه السلام هم وجود دارد که حضرت فرمودند توتی و لا تاتی یعنی همه باید به طرف آن حضرت بیایند و بر آن حضرت علیه السلام نیست که به طرف کسی برود.

۳. این صفات برای مقام امامت است نه مخصوص به شخص امیرالمومنین علیه السلام چرا که در روایات دیگر داریم که امام برحق به منزله کعبه است بنابراین امام زمان علیه السلام هم به منزله کعبه است و همه باید به طرف آن حضرت بروند و این همان معنای جمال حضور در آینه غیبت است یعنی مردم از درک حضور آن حضرت غایبند نه اینکه حضرت غایب باشد و از همین جا لطافت ذکر کعبه در دعای ندبه روشن می شود.

سخن پایانی

مشابَهت امام زمان علیه السلام با حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «المهدی من ولدی، اسمه اسمی، کنیه کنیتی، شبهه الناس بی خلقاً و خلقاً، تکنون به غیبة و حیره تضل فیها الامم، ثم یقبل کالشهاب الثاقب یملاها عدلاً وقسطاً و کما ملئت جوراً و ظلماً»^(۲)

مهدی از فرزندان من است، نام او نام من است، کنیه اش کنیه من است، شبیه ترین مردم است به من از جهت سیمای ظاهری و صفات باطنی، برای او غیبتی است که به خاطر آن غیبت مردم درباره او گرفتار اشتباه و گمراهی می شوند سپس او ظهور می کند و عالم را از عدل و داد پر می کند همانطوریکه از ظلم پر شده است.

اگر چه با این سخن پیامبر لزومی دیگر نمی باشد که شباهتهای دیگری برای آن حضرت بیان کنیم چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به طور کلی فرمودند خلقاً و خلقاً شبهه الناس بی و لکن یک شباهت مهم آن حضرت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرده و به نوشتار خود پایان می دهیم.

همانطور که گذشت پیامبر اکرم به وسیله ملائکه و رعب نصرت داده شده است امام

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۴۳.

۲. کمال الدین ص ۲۷۱.

صادق علیه السلام می فرماید «ان الله يؤيد الحجة بثلاثة اجناد: بالملائكة والمؤمنين والرعب»^(۱) حضرت حجت هم به ملائکه و رعب و مؤمنین یاری و نصرت داده می شود.

قد تم «بمعونة الله تعالى و حسن توفيقه» الجزء الاول من كتاب «جمال حضور در آینه غیبت» علی يد مؤلفه بحمد الله سبحانه و تعالى و يليه ان شاء الله الجزء الثاني. لقد بذلت جهدي و صرفت سعيي في تأليف هذا الكتاب بقدر ما وصلت اليه فطنتي القاصره و اسأل الله عزت آلائه ان يمن علي كما يمن على الذين استضعفوا في الأرض و بالمزيد من التوفيق لما يحب و يرضى واجعلني و كل من آمن بالله و اليوم الاخر و عمل صالحاً من خالص شيعه حجته و احشرونا في زمرة و امتنا على محبته و صلى الله على سيدنا محمد النبي و عترته لا سيما صاحب الدعوة النبويه و الصولة الحيدرية و العصمة الفاطمية و الحلم الحسينية و الشجاعة الحسينية و العبادة السجادية و العلم الباقرية و الصداقة الصادقية و الكظم الكاظمية و الحجج الرضوية و الجود التقوية و الهداية النقية و الهبة العسكرية القائم بالحق و الداعي الى الصديق المطلق كلمة الله امان الله و حجة الله القائم بالحق بأمر الله المقسط لدين الله و الذاب عن حرم الله قاطع البرهان و خليفة الرحمن و مظهر الايمان و سيد الانس و الجان امام السر و العلن ابى القاسم م ح م د، حجة بن الحسن العسكري صاحب العصر و الزمان بقية الله في العالمين عدد ما ذكره الذاكرون و غفل عن ذكره الغافلون. ختمه الشريف و الحمد لله رب العالمين.

«پایان جلد اول»

۱. سفینه البحار و آژه رعب.

پیشگفتار

سخنی کوتاه در مورد مصادر و راویان دعای ندبه..... ۵

گفتار اول

۲	ره آورد خداشناسی انسان شناسی است
۲	معرفت الهی
۴	دعا میزان شناخت جایگاه آدمی
۴	تزکیه و تعلیم ثمره دعاء
۵	خدا خوانی دعای برتر
۵	دعاء خالصترین عبادت
۷	کبر حجاب اکبر
۷	اقسام دعاء
۸	ملاک ارزش آدمی
۹	شاکله دعاء
۹	احکام دعاء
۹	آداب دعاء
۱۰	اسرار دعاء
۱۰	ارکان دعاء
۱۱	تأثیر معرفت در دعاء
۱۱	خواندن بهتر از خواستن
۱۲	تقوا پایه پذیرش هر دعاء
۱۳	نقش زمان و مکان در دعاء
۱۵	دعا عبادتی فردی و اجتماعی
۱۵	دعاه همیشه مستجاب است
۱۶	وظیفه داعی
۱۷	ندبه یک دعای کامل
۱۸	معنای ندبه
۱۸	امام حاضر و مأموم غایب
۱۹	دعای ندبه و زمان و مکان
۱۹	ندبه دعایی فردی و اجتماعی

گفتار دوم

۲۱	پیام لا اله الا هو
۲۲	ره آورد توحید
۲۳	لا اله الا الله یک دستور عبادی
۲۴	نقش توحید در دعاء
۲۵	عالم بر مدار توحید است

۲۶	معنای توحید و موحد
۲۶	مطالبی پیرامون توحید
۲۸	توحید و اقسام آن
۲۸	توحید نظری
۲۸	توحید عملی
۲۸	توحید نظری و ابعاد آن
۲۸	توحید ذاتی
۲۸	توحید صفاتی
۲۸	توحید افعالی
۲۹	توحید در خالقیت
۲۹	توحید در ربوبیت
۲۹	توحید تشریحی
۲۹	توحید عملی
۲۹	توحید عبادی و اطاعتی
۳۰	توحید استعانی
۳۰	توحید حبی
۳۰	رابطه توحید نظری و عملی
۳۰	شرک و اقسام آن
۳۰	شرک نظری
۳۰	شرک عملی
۳۰	شرک خفی
۳۲	توحید امری فطری
۳۳	علل مشرک شدن انسانها
۳۵	نامالایمات موجب بالندگی بشر است
۳۵	براهین معرفت صانع و خدای یگانه
۳۵	برهان صدیقین
۳۶	تقریر برهان
۳۹	برهان امکان و وجوب
۴۰	برهان حدوث
۴۱	برهان حرکت
۴۲	برهان فطرت
۴۲	برهان نفس
۴۲	برهان نظم
۴۳	نمونه هایی از نظم در عالم
۴۴	برهان حکمت
۴۴	برهان آنسلم (وجودی)
۴۵	برهان معجزه
۴۵	برهان وجدان و اخلاق

۴۵	برهان اجماع عقلاء.....
۴۶	براهین اثبات یگانگی خداوند.....
۴۶	برهان فساد یا تمانع.....
۴۶	تقریر برهان.....
۴۶	برهان هدایت و فیض تشریحی.....
۴۷	برهان اقتضاء (صرف الوجود).....
۴۷	برهان تمیز.....
۴۸	سیمای توحید و یگانگی در لسان روایات.....
۵۰	کلامی درباره لا اله الا هو.....
۵۰	کلامی درباره هو.....
۵۰	رابطه الحمد لله و لا اله الا هو.....
۵۴	بهره مندی.....
۵۵	سخن پایانی.....
۵۷	گفتار سوم.....
۵۷	سر عدم اجابت دعاء.....
۵۹	ندبه با آداب مستجاب است.....
۵۹	تحمید یک وظیفه است.....
۵۹	تعریف حمد.....
۶۰	ارکان حمد.....
۶۰	رکن اول حمد.....
۶۱	طهارت علمی و عملی حامد.....
۶۱	حمد عالمانه.....
۶۲	ره آورد حمد حقیقی شرافت است.....
۶۳	تحمید آسانترین راه طهارت.....
۶۳	طهارت علمی و عملی.....
۶۴	رکن دوم حمد.....
۶۵	حمد مخصوص ذات اقدس اله است.....
۶۵	الله نامی جامع برای خالق.....
۶۵	رکن سوم حمد.....
۶۶	رکن چهارم حمد.....
۶۶	سراسمیه بودن صیغه حمد.....
۶۶	معنای الف و لام در اول حمد.....
۶۷	علت تقدم الحمد بر الله.....
۶۷	رکن پنجم حمد.....
۶۷	تبیین معنای رب.....
۶۸	تبیین معنای عالمین.....
۶۸	بهره مندی.....

سخن پایانی ۶۹

گفتار چهارم

صلوات بر نبی اکرم از آداب دعاء است ۷۱
 صلوات بر نبی اکرم از ارکان دعاء است ۷۳
 نبی مکرم اسلام و عترتش مجاری فیض کل ۷۳
 همه عالم خاشع در برابر نبی خاتم ۷۵
 اعراض از نبی اعراض از خدا است ۷۶
 تسلیم و صلوات ۷۶
 بهره‌مندی ۷۹

گفتار پنجم

اقسام نعم الهی ۸۱
 انسان و نعم الهی ۸۲
 علت تکرار حمد ۸۳
 ذکر نعمت از آداب دعاء است ۸۳
 قضاء الهی ۸۳
 انتخاب انبیاء ۸۶
 زوال و اضمحلال نعمت ۸۷
 حق مداری انبیاء ۸۷
 محدوده اختیار انسان ۸۹
 نزاهت از دنیا اساس همه خوبیها ۸۹
 تعریف زهد ۹۰
 ثمره قطع دل بستگی از دنیا ۹۱
 ثمره رضای خدا ذکر علی و ثناء جلی است ۹۲
 تعریف وحی ۹۲
 انواع وحی ۹۳
 وحی در تکوین ۹۳
 وحی به حیوان ۹۳
 وحی به ملائکه ۹۳
 وحی به انبیاء رسل الهی ۹۳
 بالاترین مرتبه وحی ۹۳
 نیاز انسان به وحی ۹۴
 چگونگی وحی ۹۵
 ماهیت وحی ۹۵
 عصمت و مصونیت انبیاء ۹۶
 انبیاء مهمانان مآدبه علم الهی ۹۷
 ذریعة و وسیله بودن انبیا ۹۷

۹۸.....	هدف از انتخاب و ارسال انبیاء
۹۸.....	بهره‌مندی

گفتار ششم

۱۰۱.....	خلقت آدمی نعمتی عظیم
۱۰۱.....	سیره انبیاء درس زندگی
۱۰۱.....	آدم در بهشت موعود سکونت نداشت
۱۰۲.....	آدم از بهشت اخراج توبیخی نشد
۱۰۲.....	عصمت و انواع آن
۱۰۳.....	عصمت وسیله اعتماد به انبیاء
۱۰۳.....	آدم همیشه بر مدار حق بوده است
۱۰۴.....	توضیح و تبیین
۱۰۵.....	ندبه چون قرآن مدافع عصمت آدم
۱۰۵.....	بهره‌مندی
۱۰۶.....	سخن پایانی

گفتار هفتم

۱۰۸.....	انبیاء اولوالعزم
۱۰۹.....	اوضاع اجتماعی مردم در زمان نوح
۱۱۰.....	معنای اصطفاء
۱۱۱.....	نوح و مردم
۱۱۲.....	هدف مشترک انبیاء
۱۱۲.....	روش دعوت نوح
۱۱۳.....	برخورد مردم با نوح
۱۱۴.....	انذار نهصد و پنجاه ساله نوح

گفتار هشتم

۱۲۷.....	فضای فرهنگی و اجتماعی بابلیان
۱۲۸.....	ابراهیم معلم یکتاپرستی
۱۲۹.....	رابطه مردم با اصنام
۱۲۹.....	معرفی خالق
۱۲۹.....	پاسخ بابلیان
۱۳۰.....	یوم الله ابراهیم
۱۳۰.....	ذلت بت سالاری
۱۳۱.....	محاكمه حق ذلتی دیگر
۱۳۳.....	موضع هدایتی حضرت در برابر دیگر مشرکین
۱۳۳.....	حکم به حق سوزی
۱۳۵.....	توحید معلم توحید

۱۳۵	آتش سرد معجزه ابراهیم
۱۳۶	مؤمنین به ابراهیم
۱۳۶	ابراهیم خلیل الله است
۱۳۷	لسان صدق
۱۳۸	بهره‌مندی
۱۳۹	سخن پایانی

گفتار نهم

۱۴۲	چگونگی ولادت حضرت موسی
۱۴۵	اولین رویداد ظلم ستیزی
۱۴۵	هجرت موسی
۱۴۸	آغاز رسالت
۱۴۹	نحوه وحی یابی
۱۵۰	اعطای معجزات
۱۵۰	سرّ تعدد آیات
۱۵۱	حرکت نور به سوی ظلمت
۱۵۲	مبارزه حق و باطل
۱۵۵	موسی کلیم الله است
۱۵۵	هارون شریک موسی
۱۵۶	هارون رء و وزیر موسی
۱۵۶	چرا شراکت و وزارت هارون مطرح است
۱۵۶	بهره‌مندی
۱۵۸	سخن پایانی

گفتار دهم

۱۶۱	اوضاع اجتماعی و فرهنگی در عصر مسیح
۱۶۲	مریم مادر عیسی
۱۶۳	عزالت شرعی مریم
۱۶۴	چگونگی مادر شدن مریم
۱۶۵	تمثل روح
۱۶۶	ولادتی سراسر اعجاز
۱۶۶	برخورد مردم بعد از ولادت
۱۶۸	رسالت عیسی
۱۶۸	معجزات و بینات عیسوی
۱۶۹	روح القدس چیست
۱۷۰	مبارزه باطل با حق
۱۷۱	حضرت عیسی از دیدگاه امیرالمومنین
۱۷۲	بهره‌مندی

سخن پایانی ۱۷۳

گفتار یازدهم

سرّ بیان سیره انبیاء ۱۷۵

تفاوت مکانت انبیا ۱۷۶

هدف از آفرینش آدمیان ۱۷۶

شرایط کمال یابی ۱۷۷

راه ارتباط مخلوق با خالق ۱۷۷

شریعت و منهاج ۱۷۸

شریعت رزق معنوی ۱۷۸

شریعت صحیح انسان را خلیفة الله می کند ۱۷۹

دین و معنای آن ۱۷۹

تفاوت شرایع و علت آن ۱۸۰

تعداد انبیاء ۱۸۰

وظائف انبیاء ۱۸۱

سیره انبیا یک کتاب تعلیم و تهذیب است ۱۸۲

ادریس ۱۸۲

هود ۱۸۳

رسالت هود ۱۸۴

نزول عذاب الهی ۱۸۶

مدت زندگانی هود ۱۸۶

صالح ۱۸۷

دام تطیر بستری برای دام گستران ۱۹۰

اسماعیل ۱۹۷

لوط ۱۹۸

اسحاق ۲۰۰

یعقوب ۲۰۰

یوسف ۲۰۲

شعیب ۲۱۰

هارون ۲۱۰

داود ۲۱۱

ایوب ۲۱۲

سلیمان ۲۱۳

یونس ۲۱۶

یحیی ۲۱۸

الیاس ۲۲۱

الیسع ۲۲۴

ذوالکفل ۲۲۵

۲۳۱ احقاق حق سیره مشترک انبیاء
۲۳۲ انبیاء فقط از بین مردان انتخاب شدند
۲۳۴ عقل مداری تنها، ثمری جز هلاکت ندارد
۲۳۴ سخن اینکه
۲۳۵ شبهاتی در مورد پیدایش شریعت و دین
۲۳۵ عوامل اقتصادی
۲۳۵ جهل انسان
۲۳۷ ترس انسان
۲۳۸ میل جنسی
۲۳۸ بهره‌مندی

گفتار دوازدهم

۲۴۰ نسب پیامبر
۲۴۱ مکان و زمان ولادت
۲۴۲ کرامات قبل و بعد از ولادت
۲۴۲ اسماء مبارک پیامبر
۲۴۲ کنیه های پیامبر
۲۴۴ حوادث مقارن با ولادت
۲۴۵ صباوت پیامبر
۲۴۶ رفتار پیامبر در زمان کودکی
۲۴۷ حضور پیامبر در اجتماع
۲۴۸ نخستین ازدواج پیامبر
۲۵۰ اوضاع اجتماعی حجاز
۲۵۲ رفتار پیامبر قبل از بعثت
۲۵۴ بعثت پیامبر
۲۵۴ خاتمیت پیامبر
۲۵۸ پیامبر اکرم حبیب الله است و درس محبت می‌دهد
۲۶۱ ره‌آورد محبت پیامبر
۲۶۱ طهارت شرط اساسی رسیدن به محبت پیامبر
۲۶۲ وجوب تکریم پیامبر
۲۶۸ سیادت پیامبر اکرم
۲۶۹ پیامبر صفوه من اصطفیة و افضل من اجتبیة و اکرم من اعتمدته
۲۷۰ پیامبر اسلام اقدم و افضل بر جمیع انبیاء(ع)
۲۷۰ پیامبر مبعوث برای تقلین
۲۷۶ کلامی درباره انسان
۲۷۷ کلامی درباره جن
۲۷۷ جن چیست؟
۲۷۸ برتری انسان بر جن

- ۲۷۹ علت اختصاص بعثت پیامبر اکرم بر جن و انس
 ۲۸۰ بهره‌مندی

گفتار سیزدهم

- ۲۸۲ معنای معراج
 ۲۸۲ معراج معجزه پیامبر
 ۲۸۳ آیات و روایات معراج
 ۲۸۴ زمان وقوع و مکان معراج
 ۲۸۴ وسیله پیامبر در شب معراج
 ۲۸۵ کیفیت تحقق معراج
 ۲۸۶ آیا معراج روحانی بود یا جسمانی
 ۲۸۹ کلامی دیگر در اثبات معراج روحانی - جسمانی
 ۲۸۹ شبهه مرحوم بو علی بر معراج جسمانی
 ۲۹۰ محدوده اسراء
 ۲۹۰ و اوطاة مشارقك و مغاربك
 ۲۹۱ آسمان بستر سیر پیامبر
 ۲۹۲ ره آورد پیامبر از معراج
 ۲۹۵ شب ظرف عروج انسان کامل
 ۲۹۷ بهره‌مندی
 ۲۹۸ سخن پایانی
 ۳۰۲ مشاهدات پیامبر در شب معراج

گفتار چهاردهم

- ۳۱۹ نصرت به وسیله رعب
 ۳۲۰ انذار کار اصلی انبیاء(ع)
 ۳۲۱ ابعاد جدال پیامبر
 ۳۲۴ فرشتگان الهی
 ۳۲۵ وساطت ملائکه در مسئله عود
 ۳۲۵ وساطت ملائکه در مرحله تشریح دین
 ۳۲۵ وساطت ملائکه در تدبیر امور این عالم
 ۳۲۵ جبرئیل و میکائیل محافظان پیامبر خاتم
 ۳۲۸ ملائکه مسومین
 ۳۲۸ بهره‌مندی

گفتار پانزدهم

- ۳۳۱ احقاق حق و حاکمیت اسلام
 ۳۳۲ ابعاد فتوح برای پیامبر
 ۳۳۲ فتح قریب

۳۳۲ فتح مبین
۳۳۲ فتح مطلق
۳۳۳ توضیح اینکه
۳۳۳ عالمگیر شدن اسلام
۳۳۴ علت بیان وعده در تحقق حاکمیت اسلام
۳۳۵ عدم تعارض لو کره المشرکون با لا اکراه فی الدین
۳۳۵ توضیح مطلب
۳۳۶ سخنی پیرامون جنگ و جهاد در اسلام
۳۴۱ جهاد در خدمت حق
۳۴۴ هدف مجاهد در اسلام
۳۴۶ سخن اینکه
۳۴۷ جهاد یک امر فطری
۳۴۷ جهاد اکبر
۳۴۸ ابزار جهاد در اسلام
۳۴۹ امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۱ علت دعوت اسلام به امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۵ شرایط امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۷ مراتب امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۸ هدف از امر به معروف و نهی از منکر
۳۵۸ سخن اینکه
۳۵۸ پژوهشی پیرامون جنگهای پیامبر
۳۶۱ بهره‌مندی
۳۶۲ سخن پایانی

گفتار شانزدهم

۳۶۵ کعبه اولین عبادتگاه
۳۶۶ تکریم و قداست کعبه
۳۶۷ چگونگی ساخت کعبه
۳۶۸ علت اینکه کعبه، کعبه است
۳۶۸ عظمت و قداست کعبه
۳۷۰ بکه و معنای آن
۳۷۱ صفات و امتیازات کعبه الحرام
۳۷۵ بهره‌مندی
۳۷۷ سخن پایانی

منابع و مأخذ

- آ
آثار الباقيه
آثار الصادقين
أ
اثبات وجود خدا
الاتفاق فى علوم القرآن
الاحتجاج
احياء علوم الدين
اختصاص
الاخبار الموفقيات
ارشاد القلوب
اسرار توحيد
اسفار اربعة
اسد الغابة
الاشارات و التنبيهات
اصول فلسفه و روش رئاليسم
اضواء البيان
اطيب البيان
اعلام الورى
اعيان الشيعه
الهيئات در نهج البلاغه (آيت الله صافى گلپايگانى)
الله شناسى
امالى صدوق (ره)
الامام المهدي من المهد الى الظهور
انوار التوحيد
انوار النعمانيه
اوصاف الاشراف
ب
بحار الانوار
بدائع الحكم
البداية و النهاية
البرهان (تفسير)
بلعمى (تاريخ)
البيع
پ
پژوهشى در جلوه هاى هنرى داستانى قرآن
- ت
تاج العروس
تاريخ تمدن ويل دورانت
التبيان (تفسير)
تحف العقول
تحرير الوسيله
التحقيق فى كلمات القرآن
تراث الشيخ الاعظم (شيخ انصارى ره)
تذكرة الخواص
تفسير موضوعى قرآن (آيت الله جوادى آملى)
تلخيص الرياض
تمدن اسلام و عرب
التمهيد فى علوم القرآن
التنبية الناسك عن حكمة المناسك
تنها خدا را پرستشگریم (مؤسسہ در راه حق)
تهذيب الاحكام
توحيد صدوق (ره)
ث
ثواب الاعمال و عقابها
ج
جامع العلوم فى اصطلاحات الفنون (دُستور العلماء)
جامع السعادات
جامع البيان
جامع المسانيد و السنن
الجدول فى اعراب القرآن
الجامع الصحيح (سنن ترمذى)
جهانى كه من مى شناسم
جواهر الكلام
جلالين (تفسير)
جرعه‌اى از بيكران زمزم
ح
حاشية الصبان على شرح اشمونى
الحكمة المتعاليه فى الاسفار العقلية الاربعة
حلية الابرار
حلية الاولياء

- خ
خدای یگانه (مؤسسه در راه حق)
الخرائج و الجرائح
خصال صدوق (ره)
- د
دایرة المعارف الشيعة العامة (اعلمی)
در جستجوی راه از کلام امام
الدمعة الساکبة
الدر المنثور فی تفسیر المأثور
دلیل الفالحین
- ذ
ذکری الشیعه
- ر
ربیع الابرار
رجال طوسی (ره)
الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة
روض الجنان و روح الجنان (تفسیر قرآن)
روضة الکافی
روح المعانی
ریاض السالکین
- ز
زاد المعاد
زیارت جامعه کبیره
- س
السرائر
سفینة البحار
سیر حکمت در اروپا
سنن ترمذی
سنن نسائی
سیره حلبیه
سیره ابن کثیر
سیره ابن هشام
سلسله مؤلفات الشیخ المفید
- ش
شرح توحید صدوق (قاضی سعید قمی)
شریعت در آینه معرفت
شرح تجرید الاعتقاد
شرح المختصر
- شرح المقاصد
شرح المواقف
شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی (ره)
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
شرح غرر الحکم و دُرر الکلم
شرح منظومه (ابو الفضل زاهدی)
- ص
صحیفه السجادیه (ع)
الصابی (تفسیر قرآن)
صحیفه الرضا (ع)
صحیفه الزهراء (س)
صحیفه الحسین (ع)
صحیفه المهدي (ع)
صواعق المحرقه
صحیفه نور
صحیح مسلم
صحیح بخاری
صهباى صفا
- ط
الطبقات الکبری
- ع
عرفان و عارف نمایان (کسر اصنام الجاهلیة)
عدة الداعی
العین
علم الیقین
عوالی اللثالی
علل الشرایع
العروة الوثقی
عیون اخبار الرضا (ع)
- غ
الغدير
الغیبة النعمانی
- ف
فتح القدير
فراة کوفی (تفسیر قرآن)
فرائد السمطین
فرهنگ معین
فلاح السائل

- فلسفه اسلامی (حیات تعقلی اسلام)
فتوحات مکیه
فلسفه حقوق هگل
فصوص الحکم
الفتوح
- ق
قاموس المحيط
قرطبی (تفسیر قرآن)
قوانین الاصول
- ک
کتاب التوحید
کافی (اصول، فروع، روضه)
الکامل
کنز العمال
کشف الاسرار
کشف الغمة
الکبیر (تفسیر قرآن)
کمال الدین و تمام النعمة
کفاية الموحدين
الکشاف (تفسیر قرآن)
کنز الدقائق و بحر الغرائب
- گ
گشتی در حرکت
- ل
اللهوف (الملحوف)
لثالی الاخبار
لسان العرب
لطائف غیبیه
اللمعة الدمشقیه
لوامع صاحبقرانی (المشتهر بشرح الفقیه)
- م
مستدرک سفینه البحار
مرآة العقول
مکیال المکارم
مجمع البحرين
مخزن العرفان
مفاتیح الجنان
من هدی القرآن
- مفتاح الكرامه
من لا يحضره الفقيه
مصادر نهج البلاغه و اسانیده
المنار
الميزان
مصباح المتهجد
المحجة البيضاء
منازل السائرین
معانی الاخبار
مجمع البيان
المكاسب
میزان الحكمة
مستدرک سفینه البحار
المنتظم فی تواریخ الملك و الامم
منتهی الامال
منتهی المقال
معجم المراغی البلدان
مفردات راغب
مسند احمد بن حنبل
الملة (فارابی)
میراث ماندگار
منية المرید
منشور جاوید
المقنعه
منتخب كنز العمال
مروج الذهب
مکاتیب الرسول
مناقب آل ابی طالب
معراج السعادة
عینة المحاجز
معارف قرآن در المیزان
مسالك الافهام
مستدرک الوسائل
موسوعة کلمات الحسین (ع)
معراج نامه بو علی
معادن الحكمة
- ن
نجم الثاقب

- و
وسائل الشیعه
الوافی
وفاء الوفاء
وهج الفصاحه
ه
هدایة الامة
ی
یکصد و پنجاه صحابه ساختگی
ینابیع المودة
- نهج البلاغه (فیض ره)
نهج الحیاة
نقد الرجال
النصائح الکافیة لمن یتولی معادیه
نور الثقلین (تفسیر)
النهاية و نکتها
النهاية الارب فی فنون الادب
نمونه (تفسیر)
نگرشی بر مقاله قبض و بسط شریعت (علامه
طهرانی قدس سره)